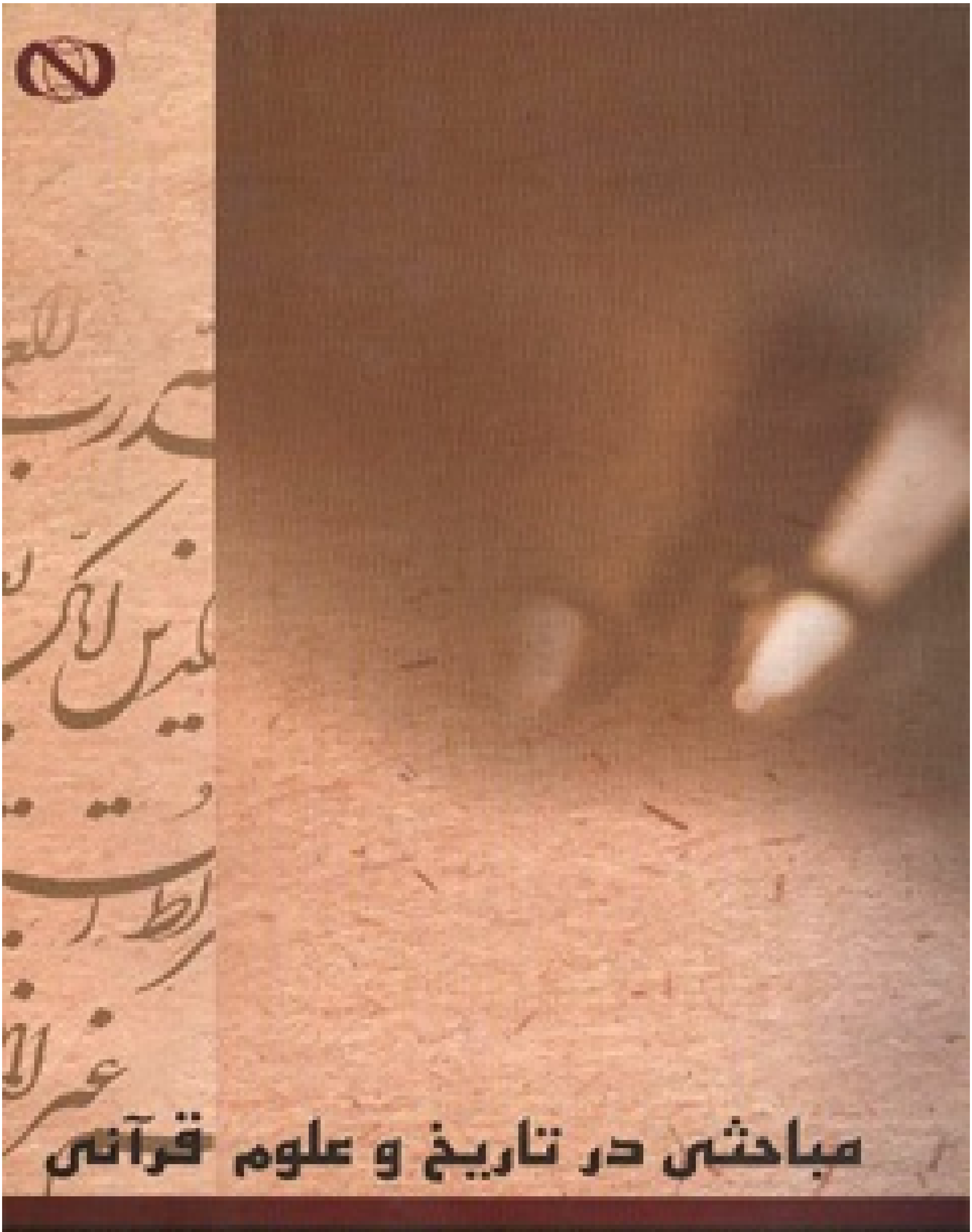


مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی

دکتر مجید معارف

بسم الله الرحمن الرحیم

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی

نویسنده:

مجید معارف

ناشر چاپی:

نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : معارف، مجید، - ۱۳۳۲

عنوان و نام پدیدآور : مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی/ مجید معارف

مشخصات نشر : تهران: نبا، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۴۰۷

شابک : ۳۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۹۵ - ۳۸۷؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع : قرآن -- علوم قرآنی

موضوع : قرآن -- تاریخ

رده بندی کنگره : BP۶۹/۵/م۶۴م۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۱۶۰۴۷

[تقدیم]

قال رسول اللّه (ص):

انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا و انّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض

این اثر را تقدیم می‌کنم به:

بزرگ پرچمدار رسالت الهی، پیامبر رحمت و هدایت حضرت محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله و سلّم

دوازده اختر فروزان آسمان امامت و ولایت، وارثان علوم نبوی و حافظان حدود الهی، ائمه هدی علیهم السلام

و من اللّه التوفیق

مولف

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵

فهرست اجمالی مطالب

---

*- فهرست تفصیلی مطالب، در آخر کتاب آمده است.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹

مقدمه

إِنَّ هـذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ قرآن کریم معجزه بزرگ الهی در میان انسانها و عامل هدایت آنان به قله‌های نور و کمال می‌باشد، چنانکه خود تصریح می کند که: «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم». «۱» ضرورت دستیابی به مراتب والای هدایت و شناخت مرزهای اعجاز کلام الهی- که مهمترین عامل در حقانیت نبوت و رسالت است- انگیزه مهم دانشمندان اسلامی در پژوهش پیرامون کلام الهی از سده‌های نخست نزول قرآن تا به امروز بوده است. تلاشها و مجاهداتی که شایسته است علی‌رغم وجود آثار و تألیفات مهم در حوزه علوم قرآنی، در آینده نیز مدنظر قرار بگیرد. چرا که قرآن کتاب خدا تجلّی علم بی‌نهایت الهی است و دست‌یابی به عمق

حقایق آن در گرو تحقیق و تأمل دائمی و مستمر است. خاصه آنکه در هر زمان سؤالاتی در خصوص قرآن قابل طرح است که پاسخ به آنها جز با تحقیق و پژوهش‌های جدید میسر نمی‌باشد.

پیرو این ضرورت، نگارنده که از سالها قبل توفیق مطالعه در حوزه علوم قرآن و حدیث را پیدا کرده است، موفق شد که به تدریج به مطالعات خود سامان داده و کتب و مقالاتی چند در حوزه تاریخ و علوم قرآنی فراهم آورد که برخی از آنها به زیور طبع نیز آراسته گردید، اما از آنجا که این کتب و مقالات حاوی مباحثی تخصصی در حوزه تاریخ و علوم قرآنی بوده و دست‌یابی به آنها برای علاقه‌مندان مباحث قرآنی به ویژه دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث به دشواری صورت می‌پذیرفت، نگارنده تصمیم گرفت با نگاهی نو به ساختار و محتوای مباحث، به عرضه جدیدی از آنها دست زند. در این مسیر علاوه بر یکسان‌سازی کلیه مقالات و کتب از جهت ملاحظات فنّی از جمله

---

(۱)- المائده، ۱۵ و ۱۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰

مأخذدهی مطالب، تغییرات قابل توجهی نیز در محتوای مطالب از جهت غنی‌سازی و مستندسازی آنها صورت پذیرفت. چینش منظم مقالات در کنار یکدیگر و تألیف فصولی جدید و تازه در بین آنها موجب گردید که کتاب حاضر سیمای تألیفی نو و منسجم پیدا کند، به‌طوری که بتواند به عنوان یک کتاب کمک‌آموزشی در اختیار علاقه‌مندان به مباحث قرآنی خاصه رشته‌های الهیات قرار بگیرد.

اما گزارش اجمالی فصول این کتاب و سابقه قبلی آنها به شرح زیر است:

فصل اوّل- تحلیلی درباره «وحی و رسالت نبوی» است که علاوه بر معناشناسی «وحی» از نظر لغوی و اصطلاحی و کاوش پیرامون وحی در آیات قرآن، به بررسی روایات نخستین نزول وحی از دیدگاه شیعه و اهل سنت پرداخته است. این بحث برای اولین بار در مقالات و بررسیها به شماره ۷۵ به زیور طبع آراسته شده است.

فصل دوّم- این فصل با عنوان «نشانی از قرآن» به بررسی اجمالی ویژگیهای قرآن و اهداف نزول آن پرداخته و مفاهیم و اصطلاحاتی چون «سوره»، «آیه»، «ناسخ و منسوخ»، «محکم و متشابه»، «عام و خاص» و ... را مورد بررسی قرار می‌دهد. این قسمت در سال ۱۳۷۶ توسط انتشارات نبأ به چاپ رسیده است.

فصول سوم و چهارم- این دو فصل در باب معجزه و ضرورت آن در شناخت حقانیّت پیامبران و نیز ویژگیهای معجزه و تفاوتهای آن با سحر و کرامت تألیف شده و پس از آن به بررسی معجزه پیامبر اسلام یعنی قرآن و برخی از وجوه اعجاز آن پرداخته است. این مباحث نیز توسط انتشارات نبأ به طبع رسیده است.

فصول پنجم و ششم- با عنوان «معارضه‌ناپذیری قرآن» تنظیم شده که تحلیلی از اقدامات مخالفان قرآن در عصر رسول خدا (ص) و طرح شبهات آنان در بشری دانستن کتاب الهی را به دست می‌دهد. متناسب با هر شبهه، پاسخهای قرآن و نیز موضع‌گیری نهایی این کتاب در مقابل اشکال‌تراشی مشرکان ارائه شده است.

این دو فصل به صورت دو مقاله در سالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۷۸ با عنوان: «سیری در

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱

معارضات قرآن» در فصلنامه قرآنی نور به زیور طبع آراسته شد. لکن هر دو مقاله در این کتاب با تغییرات اساسی به چاپ می‌رسد.

فصل هفتم- با عنوان «گزارشی از آموزش قرآن در سیره رسول خدا (ص)» به بررسی نسبتا جامعی از اقدامات رسول خدا (ص) در موضوع آموزش قرآن اختصاص یافته و حاوی تلاشها و نیز پیامهای آن بزرگوار در موضوع آموزش قرآن است. این مقاله نخستین

بار در فصلنامه «پژوهش دینی شماره ۳» و به دنبال آن در مجله رشد آموزش قرآن- طی شماره‌های ۱ و ۲ به چاپ رسید.

فصل هشتم- با عنوان «رویگردانی از تفسیر در سده نخست و انگیزه‌های آن» گزارشی از اعراض پاره‌ای از صحابه از تفسیر قرآن پس از رحلت پیامبر (ص) به دست داده و به بررسی علل و انگیزه‌های آن پرداخته است. این مقاله در فصلنامه مقالات و بررسیها در دانشکده الهیات و معارف اسلامی به شماره ۶۱ به چاپ رسیده است.

فصل نهم- با عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ اختلاف قرائت قرآن»، مشخص ساخته است که اولا اختلاف قرائت یک واقعیت تاریخی است که دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، ثانیا اختلاف قرائت دارای جلوه‌های گوناگونی است که در هر دوره، جلوه‌ای از آن به ظهور رسیده و دانشمندان اسلامی برای رفع آن تدابیری اتّخاذ کرده‌اند. این مقاله نیز برای نخستین بار در مقالات و بررسیها به شماره ۶۳ به زیور طبع آراسته شد.

فصل دهم- این فصل با عنوان «نگرشی بر فهم تاریخی قرآن» به بررسی جامعی از نقش رسول خدا (ص) در مقام آموزش قرائت و تفسیر قرآن دست زده و سپس انحرافات به وجود آمده در موضوع تفسیر در عهد صحابه و تابعان را گزارش می‌کند.

بررسی نقش صادقین (ع) در دعوت مردم به مبانی قرآن و سنت و نیز اهتمام آن دو بزرگوار به تفسیر و تأویل صحیح قرآن مطلب دیگری است که در فصل دهم مورد بحث قرار گرفته است. این فصل در سال ۱۳۷۹ ش به وسیله انتشارات نبأ مستقلا به چاپ رسید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲

فصل یازدهم- با عنوان «نگاهی به قصّه، اهداف و ویژگیهای آن در قرآن» نگارش یافته که شامل بررسی نسبتا جامعی پیرامون قصه در قرآن، اهداف قصه در قرآن و نیز ویژگیهای مهم قصه قرآنی است. این مقاله در سال ۱۳۷۷ ش در فصلنامه بصیرت به چاپ رسیده است.

فصل دوازدهم- با عنوان «آسیب‌پذیری فرهنگی از نظر قرآن» به بررسی جایگاه فرهنگ در آیات قرآن پرداخته و سپس مهمترین عوامل آسیب‌پذیری فرهنگی را از نظر قرآن مورد شرح و بحث قرار می‌دهد. این مقاله نخستین بار در فصلنامه فرهنگ عمومی به شماره ۶ به چاپ رسید.

فصل سیزدهم- با عنوان «قرآن و اهل بیت (ع)» نخست به توضیح روش قرآن در طرح مباحث تاریخی و نقش اسباب النزول در فهم آیات قرآن پرداخته و سپس با نگاه به جایگاه اهل بیت (ع) در قرآن به بررسی اهم آیات وارده در شأن اهل بیت (ع) روی آورده است. این فصل نخستین بار با عنوان «عترت رسول (ص) در کتاب خدا» تنظیم شده و در سال ۱۳۷۸ ش به وسیله انتشارات نبأ به چاپ رسید. اما فصل حاضر با تغییرات اساسی و اضافات قابل توجه همراه شده است.

فصل چهاردهم- با عنوان «غدیر در آیینه قرآن و روایات» به بررسی جایگاه غدیر در منابع اسلامی و نیز طرح مسأله غدیر در قرآن پرداخته و سپس آیات نازله درباره واقعه غدیر را در تفاسیر شیعه و سنی مورد تحقیق قرار می‌دهد. مقاله ضمن بررسیهای علمی و تاریخی پیرامون آیه تبلیغ شبهات موجود در این زمینه را طرح کرده و به پاسخگویی پرداخته است. این کتاب در سالهای ۱۳۷۸، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ از سوی انتشارات نبأ به طبع رسیده است.

نکته قابل ذکر درباره محتوای فصول این کتاب آنکه، از آنجا که مطالب این فصول به تفکیک و طی سالهای مختلف به رشته تألیف درآمده، روشن و بدیهی است که گاه مباحثی در مقالات متعدد- به اجمال یا تفصیل- تکرار شده باشد، از آنجا که تلاش

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳

مؤلّف بر حفظ ساختار و محتوای کتب و مقالات اولیه بوده، دخل و تصرف چندانی در این خصوص صورت نپذیرفت. اما دقت در مطالب فصول کتاب نشان می‌دهد که علی رغم تکرار پاره‌ای از مطالب در تعدادی از مقالات، در عین حال هر فصل سخن خاص و ویژه‌ای دارد که با سخن و ایده مقاله و یا کتابچه دیگر تفاوت دارد.

آخرین نکته دربـاره نظم کتـاب کنونی آنکه، کتـاب بـا مقـاله «وحی و رسـالت نبوی» آغاز شـده که معمولا در کتب تاریـخ و علوم قرآنی نخسـتین بحث را تشـکیل می‌دهـد. آنگـاه طی مبـاحث متعـدد مطـالبی در خصوص تاریـخ و اهمّ علوم قرآنی ارائه شـده و در فصول پایانی به نوعی حوزه «تفسـیر موضوعی» در پاره‌ای از مطالب اساسـی از جمله «قصه در قرآن»، «آسـیب‌پـذیری فرهنگی از نظر قرآن»، «غدیر در قرآن» و نیز «اهل بیت و قرآن» در پیش روی خوانندگان گرامی گشوده شده است.

در اینجـا بایـد از مـدیر و دسـت‌انـدرکاران مؤسـسه انتشـارات نبأ- که با دقّت و دلسوزی و ویرایش و پیگیری‌های خود، زمینه انتشار نسخه‌های منقّح و قابل استفاده از این کتاب را فراهم کردند- سپاس‌گزاری شود.

خداوند انشاء الله قلوب همه ما را با معارف قرآنی آشنا و منور سازد.

و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین

و من الله التوفیق- مجید معارف، ۱۳۸۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵

فصل اول وحی و رسالت نبوی

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷

وحی در قرآن و منابع اسلامی

سخن آغاز

«قرآن کریم» به عنوان معجزه رسول اکرم (ص) حاصل وحی است. کلمه وحی در قرآن به معانی مختلفی به کار رفته است که یکی از آنهـا وحی به پیامبران است. وحی به پیامبران اشـکال مختلفی دارد. وحی حاصل ارتباط انسان با ماوراء الطبیعه است، اما کیفیت و چگونگی آن از نظر قوانین مـادی و تجربی مبهم و مجهول است، بـا توجه به بعـد معنوی وجود انسـان و نیز پـذیرش مـاوراء الطبیعه، وحی و آثار آن در زندگی و حیات انسان انکارناپذیر است. وحی مولود نبوغ فردی یک نابغه یا شـعور باطنی یک عارف نیست که اگر چنین بود در قلمرو قدرت انسان بود، اما با توجه به آیات قرآن وحی در اختیار پیامبران نیست و آنان خود متأثر از وحی و منتظر نزول آن بوده‌اند، لذا وقوع وحی فقط به خداوند قابل انتساب است.

مقدمه:

رسول یا نبی، بشری است که ارتباط با وحی، وی را از دیگران متمایز می‌سازد. «۱»

قرآن نیز حاصل وحی به پیامبر (ص) است. چنانکه در قرآن از زبان آن حضرت می‌فرمایـد: «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»، «۲» یعنی: این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد، بیم دهم. اما وحی چیست و چه ماهیتی دارد؟ در چه شـرایطی بر پیامبران نازل شده است؟ آیا انسان در ظهور این پدیده نقش و اختیاری دارد یا خیر؟ این سؤالات و مشابه آن از دیرباز بین اندیشمندان مطرح

---

(۱)- الکهف، ۱۱۰: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ ... و نیز النّساء، ۱۶۳

(۲)- الانعام، ۱۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸

بوده و پژوهش‌هایی را نیز به خود اختصاص داده است. مهمترین سؤالی که در این زمینه به ذهن می‌رسد، این است که، بین عالم غیب به عنوان منبع وحی و جهان مادی به عنوان مخاطب و محل نزول وحی چه رابطه‌ای وجود دارد؟ نکته حائز اهمیت آنکه بحث وحی در فرهنگ اسلامی جایگاه ارزشمندی دارد. دلایل زیر مؤیّد این مدعاست:

- واژه وحی و مشتقات آن نزدیک به ۸۰ مرتبه «۱» در قرآن وارد شده است. مطالعه این آیات اطلاعات مفیدی درخصوص وحی و عوامل مرتبط با آن در اختیار خواننده می‌گذارد. علاوه بر واژه وحی، اصطلاحات: انزال، تنزیل، القاء و تکلیم نیز دامنه بحث وحی را در قرآن گسترده کرده است.

- مفسران اسلامی در ذیل آیات مرتبط با وحی، بحث‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند که این بحث‌ها در شناخت وحی اهمیت زیادی دارد. «۲»

- دانشمندان علوم قرآنی در کتابهای تاریخ قرآن یا علوم قرآنی، فصل یا فصلهایی را به بحث وحی و نزول قرآن اختصاص داده‌اند. «۳»

- متکلمان و فلاسفه- اعم از مسلمان و غیرمسلمان- در آثار کلامی و فلسفی به تبیین «وحی» پرداخته و دیدگاههای خود را عنوان کرده‌اند. «۴»

- مورّخان و محدّثان، در کتب تاریخ و جوامع روایی، روایات درباره وحی بر پیامبران- به ویژه ماجرای بعثت پیامبر (ص) و نزول نخستین وحی- آورده‌اند. «۵»

و بالاخره، برخی از پژوهشگران در خصوص وحی تألیفات مستقلی انجام داده و از

---

(۱)- المعجم المفهرس، ۷۴۶

(۲)- از جمله بنگرید به: تفاسیر المیزان جلدهای مختلف (دلیل المیزان ۲۱، ۳۰۱) تفسیر المنار، ۱۱/ ۱۴۶ الی ۱۹۴

(۳)- از جمله بنگرید به: تاریخ قرآن، رامیار، ۳۳ الی ۱۷۴؛ التمهید، معرفت، ۱/ ۱ الی ۷۰؛ و نیز، علوم قرآنی، ۱۹ الی ۵۹؛ قرآن در اسلام ۶۳ الی ۹۲؛ مناهل العرفان، ۱/ ۵۶ الی ۸۴؛ مباحث فی علوم القرآن، ۲۲ الی ۴۸

(۴)- از جمله بنگرید به: اعلام النبوه از ابو الحسن علی بن محمد ماوردی، الاقتصاد از شیخ طوسی، دلائل النبوه از ابو نعیم اصفهانی، النّبوات، ابو العباس احمد بن تیمیه و راز بزرگ رسالت جعفر سبحانی

(۵)- از جمله بنگرید به: صحیح بخاری ۱/ ۵۸ الی ۶۵؛ طبقات ابن سعد، ۱/ ۱۵۲ الی ۱۵۵؛ السیرة النبویه معروف به سیره ابن هشام، ۱/ ۲۴۹ الی ۲۵۵؛ تاریخ طبری، ۲/ ۲۹۸ الی ۳۰۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹

جنبه‌های گوناگون این موضوع را مورد بررسی قرار داده‌اند. «۱»

حاصل سخن آنکه: در زمینه وحی مطالب و تحقیقات فراوانی وجود دارد که طرح همه آنها مجال وسیعتری را می‌طلبد. در این مقاله ابتدا نظر قرآن درباره وحی آورده شده و سپس برخی از دیدگاه‌های روایی، تاریخی، کلامی به اختصار مورد بحث قرار گرفته است.

وحی از نظر لغوی و اصطلاحی

کلمه «وحی» در زبان عرب در معانی متعددی به کار رفته است که از جمله می‌توان به موارد: اشاره، کتابت، پیغام، الهام، سخن پوشیده، هر مطلبی که (به طریقی) به دیگری القا شود و نیز خط و نوشته، اشاره کرد. «۲» ابن منظور در تبیین کلمه وحی بر ویژگی سرعت، تأکید کرده و متذکر می‌شود که «وحیّ» بر وزن فعیل به معنای سریع بوده و تعبیر الوحی الوحی به معنای السرعه السرعه به کار رفته است. «۳» راغب نیز نوشته است: «اصل الوحی الاشارهٔ السریعه». «۴» به عقیده این دانشمند، وحی گاه با کلام رمزی، و گاه با صدای بدون ترکیب، گاه با اشاره برخی از اعضای بدن، و گاه با نوشتن وقوع می‌یابد. «۵» ابن اثیر نیز در معنای وحی بر مفاهیمی چون: کتابت، اشاره، رسالت، الهام و کلامی سرّی، تأکید کرده است. «۶» به عقیده برخی از محققان در تمام معانی یاد شده دو وجه مشترک وجود دارد، یکی آگاهی پنهانی و دیگری فوریت. «۷» لذا پیامبران حقیقت وحی را به سرعت و پنهان از دیگران دریافت می‌کنند. «۸»

اما وحی در اصطلاح، به معنای ارتباط پیامبران الهی با جهان غیب است.

«زرقانی» می‌نویسد: «وحی در لسان شریعت به این معنی است که خدای متعال آنچه را

---

(۱)- از جمله بنگرید به کتابهای: الوحی المحمدی از سید محمد رشید رضا، وحی در ادیان آسمانی، ابراهیم امینی، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، محمد باقر سعیدی روشن و وحی و نبوت از محمد تقی شریعتی

(۲)- لسان العرب، ۱۵/ ۳۷۹

(۳)- لسان العرب، ۱۵/ ۳۷۹

(۴)- مفردات، ۵۸۶

(۵)- مفردات، ۵۸۶

(۶)- النهایه، ۵/ ۱۶۳

(۷)- تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ۷۹

(۸)- الوحی المحمدی، ۳۵

که اراده تعلیم نموده به بندگان برگزیده‌اش اعلام می‌کند، اما در خفا و پنهانی که خارج از عادات بشر است». «۱» به عقیده شیخ محمد عبده وحی در این معنی نوعی عرفان است که شخص در نفس خود آن را می‌یابد و یقین می‌کند که از جانب خداوند است، حال با واسطه باشد یا بدون واسطه. «۲»

وحی در قرآن

اشاره

چنانکه گفتیم وحی و مشتقات آن به‌طور مکرر در قرآن آمده است. از بررسی آیاتی که درباره وحی وجود دارد مطالب فراوانی به دست می‌آید، که اهمّ آنها به قرار زیر است:

۱- معانی وحی

وحی در قرآن به معانی مختلفی به کار رفته است، مهمترین معانی وحی عبارتند از:

الف- هدایت غریزی و تکوینی موجودات: چنانکه درباره زنبور عسل آمده است: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ ثُمَّ کُلِی ...» «۳»، یعنی: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوهها و از برخی درختان و از آنچه داربست می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه‌ها بخور ... مفهوم وحی در این آیه همان الهام غریزی است که مبنای زندگی و فعالیت زنبور عسل است. به همین ترتیب در آیاتی چون: «وَ أَوْحی فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها» «۴» یا «بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها» «۵»، مراد از وحی، تقدیرها و یا قانونمندی‌هایی است که در نهاد هستی به ودیعت گذاشته شده و توجیه‌کننده سیر حرکت موجودات در عالم است.

ب- اشاره پنهانی: چنانکه خداوند درباره زکریا می‌فرماید: «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا» «۶» یعنی: پس، از محراب بر قوم خویش

---

(۱)- مناهل العرفان، ۱/ ۵۶

(۲)- نقل از الوحی المحمدی، ۳۵

(۳)- النحل ۶۸ و ۶۹

(۴)- فصّلت، ۱۲

(۵)- الزلزال، ۵

(۶)- مریم، ۱۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱

درآمد و به آنان اشاره کرد که صبح و شام به تسبیح (نیایش) بپردازید. ضمنا به‌طوری که برخی از لغویون گفته‌اند ممکن است، اشاره از طریق اعضا و جوارح باشد. چنانکه گفته‌اند: «فاوحی الینا و الانامل رسلها» «۱»

ج- الهام درونی به انسان: در پاره‌ای از آیات قرآن، از الهام به عنوان یکی از معانی وحی سخن رفته است و این الهام از نوع پیام‌ها و اشاراتی است که گاه بر دل انسان خطور کرده و منشأ عمل و تصمیم‌گیری می‌شود. چنان‌که درباره مادر موسی (ع) آمده است: «وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافِی وَ لا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ» «۲» یعنی: به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در رود بیفکن و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از رسولان قرار می‌دهیم. این معنا درباره وحی به حواریّون، نیز به کار رفته است. آنجا که می‌فرماید: «وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی قالُوا آمَنَّا ...». «۳»

د- ارتباط و وسوسه‌های شیاطین: در برخی از آیات، وحی به مفهوم ارتباط شیاطین با یکدیگر و نیز وسوسه‌های آنان در آدمیان به کار رفته است. مثلا در آیه‌ای آمده است: «وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً» «۴»، یعنی: و بدینسان در برابر هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده را به‌طور سرّی به یکدیگر می‌گفتند. در سوره انعام نیز چنین می‌خوانیم: «وَ إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیُجادِلُوکُمْ» «۵». در این آیه نیز وحی به معنای ارتباط سرّی شیاطین با یکدیگر است، چنان‌که در آیه: «الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» «۶» هم یکی از معانی وحی، وسوسه است.

ه- وحی به پیامبران: آیات متعددی از قرآن حکایت از ظهور وحی بر پیامبران دارد.

---

(۱)- لسان العرب، ۱۵/ ۳۸۰

(۲)- القصص، ۷ و نیز طه، ۳۷ الی ۴۰

(۳)- المائده، ۱۱۱

(۴)- الانعام، ۱۱۲

(۵)- الانعام، ۱۲۱

(۶)- النّاس، ۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲

به موجب این آیات، ارتباط خداوند با پیامبران تنها از طریق وحی صورت می‌پذیرد.

وحی به این معنا از اختصاصات نبوت به شمار رفته و این مفهوم از وحی در قرآن نسبت به سایر معانی آن از کاربرد بیشتری برخوردار است. در آیه دیگر، این حقیقت به شرح زیر بیان شده است: «ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» «۱»، یعنی: و نسزد انسانی که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجابی و یا آنکه رسولی بفرستد که به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند، خداوند بلندمرتبه و کاردان است. مطابق مفاد این آیه وحی بر پیامبران از سه طریق است.

۱- وحی مستقیم یا القای بدون واسطه پیام بر دل پیامبر (ص)،

۲- وحی از پس پرده، چنانکه در مورد حضرت موسی (ع)- آن هم در زمان بعثت- درخت حجاب و واسطه وحی قرار گرفت «۲»

۳- وحی توسط فرشته وحی یا جبرئیل که از طرف خداوند مأمور نزول وحی و ابلاغ فرامین الهی به پیامبران بوده است. مثلا درباره رسول خدا (ص) آمده است: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» «۳»، یعنی: قرآن فرو فرستاده شده از جانب پروردگار عالمیان است که روح الامین- جبرئیل- آن را فرود آورد.

در برخی آیات نیز از نوع دیگری از وحی بر پیامبران خبر داده شده است و آن پیام یا تکلیفی است که پیامبر در حالت خواب و رؤیا دریافت می‌کند. این گونه وحی درباره حضرت ابراهیم (ع) اتفاق افتاد و او از طریق رویا دریافت که مأمور ذبح فرزند خود شده است، لذا تصمیم قطعی گرفت که فرمان الهی را اجرا کند و تنها پس از اعلام خداوند مبنی بر معاف شدن از این کار، منصرف گردید. «۴» نظیر این رؤیا در مواردی برای رسول خدا (ص) نیز به وقوع پیوسته است و قرآن دو مورد آن را در سوره‌های بنی اسرائیل و

---

(۱)- الشعراء، ۵۱

(۲)- القصص، ۳۰؛ تفسیر مجمع البیان، ۷/ ۵۷

(۳)- الشعراء، ۱۹۲ و ۱۹۳

(۴)- الصّافات، ۱۰۲ به بعد

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳

فتح گزارش کرده است. «۱» زائدات این حوادث به صورتی که قرآن خبر داده بود بعدها محقق شد.

در برخی از روایات نیز در بیان تفاوت رسول و نبی بر این مطلب تأکید شده است که رسول شخصیتی است که فرشته وحی را در بیداری می‌بیند و صدای او را می‌شنود. اما نبی انسانی است که فرشته وحی را در عالم رویا مشاهده می‌کند و در بیداری تنها صدای او را می‌شنود. «۲»

۲- سابقه وحی

از نظر قرآن، در طول تاریخ نبوّت، وحی پدیده‌ای مستمر بوده است و پیامبران الهی هرکدام به گونه‌ای مخاطب وحی واقع شده‌اند. استمرار وحی در نهضت انبیاء به این صورت آمده است که: «إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ کَما أَوْحَيْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلی إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسی وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً» «۳» یعنی: ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم و به داود زبور بخشیدیم. با این تاریخچه گویا خداوند به تعجب کافران نسبت به نزول وحی بر پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد، تعجبی که به این صورت از آن سخن رفته است که: «أَ کانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلی رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قالَ الْکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ» «۴»، یعنی: آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که: مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده‌اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است؟ کافران گفتند: این مرد قطعا افسونگری آشکار است. برای رفع چنین تعجبی خداوند خود به اصالت پدیده وحی شهادت داده و فرشتگان را در این شهادت با

---

(۱)- بنی اسرائیل، ۶۰؛ الفتح، ۲۷

(۲)- الکافی، ۱/ ۱۷۶

(۳)- النّساء، ۱۶۳

(۴)- یونس، ۲

خود همراه ساخته است. «۱» قرآن از طریق به کار بردن مکرر واژه وحی- که در میان همه انبیاء مشترک است- اعلام کرده است که آنچه بر قلب محمد (ص) فرود آمده همان وحی است که بر انبیاء دیگر نیز نازل شده است. «۲» آیه: «ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحی» «۳»، یعنی: یار (مصاحب) شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست، نیز، رسول خدا را از هرگونه انحراف مصون دانسته است.

۳- عامل یا عوامل وحی

از نظر قرآن وحی در درجه نخست به خداوند نسبت پیدا می‌کند. اما مطابق پاره‌ای از آیات، فرشته یا فرشتگانی نیز در نزول وحی دخالت دارند. در آیاتی مانند: «إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ کَما أَوْحَيْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ ...» «۴» یا: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» «۵»، خداوند عامل نزول وحی معرفی شده است. در آیات بسیاری نیز از تکلّم خداوند با رسولان خود «۶» و یا القاء مطلب از خداوند به پیامبران سخن رفته است. «۷» در همه این آیات عامل وحی ذات الهی معرفی شده است. این مطلب نیز قابل ذکر است که در صورتی که در نزول وحی هیچ واسطه‌ای در کار نباشد، وحی مزبور مستقیم است و به طوری که از روایات شیعه و اهل سنت به دست می‌آید، این قسم از وحی فشار و سختی بیشتری متوجه پیامبران می‌کرده است. «۸»

اما بنا به دسته‌ای دیگر از آیات قرآن، نزول وحی توسط یکی از ملائکه موسوم به «جبرئیل» صورت می‌گرفت. به‌طوری که مفسران نوشته‌اند کلمه جبرئیل از معرّبات بوده و ریشه در زبان سریانی دارد. طبرسی جبرئیل را مرکب از «جبر» و «ایل» به معانی

---

(۱)- النساء، ۱۶۷

(۲)- مباحث فی علوم القرآن، ۲۳

(۳)- النجم، ۲ الی ۴

(۴)- الانفال، ۱۲

(۵)- الدهر، ۲۳

(۶)- النساء، ۱۶۳؛ و کلّم اللّه موسی تکلیما

(۷)- المزّمل، ۵؛ انّا سنلقی علیک قولا ثقیلا

(۸)- بحار الانوار، ۱۸/ ۲۶۸ ح ۳۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵

بنده و خدا و در نتیجه جبرئیل را به معنای بنده خدا می‌داند. «۱» برخی دیگر جبرئیل را به قوه خدا تفسیر کرده‌اند، «۲» که این تفسیر با توصیف قرآن از این فرشته- یعنی «شَدِیدُ الْقُوی» «۳» سازگاری دارد. از این فرشته در قرآن با تعابیر «رُوحُ الْقُدُسِ» «۴» و «الرُّوحُ الْأَمِینُ» «۵» نیز یاد شده است. از مضمون آیات قرآن استنباط می‌شود که مقارن بعثت پیامبر (ص)، جبرئیل مورد دشمنی و حسادت عده‌ای قرار داشت که احتمالا یهودیان بوده‌اند. به این جهت خدای متعال ضمن دفاع از امانت و درستکاری جبرئیل، وی را عاملی تحت فرمان خود معرفی می‌کند، از جمله می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «۶» یعنی: بگو کسی که دشمن جبریل است [بداند که] او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است، درحالی‌که تأییدکننده [کتابهای آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. کلمه جبرئیل در انجیل هم وارد شده و از او به عنوان عامل بشارت در تولّد حضرت یحیی و حضرت عیسی (ع) یاد شده است. «۷» این مطلب به وسیله آیاتی از قرآن مورد تأیید شده است. «۸» شکل نزول جبرئیل بر حضرت مریم نشان می‌دهد که این فرشته قادر بوده است تا در قالب بشری ظاهر شده «۹» و از این جهت ارتباط انسان با او به راحتی ممکن گردد.

اما اینکه فرشته وحی یا جبرئیل با چه هیئتی بر رسول خدا (ص) نازل می‌شده، در قرآن دقیقا مورد بحث قرار نگرفته است. اما با توجه به روایات، هنگام نزول وحی، جبرئیل در قالب جوانی زیبارو- و شبیه به یکی از اصحاب موسوم به دحیه کلبی- درآمده و پس از گرفتن اجازه از رسول خدا (ص) بر آن حضرت داخل شده و آیات قرآن

---

(۱)- مجمع البیان، ۱/ ۳۲۴

(۲)- تفسیر المنار، ۱/ ۳۹۳

(۳)- النجم، ۵

(۴)- النحل، ۱۰۲

(۵)- الشعراء، ۱۹۳

(۶)- البقره، ۹۷

(۷)- قاموس قرآن ۲/ ۵

(۸)- آل عمران، ۳۹؛ مریم، ۱۷

(۹)- مریم، ۱۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶

را قرائت می‌کرد. «۱» به عقیده مفسّران در دو نوبت نیز جبرئیل با هیئت اصلی خود بر رسول خدا (ص) ظاهر گشت که یکی از آن دو نوبت مقارن با بعثت آن حضرت و نوبت دیگر در لیلة المعراج بوده است و آیه: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى» «۲» یعنی: و قطعا بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی، به همین مطلب اشاره دارد. به هر جهت با آنکه قرآن جبرئیل را موجودی نیرومند «۳» و به ویژه در عوالم بالا شخصیتی مؤثر و فرمانروا می‌داند، «۴» اما نسبت به نزول قرآن، وی تنها عاملی تحت فرمان خداوند است که موظف است کلام الهی را بی‌کم‌وکاست به پیامبر (ص) ابلاغ کند.

۴- رابطه پیامبر (ص) با وحی

مهمترین بحث در مباحث وحی از نظر قرآن، توجه به رابطه پیامبر (ص) با وحی است. با توجه با آیات قرآن رابطه پیامبر (ص) با وحی رابطه‌ای یک جانبه است، به این معنی که پیامبر در نزول وحی هیچ‌گونه اختیاری نداشته است، بلکه او موظّف بود از آنچه به عنوان وحی بر وی نازل می‌گردد پیروی کند. «۵» برخی از آیات قرآن گویای صبر و انتظار پیامبر (ص) در نزول آیاتی از قرآن و روشن ساختن تکلیف آن حضرت در مسائل شرعی یا اجتماعی است. به عنوان مثال در آیات تغییر قبله، خداوند انتظار رسول خدا (ص) را جهت تغییر قبله به این شرح گزارش می‌کند «قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها» «۶»، یعنی: ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را [نیک] می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم. در سوره مجادله نیز به گفتگو و جدال‌زنی از صحابه با رسول خدا (ص) در مورد ابطال

---

(۱)- سیره ابن هشام ۳/ ۲۴۵

(۲)- بنگرید به مجمع البیان، ۹/ ۲۶۵؛ تفسیر صافی، ۵/ ۹۱

(۳)- النجم، ۵

(۴)- تکویر، ۲۰

(۵)- یونس، ۱۵؛ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَ

(۶)- البقره، ۱۴۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۷

سنّت ظهار «۱» اشاره شده است. به‌طوری که در سبب نزول این سوره آمده است، همسر «اوس بن صامت» با اصرار، متقاضی ابطال سنّت ظهار بود، تا جائی که کار او به بحث و جدال کشید، اما رسول خدا (ص) خود را فاقد اختیار دانسته و برای روشن شدن تکلیف منتظر وحی بود. تا اینکه آیات ابتدای سوره مجادله نازل گردید و سنت ظهار را مردود اعلام کرد. «۲» شواهد متعدد دیگر نیز در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد رسول خدا (ص) در نزول وحی اختیاری نداشته است. به عنوان مثال آنگاه که مشرکان پیامبر (ص) را نسبت به آوردن معجزه‌ای غیر از قرآن یا تغییر در مفاد پاره‌ای از آیات تحت فشار قرار دادند، پاسخ قرآن نسبت به این درخواست‌ها چنین بود: «... قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ» «۳»، یعنی: بگو مرا نرسد که آن [قرآن] را از پیش خود عوض کنم.

جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. بگو: اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم [و نیز خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گرداند. قطعا پیش از [آوردن] آن روزگاری در میان شما

به سر برده‌ام. [و نظیر این آیات از من شنیده نشد] آیا فکر نمی‌کنید؟

از نظر قرآن نه تنها رسول خدا (ص) نسبت به نزول وحی اختیاری نداشت بلکه او در حفظ و نگهداری آنچه به او وحی می‌شد نیز مؤیّد به یاری الهی بود. «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً» «۴»، یعنی: و اگر بخواهیم قطعا آنچه را به تو وحی کرده‌ایم [از یادت] می‌بریم، آنگاه برای [حفظ] آن در برابر ما، برای خود مدافعی نمی‌یابی، مگر رحمتی از جانب پروردگارت [به تو رسد]. زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است. البته طبق وعده الهی

---

(۱)- ظهار نوعی طلاق در جاهلیت به شمار می‌رفت. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به مجمع البیان، ۹/ ۳۷۱

(۲)- تفسیر مجمع البیان ۹/ ۳۷۱

(۳)- یونس، ۱۵ و ۱۶

(۴)- الاسراء، ۸۶ و ۸۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸

که فرموده است: «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما یَخْفی» «۱» (یعنی:

ما به زودی [آیات خود را] بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی جز آنچه خدا خواهد، که او عالم به آشکار و نهان است)، رسول خدا (ص) هرگز دچار فراموشی و نقصان معلومات نگشت، اما طرح این مطالب در قرآن، همگی از محدودیت‌های رسول خدا (ص)- به عنوان یک بشر- در نزول وحی و نگهداری آن حکایت می‌کند. ضمنا موضوع ذکر شده در آیات سوره «اعلی» (یعنی استثنای ذکر شده) دلیل بر وقوع آن نیست، بلکه جهت اعلام قدرت خداوند در به فراموشی کشاندن رسول خدا (ص) نسبت به قرآن است «۲» و چنانکه گذشت این امر هرگز عملی نشد.

ماهیت وحی

اشاره

از مباحث قابل توجه در زمینه وحی، شناخت این پدیده و پی بردن به منشأ آن است.

در این زمینه نظریات گوناگونی- به ویژه از نقطه نظر کلامی- وجود دارد که می‌توان این نظرات را در دو محور به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

الف- وحی منشأ نفسی دارد،

ب- وحی منشأ قدسی دارد.

در این‌جا بررسی کوتاه هریک از محورهای یاد شده ضرورت دارد.

الف- نظریه منشأ نفسی وحی

این نظر که از ناحیه دانشمندان تجربی مسلک ابراز شده، بر این پایه مبتنی است که وحی حاصل ارتباط انسان با ماوراء الطبیعه نیست، بلکه نوعی الهام نفسانی است که ریشه در ضمیر ناخودآگاه و یا شعور باطنی رسول و پیامبر دارد. مطابق این توجیه رسول یا نبی انسان پاک و درستکاری است که از مشکلات اجتماعی محیط خود در رنج بوده و به نوعی درصدد تغییر وضع موجود است. این انسان مصلح جهت سازندگی جامعه، افکاری عرضه می‌کند که چیزی جز تجلی شعور باطن او نیست. هرچند او خود، این

(۱)- الاعلی، ۶ و ۷

(۲)- تفسیر المیزان، ۲۰/ ۲۶۶

افکار را ارشاد الهی نازل شده از آسمان و سروش غیبی به حساب می‌آورد، اما در واقع چیزی جز همان الهامات و باورهای درونی خود او نیست و برای وی بسان یک اعتقاد راسخ جلوه‌گر شده است. این ایده در اصل توسط خاورشناسی به نام «مونتینه» اظهار شد و سپس توسط «امیل درمنگام» در کتاب زندگانی محمد (ص) شرح و بسط یافت. «۱»

با توجه به مطالب ذکر شده، می‌توان حاصل دیدگاه فوق را به شرح زیر در نظر گرفت:

۱- وحی رابطه‌ای ویژه با عالم ماوراء الطبیعه نیست بلکه ریشه در عالم مادی دارد.

۲- سرچشمه وحی همان برتری روحی پیامبران و نبوغ ویژه آنهاست.

۳- شرایط خاصی سبب می‌گردد که دریچه‌های نهانی ذهن انسان گشوده شود و معارفی بدیع و غیبی از آن تراوش نماید. «۲»

ب- نظریه منشأ قدسی وحی

اشاره

طبق این نظر وحی حقیقتی است که از خارج وجود نبی یا رسول به وی افاضه می‌گردد. خواه این افاضه در بیداری و یا در عالم رویا صورت پذیرد. «۳» آنچه مهم است آنکه پیامبران الهی در نزول وحی دخالتی ندارند، بلکه آنان مخاطب وحی واقع شده و وظیفه دارند آنچه را به آنها وحی شده، بدون کم و کاست به مردم ابلاغ کنند. مطابق آیات قرآن پدیده بعثت و نزول وحی لا اقل برای برخی از پیامبران امری غیرمنتظره بوده است و آنان به نوعی مورد گزینش و اصطفاء قرار گرفته‌اند. چنانکه حضرت موسی (ع) در مراجعت از مدین به مصر آنگاه که در طلب چراغ و راهنما از اهل بیت و همراهان خود فاصله گرفته بود، ناخودآگاه پا به وادی سینا گذاشت و مورد خطاب خداوند قرار گرفت

(۱)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ۴۴ و نیز تفسیر المنار ۱۱/ ۱۶۷؛ الوحی المحمدی، ۴۸؛ وحی و نبوت، ۲۷ و ۲۸؛ علوم قرآنی تألیف آیة الله معرفت، ۲۶؛ نقل از دایرة المعارف القرن العشرین (فرید وجدی)، پیام قرآن، ۷/ ۳۳۰.

(۲)- نقل از پیام قرآن ۷/ ۳۳۰؛ تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ۴۶

(۳)- الکافی ۱/ ۱۷۶

که: «وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی» «۱»، یعنی: و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده. در خصوص رسول خدا (ص) نیز قرآن می‌فرماید: «وَ ما کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقی إِلَیْکَ الْکِتابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ ظَهِیراً لِلْکافِرِینَ»، یعنی: و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از جانب پروردگار تو بود. پس هرگز پشتیبان کافران مباش. همین موضوع در سوره شوری به این صورت مورد تأکید قرار گرفته است که: «همان‌گونه [که به پیامبران قبل از تو وحی کردیم] به تو نیز از امر

خودمـان وحی کردیم. تو نمی‌دانستی که کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیـدیم که هر که از بنـدگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم.» «۲» البته به طوری که علامه طباطبائی تـذکر داده است: این آیه نافی ایمان رسول خـدا (ص) به پروردگـار عـالم و خضـوع او در برابر حق،- قبل از برانگیخته شـدن به نبـوت و بعثت رسـمی- نیست، امـا به‌طـور قطع بین حالات پیامبر (ص) قبل و بعد از نبوت پیامبر (ص) تفاوت وجود دارد و این آیه شریفه در صدد بیان این تفاوت است. «۳»

نقد و بررسی نظریه منشا نفسانی وحی

بـا فرض اعتبـار جهان‌بینی مادی و نیز تفسـیر همه حقایق برپایه اصول تجربی، چاره‌ای جز انکار حقیقت وحی یا توجیه آن به مسائلی چون شـعور باطنی پیامبر یا نبوغ شخصـی او نخواهد بود، اما بر این عقیده، اشـکالات متعددی- خصوصا- از ناحیه علمای دینی وارد شده است که اهم آن عبارت است از:

۱- انسـان موجودی دو بعـدی، مرکب از جسم و روح است. شـناخت واقعیتی به نـام روح یا نفس انسانی امری بـدیهی است، چه هر انسـانی بـا انـدك توجّهی به خود به وجود حقیقـتی که از آن به «من» تعـبیر می‌شود، پی برده و درك می‌کنـد که این حقیقت امری فراتر از جسم اوست. دلیل این مطلب آن است که انسان ممکن است در شرایطی از قوا و

---

(۱)- طه، ۹ و نیز النّمل، ۷ الی ۱۰

(۲)- الشوری، ۵۲

(۳)- تفسیر المیزان ۱۸/ ۷۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱

حواس ظاهری خود غافل گردد. اما هیچ انسانی از خود و به عبارتی آن «من» غافل نمی‌گردد، علاوه بر آن بدن انسان دارای خواص و عوارضـی است که اختصـاص به مـاده دارد و از احکـام مـاده این است که دائمـا در معرض تغییر و تحـول بوده و قـابلیت تجزیه و انقسـام دارد، در صورتی که «من» یـا حقیقت ثـابتی که انسان آن را درك می‌کنـد، امری ثابت و واقعیتی بسـیط و غیر قابل تجزیه و تقسـیم است. و این همـان «روح» یـا «نفس انسانی» است. «۱» بـا توجه به این مطلب، وحی چیزی جز ارتبـاط انسـان با ماوراء الطبیعه نیست و با در نظر گرفتن حقیقتی به نام روح یا نفس برای بشـر، ارتباط بین ماوراء الطبیعه و انسان امری شگفت‌آور نخواهد بود. این ارتباط در شـکل نازل و محدود آن برای هر انسانی- در عالم خواب یا بیداری- قابل تحقق است و ریشه بسـیاری از الهامات بشـری نیز چیزی جز همین ارتباط نیست. اما وحی به پیامبران، شـکل عالی این ارتباط است که گاه به صورت مسـتقیم و گاه به شکل نزول فرشـته، برای آنان رخ داده است. در عین حال بین الهامات بشری و وحی الهی بر پیامبران تفاوت‌هایی وجود دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۲- به فرض اینکه توجیه علمـای مـادی در تحلیـل ماهیت وحی صـحّت داشـته باشـد، لازم است این توجیه با بیان قرآن- که حاصـل وحی به یکی از پیامبران است- اگر نگوئیم دارای موافقت همه جانبه بوده، حد اقل تعارض کلی نداشـته باشد. در صورتی که: اوّلا، قرآن نسبت وحی به انسان و حتی پیامبر (ص) را نفی می‌کند، «۲» ثانیا، با فرض بشـری بودن پدیده وحی، نظیرآوری آن نباید برای دیگری امری غیرممکن باشـد. در صورتی که از عصـر نزول قرآن تـا به امروز نظیرآوری برای قرآن- علی‌رغم تلاشـهای مخالفـان- منتفی بوده است. به توضیـح دیگر قرآن منکران وحی را در هر عصـر و زمان به آوردن (حد اقل) سوره‌ای نظیر آن فراخوانده است. این دعوت که اصطلاحا «تحدّی» خوانده

(۱)- ر. ک. تفسیر المیزان ۶/ ۱۷۸ الی ۱۹۴؛ بحث علمی درباره نفس. با اندکی تلخیص، علوم قرآنی، ۲۷؛ با عنوان روحانیت انسان

(۲)- النجم، ۳ و ۴

می‌شود، آیاتی چند را به خود اختصاص داده است. در یکی از این آیات آمده است: «یا می‌گویند: این [قرآن] را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره (بر ساخته شده) مانند آن بیاورید و غیر از خدا هرکه را می‌توانید فراخوانید. پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهید؟» «۱»

تفاوت‌های وحی و الهامات بشری

بین وحی به پیامبران و الهاماتی که برای بشر رخ می‌دهد تفاوتهای زیادی وجود دارد که اهم آنها به قرار زیر است:

۱- وحی مولود ارتباط انسان با ماوراء الطبیعه است، از اینرو ماهیت تجربی و اکتسابی ندارد، چنان‌که نبوت حضرت عیسی (ع) در گهواره یا برخورداری حضرت یحیی «۲» از حکمت در کودکی، ارتباطی با اکتساب آنها ندارد، اما الهامات بشری اکثرا رابطه مستقیمی با تجربه دینی انسان داشته و لذا بعضا ماهیت اکتسابی دارد.

۲- وحی حقیقت جامع بین تمام پیامبران الهی است و از این جهت اختلاف و تناقض در آن راه ندارد، اما تجارب عرفانی و الهامات بشری، به نسبتی که متأثر از دریافت‌های شخصی آنان بوده، خالی از اختلاف و تعارض نیست.

۳- حقایق مبتنی بر وحی، از هرگونه خطا و اشتباه در امان می‌باشد، اما در مکاشفات عرفانی احتمال خطا و این‌که از وسوسه‌های شیطانی باشد، وجود دارد، لذا در مکاشفات منقول از عرفا مطالب خیالی فراوانی دیده می‌شود که از ظرفیت پنداری آنها نشأت می‌گیرد.

۴- منشا وحی خداوند و غیب است، اما ریشه الهامات بشری و کشف و شهود عارفان به درستی مشخص نیست و حتی خود عارف به منبع آن توجه ندارد.

۵- الهامات بشری- به عنوان دست‌آوردهای فکری انسان- قابلیت تحدّی ندارد و

(۱)- هود، ۱۳ و ۱۴

(۲)- مریم، ۱۲ و ۳۰

نظیرآوری برای آنها قابل تصور است، اما حقایق مبتنی بر وحی- به ویژه قرآن- برای بشر غیرقابل معارضه بوده و نظیرآوری برای آن ممکن نیست. «۱»

بحثی درباره نخستین نزول وحی بر پیامبر (ص) در روایات اهل سنت

اشاره

روایات فریقین بر نزول نخستین پیام وحی در غار حراء اتفاق نظر دارند. طبق این روایات در همین مکان و با نزول آیات نخست

سوره علق رسول خدا (ص) به پیامبری مبعوث شد.

«محمد بن اسحق» که از قدیمی‌ترین سیره‌نویسان است، (م ۱۵۱) با ذکر چند روایات تاریخی حادثه بعثت و نزول نخستین پیام وحی را گزارش کرده است. این روایات از طریق ابن هشام آورده شده «۲» و نظیر آن را ابن سعد «۳» و طبری در تاریخ خود «۴»- با اندکی اختلاف درج کرده‌اند. در بین این روایات دو روایت از اهمیت بیشتری برخوردار است که یکی از آنها منقول از عایشه و دیگری از عبید بن عمیر لیثی است. در روایت منقول از عایشه که بخاری نیز آن را آورده است، ماجرای نخستین نزول وحی به قرار زیر نقل شده است: «در ابتدای امر، وحی به صورت رؤیای صادقه بر آن حضرت پدیدار می‌شد. این رؤیاها مانند سپیده‌دمان روشن بود. بعدها علاقه به تنهایی و خلوت‌گزینی در پیامبر (ص) به وجود آمد، لذا به غار حراء می‌رفت و شبها به عبادت مشغول می‌شد. هرچند روز یک بار به خانه سر می‌زد و پس از تهیه زاد و توشه دوباره به غار باز می‌گشت. روزگاری بدین منوال گذشت تا آنکه در غار حراء، حق برای او دررسید، به این صورت که فرشته وحی نزد او آمد و به وی گفت: بخوان، وی گفت: من خواندن نتوانم. اما فرشته وحی او را برگرفت و به سختی فشار داد بگونه‌ای که طاقتش به انتها رسید و سپس گفت بخوان گفت: خواندن نمی‌توانم، اما او را برای بار دوم دربر گرفت سپس رهایش کرد و

---

(۱)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به وحی در ادیان آسمانی، ۱۵۴، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ۵۲ به بعد. برخی از محققان در تفاوت پیامبران و نوابغ، تا هفتاد فرق برشمرده‌اند. ر. ک. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ۴/ ۸۲ الی ۹۶

(۲)- السیرة النبویة، ۱/ ۲۴۹ الی ۲۵۵

(۳)- الطبقات الکبری، ۱/ ۱۵۲ الی ۱۵۴

(۴)- تاریخ طبری، ۱/ ۲۹۸ الی ۳۰۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴

گفت: بخوان بار دیگر آن حضرت پاسخ داد: خواننده نیستم. برای سومین بار او را در برگرفت و سپس رهایش ساخت و گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ» «۱» این قسمتی از روایتی بود که معمولا در منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت- به عنوان آغاز نزول وحی- وارد شده است. در ادامه روایت آمده است که: رسول خدا (ص) در حالیکه قلبش لرزان و مضطرب بود به سوی خدیجه بازگشت. طبق پاره‌ای از این روایات، رسول خدا (ص) نگران بود که نکند کاهن شده و یا جن و شیطانی در مشاعر او تصرف کرده است. «۲» از این جهت تصمیم گرفت که خود را از کوه پرت کند و به این وسیله آرامش خود را بازیابد، که مجددا صدای جبرئیل به گوش او رسید و وی را از این کار بازداشت. «۳» به هر جهت پیامبر (ص) خود را به خانه رساند و ماجرا را با خدیجه در میان گذاشت، خدیجه به او دلداری داد و سپس هر دو به نزد ورقه بن نوفل- پسر عموی خدیجه- رفتند. ورقه بشارت داد که همان موجودی که قبلا بر موسی (ع) نازل شده، اینک بر محمد (ص) نازل شده است. «۴»

اما با دقت در روایات موجود اشکالاتی به چشم می‌خورد که می‌توان آنها را در دو ناحیه به شرح زیر بررسی کرد:

الف- بررسی سند روایات

روایات یاد شده غالبا توسط یکی از این پنج نفر یعنی عایشه، عبد اللّه بن عباس، عروة بن زبیر، عبد اللّه بن شداد لیثی و عبید بن عمیر نقل شده است. از این عده هیچکدام در زمان بعثت رسول خدا (ص) نبوده و در نتیجه نمی‌توانند شاهد واقعه بعثت تلّقی شوند. زیرا عایشه و ابن عباس، گرچه در شمار صحابه بوده‌اند، اما در سال بعثت هنوز به دنیا نیامده بودند. ضمنا آنان ماجرای بعثت را نیز با استناد به رسول خدا (ص) روایت نکرده‌اند. سایر راویان در طبقه تابعین بوده و بدون ذکر واسطه به نقل ماجرای بعثت

(۱)- صحیح بخاری، ۱/ ۵۹، ۶۰؛ و نیز تاریخ طبری ۲/ ۲۹۸

(۲)- الطبقات الکبری، ۱/ ۱۵۳

(۳)- تاریخ طبری، ۲/ ۳۰۱

(۴)- صحیح بخاری، ۱/ ۶۰؛ تاریخ طبری، ۲/ ۳۰۲؛ سیره ابن هشام، ۸/ ۲۵۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵

اقدام کرده‌اند. با توجه به این مطلب- و با اغماض از مشکلات دیگری که از جهت ضعف راویان در سند این روایات وجود دارد «۱»- روایات بعثت جملگی مرسل بوده «۲» و حدیث مرسل از اقسام حدیث ضعیف به شمار می‌رود و از اعتبار لازم برخوردار نیست. «۳»

ب- بررسی متن و محتوی روایات

مشکل دیگری که در روایات بعثت جلب نظر می‌کند، اختلافاتی است که در متن این روایات وجود دارد. «۴»

پاره‌ای از روایات از آرامش و طمأنینه رسول خدا (ص) به هنگام بعثت حکایت می‌کند، در صورتی که پاره‌ای دیگر از این روایات از وجود شک و اضطراب در وجود پیامبر گرامی (ص) خبر می‌دهد از جمله در این روایات آمده بود که:

- رسول خدا (ص) ترسید که نکند او کاهن شده است،

- یا: پیامبر (ص) نگران بود که جن یا شیطانی در او تأثیر گذاشته است،

- یا: آن حضرت تصمیم گرفت به جهت خلاص شدن از مشکلات خود را از کوه پرت کند،

- یا: خدیجه و ورقه بن نوفل به پیامبری حضرت گواهی دادند و تردید را از وی زدودند،

و مطالب دیگر که نسبت بسیاری از آنها به رسول خدا (ص) غیر قابل قبول است «۵».

با توجه به این موارد، بسیاری از محققان برای این دسته از روایات ارزشی قائل نبوده و استناد به آنها را- جز در مواردی اندک- جایز نمی‌شمارند، بلکه این روایات را جعلیات و خرافاتی می‌دانند که دشمنان اسلام به جهت تردیدآفرینی در اصالت وحی و نبوت

(۱)- جهت اطلاع از این اشکالات بنگرید به الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۱/ ۲۲۱

(۲)- جهت اطلاع بیشتر از وضعیت ارسال و نیز اشکالات دیگر این روایات بنگرید به نقش ائمه در احیاء دین، ۴/ ۱۲؛ علوم قرآنی آیه اللّه معرفت، ۳۵

(۳)- الدرایه، ۴۸؛ که می‌نویسد: «و المرسل لیس بحجة مطلقا ...»

(۴)- نمونه‌ای از این اختلافات را بنگرید در الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۱/ ۲۱۷ الی ۲۲۰

(۵)- المیزان، ۲۰/ ۳۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶

ساخته و برخی از مسلمانان نیز بدون تأمل به نقل آنها پرداخته‌اند. «۱» چنانکه برخی از اسلام‌شناسان غربی نیز که به دنبال شکستن اعتبار اسلام هستند، از این روایات چشم پوشی نکرده و معمولا به دنبال نقل این روایات، به تحلیل روانشناسانه آنها پرداخته‌اند.

از جمله این افراد می‌توان به مونتگمری وات، پروفسور روم لاندو و پرفسور کارل بروکلمان «۲» اشاره کرد و این در شرایطی است که این روایات از جهت سندی و متنی ضعیف بوده و به ویژه قرآن کریم- که مهمترین ملاک در سنجش روایات است- محتوای

بسیاری از آنها را تکذیب می کند.

قضاوت قرآن درباره روایات اهل سنت درباره بعثت

به استناد برخی آیات، مدتها قبل از بعثت رسول خدا (ص)، اهل کتاب به ویژه یهودیان در انتظار بعثت و ظهور آن حضرت به سر برده و معتقد بودند که پس از ظهور پیامبر اسلام، با کمک آن حضرت بر دشمنان خود غالب خواهند شد. «۳» مطابق آیه ۱۵۷ سوره اعراف، نشانه‌های رسول خدا (ص) در تورات و انجیل مکتوب بوده است و در نتیجه اهل کتاب همان طور که فرزندان خویش را می‌شناسند قادر به شناخت پیامبر اسلام (ص) بوده‌اند. «۴» به عقیده برخی از محققان علی‌رغم تحریف در نسخه‌های تورات و انجیل هنوز نیز اشارتهایی در این کتب وجود دارد که ناظر بر بعثت رسول خدا (ص) می‌باشد. «۵» علاوه بر این، موضوع بعثت رسول خدا (ص) حقیقتی است که خداوند آن را با پیامبران گذشته مطرح کرده و از آنان جهت تصدیق این پیامبری و یاری رساندن به رسول خدا (ص) پیمان گرفته بود. «۶» پیامبران نیز از طریق بشارت ظهور پیامبر (ص) به امت

---

(۱)- از جمله بنگرید به التمهید فی علوم القرآن، ۱/ ۵۴؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۱/ ۲۳۲؛ نقش ائمه در احیاء دین، ۴/ ۶ و ۳۳

(۲)- جهت اطلاع بیشتر از آراء این عده بنگرید به کتاب نقش ائمه در احیاء دین، ۴/ ۳۳ الی ۳۵

(۳)- البقره، ۸۹

(۴)- الاعراف، ۱۴۶

(۵)- نقش ائمه در احیاء دین، ۴/ ۱۱۰ الی ۱۲۸ تحت عنوان: بشارات تورات و انجیل

(۶)- آل عمران، ۸۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷

خود، نقش خود ایفا کرده‌اند. «۱» چنانکه بشارت حضرت عیسی (ع) به ظهور رسول خدا (ص) به صراحت ذکر شده است. «۲» با این قرائن آیا ممکن است که رسول خدا (ص) قبل از بعثت، نسبت به وضعیت خود ناآشنا بوده و پس از برانگیخته شدن دچار اضطراب و تردید شود؟ آن هم در شرایطی که خداوند به هنگام بعثت حضرت موسی (ع) با اعلام: «یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ» «۳» هر گونه خوف و ترسی را از وی زایل ساخت. علامه مجلسی در مقایسه‌ای که بین شخصیت رسول خدا (ص) با حضرت عیسی (ع) به عمل آورده، می‌نویسد: «اخبار فراوانی وجود دارد که از آنها این نکته به دست می‌آید که خداوند به هیچ یک از پیامبران کرامت، فضیلت و معجزه‌ای عطا نکرد مگر آنکه نظیر آن را به رسول خدا (ص) نیز مرحمت فرمود. پس چگونه جایز است که حضرت عیسی در گهواره به نبوت رسیده باشد. اما پیامبر (ص) تا سن چهل سالگی پیامبر نباشد؟» «۴»

علامه طباطبایی در نقدی که بر روایت بعثت وارد کرده است می‌نویسد: «طبق این روایات پایه تشخیص نبوت رسول خدا (ص) گواهی یک راهب نصرانی- ورقه بن نوفل- است. اما این مطلب چگونه قابل قبول است، حال آنکه خداوند درباره پیامبر فرموده است: «قُلْ إِنِّی عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی» «۵» یعنی: بگو من از جانب پروردگار دلیل آشکاری [همراه] دارم. آیا در سخنان ورقه چه حجّت روشنی بود که پیامبر (ص) برای آرامش خاطر به آن محتاج باشد؟

و باز در قرآن آمده است که: «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی» «۶» از این آیه بصیرتی خدادادی برای رسول خدا (ص) و پیروان او معلوم

---

(۱)- قال علی (ع): «ما بعث اللّه من الانبیاء الا اخذ علیه المیثاق لئن بعث اللّه محمدا و هو حی لیومننّ به و لینصرنّه و امره ان یاخذ المیثاق علی امته لئن بعث محمد و هم احیاء لیومنن به و لینصرنّه» بنگرید به تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۳۸۶

(۲)- الصف، ۶

(۳)- النّمل، ۱۰

(۴)- بحار الانوار، ۱۸/ ۲۷۹

(۵)- الانعام، ۵۷

(۶)- یوسف، ۱۰۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸

می گردد، اما آیا اعتماد کردن به قول ورقه عبارت از بصیرتی است که خدا وعده داده است؟ «۱» علامه سپس نتیجه می گیرد که: «حق این است که نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان صد در صد شخص پیامبر و رسول است، او قبل از هرکس دیگر به نبوت خود از جانب خدایتعالی یقین دارد و باید همچنین باشد. چنانکه روایات وارده از ائمّه اهل بیت علیهم السلام هم همین را می گوید.» «۲»

بررسی بعثت پیامبر (ص) و نخستین نزول در روایات شیعه

بنا به روایات شیعه، بعثت پیامبر (ص) مقارن با نزول نخستین آیات سوره علق است. در حدیثی علی بن سرّی از امام صادق (ع) روایت کرده است که حضرت فرمود:

«نخستین آیه‌ای که بر رسول خدا (ص) نازل گردید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» و آخرین آیه «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» بود. «۳» طبرسی در تفسیر سوره علق نوشته است: اکثر مفسران بر این عقیده‌اند که سوره علق نخستین سوره‌ای است که بر رسول خدا (ص) نازل گردید و آن در زمانی بود که جبرئیل در غار حراء با آن حضرت دیدار کرد و پنج آیه نخست را بر پیامبر (ص) نازل کرد «۴» شواهدی نیز در روایات وجود دارد که از نزول آیات ابتدایی سوره علق در بدو بعثت حکایت دارد «۵»، برخی از روایات نیز بر بعثت پیامبر اسلام (ص) در غار حراء تاکید کرده‌اند. بدون آنکه از نزول آیات خاصی بر آن حضرت خبر دهند. معروف‌ترین این روایات گزارش علی (ع) درباره چگونگی بعثت است که در خطبه قاصعه منعکس است. «۶» برخی از روایات نیز بر این نکته دلالت دارند که نخستین سوره‌های نازل شده سوره حمد یا مدّثّر بوده، که به عقیده صاحب‌نظران، این مطلب تناقضی با فرض نزول آیات سوره علق به هنگام بعثت

---

(۱)- تفسیر المیزان، ۲۰/ ۳۲۹

(۲)- تفسیر المیزان، ۲۰/ ۳۲۹

(۳)- الکافی، ۲/ ۶۲۸

(۴)- تفسیر مجمع البیان، ۱۰/ ۷۸۰

(۵)- بحار الانوار، ۱۸/ ۲۰۵ و ۲۰۶؛ حدیث امام هادی (ع)

(۶)- نهج البلاغه خطبه، ۱۹۲ و ۳۰۱؛ و نیز بنگرید به اعلام الوری، ۱/ ۱۰۲؛ «فی ذکر مبدا المبعث»

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹

ندارد. «۱» آنچه در مقایسه روایات شیعه و اهل سنت حائز اهمیت است توجه به موارد اتفاق و اختلاف این روایات است، وجه

مشترک اکثر روایـات موضوع برانگیخته شـدن رسول خـدا (ص) در غار حراء و نزول آیات ابتـدای سوره علق به عنوان نخستین پیام وحی بر آن بزرگوار است. در مقابـل، اختلاـف مهم در روایـات شـیعه و اهـل سـنت، موضـوع تفکیـک شـئون نبـوت و رسـالت در شخصـیت رسول خدا (ص) و نیز طمأنینه و آرامشـی است که پیامبر اسـلام (ص) در لحظه بعثت داشته است و این همان چیزی است که روایـات شـیعه بر آن اتفـاق نظر دارد. قاعـدهٔ روایـات شـیعه از نـاحیه کسـانی نقـل شـده که خود اهل بیت پیامبر (ص) بوده و از نزدیک در جریان حالات پیامبر (ص) و وحی‌های نازله بوده‌اند و این چیزی است که در روایات اهل سـنت کمتر به چشم می‌خورد. طبرسـی از قول علی بن ابراهیم قمی آورده است: «چون رسول خـدا (ص) به سـی و هفت سالگی رسـید مشاهـده کرد که کسـی در عالم رویا او را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: یا رسول اللّه ...» «۲» و در ادامه این روایت آمده است که: اما مقارن با ۴۰ سالگی پیامبر (ص) جبرئیل را در بیداری مشاهده کرد که او را به رسالت بشارت داد و سپس فرمان نماز را بر آن حضرت نازل کرد و او را بر حدود و شرایط آن واقف ساخت. «۳»

کلینی نیز در حـدیثی که با سـند صـحیح روایت شـده از قول محمد بن نعمان آورده است که او گفت: «از ابو جعفر باقر (ع) درباره تفاوتهای رسول، نبی و محدّث سوال کردم، آن حضـرت گفت: رسول کسـی است که جبرئیل در برابر او مجسم می‌شود. او جبرئیل را می‌بینـد و با او سـخن می‌گوید. نبی آن است که حقایقی را در خواب می‌بیند مانند خوابهایی که ابراهیم خلیل می‌دید و مانند آن خوابها که رسول خدا (ص) پیش از

---

(۱)- آیه اللّه معرفت می‌نویسـد: بین این روایـات تعـارض واقعی وجود نـدارد زیرا سه یـا پنـج آیه نخست سوره علق به هنگام اعلام بشارت به نبوت نازل شده و این اجماع مسلمانان است، آیات نخست سوره مدثر مطابق حدیث جابر نخستین آیاتی است که پس از فترت وحی نازل شده و سوره حمد نیز نخستین سوره کاملی است که نازل شده است، جهت اطلاع بیشتر بنگرید به التمهید، ۱/ ۹۶

(۲)- اعلام الوری، ۱/ ۱۰۲

(۳)- همان مأخذ با اندکی تلخیص

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۰

نزول وحی رسـالت و مجسّم شـدن جبرئیـل می‌دیـد، امـا در آن وقت که محمـد (ص) صـاحب هر دو مقـام نبوت و رسـالت گشت، جبرئیل بر او نازل شده با او رو در رو سـخن گفت. (برخی از پیامبران که فقط نبی بودند، در عالم رویا با جبرئیل در تماس بوده و با او سـخن می‌گفتند بدون آنکه فرشته وحی را در بیداری مشاهده کنند.) اما محدّث کسی است که مورد خطاب فرشته قرار می‌گیرد و پیام او را درک می‌کند بدون آنکه او را در عالم بیداری یا خواب مشاهده کند.» «۱»

بـا توجه به چنین زمینه‌ای که از تفکیـک دو مقام نبوت و رسالت از روایات شـیعه به دست می‌آیـد ممکن نیست که پیامبر (ص) در لحظه بعثت- یعنی برانگیخته شـدن به مقام رسالت- دچار اضـطراب شود و یا در حقانیت خود یا حقیقتی که بر او نازل شـده، تردید کنـد. این نکته‌ای است که برخی از روایات نیز بر آن تأکیـد کرده‌انـد. از جمله در حدیثی «زراره» از امام صادق (ع) سؤال کرد که: «چگونه رسول خدا (ص) مطمئن گردید که آنچه به او رسیده وحی الهی است نه وسوسه‌های شیطانی؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: هر گاه خداونـد بنـده‌ای را به رسالت انتخاب کنـد آرامش و وقاری به او عطا می‌کنـد به صورتی که آنچه از جانب حق به او می‌رسـد، همانند چیزی خواهد بود که وی به چشم خود، آن را ببیند.» «۲»

موضوع دیگر در روایات شیعه تدارک تربیت الهی نسبت به رسول خدا (ص) حتی سالها قبل از رسیدن به مقام نبوت است. در این خصوص علی (ع) که خود شاهـد عینی بعثت و رسالت پیامبر (ص) است. می‌فرماید: «خداوند بزرگترین فرشـته خود را از خردسالی همـدم و همراه پیـامبر (ص) سـاخت. این فرشـته در تمام لحظات با آن حضـرت بود و او را به راههای بزرگواری و اخلاق پسـندیده

رهبری می‌کرد ... پیامبر (ص) هر سال مـدتی مجاورت حراء را اختیار می‌کرد. من با او بودم و کس دیگری غیر از من با او نبود، در آن زمان جز رسول خدا (ص) و خدیجه و من که سومین نفر آنها بودم، مسلمان

---

(۱)- الکافی، ۱/ ۱۷۶

(۲)- بحار الانوار، ۱۸/ ۲۶۲؛ نقل از تفسیر عیاشی

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۱

دیگری نبود. من نور وحی و رسـالت را می‌دیـدم و بوی نبوت را استشـمام می‌کردم، آنگـاه که نخسـتین وحی بر پیـامبر (ص) نـازل گشت، ناله و فریادی شـنیدم. از آن حضرت پرسیدم که این ناله چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است که از پرستش خود (فرمانبردار شدن) مایوس گشته است.» «۱»

---

(۱)- نهج البلاغه، خ ۱۹۲، ۳۰۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۲

پرسش برای پژوهش

۱- وحی چگونه با شاخه‌های مختلف فرهنگ اسلامی پیوند می‌یابد؟

۲- کلمه وحی در قرآن، چه معانی دارد؟

۳- رابطه پیامبر با وحی را تبیین کنید.

۴- در مورد منشأ وحی، دیدگاه‌های مختلف را تبیین و بررسی کنید.

۵- پنج مورد از تفاوت‌های وحی با الهام‌های بشری را بیان کنید و توضیح دهید.

۶- روایات اهل تسنن در مورد نخستین نزول وحی بر پیامبر را نقل و نقد کنید (برمبنای عقل، قرآن و مبانی علم الحدیث)

۷- روایات شیعه امامیه در مورد نخستین نزول وحی بر پیامبر را با روایات اهل تسنن، تطبیق و مقایسه کنید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۳

فصل دوم نشانی از قرآن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۵

دیدار کوتاه با کتاب الهی

مقدمه

قرآن کریم نخستین منبع شناخت فرهنگ و معارف اسلامی است که در دسترس مسلمانان قرار دارد و به این جهت شناخت آن برای هر مسـلمانی امری لازم و ضـروری بـه شـمار می‌رود. ایـن شـناخت فوایـد بسـیاری در بر دارد کـه در صـدر آن می‌تـوان به امکـان بهره‌مندی از هدایت قرآنی اشاره کرد.

از همـان عصـر نزول قرآن، این کتـاب مـورد توجّه مسـلمانان قرار گرفته و اندیشـمندان مسـلمان- بویژه مفسّـران و دانشـمندان علوم قرآنی- کتـب ارزشـمندی در زمینه شـناسایی قرآن و علـوم گونـاگون آن تـألیف کردهانـد. آنچه در این نوشـتار مشاهـده می گردد، بررسـی کوتاهی در مورد نام و عنوان قرآن، اهداف نزول قرآن، کیفیّت نزول و تدوین قرآن، اجزا و تقسیـمات قرآن و نیز آشنایی با برخی از اصطلاحات و طبقه‌بندی‌ها در مورد علوم قرآنی است. امید است که این مباحث جهت استفاده علاقه‌مندان مفید واقع شود.

۱- نام و عنوان کتاب الهی

معروفترین عنوانی که برای نامگذاری کتاب الهی به کار رفته، همان تعبیر شـریف «قرآن» است. به همان صورت که برای نامگذاری کتاب حضرت موسی (ع) عنوان «تورات» و برای نامگذاری کتاب حضرت عیسی (ع) عنوان «انجیل» به کار رفته است.
این نامگـذاری ریشه در خود قرآن مجیـد دارد و دههـا مرتبه در آیات مختلف به کار رفته است. این کلمه در اکثر موارد به صورت معرفه «القرآن» و در پاره‌ای از موارد به صورت نکره استعمال شده است. در مورد ریشه کلمه قرآن و علّت نامگذاری کتاب الهی به آن نظرات مختلفی بیـان شـده است. به عقیـده اکثر دانشـمندان علوم قرآنی، بهترین رأی و نظر در این مورد آن است که قرآن کلمه مهموزی است که از ریشه قرأ مشتق شده
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۶
است «۱». این کلمه اسم فعل یا مصدری است که در معنای اسم مفعول خود به کار رفته و به مفهوم خواندنی می‌باشد «۲».
علاوه بر کلمه «قرآن»، از برخی از آیات قرآنی تعابیر دیگری به عنوان اسامی دیگر قرآن اسـتخراج شـده که شـمار آنها افزون بر ۵۰ می‌باشد «۳». از معروفترین این تعـابیر می‌توان از واژه‌هـای «کتـاب»، «ذکر»، «تنزیـل» و «فرقـان» یاد نمود. یکی از تعابیر مهم در مورد نامهای قرآن، تعبیر «کلام اللّه» است. این تعبیر در دو مورد در آیات قرآنی به کار رفته که یکی از آن دو چنین می‌باشـد: «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ... «۴»» یعنی: و اگر یکی از مشـرکان از تو پناهنـدگی بخواهد به او پناه بده تا کلام اللّه (سخن خدا) را بشنود ...
از عناوین دیگری که در بحث نامهای قرآن در کتب علوم قرآنی دیده می‌شود، می توان به عناوین: احسن الحدیث، نور، مبین، شفا، رحمت، موعظه، بیان، مبارک، قول فصل، بشـری، هـدی، حکیم، مجید و تذکره، اشاره کرد. البتّه هیچکدام از این عناوین را نباید به عنوان نام اختصاصـی قرآن در نظر گرفت، بلکه هرکدام از اینها به عنوان وصفی برای قرآن به کار رفته‌اند و مجموعا به خصوصیّات کتاب الهی اشاره می کنند.

۲- اهداف نزول قرآن

اشاره

بـا توجه به تعریف اجمـالی قرآن‌که: «قرآن کتـابی است که از جـانب خـدای تبـارک و تعـالی به عنوان معجزه رسول گرامی اسـلام (ص) نازل شده و عهده‌دار امر هدایت انسان است»، دو هدف اصلی از نزول آن روشن می‌شود که اینک به شرح آنها می‌پردازیم:

الف- نزول قرآن به عنوان معجزه پیامبر اسلام (ص)

یکی از ویژگیهـای پیـامبران ارائه معجزه یـا معجزاتی است که از سوی آنهـا عرضه می گردد. معجزه کـار خـارق العـاده‌ای است که صدور آن با اذن و اراده الهی همراه است و

(۱)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۱

(۲)- همان، ۲۱؛ از قول لحیانی

(۳)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به تاریخ قرآن رامیار، ۳۱ و ۳۲

(۴)- التوبه، ۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۷

به عنوان سندی جهت اثبات حقّانیت پیامبران و اقناع مردم و اتمام حجّت بر آنان در این خصوص، عرضه می گردد.

رسول گرامی اسلام (ص) نیز همانند دیگر پیامبران الهی معجزه‌های متعددی جهت مردم عرضه داشت که مهمترین آن همان قرآن کریم میباشد. قرآن کلام خدای تبارک و تعالی بوده که به وسیله فرشته وحی موسوم به جبرئیل بر حضرت محمد (ص) نازل گردید.

در بسیاری از آیات قرآن کریم به نزول قرآن از جانب خداوند تصریح شده است و در برخی از آنها برای اثبات درستی این ادّعا به معجزه و بی‌مانند بودن کتاب الهی استدلال شده است. معروفترین این آیات، آیات مربوط به تحدّی است. در این آیات از منکران و مخالفان قرآن دعوت به عمل آمده است که در صورت تردید در نزول قرآن از جانب خداوند، به آوردن کتابی همانند قرآن اقدام کنند. این پیشنهادی بود که چه در دوره نزول قرآن و چه در دوره‌های بعد، همواره با عجز و ناتوانی مخالفان قرآن روبرو گردید.

متن یکی از آیات مربوط به تحدّی چنین است: «وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «۱» یعنی: اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، (لا اقل) یک سوره همانند سوره‌های قرآن بیاورید و گواهان خود غیر از خداوند را بر این کار دعوت کنید چنانچه راست می گویید.

اعجاز قرآن به عصر و زمان خاصّی منحصر نیست بلکه جنبه‌ای ابدی و جاودانی دارد و از جمله پیشگویی‌های قرآن که به حقیقت پیوسته، همان ناتوانی مخالفان قرآن در آوردن سوره‌ای نظیر سوره‌های قرآن است. قرآن کلام خداوند است و کسی نمی‌تواند سخن و کلامی نظیر آن را بیاورد و یا بر سبیل افترا سخنی از سخنان خود را به عنوان

(۱)- البقره، ۲۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۸

آیه‌ای از قرآن عرضه بدارد. «۱»

ب- نزول قرآن به عنوان وسیله هدایت انسان

آیات متعدّدی بر موضوع هدایتگری قرآن به عنوان یکی از هدفهای نزول آن تأکید می کند. از جمله آمده است: «هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ» «۲» یعنی: این کتاب (وسیله‌ای جهت) بیان (حقایق) برای مردم بوده و عامل هدایت و اندرز جهت پرهیزکاران است.

ناگفته نماند که قرآن مجید در بسیاری از زمینه‌ها- از جمله زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، تاریخی، فقهی، حقوقی، اقتصادی و ...- حقایقی را با بشر در میان گذاشته است، ولی از بیان تفصیلی و جزیی بسیاری از این مباحث خودداری کرده است. از این جهت قرآن کتابی است که مطالب آن نیازمند تبیین و تفسیر است که این امر در درجه نخست توسّط پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) به وقوع پیوست و در درجه بعد، مفسّران اسلامی با الهام از روایات معصومان عهده‌دار آن شده‌اند.

از طرف دیگر بسیاری از مفاهیم اعتقادی و اخلاقی و ...- با الفاظ و تعابیر مختلف- در قرآن تکرار شده است. اما با توجّه به سبکها و روشهای مختلفی که قرآن در ارائه حقایق خود از آنها استفاده کرده است «۳»، تکرار این مفاهیم ملال و کسالتی برای خواننده خود ایجاد نمی‌کند بلکه هدف از این تکرار، فراهم ساختن زمینه بیداری و تذکّر بیشتر برای انسان است. با توجه به این حقایق قرآن خود را عهده‌دار هدایت انسان دانسته و با همین مطلب با انسان به بحث می‌پردازد مثلا در مورد ویژگی هدایت قرآنی در یک جا می‌فرماید: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ ...» «۴» یعنی این قرآن به سوی آئینی هدایت می‌کند که از هر آئینی بهتر و پاینده‌تر است.

---

(۱)- بحث تفصیلی درباره اعجاز قرآن را بنگرید در فصول ۳ تا ۶

(۲)- آل عمران، ۱۳۸

(۳)- درباره روشهای قرآن در ارائه مفاهیم خود از جمله داستان‌گویی در فصل یازدهم به میان خواهد آمد

(۴)- الاسراء، ۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۴۹

و در یک آیه نیز از منکران خود دعوت می‌کند که در صورت تردید در این زمینه، آنان کتاب (یا قوانینی) عرضه کنند که در زمینه هدایتگری از قرآن بهتر و مؤثرتر باشد «۱».

۳- تفاوت قرآن با معجزات دیگر

مهمترین تفاوت قرآن- معجزه جاودانه پیامبر اسلام (ص)- با معجزات دیگر در همان ویژگی هدایتگری است. معجزات پیامبران دیگر- از جمله عصای حضرت موسی و ید بیضای او، دم حضرت عیسی (ع) (که مردگان را زنده می‌ساخت)، شتر حضرت صالح و ...- تنها به عنوان وسیله‌هایی جهت اثبات حقّانیت آنان به شمار رفته و ارتباطی با هدایتگری مردم- از جهت بیان قوانین الهی و سایر چیزهایی که اشاره شد- نداشت.

از طرفی کتب آسمانی قبل از قرآن- همانند تورات و انجیل و زبور- تنها به عنوان وسیله هدایت مردم و بیان مقرّرات خداوندی نازل شده، و فاقد جنبه‌های اعجاز بوده‌اند. در این میان قرآن تنها کتابی است که دو ویژگی اعجاز و هدایتگری باهم در آن جمع شده است.

تفاوت دیگری که در زمینه این معجزه و معجزات دیگر وجود دارد مربوط به ابدی بودن معجزه قرآن و موقّتی بودن سایر معجزات می‌شود. با مرگ هر پیامبری معجزه آن پیامبر نیز از بین بشر رخت بربست. اما قرآن معجزه‌ای باقی و جاویدان است که در هر عصر و زمانی سندی بر حقّانیت پیامبر اسلام (ص) به شمار می‌رود.

۴- خصوصیّات قرآن از نظر دوره نزول

قرآن در طول دوران رسالت حضرت محمد (ص) به تدریج نازل شده است. این مطلب در کتب تاریخ و علوم قرآنی به «نزول تدریجی» مشهور است. در برخی از این کتب از نزول دیگری برای قرآن با عنوان «نزول دفعی» بحث شده است. برخی از محقّقان شیعه بر این عقیده‌اند که مراد از نزول دفعی نزول کلیّات حقایق قرآن به صورت

---

(۱)- القصص، ۴۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۰

یکجا بر قلب رسول خـدا (ص) بوده است «۱». به عقیده این محقّقان آیاتی چون: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ» «۲» یعنی: ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است، یا: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» «۳» اشاره به همان نزول دفعی دارد.

در مقابل این آیات، آنچه با صـراحت بیشتری در قرآن از آن بحث شـده همان نزول تـدریجی است. قرآن در طول بیست و سه سال به تدریـج و برحسب حـوادث و رخـدادهای مختلـف نـازل گردیـده است. به‌طوری که از شواهـد تـاریخی برمی‌آیـد، در این مـدّت عـدّه‌ای به عنوان کاتبان وحی در خـدمت رسول خـدا (ص) بوده و آیات و سوره‌های نازله را تحت نظارت ایشان نگاشـته، و تدوین کردند «۴». چنـانکه در همین دوران عـدّه زیادی نیز به حفظ قرآن پرداخته و به تعلیم و آموزش آن به دیگران مشـغول شدنـد. نزول تدریجی قرآن حکمتها و فواید مختلفی داشته است که سه مورد آن عبارتند از:

الف- تقویت قلب رسول خـدا (ص) از طریق ارتبـاط مستمر جبرئیـل بـا او ب- ساده شـدن فراگیری، حفظ، کتابت و آموزش قرآن برای مردم

ج- مرتبط شدن نزول قسمتهایی از قرآن با شرایط سیاسی، اجتماعی جامعه «۵»

در مـورد فایـده اخیر می‌تـوان گفت که: بسـیاری از آیـات و سوره‌هـای قرآن نـاظر به حـوادث دوران رسـالت نـازل گردیـده است. می‌دانیم که پیـامبر اکرم (ص) پس از بعثت، سـیزده سـال در مکّه اقامت فرمود و در این مـدّت مسـلمانان در شـرایط دشواری به سر می‌بردند و از سوی مشرکان در فشار و سختی بودند. حضرتش پس از هجرت به مدینه ده سال نیز در این شهر زندگی نمود که این دوران با قدرت یافتن تدریجی مسلمانان همراه بود و نهایتا به تأسیس نخستین دولت اسلامی منجر گردید. حال اگر کسی با دقت

---

(۱)- از جمله بنگرید به المیزان، ۲/ ۱۵ الی ۱۸ و نیز ۱۸/ ۸۴ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۲۰/ ۳۳۰

(۲)- البقره، ۱۸۵

(۳)- القدر، ۱

(۴)- جهت اطلاع از نام و نشان کاتبان وحی و چگونگی کتابت قرآن بنگرید به تاریخ قرآن رامیار، ۲۵۷ الی ۲۶۴

(۵)- جهت اطلاع از ادله و فوائد نزول تدریجی بنگرید به تاریخ قرآن رامیار، ۱۹۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۱

و تأمل به مطالعه قرآن کریم روی آورد و خصوصا سوره‌هایی را که در مـدینه نازل شده ملاحظه کند به خوبی در جریان رویارویی مسلمانان با مشرکان و غلبه تدریجی آنان بر سران شرك و کفر و علل این پیروزی‌ها قرار خواهد گرفت.

بنا به صـحیح‌ترین روایت تاریخی از ۱۱۴ سوره قرآن، ۸۶ سوره آن در مکّه و بـاقی آن- یعنی ۲۸ سوره- در مدینه نازل شده اسـت «۱». بین سوره‌های مکّی و مـدنی، از نظر کوتاهی و بلنـدی این سوره‌ها و آیات آن، و نیز از نظر جمله‌بندی و وزن و آهنگ عبارات و نیز پیامها و محورهای مورد بحث، تفاوتهای چندی وجود دارد که معلول اختلاف شرایط مکّه و مدینه از نظر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. در همین گفتار به مهمترین ویژگیهای آیات و سوره‌های مکّی و مدنی اشاره خواهد شد.

۵- اجزا و تقسیمات قرآن

اشاره

قرآن کریم به سـی جزء تقسیم شـده و هر جزء آن به چهار حزب- و در برخی از قرآنها به دو حزب (حزب بزرگ)- قسمت شـده

است. هر حزب قرآن نیز به نوبه خود شامل تعدادی فراز یا اصطلاحا رکوع می‌باشد «۲».

این تقسیمات که در حال حاضر با علائم مشخّصی در قرآنها دیده می‌شود، در عصر نزول قرآن شایع نبود و در دوره‌های بعد، آن هم به جهت ختم قرآن در طول یک ماه و نظایر آن، از سوی دانشمندان معمول گردید. امّا آن تقسیمات قرآن‌که ریشه تاریخی صحیحی دارد و به عصر نزول قرآن باز می‌گردد، همان تقسیم قرآن به سوره‌ها و تقسیم سوره‌ها به تعدادی آیات می‌باشد. در این مورد اطّلاعات جالبی در کتب تاریخ و علوم قرآنی وجود دارد که ذیلا فشرده‌ای از آن نقل می‌گردد.

الف- بررسی سوره در قرآن

قرآن مجید از ۱۱۴ سوره تشکیل شده است. سوره در لغت به معنای حصار و باره

(۱)- بنگرید به تاریخ قرآن، معرفت، ۵۷ و ۵۸

(۲)- بنگرید تاریخ قرآن رامیار، ۵۴۳ تحت عنوان: تقسیمات دیگر در مورد قرآن

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۲

شهر، شرف و منزلت، نیمخورده و باقیمانده یک چیز و بالاخره دستواره و دستبند به کار رفته است «۱». و امّا در اصطلاح علوم قرآنی، سوره به گروهی از آیات قرآن اطلاق می‌شود که دارای آغاز و انجامی است و معمولا بین دو بسم الله قرار دارد.

اینکه در عبارت اخیر تعبیر «معمولا» آمده است، به دلیل استثنایی است که در دو مورد وجود دارد. یکی از این دو مورد مربوط به سوره توبه است که از ابتدا بدون «بسم الله» نازل گردید. زیرا برطبق روایات رسیده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» آیه رحمت بوده و شروع سوره توبه که در مقام اظهار بیزاری از مشرکان نازل گردید، با پیام رحمت الهی مناسبت نداشت. از طرف دیگر سوره نمل دارای دو «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» است که یکی از آنها به شروع نامه حضرت سلیمان خطاب به ملکه سبا مربوط می‌گردد و ارتباطی با فاصله دو سوره با یکدیگر ندارد.

تقسیم قرآن به سوره‌ها فواید مختلفی در بردارد، لکن نباید تصوّر کرد که هر سوره‌ای از قرآن در حکم فصلی از یک کتاب به شمار می‌رود. چنین مقایسه‌ای، مقایسه صحیحی نیست. زیرا معمولا در یک کتاب فصول آن از نظر محتوا، مستقل از یکدیگر بوده و یا حد اکثر مترتّب بر هم می‌باشد. در صورتی که سوره‌های قرآن، از نظر مباحثی که در آن مطرح شده هیچگونه ترتّب و یا استقلالی نسبت به یکدیگر ندارند و گاه می‌شود که موضوع واحدی مانند خداشناسی، معاد و یا حتّی سرگذشت یکی از پیامبران در سوره‌های مختلف- منتهی در هر سوره از زاویه‌ای و به شکلی (مختصر یا مفصّل)- آمده است. این مطلب به هدف ویژه قرآن از جنبه هدایتگری ارتباط دارد.

سوره‌های قرآن از نظر کوتاهی و بلندی از تنوّع چشمگیری برخوردارند. بزرگترین سوره قرآن سوره البقره نام دارد که در مدینه نازل شده و دارای ۲۸۶ آیه است. و کوچکترین سوره قرآن سوره الکوثر است که دارای ۳ آیه می‌باشد و از سوره‌های مکّی است. ترتیب سوره‌ها در قرآن کریم از نظام خاصّی آن هم به شکل مطلق، تبعیّت

(۱)- تفصیل معانی سوره را بنگرید در تاریخ قرآن رامیار، ۵۷۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۳

نمی‌کند گرچه به‌طور نسبی میتوان گفت که سوره‌های قرآن از بزرگ به کوچک (با استثنائاتی که وجود دارد) پشت سر هم آمده‌اند و این ترتیب به عقیده بسیاری از دانشمندان با نظارت حضرت رسول (ص) صورت گرفته است «۱». هر سوره‌ای از قرآن نام

ویژه‌ای دارد که در عصر پیامبر (ص) سوره با این نام مشهور بوده است و معمولا بین نام سوره و محتوای برخی از آیات آن ارتباطی وجود دارد. ضمنا برخی از سوره‌ها دارای نامهای متعدّدی است که این نامها از روایات رسیده از پیشوایان و یا گفته برخی از بزرگان صدر اوّل اقتباس شده است. به عنوان مثال سوره حمد دارای چندین نام می‌باشد که از آن جمله می‌توان به نامهای: فاتحه الکتاب، سبع المثانی، ام الکتاب، ام القرآن و کنز اشاره کرد.

ب- بررسی آیه در قرآن

چنانکه گذشت هر سوره‌ای از قرآن از تعدادی آیه تشکیل شده است. کلمه آیه از نظر لغوی به معنای نشانه است «۲» و در اصطلاح علوم قرآنی عبارت از بخشی از حروف، کلمات و یا عبارات قرآن است که حدود آن توسّط شارع- یعنی از طریق نقل و روایت- مشخّص شده باشد «۳». به عقیده شیعه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» در تمام سوره‌ها به عنوان آیه مستقلّی نازل شده است «۴» هرچند که اهل سنّت معمولا بسم الله را جزیی از آیه نخست هر سوره به شمار آورده‌اند «۵». بنا به صحیح‌ترین نظر، قرآن دارای ۶۲۳۶ آیه است «۶».

آیه‌های قرآن- همانند سوره‌ها- از نظر کوتاهی و بلندی از تنوّع بسیاری برخوردارند.

کوچکترین آیه قرآن در حروف مقطّعه آیه «حم» در ابتدای سوره‌های حوامیم و آیه «طه» می‌باشد. کوچکترین آیه قرآن در غیر حروف مقطّعه آیه «و الضحی» و «و الفجر»-

---

(۱)- تاریخ قرآن رامیار، ۵۹۹؛ نظر دوم

(۲)- المعجم الوسیط، ۱/ ۳۵

(۳)- تاریخ قرآن رامیار، ۵۵۱

(۴)- البیان فی تفسیر القرآن، ۴۳۸

(۵)- تفصیل عقاید فرق اهل سنت را بنگرید در البیان، ۴۳۹

(۶)- تاریخ قرآن رامیار، ۵۷۰، این نظر شمارش کوفی و منسوب به علی بن ابی طالب (ع) است

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۴

و به عقیده برخی آیه «مُدْهامَّتانِ» در سوره الرحمن- می‌باشد «۱». در مقابل بزرگترین آیه قرآن، آیه دین یا آیه مداینه است که آیه ۲۸۲ سوره بقره بوده و خود در حدود یک صفحه متوسّط می‌باشد. نخستین آیاتی که از قرآن نازل گردید، ۵ آیه ابتدای سوره علق می‌باشد. این مطلب را اکثر دانشمندان اسلامی تصریح کرده‌اند «۲». ولی در مورد آخرین آیه‌ای که بر رسول خدا (ص) نازل گردید؛ اختلاف نظر وجود دارد. به عقیده برخی از مفسّرین آخرین آیه‌ای که نازل گردید؛ آیه ۲۸۱ سوره بقره با عبارت: «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» بوده است که نزول آن در حدود هشتاد روز قبل از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد «۳».

۶- ضوابط و خصوصیّات سوره‌های مکّی و مدنی

در سوره‌های مکّی بیشتر، از مباحثی چون دعوت به اصول و بنیادهای اسلام از جمله ایمان به خدا و روز واپسین، اثبات معجزه قرآن و تحکیم نبوت پیامبر اسلام (ص)، توصیفات بهشت و دوزخ، دعوت به فضایل اخلاقی و نهی از رذایل و بحث و مجادله با مشرکان سخن به میان آمده است، از طرفی آیات و سوره‌های مکّی از نظر سبک و اسلوب با آیات و سوره‌های مدنی تفاوت دارد. به‌طوری

که مهمترین خصوصیّات آیات و سوره‌های مکّی در زمینه‌هایی چون ایجاز و اختصار در بیان، آهنگ و سجع کلمات، کوتاهی آیات و سوره‌ها و حرارت در تعبیر و اعلام می‌باشد.

در مقابل مهمترین خصوصیّات سوره‌های مدنی این است که در آنها از جهاد و احکام آن بحث شده و از منافقین و اهل کتاب (یهود و نصاری) یاد کرده و چگونگی رویارویی با آنان را نشان می‌دهد، همچنین در این سوره‌ها از احکام، حدود و مقرّرات قوانین مدنی و اجتماعی سخن به میان آمده و از نظر سبک و اسلوب نیز این سوره‌ها نوعا طولانی‌تر از سوره‌های مکی بوده و نثر آنها به صورت نثر مرسل است «۴».

---

(۱)- تاریخ قرآن رامیار، ۵۷۲

(۲)- مجمع البیان، ۱۰/ ۷۸۰

(۳)- مجمع البیان، ۲/ ۶۷۷

(۴)- تاریخ قرآن رامیار، ۶۰۴ الی ۶۰۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۵

۷- آشنایی با برخی اصطلاحات علوم قرآنی الف- محکم و متشابه در قرآن

اشاره

تقسیم‌بندی آیات قرآن به محکم و متشابه، یک تقسیم‌بندی قرآنی است. مبنای این تقسیم‌بندی آیه هفتم سوره آل عمران است که می‌فرماید: «اوست خدایی که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد بخشی از این کتاب آیات محکمات است که اساس کتاب است و بخشی متشابهات می‌باشد». محکم به معنای آیه‌ای است که دارای یک معنای روشن و صریح بوده و هرگز معنای آن با معنای دیگری اشتباه نشود «۱». این‌گونه آیات تکلیف مخاطبان خود را کاملا مشخّص ساخته و براحتی مورد عمل قرار می‌گیرند. مانند: «أَقِيمُوا الصَّلاةَ» که در دلالت بر: «نماز را به پا دارید» روشن و صریح است. در مقابل آیه متشابه عبارت از آیه‌ای است که در معنای آن احتمالات متعددی به ذهن مخاطب رسد به طوری که در مورد حقیقت معنای آیه امر بر وی مشتبه شود «۲». در مورد این‌گونه آیات خواننده موظّف است تا به تحقیق پردازد و معنای صحیح آیه را کشف نماید و تا قبل از این مرحله وی وظیفه‌ای نسبت به عمل به آیه ندارد، لکن باید به عنوان یک مسلمان به آن ایمان آورده و تا روشن شدن معنای آیه صبر و درنگ کند «۳». مثلا در قرآن آیه‌ای جلب نظر می‌کند که به ظاهر حکایت از رویت خداوند در جهان آخرت دارد «۴» در صورتی که طبق آیات دیگر رویت خداوند در دنیا و آخرت منتفی است «۵». لذا با ارجاع آیه سوره قیامت به آیات سوره‌های انعام و اعراف نتیجه گرفته می‌شود که مراد از رویت خداوند رویت قلبی است و نه رویت ظاهری «۶». به‌طوری که قرآن تذکر می‌دهد آیات متشابه مهمترین دست‌آویز منحرفان جهت برداشتهای انحرافی از قرآن می‌باشد اما از آنجا که قرآن کتاب هدایت است باید گفت که در زمینه درک معانی صحیح

---

(۱)- قرآن در اسلام، ۲۷

(۲)- قرآن در اسلام، ۲۷

(۳)- قرآن در اسلام، ۳۱؛ با توجه به سخن پیامبر اسلام (ص)

(۴)- القيامة، ۲۳

(۵)- الانعام، ۱۰۳؛ الاعراف، ۱۴۳

(۶)- از جمله بنگرید به تفسیر المیزان، ۲۰/ ۱۱۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۶

متشابهات نیز یک قاعده اساسی وجود دارد و این قاعده همان ارجاع متشابهات به محکمات قرآن است که یک نمونه آن در آیات مربوط به رویت خداوند ملاحظه گردید.

این روشی است که امامان شیعه (ع) در بیانات خود بر آن تأکید کرده و شیعیان را به انجام آن ترغیب کرده‌اند. به عنوان مثال امام رضا (ع) در روایتی میفرماید: «من ردّ متشابه القرآن الی محکمه فقد هدی الی الصراط المستقیم» «۱» یعنی: کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند او به راه راست هدایت شده است.

ب- ناسخ و منسوخ در قرآن

تقسیم‌بندی دیگری که نسبت به آیات قرآن در کتب علوم قرآنی آمده است، تقسیم آیات و یا احکام دینی به ناسخ و منسوخ است. کلمه نسخ در معنای لغوی خود به معانی نوشتن و پاکنویس کردن، نقل و تغییر و نیز ازاله و از بین بردن آمده است «۲» اما کلمه نسخ در اصطلاح علوم قرآنی عبارت از سپری شدن حکمی از احکام ثابت دینی با سپری شدن وقت و زمان اعتبار آن می‌باشد «۳»، در مورد جایگاه نسخ در مفاهیم دینی باید گفت با توجه به تکامل تدریجی ادیان الهی- از نظر احکام و مقرّرات شرعی- برخی از احکام ادیان سابق توسط احکامی از فقه اسلامی نسخ شده است. به حکم نسخ شده، منسوخ و به حکم جدید که به اعتبار حکم سابق خاتمه داده است، حکم ناسخ گویند. به عنوان مثال تغییر قبله مسلمانان از مسجد الاقصی به مسجد الحرام نمونه‌ای از نسخ در اسلام می‌باشد. به این صورت که در اوایل کار، مسلمانان- مطابق سنتی که معمول بود- به جانب بیت المقدس نماز می‌خواندند. اما در سال دوم هجری و با نزول آیات ۱۴۲ الی ۱۴۵ سوره بقره خدای تبارک و تعالی به پیامبر (ص) و مؤمنان دستور داد که از این به بعد به سمت مسجد الحرام نماز بگزارند، با نزول این آیات حکم پیشین منسوخ گردید و مسجد الحرام به عنوان قبله رسمی مسلمانان معین گشت. ازاین‌رو آیات قبله در واقع

---

(۱)- قرآن در اسلام، ۳۱؛ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام

(۲)- البیان، ۲۷۷

(۳)- همان، ۲۷۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۷

ناسخ، حکم و تکلیف سابق می‌باشد. منتهی حکم منسوخ به صراحت در قرآن ذکر نشده است به عقیده برخی از محققان مطابق وحی بیانی- که آن هم گونه‌ای از وحی الهی به سوی رسول خدا (ص) بوده است- مسلمانان به سمت مسجد الاقصی نماز می‌خوانده‌اند «۱» این‌جاست که باید گفت که هر حکم منسوخی ضرورتا دلیلی بر وجود آیه منسوخی در آن زمینه نمی‌باشد گرچه آیاتی نیز در قرآن به عنوان آیات منسوخه شناسایی شده است که البته تعداد آنها بسیار اندک بوده و در مورد اکثر آنها باید گفت که نسخ مطلق صورت نگرفته است. «۲»

ج- عام و خاص در قرآن

عام عبارت از لفظی است که بدون هیچگونه استثناء تمام افرادی که صلاحیت شمول حکم یا مطلبی را دارند در برمی‌گیرد مثل آیه: «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» «۳» یعنی خداوند بر هر کاری قادر است و یا آیه: «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ» «۴» یعنی هر موجودی در مسیر فنا و نابودی است. اما خاص عبارت از لفظی است که تنها برخی از افراد را- که صلاحیت شمول حکم را دارا می‌باشند- در برمی‌گیرد «۵» به عنوان مثال: آیه: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ» «۶» عام است زیرا حکم خسران نسبت به همه انسانها صادر شده است اما آیه: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ...» «۷» خاص است زیرا حکم خسران به غیر مؤمنان تخصیص خورده و چنانکه معلوم است مؤمنان از آن خارج شده‌اند.

د- سبب نزول در قرآن

سبب نزول در اصطلاح علوم قرآنی عبارت از سؤال، حادثه و یا پیشامدی است که متعاقب آن آیه یا آیاتی از قرآن نازل شده است «۸». با توجه به آنچه در بحث نزول

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷

(۲)- علوم قرآنی معرفت، ۲۶۸

(۳)- البقره، ۲۰

(۴)- الرحمن، ۲۶

(۵)- الاتقان، ۳/ ۴۸

(۶)- العصر، ۲

(۷)- العصر، ۳

(۸)- علوم قرآنی، معرفت، ۹۷

تدریجی گذشت، برخی از آیات قرآن ناظر به حوادث و یا وقایعی نازل شده است. به عنوان مثال در پی سؤال مردم از حکم شراب و قمار آیه ۲۱۹ بقره نازل گردید که: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ ...» یعنی: از تو درباره حکم شراب و قمار سؤال میکنند بگو در این دو، گناه بزرگی نهفته است ...

همچنین در پی احسان و نیکوکاری علی (ع) در اعطای انگشتری خود به فقیر آیه ۵۵ سوره مائده معروف به آیه ولایت نازل گردید که: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» یعنی: همانا سرپرست شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند در حالیکه در حال رکوع می‌باشند. دانشمندان اسلامی با استفاده از روایاتی که از سوی امامان شیعه و مفسران صحابه نقل شده است کوشیده‌اند که این دسته از آیات را مشخص ساخته در ضمن تفاسیر خود به سبب نزول و یا شأن نزول آیات اشاره کنند.

ه- تنزیل، تفسیر و تأویل

کلمه تنزیل مصدر باب تفعیل و به معنای فرود آوردن است، این کلمه در کتابهای علوم قرآنی به معنای یکی از نامهای قرآن آمده است و در این صورت تنزیل به معنای اسم مفعول خود یعنی منزّل میباشد یعنی کتاب فرود آمده از ناحیه خداوند. ناگفته نماند که

کلمه تنزیل در تاریخ قرآن به مفهوم نزول تـدریجی قرآن نیز آمـده است که در این خصوص شواهدی نیز در قرآن وجود دارد. اما کلمه تنزیـل مفـاهیم یـا به عبارت دیگر کاربردهای دیگری نیز دارد، اگر کلمه تنزیل در مقابل تفسیر و یا تأویل به کار رود بیشتر به معنای روشن و تحت اللفظی آیه بوده و از این جهت مترادف با ترجمه می‌باشد «۱».

کلمه تنزیـل در یازده مورد در آیات قرآن وارد شـده و از این موارد در ۵ نوبت تعبیر «تَنْزِیـلُ الْکِتابِ» و در ۶ مورد دیگر به صورت مطلق «تنزیل» آمده که مقصود از آن همان قرآن است مانند: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ» «۲» یعنی: قرآن فرود آورده پروردگار

(۱)- روشهای تأویل قرآن، ۷۳ الی ۷۵

(۲)- الشعراء، ۱۹۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۵۹

جهانیان است. اما کلمه تفسیر از ریشه فسر یا سفر گرفته شده و این دو واژه به معنای کشف و بیان است. لذا تفسیر به معنای روشن کردن و واضـح نمودن است. تفسیر در معنای اصـطلاحی به معنای روشن ساختن و کشف معنای الفاظ و عبارات دشوار است، علم تفسـیر علم فهم و شـناختن قرآن و بیان معانی و استخراج احکام و حکمت‌های آن است «۱». واژه تفسـیر یک بار در قرآن «۲» بیشتر وارد نشـده است که آن هم در همـان معنـای توضـیح و بیـان است. امـا در احـادیث این کلمه بسـیار به کـار رفته است. خصوصا در احادیثی که در آن از تفسیر به رأی نهی شده است همانند این روایت که: «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار» یعنی: کسی که با رأی خود قرآن را تفسـیر کند، جایگاهش در جهنم است. تفسیر قرآن روشـهای متعددی دارد که دانشـمندان به تفصیل از آن سخن گفته‌انـد «۳». امـا کلمـه تأویـل از ریشه اول گرفته شـده و اول به معنـای بازگردانـدن و رجـوع است. تأویـل در عرف قرآن به معانی: عاقبت امر، ارجاع به حقیقت شـی و تعبیر خواب به کار رفته است «۴». تأویل در نظر برخی از مفسّران قدیمی به همان مفهوم تفسیر بوده است «۵»، امـا پس از آن تأویل به برداشـتهایی از قرآن اطلاق می‌شود که مناسـبتی با ظواهر الفاظ و عبارات نـدارد «۶» و همین نکته فرق اساسی تفسیر و تأویل را تشکیل می‌دهد زیرا تفسیر با ریشه لغات و ظاهر عبارات مناسبت و هماهنگی دارد برخلاف تأویـل که به ظاهر ارتباطی با ریشه لغات و عبارات قرآنی نـدارد به عنوان مثال در آیه: «عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» «۷» کلمه نبأ به معنای خبر بوده و مصداق نبأ عظیم، روز قیامت است این یک برداشت تفسیری از آیه است. که مبتنی بر سیاق سوره نبأ می‌باشد. اما در برخی از روایات مراد از «نَبَأٌ عَظِیمٌ» علی (ع) ذکر شده که این تأویلی از آیه به شمار

(۱)- الاتقان، ۴/ ۱۹۵ از قول زرکشی

(۲)- الفرقان، ۳۳

(۳)- درباره تفسیر و تأویل در فصل دهم سخن به میان خواهد رفت

(۴)- علوم قرآنی، معرفت، ۲۷۴ و ۲۷۵

(۵)- قرآن در اسلام، ۳۳

(۶)- همان، ۳۳ از قول متأخران

(۷)- النبأ، ۱ و ۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۰

می‌رود «۱»، زیرا مصداق علی (ع) از نظر لغوی تناسبی با «نَبَأٌ عَظِیمٌ» ندارد چنانکه منافاتی هم در این خصوص دیده نمی‌شود. روشن است که تأویل قرآن به معنایی که گفته شـد بر دو قسم خواهـد بود تأویل به حق و تأویل به باطل. تأویل به حق قرآن نزد خداونـد و

نیز کسانی است که خداوند این دانش را به آنان عطا فرموده است مانند رسول خدا (ص) و امامان (ع) که در قرآن از آنان به «راسخون در علم» تعبیر شده است «۲» و ما موظف هستیم که در همه حال برای فهم قرآن به آن بزرگواران و علما و دانشمندانی که از فرمایشات آنها بهره می‌برند، مراجعه نمائیم. اما تأویل به باطل کار بیماردلانی است که بدون هیچ گونه قرینه و مدرکی آیات قرآن را از مفاهیم ظاهری آن منحرف ساخته و به گفته قرآن، هدفی جز فتنه‌جویی و ایجاد تشویش در ذهن مؤمنان ندارند «۳».

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۶۰ پرسش برای پژوهش ..... ص : ۶۰

پرسش برای پژوهش

۱- ده عنوان از عناوین و نام‌های قرآن را بیان کنید و توضیح دهید.

۲- دو هدف از اهداف نزول قرآن را تبیین کنید.

۳- قرآن با دیگر معجزات الهی چه تفاوتی دارد؟

۴- دو گونه نزول قرآن را توضیح دهید.

۵- درباره کلیات اجزاء و تقسیمات قرآن توضیح دهید.

۶- ویژگی‌های کلّی سوره‌های مکّی و مدنی چه تفاوتهایی دارند؟

۷- درباره عناوین زیر، به اختصار توضیح دهید.

الف- محکم و متشابه

ب- ناسخ و منسوخ

ج- عامّ و خاصّ

د- سبب نزول

ه- تنزیل، تفسیر و تأویل

---

(۱)- تفسیر نور الثقلین، ۵/ ۴۹۱

(۲)- الکافی، ۱/ ۲۱۳

(۳)- آل عمران، ۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۱

فصل سوم نشانه روشن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۳

بحثی در اعجاز قرآن

مقدمه

برای پی بردن به عظمت قرآن و اینکه این کتاب نشانه و حجّت و دلیل بر حقّانیت حضرت محمد (ص) می‌باشد، لازم است در ابتدا

بررسی کوتاهی در ابعاد مختلف نزول این کتاب آسمانی- که بشر را نقشی در آن نبوده است- داشته باشیم تا این مدخلی باشد برای ورود به دریای بیکران معارف قرآنی.

الف- کلیاتی در باب اعجاز

اشاره

یکی از ویژگیهای پیامبران عرضه معجزه است که از سوی آنان صورت می‌پذیرد.
کلمه اعجاز از نظر لغوی به معنی ناتوان ساختن و به عجز آوردن است. از آنجا که پیامبران الهی جهت اثبات حقّانیت خود به کارهایی دست می‌زنند که دیگران از انجام آن کارها عاجز و ناتوان می گردند، به این کارهای پیامبران «معجزه» گویند. ناگفته نماند که تعبیر معجزه مستقیما در قرآن وارد نشده است، بلکه قرآن کریم در مورد کارهای خارق العاده پیامبران از واژه‌هایی چون «آیه» و «بیّنه» و «برهان» و «سلطان» استفاده کرده است «۱». آیه به معنی نشانه است. و بیّنه به معنی حجّت و دلیل روشن می‌باشد و برهان به معنی دلیل قاطع و سلطان نیز به مفهوم عامل غلبه بر مخالف آمده است. این تعابیر ماهیّت معجزه را بهتر بیان می کنند. دانشمندان اسلامی درباره معجزه و ضرورت و خصوصیّتهای آن، بحثهای فراوانی انجام داده‌اند که هرکدام جنبه‌هایی از موضوع اعجاز را روشن می کند. ما در اینجا جهت آشنایی با معجزه ابتدا آن را تعریف می کنیم و سپس آن را توضیح می‌دهیم.

---

(۱)- از جمله بنگرید به الرعد، ۳۸، ابراهیم، ۱۰، الحدید، ۲۵، القصص، ۳۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۴

تعریف معجزه

اشاره

معجزه پدیده‌ای خارق العاده است که شخصی که مدّعی منصبی از مناصب الهی است جهت اثبات حقّانیت خود عرضه می‌دارد. این پدیده تعلیم و تعلّمی نبوده و ارائه آن با تحدّی و مبارزه‌طلبی همراه است و نهایتا از هر معارضه‌ای سالم بیرون می‌آید «۱».
چنانکه ملاحظه می‌شود این تعریف ارکان و مشخّصاتی دارد که جهت اطّلاع بیشتر از ماهیّت یك پدیده اعجازی بررسی آنها گرچه به اختصار ضروری است.

۱- معجزه امری خارق العاده است.

منظور از این ویژگی آن است که معجزه کاری برخلاف قوانین عادی طبیعت و به عبارت دیگر درهم شکننده عرف و عادت است. به عنوان مثال زنده شدن مردگان، تبدیل عصا به اژدها، سرد و سلامت شدن آتش (بر حضرت ابراهیم) آنهم به صورت ناگهانی و در یك لحظه، پدیده‌هائی برخلاف نظام عادی طبیعت است که با قوانین فیزیکی هم قابل توجیه نمی‌باشد. ذکر این نکته لازم است که معجزه در عین حال ناقض قانون علیّت نبوده و پدیده‌ای بدون علت به شمار نمی‌رود «۲» بلکه علت آن علتی فوق مادی است که در سلسله علت‌های عادی شناخته شده نیست.

۲- معجزه جهت اثبات ادّعای پیامبر عرضه می‌گردد.

این ویژگی نشان دهنده فلسفه اعجاز و ضرورت آن است. حقّانیت پیامبران در گرو آوردن معجزه‌ای است که آنان به مردم وعده داده و به اذن خداوند ارائه می‌کنند. البته اگر در یک دوره پیامبران متعدّدی زندگی کنند و یکی از آنها از طریق ارائه معجزه صداقت و حقّانیت خود را ثابت کند، ارائه معجزه از سوی دیگر پیامبران ضرورتی نخواهد داشت.
زیرا پیامبری که صاحب معجزه است می‌تواند گواه حقّانیت دیگر پیامبران شود. همانند موسی و هارون (ع) که در یک زمان زندگی می‌کردند و از این دو نفر موسی (ع) صاحب معجزه بلکه معجزاتی بود و شخصا گواه نبوّت حضرت هارون گردید.

---

(۱)- البیان، ۳۳، الاتقان، ۴/ ۴

(۲)- تفسیر المیزان، ۱/ ۷۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۵

۳- معجزه تعلیم و تعلّمی نیست.

با این ویژگی تفاوت معجزه و سحر روشن می‌گردد. زیرا سحر و جادو، گرچه پدیده خارق العاده‌ای است که با رخداد آن عدّه‌ای غافلگیر شده و چه بسا در مقطعی از آوردن نظیر آن عاجز باشند، لکن در عین حال ماهیّتی اکتسابی دارد و از نوع مهارتهایی است که استاد جادوگر قادر است آن را به شاگردان خود منتقل سازد، اما معجزه اکتسابی نبوده و با تعلیم و تعلّم سروکاری ندارد. ازاین‌رو نخستین مرتبه‌ای که معجزه‌ای به دست پیامبری ظاهر می‌شود خود وی نیز- همانند دیگران- غافلگیر شده و دچار شگفتی می‌شود. همچنانکه حضرت موسی در لحظه بعثت خود، که تبدیل عصا به اژدها را مشاهده کرد متوحّش شده و روگردانده پا به عقب گذاشت «۱»

۴- معجزه با تحدّی همراه است.

تحدّی در لغت به معنای اعلام مسابقه و هماوردخواهی است «۲» و در اصطلاح بحث اعجاز، تحدّی به معنای آن است که پیامبر صاحب معجزه از همه مخالفان خود دعوت کند تا در صورت تردید نسبت به حقّانیت او، کاری نظیر معجزه وی ارائه کنند و این دعوت در مورد پیامبر اسلام (ص) در چند مرحله صورت پذیرفت «۳». با این خصوصیّت- یعنی تحدّی- تفاوت دیگر معجزه و سحر آشکار می‌شود. سحر علاوه بر آن‌که ماهیّت اکتسابی دارد، قطعا از نظر تحدّی و نظیر آوردن، قابلیّت یک پدیده اعجازی را ندارد و ممکن نیست که جادوگری بتواند از همه مردم- و حتّی اجتماع جن و انس- دعوت کند تا به آوردن کاری نظیر کار او اقدام کنند.

۵- معجزه از هر مبارزه و رقابتی سالم بیرون می‌آید.

منظور از این ویژگی آن است که پس از ارائه معجزه توسط پیامبر و اعلام تحدّی از ناحیه او، ممکن است عدّه‌ای از مردم به قصد

مبارزه با پیامبر و خنثی کردن معجزه او

(۱)– طه، ۲۰ و ۲۱؛ النمل، ۱۰

(۲). جهت اطلاع بیشتر بنگرید به علوم قرآنی، معرفت، ۲۲۳

(۳). جهت اطلاع بیشتر بنگرید به علوم قرآنی، معرفت، ۲۲۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۶

کارها و تلاشهائی را انجام دهند، اما همه آنان در این مبارزه مقهور شده و نهایتا این معجزه است که از هر مقابله‌ای سالم و سرافراز خارج می گردد «۱».

معجزات ابتدایی و اقتراحی

معجزات پیامبران در یک تقسیم‌بندی بر دو نوع می‌باشد: معجزات ابتدایی، و معجزات اقتراحی یا پیشنهادی. معجزات ابتدایی معجزاتی است که با خواست و اراده الهی تعیین شده و پیشنهاد مردم یا پیامبر در تعیین نوع آن تأثیری ندارد. همچون اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع)، زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی (ع) و عرضه قرآن کریم به وسیله رسول خدا (ص).

اکثر معجزات پیامبران از این نوع بوده است و ویژگی این قسم از معجزات، تناسب و هماهنگی آنان با شرایط جامعه‌ای است که این معجزات در آنجا ظاهر می گردد.

چنانکه در زمان حضرت موسی سحر و جادوگری در اوج خود بود لذا معجزه بزرگ این پیامبر عصایی بود که پس از به زمین افکندن به اژدهایی تبدیل می گشت. در زمان حضرت عیسی امور طبّی و درمانی در یونان و روم رواج داشت و معجزه عیسی (ع) کاری فراتر از کارهای درمانی متداول- یعنی زنده ساختن مردگان و یا شفای بیماران لاعلاج- قرار گرفت. و در زمان رسول خدا (ص) نیز زبان عرب در نهایت فصاحت و بلاغت خود قرار داشت و در این شرایط قرآن کریم به عنوان معجزه پیامبر اسلام (ص) نازل گردید و سخنوران و خطیبان عرب را جهت آوردن نظیر آن به مقابله طلبید و به شرحی که خواهد آمد عجز همگان را در این مسیر به اثبات رساند «۲». و اما مقصود از معجزات اقتراحی، معجزاتی است که نوع آن توسّط مردم پیشنهاد شده و در پی درخواست پیامبر و موافقت الهی جهت مردم عرضه شود. از این‌گونه معجزات می‌توان به ظهور شتر حضرت صالح (در زمان این پیامبر) و نزول مائده (طعام)

(۱)– الاتقان، ۴/ ۴

(۲)– البیان، ۳۷ با توجه به حدیث ابن سکیت از امام رضا (ع)

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۷

آسمانی در زمان حضرت عیسی اشاره کرد. البته گاهی نیز مردم به عنوان معجزه پیشنهادی تقاضاهای نامعقولی عنوان می کرده‌اند که قهرا با انجام آن موافقت نمی‌شده است «۱». همچون گروهی از قوم موسی که ایمان آوردن خود را مشروط به رؤیت خداوند کردند. اما نه تنها این تقاضا مورد موافقت قرار نگرفت بلکه با نزول صاعقه آسمانی، آنان به هلاکت دچار شدند. گرچه مجدّدا به دعا و تقاضای حضرت موسی (ع) زنده شدند و شاهد این ماجرا در بین قوم خود شدند «۲».

بررسی یک معجزه در قرآن

پس از آشنایی اجمالی با پدیده اعجاز، اکنون به بررسی گفتگوی موسی و فرعون و کاربرد اعجاز در اثبات حقّانیت این پیامبر می‌پردازیم. این گفتگو برگرفته از متن آیات قرآن کریم است که به شکل زیر نقل می گردد:

«فرعون: پروردگار عالمیان چیست (یا کیست)؟

حضرت موسی: همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است، اگر اهل یقین هستید.

فرعون- خطاب به اطرافیانش-: آیا نمی‌شنوید که این مرد چه می گوید؟!

حضرت موسی: همان پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.

فرعون: پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است!

حضرت موسی: همان پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در بین این دو می‌باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید.

فرعون (با خشم): اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار می‌دهم!

حضرت موسی: حتّی اگر نشانه آشکاری (برای رسالتم) برای تو بیاورم؟

فرعون: اگر راست می گویی آن را بیاور.

---

(۱)- جهت اطلاع بیشتر از چند مورد از معجزات اقتراحی بنگرید به: الاسراء، ۹۰ الی ۹۵

(۲)- البقره، ۵۵ و ۵۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۸

در این هنگام موسی عصای خود را افکند که تبدیل به مار عظیم و آشکاری شد و دست خود را در گریبان فروبرد و بیرون آورد و در برابر بینندگان سفید و درخشان بود.

فرعون- خطاب به اطرافیانش-: این ساحر آگاه و ماهری است. او می‌خواهد شما را از سرزمینتان به وسیله سحرش بیرون کند. شما چه نظر می‌دهید؟

درباریان: او و برادرش را مهلت ده و به تمام شهرها مأموران برای بسیج اعزام کن که هر ساحر ماهری را نزد تو آورند «۱».»

تحلیل مطلب: حضرت موسی (ع) جهت اثبات حقّانیت خود معجزاتی ارائه کرد. و فرعون و اطرافیان او که نمی‌خواستند به حقّانیت این معجزات تن دردهند، به او نسبت جادوگری دادند و ساحران شهرها را به مبارزه طلبیدند. جادوگران نیز با انگیزه جدی و به امید پیروزی پا به مبارزه گذاشتند. دلیل این مطلب آن است که آنان قبل از رویارویی با حضرت موسی (ع) به فرعون گفتند: آیا در صورت پیروزی اجر و مزدی خواهیم داشت؟

و فرعون نیز وعده داد که در صورت پیروزی آنان از مقرّبان دربار خواهند بود. اما نتیجه این مبارزه، سالم به درآمدن معجزه حضرت موسی و در نتیجه منقلب شدن ساحران و ایمان آوردن آنان به وی بود؛ امری که برای فرعون نیز غیر قابل پیش‌بینی می‌نمود. دنباله مطلب به روایت قرآن از این قرار است:

«سرانجام ساحران روز معیّنی جمع شدند. در روز موعود حضرت موسی رو به ساحران کرد و گفت: آنچه می‌خواهید بیفکنید. ساحران طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزّت فرعون قطعا پیروزیم. سپس موسی عصایش را افکند و ناگهان (اژدها) تمام وسایل دروغین آنها را بلعید. ساحران همگی فورا به سجده افتادند.

ساحران: ما به پروردگار عالمیان ایمان آورده‌ایم؛ پروردگار موسی و هارون.

فرعون: آیا به او ایمان آورده‌اید قبل از آنکه به شما اجازه دهم؟! مسلّما او (موسی) بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. اما به زودی خواهید دانست که دستها و

(۱)- الشعرا، ۲۶ الی ۳۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۶۹

پاهای شما را به‌طور متفاوت (از چپ و راست) قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم!

جادوگران: مهم نیست (و چه باک) ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم. ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد از اینکه ما نخستین ایمان‌آورندگان بودیم «۱».»

ب- بررسی اعجاز قرآن مقدمه: اعجاز قرآن در یک نگاه

اشاره

همانند پیامبران بزرگ الهی، رسول گرامی اسلام (ص) نیز پیامبری صاحب اعجاز است. و از بین معجزاتی که تاریخ برای آن حضرت ثبت کرده است، قرآن کریم به عنوان بزرگترین معجزه رسول خدا (ص) مطرح است. این معجزه با معجزات سایر پیامبران تفاوتهایی دارد: نخست آن‌که قرآن کریم معجزه‌ای باقی و ابدی است، در صورتی که معجزات سایر پیامبران، معجزاتی موقّتی بوده است. دیگر آن‌که قرآن مجید معجزه‌ای عقلی و به تعبیر دانشمندان غیر حسّی است. این معجزه علاوه بر داشتن جاذبه‌های فراوان برای عموم مردم، نوعا ارباب فکر و نظر را مورد خطاب قرار می‌دهد و با شکوفایی علم و خرد انسانی روز به روز دامنه اعجاز آن روشنتر می‌گردد. و در صورتی که معجزات سایر پیامبران معجزاتی حسّی بود و در یک مشاهده ساده واقعیت آن بر بیننده روشن و آشکار می‌گشت. ضمن آنکه در نظر منکران و ساده‌اندیشان امکان اشتباه معجزه با پدیده‌های سحری منتفی نبود.

بیانی در اثبات اعجاز قرآن

اشاره

در مباحث گذشته ضمن بحث از معجزه به عنوان یکی از ضرورتهای نبوّت دانستیم که معجزه پدیده‌ای است که:

۱- خارق العاده باشد.

۲- جهت صدق ادّعای پیامبر (ص) عرضه شود.

۳- تعلیم و تعلّمی نبوده و محصول مهارتهای اکتسابی نباشد.

(۱)- الشعرا، ۳۸ الی ۵۱ و نیز نزدیک به همین آیات را بنگرید در: الاعراف، ۱۱۳ الی ۱۲۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۰

۴- مقرون با تحدّی و مبارزه‌طلبی باشد.

۵- از هرگونه معارضه و رقابتی سالم بیرون آید.

با توجّه به ویژگیهای ذکر شده باید گفت که قرآن کریم معجزه‌ای از معجزات الهی به شمار می‌رود که از سوی خداوند نازل شده

است؛ زیرا:

۱- قرآن کتابی خارق العاده است.

در بحث گذشته مشخّص گردید که پدیده خارق العاده عبارت از پدیده‌ای است که ظهور آن قوانین طبیعی و عرف و عادات معمولی را درهم شکند و اعجاب و شگفتی مردم را از هر جهت فراهم سازد. قرآن کریم نیز به عنوان پدیده خارق العاده‌ای در بین اعراب ظاهر گردید. و چنانکه از مطالعه وضعیّت عربستان برمی‌آید، قرآن در بین جماعتی نازل گردید که سخن‌شناس و شیفته کلام بلیغ بودند و اساسا جز شعرگویی و خطبه‌سرایی ذوق و هنری نداشتند. در عین حال نزول قرآن در بین این جماعت، اعجاب و شگفتی آنان را برانگیخت و موجب قضاوتهایی گردید که مبیّن اعتراف آنان به خارق العاده بودن آن می‌باشد.

قرآن از نظر سبک ظاهری با سبک ویژه‌ای نازل گردید که تا آن زمان برای اعراب ناشناخته بود. قرآن نه به عنوان شعر نازل گردید و نه در قالب نثر ساده و معمولی قرار داشت.

مخالفان قرآن در مقطعی تلاش کردند که قرآن را پدیده‌ای شعری و رسول خدا (ص) را شاعر و ادیب جلوه دهند، اما این تلاشها ثمری در بر نداشت چرا که قرآن با هیچکدام از قالب‌های متداول شعر، مطابقت نداشت. از سوی دیگر قرآن به دلیل برخورداری از وزن و آهنگ خاصّ خود، با کلام منثور نیز شباهت و هماهنگی نداشت و برای اعراب سخن‌شناس تمایز قرآن از هر کلام دیگر به راحتی امکان‌پذیر بود.

از طرف دیگر قرآن حقایق جدید و ارزنده‌ای در باب خداپرستی، ارزش‌های انسان، اسرار آفرینش، معاد و جهان دیگر، آداب و سنن اجتماعی و ... برای مخاطبان خود آورده بود که آنان را مجذوب خود می‌کرد و موجب تحوّلات عمیقی در جانها و روانها

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۱

می‌گردید؛ به‌طوری که افراد بسیاری پس از شنیدن آیاتی از قرآن، دست از کیش و عقیده خود برداشته و در صف مسلمانان وارد شدند «۱». از آیات قرآن و برخی قرائن تاریخی به دست می‌آید که پس از مدّتی، کافران استماع قرآن را تحریم کردند و با دادن نسبتهایی چون مجنون، کاهن، شاعر، ساحر به رسول خدا (ص) سعی در شکستن شخصیّت آن حضرت نمودند که هرگز این اقدامات سودی به بار نیاورد «۲».

یک روایت معتبر نشان می‌دهد که در نوبتی تنی چند از اشراف قریش به نزد یکی از بلیغان نامی عرب ولید بن مغیره رفتند و از وی درخواست نمودند که کلامی بر ضدّ قرآن بر زبان جاری سازد، اما وی با اعتراف به این مطلب که قرآن از هر سخنی بالاتر است و هیچ کلامی به پای آن نمی‌رسد، از قوم خود درخواست نمود که وی را از هرگونه ضدیّتی با قرآن و رسول خدا (ص) معذور بدارند. اما چون سران قریش راضی به سکوت و بی‌تفاوتی ولید نشدند و وی را برای قضاوت در مورد قرآن تحت فشار قرار دادند، بناچار پس از درنگ و ارزیابی فراوان در مورد قرآن، این سخن را به زبان جاری ساخت که: «به عقیده من او فقط مرد جادوگری است. مگر ندیده‌اید که میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می‌اندازد؟!»

او به این ترتیب به خارق العاده بودن قرآن و نفوذ بی‌مانند آن‌که موجب ایمان برخی و جدا شدن آنان از بستگان خود می‌شود اعتراف نمود. آیات ابتدای سوره مدثّر ناظر به این واقعه تاریخی نازل شده که می‌توان به تفاسیر مشهور از شیعه و سنّی مراجعه کرد «۳».

۲- قرآن جهت صدق ادّعای پیامبر (ص) عرضه گردید.

قرآن کریم به عنوان سند نبوّت پیامبر اسلام نازل شده و تصدیق کننده ادّعاهای آن حضرت است. در این مورد علاوه بر اظهارات رسول خدا (ص)- که تاریخ آن را ثبت کرده است- دهها آیه در قرآن وجود دارد که چنین گواهی و تصدیقی را نشان می‌دهد. از

---

(۱)- جهت اطلاع از این مطلب بنگرید به تاریخ قرآن رامیار، ۲۱۴ الی ۲۱۹

(۲)- در فصل پنجم گزارشی از معارضات قریش علیه قرآن خواهد آمد

(۳)- جریان ولید بن مغیره و نسبت سحر دادن او به قرآن را به تفصیل بنگرید در فصل چهارم همین کتاب

جمله می‌فرماید: «یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» «۱» یعنی:

سوگند به قرآن حکیم، تو قطعا از رسولان هستی و بر طریقی مستقیم گام برمی‌داری.

آیات تحدّی- که به زودی از آن سخن خواهد رفت- از دیگر شواهدی است که نزول قرآن را به عنوان کلام خدایتعالی و سند حقّانیت پیامبر اسلام (ص) نشان می‌دهد.

مطابق برخی از آیات قرآن، مشرکان از رسول خدا (ص) درخواست می‌کردند که آن حضرت معجزاتی همانند معجزات پیامبران گذشته برای آنان ارائه کند، اما پاسخ قرآن در این‌گونه موارد آن بود که نزول این کتاب آسمانی به عنوان معجزه و سند حقّانیت پیامبر، کافی بوده و به چیز دیگری نیاز نمی‌باشد. در این مورد در قرآن چنین می‌خوانیم:

«مشرکان گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟ بگو: معجزات همه نزد خداست. و من تنها بیم دهنده‌ای آشکار هستم. آیا برای آنها کافی نیست که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟ همانا در این کار رحمت و تذکّری است برای کسانی که ایمان می‌آورند» «۲».

۳- معجزه قرآن حاصل تعلیم و تعلّم نیست.

معجزه قرآن رابطه‌ای با تعلیم و تعلّم نداشته و محصول مهارتهای اکتسابی نمی‌باشد.

معنای این سخن آن است که رسول اسلام (ص) در عرضه کردن قرآن به جامعه از تعلیم و آموزشی برخوردار نبوده و برای هدایت جامعه به کمالات انسانی، استاد و معلّمی به خود ندیده است. و این مطلب از نظر شواهد تاریخی و نیز آیات قرآنی از دلایل نیرومندی برخوردار است. تاریخ زندگانی پیامبر اسلام تاریخ روشنی است. و مطابق این تاریخ وجود هیچ معلّم و آموزگاری- چه قبل از بعثت و چه پس از آن- قابل اثبات نیست.

و آن دسته از مخالفان رسول خدا (ص) که وجود آموزگاری را به رسول خدا (ص) نسبت می‌دادند، هرگز برای ادّعای خود شاهد و سند قاطعی ارائه نکردند.

علاوه بر شواهد تاریخی، قرآن کریم رسول خدا (ص) را شخصی امّی معرفی کرده

---

(۱)- یس، ۱ الی ۴

(۲)- عنکبوت، ۵۰ و ۵۱

است «۱» و امّی- در یکی از معانی خود- به معنای شخصی است که فاقد قدرت خواندن و نوشتن است «۲»، همانند کسی که از مادر به دنیا آمده و اطّلاعاتی در این جهت ندارد.

از طرف دیگر رسول خدا (ص) پس از سالها زندگی در میان مردم، به رسالت مبعوث گردید «۳». در این مدّت نسبتا طولانی مردم با سخنان و نحوه عبارت‌پردازیهای او آشنا شده بودند. و طبعا اگر آیات قرآنی با سخنان رسول خدا (ص) از نظر سبک و اسلوب واحد و یکسان بود، مخالفان رسول خدا (ص) برای اثبات بشری بودن آن به همین مطلب استدلال می‌کردند و کار بر ایشان آسان می‌شد.

۴- معجزه قرآن مقرون با تحدّی است.

از شرایط قطعی یک معجزه، مقرون بودن آن با تحدّی و به عبارت دیگر دعوت به هماوردخواهی است. این شرط نیز در مورد قرآن به صریحترین شکل، موجود و برقرار است. شاهد این مطلب وجود آیات متعدّدی است که در قرآن وارد شده و مخالفان پیامبر (ص) را دعوت به تحدّی- یعنی نظیرآوردن برای قرآن- کرده است. اما به‌طوری که از شواهد تاریخی برمی‌آید با وجود توانمندی اعراب در عرصه فصاحت و بلاغت و علیرغم انگیزه شدیدی که آنان در مقام مبارزه با رسول خدا (ص) در خود احساس می‌کردند و ارائه سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن می‌توانست موجب نقض رسالت پیامبر (ص) گردد، با اینهمه آنان هرگز نتوانستند با کتاب خدا به معارضه و مبارزه برخیزند. از این جهت تصمیم گرفتند جهت مبارزه با پیامبر (ص) اسلام از راه جنگ و درگیری وارد شوند «۴». نکته قابل توجّه در آیات تحدّی آنکه این آیات مراحل مختلفی را در مورد حدّ و اندازه تحدّی بیان می‌دارد و کفّار و مشرکان نسبت به تمام این مراحل از خود عجز و ناتوانی نشان دادند.

قرآن در نخستین مرحله از مخالفان پیامبر (ص) دعوت نمود که اگر در ادّعاهای خود

---

(۱)- الاعراف، ۱۵۷ که می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ...»

(۲)- المفردات، ۳۱، المعجم الوسيط، ۱/ ۲۷

(۳)- یونس، ۱۶

(۴)- تفصیل این استدلال را بنگرید در الاتقان، ۴/ ۶ و ۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۴

صادقند، کتاب و سخنی همانند قرآن بیاورند و آن را در مقابل قرآن عرضه کنند. «۱» پس از مدّتی که اعراب از انجام چنین کاری سرباز زدند، قرآن با نزول آیه‌ای آنان را به آوردن ده سوره همانند سوره‌های قرآنی دعوت کرد و به این ترتیب در میزان تحدّی، تخفیف قابل ملاحظه‌ای ایجاد نمود. «۲» مشرکان در این مرحله نیز نتوانستند مبارزه‌ای با قرآن در پیش گیرند و قرآن در سومین مرحله از اعلام تحدّی، آنان را به آوردن سوره‌ای همانند سوره‌های قرآنی فراخواند و فرمود: آیا (مشرکان) می‌گویند که او (حضرت محمّد) قرآن را ساخته و به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: پس شما نیز سوره‌ای به مثل آن بیاورید و جز خداوند از هرکس دیگر که می‌توانید دعوت کنید، اگر در ادّعای خود راستگو می‌باشید «۳». نظیر همین آیه، در جای دیگر آمده است و خداوند متعال جهت خوار کردن مخالفان در انتهای این آیه می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ...» «۴» یعنی: پس اگر چنین نکردید (که سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن بیاورید)- و هرگز هم نخواهید توانست- پس بترسید از آتشی که هیزم آن را آدمیان و سنگهای جهنم تشکیل می‌دهند.

۵- قرآن از هر معارضه‌ای در امان است.

تـا آنجا که شواهـد تاریخی نشان می‌دهـد، در عصـر پیامبر اسـلام (ص) معارضه‌ای با قرآن- به صورت تلاش جهت آوردن کلامی نظیر قرآن- صورت نگرفت «۵» و تاریخ در این خصوص نام کسـی را ثبت نکرده است. اما پس از رحلت رسول خدا (ص) گروهی مشـهور و یا متّهم به معارضه با قرآن شـده و کلمات و عباراتی ساخته و ارائه کرده‌انـد که مـدارک تاریخی به ثبت آنها اقـدام کرده است. نیز از این عـدّه عباراتی به عنوان معارضه با قرآن نقل شـده و مقایسه این عبارات و آیات قرآنی، نشاندهنده این حقیقت است که هر

---

(۱)- الطور، ۳۴ و الاسراء، ۸۸

(۲)- هود، ۱۳

(۳)- یونس، ۳۸

(۴)- البقره، ۲۳ و نیز بنگرید به علوم قرآنی، معرفت، ۲۲۳؛ مراحل تحدّی

(۵)- در این خصوص بنگرید به فصل پنجم همین کتاب.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۵

کس پای در میـدان مبارزه و معارضه با قرآن نهاد، جز بر خواری و خفّت خود از یک طرف و رونق و سـلامت قرآن از طرف دیگر نیفزوده است «۱».

نـاگفته نمانـد که: دعـوت قرآن به آوردن کتـاب و سوره‌ای هماننـد آن، محـدود به عصـر و زمـان خاصـی نبوده و نمی‌باشـد. بلکه همان‌گونه که قرآن معجزه‌ای ابـدی و همیشـگی است، دعوت به تحـدّی نیز دعوتی پایدار و جاودانه است. و بنا به پیشـگوئی قرآن، این شـکل از مقـابله بـا قرآن برای مخالفان غیرممکن بوده و قرآن تا ابـد مقابله‌ناپـذیر است. و این خود معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است که می‌فرمایـد: «قُـلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَـأْتُوا بِمِثْـلِ هـذَا الْقُرْآنِ لا- یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُ هُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» «۲» یعنی:

بگو اگر جنّیان و آدمیان جمع شونـد برای آنکه کتابی به مثل قرآن بیاورنـد نخواهند توانست گرچه برخی نسبت به برخی دیگر هم پشت و مددکار باشند.

---

(۱)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به کتابهای البیان، مبحث اعجاز؛ اعجاز قرآن و بلاغت محمد (ص)

(۲)- الاسراء، ۸۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۶

پرسش برای پژوهش

۱- قرآن، با چه تعبیرهایی، از معجزه سخن گفته است؟

۲- پنج ویژگی در مورد معجزات الهی را تبیین کنید.

۳- تفاوت معجزات ابتدایی و اقتراحی در چیست؟

۴- معجزاتی را که حضرت موسی (ع) به فرعون نشان داد- براساس قرآن- توضیح دهید.

۵- تفاوت قرآن با دیگر معجزات پیامبران (ع) چیست؟

۶- پنج ویژگی در مورد اعجاز قرآن را بیان کنید و شرح دهید.

۷- تحدّی یعنی چه؟ و پیوند آن با بحث اعجاز قرآن چیست؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۷

فصل چهارم بزرگترین نشانه

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۷۹

بحثی در وجوه اعجاز قرآن

مقدمه

از مسائل قابل توجّه در بحث اعجاز قرآن، تحقیق و بررسی در زمینه وجوه اعجاز قرآن است. ضرورت این بحث از آنجا روشن می‌گردد که در نظر گیریم که قرآن کریم در مواجهه با منکران و مخالفان خود، اعجاز کتاب الهی را از وجوه متعددی مطرح ساخته و بدینوسیله عجز و ناتوانی آنان در آوردن کتابی به مانند آن را، به رخ ایشان کشیده است.

دانشمندان اسلامی نیز در آثار و تحقیقات خود از این وجوه به شکل مفصّل سخن گفته‌اند. از این وجوه برخی مستقیما در آیات قرآن ذکر شده و برخی دیگر حاصل برداشتهای دانشمندان از واقعیّتهای قرآنی است. آنچه در این نوشتار آمده، اشاره کوتاهی است به وجوهی از اعجاز کتاب الهی که در آیات قرآن از آن سخن به میان آمده است. اهم این وجوه «۱» عبارتند از:

۱- اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت

۲- اعجاز از نظر شخص آورنده آن

۳- اعجاز از نظر استواری بیان و نداشتن اختلاف

۴- اعجاز از نظر قانونگذاری و هدایتگری

۵- اعجاز از نظر اخبار و حوادث غیبی

ذیلا در مورد هریک از این وجوه توضیحاتی ارائه می‌گردد:

۱- اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

نخستین وجه از وجوه اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن است. این فصاحت و

---

(۱)- وجوه اعجاز قرآن را بنگرید در الاتقان نوع ۶۴، الخرائج و الجرائح، ۳/ ۹۸۱ و ۹۸۲؛ البیان، ۴۵ الی ۷۷ و تفسیر المیزان، ۱/ ۶۲ الی ۶۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۰

بلاغت در حدّی است که دسترسی به آن برای کسی ممکن نیست. فصاحت، به معنای واضح بودن کلمات از نظر معنا، و شیوا و

روان بودن عبارات از نظر ترکیب است. و بلاغت به معنای رسا بودن کلام در ارائه مطالبی است که متناسب با شرایط مختلف، مورد توجّه گوینده است.

به عقیده برخی از مفسّران، در آیاتی که خداوند مخالفان اسلام را جهت آوردن کلامی همانند قرآن مورد خطاب قرار داده و از جمله می‌فرماید: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ»- یعنی: پس باید سوره‌ای به مثل و مانند قرآن بیاورند- مقصود از این مثل و مانند، همانندی و همترازی در فصاحت و بلاغت و نیز خبر دادن از اخبار گذشته و آینده بدون سابقه آورنده آن از شناخت کتب و اخبار است «۱». و به دلیل نیرومندی اعراب آن روزگار در ارائه کلام فصیح و بلیغ، اعجاز قرآن در ناحیه فصاحت و بلاغت، بارزترین وجه اعجاز کتاب الهی بود که نظر اعراب را به خود جلب نمود «۲». برای توضیح بیشتر متذکّر می‌شویم که: قرآن در جامعه‌ای نازل گردید که مردم آن از نظر سخن‌سرایی و شعر و ادب در اوج خود به سر برده و از شاعران مبرز و کارشناسان ادبی نیرومندی برخوردار بودند. امّا آیات و سوره‌های قرآن- خصوصا سوره‌هایی که در مکّه نازل گردید- از نظر سبک و اسلوب و نیز فصاحت و بلاغت در چنان مرتبه‌ای بود که بزرگان شعر و ادب را در آن جامعه مقهور خود ساخت. آنچه برای این کارشناسان حیرت‌انگیز می‌نمود آن بود که نمی‌دانستند که درباره قرآن چگونه داوری نمایند. آنان به خوبی می‌دانستند که قرآن کریم نه شعر است و نه نثر معمولی، بلکه سبک جدیدی از سخن را ارائه کرده است که از لطایف شعر و نثر هر دو برخوردار است.

از سوی دیگر قرآن در قالب همان عبارات زیبا و دلنشین، به طرح مبانی اعتقادی و اخلاقی اسلام پرداخت و اعتقادات کفّار و مشرکین و نیز آداب و رسوم جاهلی آنان را به

---

(۱)- از جمله بنگرید به مجمع البیان، ۱/ ۱۵۷ و نیز بحار الانوار، ۱۷/ ۱۶۵ از قول نیشابوری

(۲)- المیزان، ۱/ ۶۸.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۱

شدّت مورد تخطئه قرار داد «۱». با توجه به این واقعیّت، نزول قرآن در جامعه عربی موجب گردید که مشرکان سخن‌شناس از یک سو شیفته فصاحت و بلاغت قرآنی شده به استماع آیات آن روی آورند و شبها به‌طور مخفیانه به تلاوت رسول خدا (ص) گوش فرادهند «۲» و از طرف دیگر جهت حفظ عقاید و آداب و رسوم خود، پرچم مخالفت و مبارزه با رسول خدا (ص) را به پا دارند.

آنچه در این میان حقّانیت رسول خدا (ص) را تثبیت نمود و موجب شد که آن حضرت بتواند در مقابل طوفان مخالفتها و اعتراضات مقاومت کند، همان اعجاز قرآن کریم بود. در این مورد آیاتی نازل شد و از مشرکان رسما دعوت نمود که در صورت تردید در خدایی‌بودن کلام قرآن، کتاب و یا لا اقل سوره‌ای به مثل و مانند آن ارائه کنند «۳».

امّا منکران وحی و مخالفان رسول خدا (ص) با تمام انگیزه‌ای که در مبارزه با رسول خدا (ص) در وجود خود احساس میکردند، مقهور فصاحت و بلاغت بی‌مانند قرآن شده و هرگز نتوانستند کلامی به نزدیک سخنان قرآن ظاهر سازند.

مفسّران «۴» در تفسیر آیات ابتدای سوره مدثّر آورده‌اند که:

«پیامبر (ص) را رسم چنان بود که در کنار حجر الاسود یا حجر اسماعیل می‌نشست و به خواندن قرآن می‌پرداخت. رسول خدا (ص) به این ترتیب آیات وحی را به گوش مشرکان رسانده و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. قریش که از تأثیر قرآن بر مردم وحشت کرده بودند، نزد ولید بن مغیره- از کارشناسان ادبی آن عصر- آمدند و از او خواستند که در مورد سخنان محمّد (ص) داوری کند و بگوید که در شمار کدامیک از گونه‌های سخن بشری- شعر، خطابه، کلمات کاهنان و مرتاضان- قرار دارد.

---

(۱)- درباره خصائص ادبی و محتوایی سوره‌هایی که در مکه نازل شده است بنگرید به: القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۹۹

الی ۱۰۶؛ خصائص ادبی و فکری سوره‌های مکّی.

(۲)– السیرة النبویه، ۱/ ۳۳۷

(۳)– الطور، ۳۴؛ بقره، ۲۳؛ الاسراء، ۸۸.

(۴)– از جمله بنگرید در مجمع البیان، ۱۰/ ۵۸۳؛ نور الثقلین، ۵/ ۴۵۵، تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۴۷۰، مفاتیح الغیب، ۳۰/ ۲۰۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۲

ولید گفت: بگذارید که از نزدیک سخنان او را بشنوم. آنگاه به نزد پیامبر (ص) رفت و گفت: از اشعار خود قدری برایم بخوان. پیامبر (ص) فرمود: این، کلام خداوند است؛ کلامی که برای فرشتگان و پیامبران خود پسندیده است. ولید گفت: مقداری بر من تلاوت کن. رسول خدا (ص) چند آیه از سوره حم سجده را تلاوت کرد. چون به این آیه رسید که: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ» «۱»- یعنی: اگر از حقیقت رویگردان شدند، پس بگو: شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم، لرزه بر اندام ولید افتاد و بی‌آنکه به نزد قریش بازگردد، به نزد قوم خود یعنی قبیله مخزوم رفت. وی به آنان گفت: به خدا قسم که از محمّد (ص) کلامی شنیدم که شباهتی به کلام جن و انس ندارد. کلامش حلاوت و روانی ویژه‌ای دارد، همانند شاخه‌های تازه و خرّم است. چونان درختی است که بر و بالای آن شیرین و پربار و اصل و ریشه آن باطراوت و سیراب‌کننده است. کلامی است بر فراز تمام کلامها. و هیچ سخنی را یارای برابری با آن نیست.

چون این جریان به گوش قریش رسید، آنان به نزد ابوجهل رفتند و گفتند: ای ابا حکم، ولید از آیین پدران ما برگشته و به دین محمّد (ص) درآمده است. مگر نمی‌بینی که از نزد محمّد (ص) به سوی ما مراجعت نکرد؟! فردای آن روز ابوجهل به نزد ولید رفت و به او گفت: ای عمو، تو ما را سرافکنده و رسوا ساختی. چرا به آیین محمد درآمدی؟! ولید گفت: من به آیین او نگراییده‌ام. امّا سخنانی از او شنیدم که لرزه بر تنم افتاد و وجودم را تسخیر نمود. ابوجهل گفت: قوم تو می‌خواهند که مالی جمع‌آوری نموده و در اختیار تو قرار دهند که بلکه از گرایش به محمّد خودداری کنی. ولید گفت: مگر قریش نمی‌دانند که من ثروتمندترین ایشانم؟! ابوجهل گفت: اگر چنین است پس درباره محمّد (ص) چیزی بگو تا قومت بفهمند که تو منکر دین اویی. ولید گفت: آخر چه بگویم؟! به خدا سوگند احدی در میانه شما نیست که از من داناتر به شعر و به رجز و به قصیده آن و حتّی

(۱)– فصلت، ۱۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۳

به اشعار جنّیان باشد. به خدا سوگند کلام محمّد به هیچکدام از این اشعار و سخنان شباهتی ندارد و ... ابوجهل گفت: قوم تو به این سخنان راضی نمی‌شوند تا درباره آن چیزی بگویی. ولید گفت: مرا واگذارید تا فکری کنم. او بعد از آنکه همه فکرهایش را کرد گفت: کلام او چیزی جز سحر نیست؛ سحری که از دیگران گرفته است. مگر نمی‌بینید که بین پدر و فرزندش جدایی می‌افکند؟!

ناگفته نماند که ولید خود می‌دانست که قرآن واقعا سحر نبوده و کلام خداوند است، امّا از روی ناچاری و برای خوشایند قوم خود این قضاوت را به زبان آورد. و ازاین‌رو قرآن کریم در آیات ابتدای سوره مدّثّر همین مطلب را در قالب آیاتی بسیار نغز و شیرین نازل فرموده و بدترین عاقبت را در مورد ولید بن مغیره خبر داد. آن آیات چنین است:

«ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِينَ شُهُوداً وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ» «۱» یعنی: اینک مرا با کسی که خود او را آفریده‌ام واگذار؛ همان کس که برای او مال گسترده‌ای قرار دادم و فرزندانی که همواره در خدمت اویند، و وسایل

زندگی را از هر جهت برای او فراهم ساختم و باز هم طمع دارد که بر آن بیفزایم. امّا هرگز چنین نخواهد شد. چرا که او نسبت به آیات ما عناد و دشمنی می‌ورزد. بزودی آتش را با جان او آشنا خواهم ساخت. او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را ارزیابی نمود.

مرگ بر او باد که چگونه به ارزیابی پرداخت! باز هم مرگ بر او باد که چگونه به ارزیابی (غلط) پرداخت! سپس نگاهی افکند و چهره درهم کشید. سپس پشت (به حق) کرد و تکبّر ورزید. و سرانجام گفت: این قرآن چیزی جز سحر نیست؛ سحری که از دیگران گرفته شده (و در نتیجه) جز سخنان انسان نمی‌باشد. (امّا ولید بداند که) به زودی او را

---

(۱)- المدّثّر، ۱۱- ۳۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۴

وارد سقر می‌کنم. و تو چه می‌دانی که آتش سقر چیست! سقر آتشی است که نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد. این آتش پوست را بکلّی دگرگون می‌کند و نوزده نفر از فرشتگان عذاب بر آن گمارده شده‌اند.

ناگفته نماند که درک اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت در عصر نزول قرآن امری فطری و غریزی به شمار می‌رفت، به این معنی که اعراب معاصر پیامبر (ص) بدون آنکه قادر به تحلیل علمی، ادبی درباره سبک و اسلوب قرآن باشند، تفوق و برتری آن را بر هر کلام دیگر یافته و بدان اعتراف می‌کردند، ضمنا عجز آنان از آوردن کلامی نظیر قرآن دلیل عملی برتری قرآن- از جهت فصاحت و بلاغت- به شمار می‌رفت. اما از قرن سوم به بعد، با ظهور دانشمندانی چون جاحظ، خطّابی، رمّانی، عبد القادر جرجانی و نیز مفسرانی چون زمخشری، طبرسی و فخر رازی و شکل‌گیری علوم بلاغت، معیارهای فصاحت و بلاغت قرآن نسبت به هر کلام و سخن دیگر شناخته شد و اعجاز قرآن از نقطه نظر ادبی بر همگان مبرهن گردید. در کتابهای جلوه جمال یا نمونه اعلای بلاغت قرآن و در قلمرو بلاغت «۱» گزارش روشنی از تلاشهای دانشمندان گذشته در عرضه اعجاز ادبی قرآن آورده شده است. چنانکه عایشه بنت الشاطی نیز در «الاعجاز البیانی للقرآن» و محمد ابو زهره در «المعجزة الکبری» «۲» موارد متعددی از برتری کلام قرآن نسبت به دیگر سخنان را از نقطه‌نظر بلاغی ارائه کرده‌اند.

۲- اعجاز قرآن از جهت شخص آورنده آن

قرآن کریم بر پیامبر اسلام (ص) نازل گردید و آن حضرت نیز آن را بر مردم عصر و زمانه خود قرائت فرمود. تاریخ زندگانی رسول خدا (ص) تاریخ روشنی است. مطابق این تاریخ، پیامبر اسلام (ص) شخص ناآشنایی به خواندن و نوشتن بود. بالاتر از آن،

---

(۱)- هر دو کتاب، از تألیفات دکتر محمد علوی مقدّم است

(۲)- کتاب نخست با عنوان «اعجاز بیانی قرآن» و کتاب دیگر با عنوان «معجزه بزرگ یا پژوهشی در علوم قرآنی» به فارسی ترجمه شده و به ترتیب توسط انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات آستان قدس رضوی به طبع رسیده است

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۵

رسول گرامی (ص) در محیطی به دنیا آمده و نشو و نما نمود که افراد باسواد آن بسیار محدود بودند و به گفته‌ای تعداد آنان از هفده نفر تجاوز نمی‌کرد که آنان هم نام و نشانشان کاملا مشخّص است «۱». بنابراین در صورت وجود معلّم یا معلّمانی در زندگی رسول خدا (ص) این موضوع قابل کتمان نبود و از چشم تاریخ مخفی نمی‌ماند. چنانکه دشمنان پیامبر (ص) نیز نتوانسته‌اند وجود معلّم یا معلّمانی را برای رسول خدا (ص) ثابت کرده و قرآن را حاصل تعلیم و تعلّم بشری در زندگی آن حضرت معرفی کنند.

علاوه بر شواهد تاریخی، قرآن کریم نیز به صراحت رسول خدا (ص) را شخصی ناآشنا به خواندن و نوشتن دانسته و عرضه قرآن از سوی او را جنبه‌ای از اعجاز اعلام می‌کند. قرآن از پیامبر اسلام به عنوان فردی امّی یاد کرده «۲» و علاوه بر آن جامعه آن حضرت را نیز جامعه‌ای امّی می‌داند «۳». و کلمه امّی به‌طوری که مفسّران گفته‌اند به شخصی اطلاق می‌شود که از نظر ناآشنایی بر خواندن و نوشتن همانند کسی است که از مادر متولّد شده است «۴». علاوه بر آن قرآن در خصوص بی‌اطّلاعی رسول خدا (ص) از خواندن و نوشتن می‌فرماید: «وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ.» «۵» یعنی: (ای رسول ما) تو پیش از این کتابی نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی. که اگر چنین بود مردمان باطل‌گرا به شک و تردید می‌افتادند.

امّا دلیل این مطلب بر معجزه بودن قرآن آن است که: چگونه می‌توان باور کرد که شخصی درس ناخوانده و مکتب و استاد ندیده، بتواند از پیش خود، کتابی بیاورد که فصحای عرب را دچار شگفتی سازد، و سپس از آنان و بلکه همه بشریّت دعوت به آوردن نظیری جهت آن کند، امّا کسی نتواند قدمی در این مسیر بگذارد؟! و آیا این دلیل بر این مطلب نیست که قرآن حاصل وحی آسمانی است که از ناحیه پروردگار عالم بر رسول خدا (ص) نازل شده است؟!

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۳۹؛ به نقل از فتوح البلدان بلاذری

(۲)- الاعراف، ۱۵۷

(۳)- الجمعه، ۳.

(۴)- الجمعه، ۳

(۵)- العنکبوت، ۴۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۶

نکته دیگر در زمینه این نتیجه‌گیری آنکه: رسول خدا (ص) قبل از بعثت، به مدّت چهل سال در بین مردم زندگی کرده و نحوه سخن گفتن وی، و به عبارت دیگر اسلوب کلام و عبارات آن حضرت، برای مردم آشنا و مشخّص بود. امّا کلامی که رسول خدا (ص) پس از بعثت به عنوان معجزه به مردم عرضه نمود، از هر جهت با سخنان و عبارات او تفاوت داشت و این اختلاف چیزی نبود که بر سخن‌شناسان و آگاهان آن روزگار مخفی بماند. ازاین‌رو قرآن کریم از همین مطلب نیز جهت اثبات اعجاز آن استفاده کرده و به رسول خدا (ص) چنین آموزش می‌دهد که: «... قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ» «۱» یعنی: بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم، بلکه فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. من اگر پروردگارم را معصیت کنم، خود نیز از مجازات روز بزرگ (قیامت) در هراس خواهم بود. بگو اگر خدا می‌خواست آیات قرآن را بر شما نمی‌خواندم و خداوند شما را از آن آگاه نمی‌فرمود من مدّتها پیش از این (نزول قرآن) در میان شما زندگی کردم (و خبری از این سخنان برای شما نبود). آیا (در این مطلب) نمی‌اندیشید؟

۳- اعجاز قرآن از نظر استواری بیان و نداشتن اختلاف

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن همسانی و هماهنگی اجزای آن و مصونیت آن از هر گونه اختلاف و تناقض است. این مطلب به قدری اهمّیت دارد که قرآن خود آن را خاطرنشان ساخته می‌فرماید: «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً» «۲» یعنی: آیا پس در قرآن تدبّر و تأمّل نمی‌کنند؟ و اگر قرآن از جانب غیر خدا (نازل شده) بود در آن اختلافات زیادی می‌یافتند.

طبق این آیه اختلاف‌ناپذیری قرآن یکی از دلایل غیربشری بودن قرآن است. زیرا با

(۱)- یونس، ۱۵ و ۱۶

(۲)- النساء، ۸۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۷

توجّه به خصوصیّات انسان که اندیشه‌های او در معرض تغییر و تحوّل است و این تغییر و تحوّل بر آثار و تألیفات او اثر می‌گذارد، سلامت قرآن از هرگونه تعارض و تناقض، توجیهی جز غیر بشری بودن آن ندارد. خصوصا اگر در نظر گیریم که قرآن مجید تدریجا نازل شده و دوره نزول و تدوین آن در فاصله‌ای نسبتا طولانی صورت پذیرفته است. به توضیح دیگر:

با توجّه به تکامل تدریجی در اندیشه انسان، مسأله تجدید نظر در آثار بشری و حکّ و اصلاح این آثار، امری موجّه و طبیعی به شمار می‌رود. اگر قرآن طبیعتی بشری داشت، قهرا از عارضه تجدید نظر و اسقاط و اضافات در امان نبود (و یا آنکه برخوردار از اختلاف می‌گشت). امّا تاریخ نزول قرآن، تاریخ روشن و صریحی است و این تاریخ وجود هرگونه تجدید نظر در ارتباط با قرآن را نفی می‌کند. مطابق این تاریخ، پس از نزول قرآن بر رسول خدا (ص)، آن حضرت آیات وحی را بر کاتبان خود قرائت کرده و آنان نیز پس از ثبت آیات قرآن، نسخه آن را به رسول خدا (ص) تسلیم می‌کردند، ضمن آنکه برخی از اصحاب پیامبر (ص) نسخه‌هایی- از قرآن- نیز برای خود تهیّه می‌کردند.

به این ترتیب نسخه‌های متعدّدی از قرآن در حیات پیامبر (ص) به وجود آمد که اصطلاحا به آن مصاحف گویند. آنچه در طرح این مطلب اهمیّت دارد آن است که آیات وحی از بدو نزول تا استقرار خود در مصاحف، مورد حکّ و اصلاح و یا افزایش و کاهش قرار نگرفت. چرا که اگر این موضوع اتّفاق افتاده بود، اثر آن در تاریخ به جای مانده و دشمنان اسلام با طرح آن در هر زمان به بهره‌برداری تبلیغاتی اقدام می‌کردند.

۴- اعجاز قرآن از نظر هدایتگری و قانونگذاری

از مسائل قابل توجّه در بررسی اهداف نزول قرآن، موضوع هدایتگری این کتاب و نحوه قانونگذاری آن است. برخی از آیات قرآن از هدایتگری قرآن به عنوان یکی از دلایل نزول این کتاب یاد کرده‌اند. از آن جمله می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۸

الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ» «۱» یعنی: ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گردیده؛ قرآنی که دربردارنده هدایت برای مردمان است.

«هذا بَیانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِینَ» «۲» یعنی: قرآن بیانی (از حقایق) برای مردم دربر داشته و (عامل) هدایت و اندرز پرهیزکاران است.

و از این دو آیه صریحتر می‌فرماید: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» «۳» یعنی:

این قرآن به راه و طریقه‌ای مردم را هدایت می‌کند که پاینده‌ترین و استوارترین راه است.

نکته قابل توجّه در هدایتگری قرآن آنکه در برخی از آیات، خداوند قرآن را بیان کننده هر حقیقتی اعلام کرده است؛ مثل آنکه می‌فرماید: «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» «۴» یعنی: ای رسول، ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده هر چیزی است. و در آیه دیگر تأکید می‌کند که: «لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ» «۵» یعنی:

هیچ تر و خشکی نیست مگر آن‌که در کتابی روشنگر ثبت است.

البتّه برخی در این آیه «کِتابٍ مُبِینٍ» را به معنای لوح محفوظ گرفته‌اند که در این صورت قرآن کریم انعکاس و ترجمانی از لوح محفوظ یا علم پروردگار است «۶» و ارتباطی با بیان جزئیات امور در قرآن موجود پیدا نمی‌کند. «۷» امّا به هر جهت از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که قرآن جهت هدایت انسان از هیچ مطلبی که لازمه هدایت اوست خودداری نکرده است.

قرآن در این خصوص موضوعات بسیار متنوعی را مطرح کرده است که هرکدام به نحوی در هدایت انسان مؤثر است. نموداری از این موضوعات به قرار زیر است:

– طرح اصول اعتقادی از جمله توحید و خداشناسی، معاد و رستاخیز، نبوّت و پیامبری، امامت و زمامداری و ...

---

(۱)– البقره، آیه ۱۸۵

(۲)– آل عمران، آیه ۱۳۸

(۳)– بنی اسرائیل، آیه ۹

(۴)– النحل، ۸۹

(۵)– الانعام، ۸۹

(۶)– البروج، ۲۱ و ۲۲

(۷)– جهت اطلاع بیشتر بنگرید به علوم قرآنی، معرفت، ۲۵۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۸۹

– طرح اصول و ضوابط اخلاقی، ارائه نموداری از فضایل و رذایل و تأکید بر ثبات ارزشهای انسانی همانند تقوا، عدالتخواهی، وفای به عهد، امانتداری و صدق و راستی.

– انسان‌شناسی و طرح ویژگیها و ابعاد شخصیّت انسان با تکیه بر ضعفها و قوّتهای نفسانی بشر.

– ارائه معیارها و اصولی جهت زندگی اجتماعی انسان؛ از جمله اتّحاد و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون و همکاری، تعهّد و ایثار، سفارش به حق و صبر و مسئولیت اجتماعی.

– ارائه سرگذشتهای تاریخی به منظور بهره‌برداری از عبرتهای تاریخی و آشنایی انسان با اصول و سنن حاکم بر هستی.

– ارائه استدلالهای متین و منطقی در مورد مبدأ و معاد، بحث و احتجاج با مشرکان و شرحی از درگیری پیامبران با مخالفاتشان و ...

– ارائه تکالیف و مقرّرات دینی و طرح احکام عبادی از جمله نماز، روزه، حج و ...

نکته مهم در باب قوانین قرآن و تفاوت آن با قوانین بشری آن است که قرآن قانونگذاری و ارائه هدایت خود را برپایه توحید و اخلاق فاضله قرار داده و معتقد است که تشریع– یعنی وضع مقرّرات دینی و اجتماعی– باید با نیازهای روحی و فطری انسان تناسب داشته باشد. به این ترتیب انسان‌شناسی قرآن، انسان‌شناسی ویژه‌ای است که از این جهت با سایر مکاتب تفاوت دارد. مکاتب مادّی در وضع قوانین و مقرّرات، نگاه معنوی را از مطالعات حقوقی خود حذف کرده‌اند و قوانین و مقرّرات را صرفا براساس دیگری یعنی تحوّل اجتماعی و سیر تکاملی مادّی انسان– صرف نظر از روح فضیلت گرایی– بنا می‌کنند. در حالیکه قرآن انسان را موجودی می‌داند که براساس فطرتی الهی خلق شده و از نظر روحی مستعدّ گام نهادن در مسیر کمال و تعالی انسانی است.

نکته دیگر در باب هدایت قرآنی آنکه: قرآن کتابی بسیار عمیق بوده و دارای مراتب متعدّدی از معناست. علی (ع) در این خصوص می‌فرماید: «القرآن ظاهره انیق و باطنه

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۰

عمیق» «۱» یعنی: قرآن ظاهری زیبا و باطنی بسیار عمیق دارد. قرآن از نظر معنا همانند دریای عمیقی است که افراد معمولی بر سطح

آن حرکت کرده و تنها از مفاهیم ظاهری آن اطّلاعاتی به دست می‌آورنـد، لکن رسول خدا (ص) و امامان معصوم (ع) که مخاطبان واقعی قرآن به شمار می‌روند، قادرند که در ژرفای آن نفوذ کرده، حقایق نهانی آن را آشکار سازند.

با توجّه به این حقیقت، گرچه قرآن به قصـد هـدایت انسان نازل شده، لکن در تلاوت و برداشت ظاهری از قرآن، هدایتی برای بشـر تضمین نگشته است. بسیاری از حقایق قرآن در قالب اصول و کلّیاتی نازل شده که نیازمند تبیین و تفسیر است و از همان آغاز نزول قرآن، خدای متعال رسول خود را مأمور تبیین آن فرمود «۲». چنانکه پیامبر گرامی نیز در طول حیات خود- بویژه در آستانه رحلت- عترت و اهل بیت خود را جهت روشن ساختن حقایق قرآن برای مردم، معرّفی فرمود. آن حضـرت در حـدیث متواتری که به حدیث ثقلین مشـهور است خطاب به مسلمانان فرمود: «من دو چیز گرانقدر و ارزشمند برای شما به یادگار می گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهـل بیتـم را. دو امـانتی که اگر به آنـان تمسّـِک جوئیـد هرگز گمراه نخواهیـد شـد. و این دو، امـانتی هسـتند که هرگز از هم جـدا نخواهنـد شـد تا آنکه در قیامت مجدّدا به من ملحق گردنـد» «۳». و بایـد گفت که اکـثر مسـلمانان پس از رحلت پیـامبر اکرم (ص) سفـارش آن حضـرت را زیر پـا نهادنـد و با دوری از اهل بیت رسول خـدا (ص) تلاش کردنـد که با دانش و خرد معمولی از حقایق قرآن و هـدایت آن بهره‌برداری کننـد که طبعا در این راه گرفتار اختلاف رأی و برداشـتهای مختلف شده، از مسیر هدایت قرآنی به دور افتادند.

۵- اعجاز قرآن از نظر اخبار و حوادث غیبی

اشاره

وجه دیگری از وجوه اعجاز قرآن که مورد توجّه دانشمندان اسلامی قرار گرفته

(۱)- مجمع البیان، ۱/ ۷۵

(۲)- النحل، ۴۴

(۳)- بحار الانوار، ۲۳/ ۱۰۵ الی ۱۶۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۱

است، طرح اخبـار و حوادث غیبی در قرآن است. مقصود از حوادث غیبی، رشـته‌ای از وقـایع مخفی و پنهـانی است که بـا اسـباب و وسـایلی که در عصـر نزول قرآن در اختیـار انسان قرار داشت، آگاهی از آنها امکان‌پـذیر نبود. در این صورت سـخن گفتن قرآن از این وقـایع، نوعی اعجـاز به شـمار رفته و مـاهیّتی جز وحی الهی بر پیامبر (ص) نـدارد. اخبار و حوادث غیبی- به این معنی- در قرآن بسیار متعدّد و فراوان است و در یک طبقه‌بندی می‌توان آنها را بر سه بخش تقسیم نمود:

الف- ذکر حوادث و سرگذشتهای پیشینیان

یکی از محورهایی که در قرآن سوره‌های فراوانی را به خود اختصاص داده است، نقل حوادث و سرگذشتهایی از اقوام و ملل قبل از اسلام است. در قرآن از ۲۶ تن از پیامبران الهی سـخن به میان آمده و در مورد سـرنوشت قوم و قبیله برخی از آنها مطالبی به تفصیل یا اجمال وارد شـده است؛ مطالبی که در آن روزگار ریشه‌ای در کتب و تواریـخ نداشـته و احـدی از انسانها بر آن مطّلع نبوده است. در این صورت ذکر این وقایع در قرآن نوعی اخبار از غیب به شمار می‌رود. این مطلب موردنظر و تأکید قرآن نیز به شمار می‌رود به طوری که در چنـدین مورد اهمّیت آن را خاطرنشان ساخته است. از جمله پس از ذکر سـرگذشت حضـرت نوح و قوم او می‌فرماید:

«تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هـذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ» «۱» یعنی: این از خبرهای غیبی بود که بر تو وحی می‌کنیم. تو و قوم تو قبـل از آن (یعنی نزول این آیـات) اطّلاعی از این مـاجرا نداشتیـد. حـال صبر کن که پایان کار از آن پرهیزکاران است.

نکته قابل توجّه آنکه: در مورد برخی از پیامبران و یا سرگذشت اقوام آنان، در تورات و انجیل نیز مطالبی وارد شده است. امّا هرگز نمی‌توان گفت که قرآن در بیـان سرگذشـتهای پیامبران از تورات و انجیل اقتباس و تقلیـد کرده است. دلیل این مطلب آن است که: اوّلا به گفته دانشمندان و متخصّصان علوم قرآنی، اکثر این حوادث در

---

(۱)- هود، ۴۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۲

سوره‌های مکّی- سوره‌هایی که در مکه نازل شده است «۱»- وارد شده و در مکّه یهودیان و مسیحیان حضور و نفوذی نداشته‌اند که بخواهند در مقام تعلیم به پیامبر (ص) داستان و سرگذشتی را برای آن حضرت بازگو کنند. ثانیا، اگر کسی سرگذشتهای پیامبران را در قرآن بـا همیـن سرگذشـتها در تـورات و انجیـل مقـایسه کنـد، درمی‌یابـد که بین روایت قرآن و روایت تـورات و انجیـل تفـاوت چشـمگیری وجود دارد و به توضـیح دیگر: شخصـیّت بسـیاری از پیـامبران الهی در کتب قبل از قرآن، شخصـیّتی متزلزل، گنهکار و غافل و فراموشکار ترسیم شده است که البتّه این مطلب معلول تحریف شدن تورات و انجیل پس از درگذشت حضرت موسی (ع) و عیسـی (ع) می‌باشد در حالیکه در سرگذشـتهای قرآنی، همه جا شخصـیّت پیامبران به عنوان انسانهایی خداترس، مؤمن و صبور و ... از هر جهت اسـوه و الگو مطرح شده‌انـد به‌طوری که بر خواننـده معلوم می‌گردد که مطـالب قرآن در این زمینه اقتباسـی از تورات و انجیل «۲» نیست بلکه وحی جدیدی است که از سوی خدا نازل شده است.

ب- اخبار غیبی عصر نزول قرآن

اشاره

از جمله مصادیق اخبار غیبی در قرآن، وجود آیاتی است که از حوادث عصـر پیامبر (ص) و نزول قرآن خبر می‌دهد. لحن این آیات به گونه‌ای است که نشـان می‌دهـد که قبـل از نزول آنهـا، پیـامبر (ص) و مسـلمانان اطلاعی از مفاد آنها نداشـته‌اند، اما با نزول آنها حـوادثی برای مردم مکشوف و یـا توطئه‌هـایی عقیم شـده است، چنـانکه در برخی از این آیـات خداونـد رازهـای درونی مشـرکان، منافقان و حتی مسلمانان را برملا کرده است.

ذکر این نکته نیز ضروری است که نزول تدریجی قرآن، عامل مناسبی جهت پرده

---

(۱)- حتی در سوره هود- که خود یـک سوره‌ای مکّی است- می‌فرمایـد: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ ...» (هود، ۱۲۰) و نیز بنگرید به تاریخ قرآن، رامیار، ۶۰۵

(۲)- به عنوان یک نمونه از تفاوت‌های سرگذشت‌های وارد در قرآن و عهدین بنگرید به مقایسه شخصیت حضرت یوسف در قرآن و تورات در کتاب پدیده قرآنی، ۲۹۷- ۳۴۵ و نیز تفاوتهای دیگر را بنگرید در البیان، ۵۰ الی ۵۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۳

برداری از بسیاری از طرح‌ها و توطئه‌ها به شمار می‌رفت و بی‌جهت نبود که مشرکان و منافقان از این موضوع ناراحت و همواره در انتظار بسته شدن دفتر وحی به سر می‌برند. در این خصوص از قول کافران آمده است: «وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَهً واحِدَهً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا» «۱» یعنی: و کسانی که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. و از زبان و دل منافقان آمده است: «یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ» «۲» یعنی: منافقان بیم دارند از اینکه [مبادا] سوره‌ای درباره آنها نازل شود که ایشان را از آنچه در دلهایشان هست خبر دهد. بگو: ریشخند کنید، بی‌تردید خدا آنچه را که [از آن] می‌ترسید برملا خواهد کرد.

با توجه به این مقدمه، آیات زیادی وجود دارد که در آن خداوند حوادث بسیاری از عصر نزول را در اختیار ما قرار می‌دهد اما در این قسمت تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌گردد.

۱- گزارشی از گفتگوهای سرّی مشرکان قریش

در این خصوص آمده است: «ما یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ لاهِیَهً قُلُوبُهُمْ وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ. قالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْیَأْتِنا بِآیَهٍ کَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ.» «۳» یعنی: هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد، مگر اینکه بازی کنان آن را شنیدند درحالی که دلهایشان مشغول بود و آنانکه ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که: آیا این [مرد] جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟ [پیامبر] گفت: پروردگارم

---

(۱)- الفرقان، ۳۲

(۲)- التوبه، ۶۴

(۳)- الانبیاء، ۲ الی ۵

[هر] گفتار [ی] را در آسمان و زمین می‌داند و اوست شنوای دانا. (و نیز گفتند) بلکه او شاعری است. پس همانگونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.

در این آیات تعبیر: «أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا» مبالغه در نشان دادن پنهانی بودن انجمن قریش و نیز طرح و توطئه‌های آنان علیه رسولخدا (ص) است. زیرا «إسرار» نقطه مقابل «إعلان» است. نجوی نیز چیزی جز گفتگوی سری و پنهانی را افاده نمی‌کند، اما با نزول این آیات، مذاکرات انجمن قریش فاش شده و نسبت‌های ظالمانه آنان به رسول خدا (ص) بیان گشته است. آیه: «قالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ ..» نیز اشاره به احاطه پروردگار عالم نسبت به هر سخنی اعم از سری یا آشکار دارد.

۲- گزارشی از بنای مسجد ضرار

در سال نهم هجری عده‌ای از منافقان- از بنی غنم بن عوف- در نزدیکی مسجد قبا مسجدی بنا کردند. هدف آنان از بنای مسجد، تفرقه انداختن در بین مسلمانان از طریق عدم شرکت در نماز جماعت با اصحاب پیامبر (ص) بود. پس از آنکه بنای مسجد به پایان

رسید نزد رسول خدا (ص) آمدند و از آن حضرت درخواست کردند تا در آن نماز بخواند و ایشان را به خیر و برکت دعا کند. در آن موقع رسول خدا (ص) در تدارک مردم برای جنگ تبوک بود. لذا به آنان فرمود پس از بازگشت از تبوک انشاء اله به این مسجد آمده و نماز خواهیم خواند. اما چون پیامبر (ص) از تبوک مراجعه کرد این آیات نازل گردید که «۱»: «وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا الْحُسْنی وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ، فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ» «۲» یعنی: و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلا با خدا و پیامبر او

---

(۱)- مجمع البیان، ۵/ ۱۰۹

(۲)- التوبه، ۱۰۷ و ۱۰۸

به جنگ برخاسته بود و سخت سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. [ولی] خدا گواهی می‌دهد که آنها قطعا دروغگو هستند. هرگز در آنجا مایست، چرا که مسجدی که از روز نخستین برپایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی. [و] در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد.

متن آیات به صراحت از نقشه‌های پنهانی منافقان در ساختن مسجد ضرار و نیز عکس العمل روانی آنها پس از افشای این توطئه خبر می‌دهد. اما تعبیر: «إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» اشاره به انتظار منافقان نسبت به آمدن ابو عامر راهب دارد. وی به طوری که طبرسی نوشته است از راهبان دوره جاهلیت بود که با آمدن رسول خدا (ص) به مدینه نسبت به آن حضرت حسادت ورزید و به تحریک قبائل علیه آن حضرت پرداخت. پس از فتح مکه او به سوی طائف رفت و پس از مسلمان شدن اهالی طائف به جانب شام و از آنجا به سوی پادشاه روم عزیمت نمود. در این زمان او پیامی برای منافقان مدینه فرستاد به این مضمون که: خود را مجهز سازید و مسجدی بنا کنید، من نیز با سپاهی از جانب پادشاه روم به مدینه آمده و محمد را از این شهر اخراج خواهم کرد، لذا منافقان در انتظار ابو عامر به سر می‌بردند و مسجد ضرار را به همین سبب بنا کردند غافل از آنکه ابو عامر قبل از ملحق شدن به پادشاه روم از بین رفت. خداوند نیز از طریق وحی پیامبر (ص) را در جریان نیت فاسد و باطن خبیث منافقان قرار دارد «۱».

ج- ذکر پیشگویی‌هایی از حوادث آینده

اشاره

قسمت دیگری از اخبار غیبی قرآن مربوط به پیشگویی‌هایی از حوادث آینده است؛ حوادثی که قرآن از وقوع آن خبر داده و پس از مدّتی این وقایع همان‌گونه که قرآن پیشگویی نموده بود به وقوع پیوست. این‌گونه وقایع مصادیق متعدّدی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

---

(۱)- مجمع البیان، ۵/ ۱۱۰

۱- پیشگویی پیروزی روم بر ایران

مقارن بعثت پیامبر اسلام (ص) در جنگی که بین ایران و روم واقع شد، دولت روم شکست خورد. و این پیروزی موجب اندوه و ناراحتی مسلمانان گردید. امّا قرآن در سوره روم ضمن خبر از این واقعه، قاطعانه اعلام نمود که در جنگ دیگری که ظرف چند سال آینده رخ خواهد داد، دولت روم پیروز می‌شود و این پیروزی شادی مؤمنان را به همراه خواهد داشت. این آیات چنین است: «الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ» «۱» یعنی: «رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی (نزدیک به مکّه) رخ داد. امّا آنها بعد از مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد، در ظرف چند سال. همه کارها از آن خداست، چه قبل و چه بعد (از این پیروزی و شکست). و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد.

از مطالعات تاریخی به دست می‌آید که شکست مورد اشاره برای دولت روم در سال هفتم بعثت رخ داد. امّا تنها پس از شش سال پادشاه روم به نام هرقل تهاجم خود را به ایران شروع کرد و شکستهایی پی‌درپی را نصیب خسرو پرویز نمود و تعبیر: «وَعْدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ» که در ادامه همین آیه در سوره روم آمده است. به وقوع پیوست «۲».

۲- پیشگویی پیروزی در جنگ بدر

خدای متعال می‌فرماید: «أَمْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ* سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ» «۳». یعنی: یا آنان (مشرکان) گویند که ما هماهنگ و پشتیبان یکدیگریم؟ بزودی اتّحاد و اجتماع آنان درهم شکسته شده و رو به فرار و پراکندگی خواهند گشت.

این آیات از هزیمت و شکست مشرکین و از هم پاشیده شدن اجتماعات آنان خبر می‌دهد. با نظر به تاریخ نزول این دو آیه روشن می‌گردد که این جریان در جنگ بدر واقع

---

(۱)- الروم، ۲ الی ۴

(۲)- تفصیل پیشگویی را بنگرید در تفسیر نمونه، ۱۶/ ۳۶۰ الی ۳۶۶ و نیز ۳۶۹؛ تطبیق تاریخی.

(۳)- القمر، ۴۴ و ۴۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۷

گردید؛ آنگاه که ابوجهل اسب خود را به جلو راند و در پیشاپیش لشکر خود قرار گرفت و گفت: «ما امروز از محمّد و یارانش انتقام خواهیم گرفت» ولی خداوند او را هلاک کرد و سپاه مشرکان را متفرّق ساخت «۱».

آنچه در این جریان اهمیّت دارد آن است که این آیات در شرایطی نازل گردید که مسلمانان در اقلیّت بودند و کسی نمی‌توانست باور کند که سیصد و سیزده نفر بدون سلاح و امکانات کافی بر لشکری مجهّز و حدّاقل سه برابر خود غالب گردند؛ امّا با پیروزی قاطعانه مسلمانان بر مشرکان، پیشگویی قرآن چنانکه فرموده بود به صحّت پیوست. علاوه بر این دو مورد، پیشگوییهای دیگری در قرآن وارد شده که آنها نیز به صحّت پیوست که از جمله آن می‌توان از پیروزی مسلمانان در فتح مکّه و ورود آنان به مسجد الحرام «۲»، حاکمیت یافتن بنی امیّه «۳» و پیروزی و استقرار اسلام «۴» یاد نمود که همه این موارد مبیّن اعجاز قرآن است.

د- اسرار آفرینش در قرآن

اشاره

از جمله اخبار غیبی قرآن اخباری است که از مسائل مربوط به قوانین آفرینش و عالم طبیعت و کرات آسمانی سخن گفته و در این زمینه رازهایی را برای بشر برگشوده است.
قرآن در دورانی از این حقایق و اسرار پرده برداشت که راهی به این‌گونه مطالب نبود و کسی نمی‌توانست به این حقایق پی ببرد مگر از راه وحی و اخبار غیبی. اینگونه مطالب در قرآن فراوان است، امّا از باب نمونه تنها به ذکر چند نمونه- آن هم در حدّ ترجمه آیات- بسنده می‌شود و از علاقمندان دعوت می‌شود جهت اطّلاع بیشتر به تفسیر این آیات در کتب تفسیر یا کتب اعجاز علمی قرآن مراجعه نمایند «۵».

۱- کیفیت پیدایش جهان و رمز حیات

در این مورد می‌فرماید: «أ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما

---

(۱)- البیان، ۷۰

(۲)- الفتح، ۲۷

(۳)- بنی اسرائیل، ۶۰

(۴)- التوبه، ۳۳، الصف، ۸

(۵)- از جمله بنگرید به کتاب اعجاز علمی قرآن، ۴۱۷ الی ۴۳۲؛ پیام قرآن ج ۸، البیان، ۷۰ الی ۷۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۹۸

وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أ فَلا یُؤْمِنُونَ» «۱» یعنی: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان و زمین هر دو به هم پیوسته بودند (شکل توده وسیعی از گاز طبق آیه ۱۱ سوره فصلّت) ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟

۲- گسترش وسعت جهان

در این باره می‌فرماید: «وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» «۲» یعنی: و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان ما [آسمان] گستریم.

۳- پایان نظام هستی

در این زمینه نیز می‌فرماید: «یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلِینَ» «۳» یعنی: روزی [خواهد آمد] که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها در می‌پیچیم، همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده ما، که ما انجام دهنده آنیم.

نتیجه: در سه آیه‌ای که گذشت خداوند به ترتیب از وضع گذشته، وضع کنونی و نیز وضعیت آینده جهان خبر داده است. آیا سخن گفتن از این مطالب در دوره جاهلیت جز از مجرای وحی امکان‌پذیر بوده است؟

۴- حرکت خورشید و ماه، مدارات ستارگان

در این باره آیات متعددی در قرآن وجود دارد از جمله: «وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیم. وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیم. لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» «۴» یعنی: و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است. و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد. نه خورشید را

(۱)- الانبیاء، ۳۰

(۲)- الذاریات، ۴۷

(۳)- الانبیاء، ۱۰۴

(۴)- یس، ۳۸ الی ۴۰

سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هرکدام در سپهری شناورند.

۵- ستونهای نامریی جاذبه، اجل آفرینش

در این زمینه می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.» «۱» یعنی: خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید، هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند [خداوند] در [آفرینش] تدبیر می‌کند و ایات [خود] را به روشنی بیان می‌نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین کنید.

۶- زوجیّت عمومی در نظام طبیعت

در این خصوص آیات زیادی وجود دارد از جمله: «وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «۲» یعنی: و از هر چیزی دو گونه [نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.

۷- نقش بادها در باروری گیاهان

چنانکه می‌فرماید: «وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ ...» «۳» یعنی: و بادها را باردارکننده فرستادیم (تا در اثر گرده‌افشانی، باروری گیاهان را محقق سازند)

۸- سقف محکم آسمان

در این زمینه آمـده است: «وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ» «۴» یعنی: و آسـمان را سقفی محفوظ قرار دادیم [تا شما را از شعاع‌های کیهانی و سنگهای آسمانی محافظت کند] و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می کنند.

۹- کمبود اکسیژن در ارتفاعات جو

در این باره می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ

(۱)- الرعد، ۲

(۲)- الذاريات، ۴۹

(۳)- الحجر، ۲۲

(۴)- الانبياء، ۳۱

يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ» «۱» یعنی: پس کسی را که خـدا بخواهـد هـدایت نماید، دلش را به پذیرش اسـلام می گشاید، و هرکه را بخواهد گمراه کند، دلش را به سـخت تنگ می گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.

۱۰- امکان نفوذ به طبقات و کرانه‌های آسمان و زمین

چنانکه می‌فرمایـد: «يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ» «۲» یعنی: ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از کرانه‌های آسـمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه [و نفوذ] کنید اما شما جز با [داشـتن] تسلّط [وسیله] رخنه نمی کنید. ناگفته نماند که در قرآن در خصوص آینده سرنوشت جهان حقایق دیگری هم طرح شده که هنوز به وقوع نپیوسته است؛ مانند زلزله‌ای که در آستانه قیامت رخ خواهد داد و در پی آن کوههای پرصلابت ریز ریز شده و به هوا پرتاب می گردد «۳» و نیز از دست رفتن فروغ خورشـید، به جوش آمـدن دریاها، خارج شدن سـتارگان از مدارات خود و به هم خوردن آنها و «۴» قهرا اینها نیز نوعی خبر از آینده به شمار می‌رود زیرا در عصر نزول قرآن ارائه چنین پیشگوییهایی در مورد آینده هستی، مطرح نبود. اما تئوریهای علمی امروزی خالی از چنین اشاره‌هایی در مورد وضعیت آینده کیهان نمی‌باشد؛ حوادثی که وقوع آن نظام حیات و زندگی این جهان را در هم می‌پیچد و نظام حیات دیگری یعنی قیامت را برپا می کند.

(۱)- الانعام، ۱۲۵

(۲)- الرحمن، ۳۳

(۳)- الحج، القارعه و نیز الحاقه، ۱۳ الی ۱۶ و الواقعه، ۳ الی ۶

(۴)- بنگرید به آیات سوره‌های الواقعه، التکویر، الانفطار، الانشقاق

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۱

پرسش برای پژوهش

۱- در مورد پنج وجه از وجوه اعجاز قرآن، به اختصار توضیح دهید.

۲- درباره اعجاز قرآن براساس آیات ۱۱ تا ۳۰ سوره مدّثر توضیح دهید.

۳- براساس امّی بودن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درباره اعجاز قرآن توضیح دهید.

۴- تکامل تدریجی اندیشه در انسان، چگونه الهی بودن قرآن را نشان می‌دهد؟

۵- بعضی از جوانب هدایت‌گری قرآن را تبیین کنید.

۶ "-قرآن، کتابی عمیق است و برای رسیدن به ژرفای آن باید به مبیّن راستین آن رجوع شود. "این جمله را تحلیل کنید.

۷- اخبار غیبی قرآن، در تقسیم کلّی، در چند گروه جای می گیرند؟

۸- آیا سرگذشت پیامبران پیشین و تاریخ اقوام گذشته که در قرآن آمده، از تورات و انجیل اقتباس شده است؟ بحث و بررسی کنید.

۹- ماجرای مسجد ضرار چه بود؟

۱۰- آیا قرآن، کتابی برای آموزش علوم تجربی است؟ بحث و بررسی کنید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۳

فصل پنجم معارضه‌ناپذیری قرآن (۱)

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۵

بررسی معارضه با قرآن در دوران رسالت

مقدمه

گفتاری که از نظر خوانندگان می گذرد سیر و تفحّصی در باب چگونگی معارضه با قرآن در دوران رسالت است که با استفاده از آیات قرآن و دیگر شواهد علمی و تاریخی صورت پذیرفته است.

تردیدی نیست که قرآن مجید معجزه جاودانی رسول اکرم (ص) بوده و از سوی خداوند تبارک و تعالی بر قلب آن حضرت نازل شده است، چنان‌که می‌فرماید: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعالَمِینَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ» «۱»

از طرف دیگر، همان‌گونه که می‌دانیم، در طول تاریخ بعثت انبیاء، پیامبران الهی علی رغم ارائه معجزات و بیان پندها و حکمتهای انسان‌ساز، همواره مورد تکذیب قرار می گرفتند و دعوت آنان با انکار و مخالفت معاندان روبرو می گشت، چنان‌که قرآن به عنوان تسلّی پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ جاؤُ بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتابِ الْمُنِیرِ» «۲» یعنی: پس اگر تو را تکذیب کرده‌اند، بدان که پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب واقع شدند (با آنکه) آنان (نیز) با دلایل روشنگر و احادیث گذشتگان و کتاب روشنی‌زا آمدند. در اینجا بود که دعوت رسولان به معارضه و اعلام تحدّی از سوی آورندگان معجزه، به عنوان

اقدامی کارساز حقانیّت آنان را بر همگان آشکار نموده و معجزه را از سحر و جادو متمایز می‌ساخت. و این تحدّی، چنان که از آیات قرآن بر می‌آید، گاه همراه با اعلام و گاه مقرون با سکوت بوده است.

قرآن کریم نیز به عنوان معجزه‌ای از معجزات الهی در راستای اثبات حقانیّت خود بارها منکران و مخالفان خود را دعوت نمود با همکاری و تبادل آراء، بخت خود را در

---

(۱)- الشعراء، ۱۸۸ الی ۱۹۱

(۲)- آل عمران، آیه ۱۸۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۶

آوردن کتاب و یا سوره‌ای همانند قرآن و یا سوره‌های آن بیازمایند، اما تا آنجا که آیات قرآن حکایت می کند و شواهد تاریخی نیز مؤید آن است، هیچ فرد یا گروهی نتوانست موفّق به انجام این کار شود، به‌طوری که با عدم توفیق در معارضه با قرآن، حقانیّت قرآن بر همگان ثابت شد و مقام و موقعیّت کتاب الهی به تدریج در قلوب میلیونها نفر تثبیت گشت. اما این مقال که در راستای رسیدن به نتیجه اخیر تنظیم گشته است، شامل دو بخش مجزّا و به شرح زیر می‌باشد:

الف- اقدامات معارضان در دوران رسالت

ب- عکس العمل‌های قرآن در مقابل معارضان

در بخش اوّل نویسنده در صدد است تا با مراجعه به قرآن، شناختی- ولو به اختصار- از عصر نزول قرآن به دست داده و مکرها و حیله‌های مشرکان را در نفی اعجاز قرآن نشان دهد و بدیهی است که گام نخست در معارضه با قرآن تبلیغ این اندیشه بوده است که قرآن طبیعتی بشری داشته و نسبت آن به خداوند، نسبتی خلاف واقع و افترایی است.

اما در بخش دوم، نویسنده کوشیده است تا به بیان عکس العمل‌های قرآن در مقابل اشکالات مشرکان بپردازد و ضمن ردّ ادعای مخالفان در هر مورد، موضوع تحدی و به عبارت دیگر دعوت قرآن را جهت معارضه با کتاب الهی و نظیرآوری مورد بحث و گفتگو قرار دهد و از این جهت اعجاز قرآن را مبرهن سازد.

اقدامات معارضان قرآن در دوران رسالت

اشاره

قبل از بررسی اقدامات معارضان با قرآن، لازم است که به بررسی مفهوم معارضه و سابقه تاریخی معارضه با قرآن پرداخته شود.

۱- بررسی معارضه از نظر لغوی و اصطلاحی:

کلمه «معارضه» مصدر باب مفاعله، از ریشه مجرّد عرض، یعرض، عرضا و عروضا در اصل به معنای ظاهر شدن و یا ظاهر کردن به کار رفته است. «۱» این کلمه، چه در قالب

---

(۱)- المعجم الوسیط، ۲/ ۵۹۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۷

ثلاثی مجرد و چه در بابهای ثلاثی مزید (اکثر بابها) استعمال وسیع و شایعی در زبان عرب دارد و در معانی متعدد و متنوعی به کار

رفته است. از مشتقات این کلمه در قرآن می‌توان به کلمات عرض به معنای متاع و عارض به معنای ابری که در آسمان ظاهر می‌گردد، اشاره نمود «۱»، اما بیشترین استعمال آن در باب افعال یعنی اعراض و مشتقات آن است که معنای روی‌گردانی و مخالفت می‌باشد، چنان‌که فرمود: «وَ ما تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا کانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ» «۲»

اما کلمه «معارضه» چنان‌که در کتب معتبر لغت آمده است، معمولا به شکل متعدّی استعمال شده و در مفاهیمی چون پایداری و ایستادگی، اعراض و روی‌گردانی، مقابله و دوره دو کتاب باهم، سنجیدن و مقایسه کردن دو چیز با یکدیگر و سرانجام مسابقه در انجام یک عمل یا آوردن کلام و شعری در نقض عمل یا کلام و شعری دیگر، به کار رفته است. مفاهیم ذکر شده در برخی از کتب لغت به این شکل دیده می‌شود:

«عارض الکتاب بالکتاب قابله به» و یقال: «عارضه بالشعر و عارضه بالسیر و عارضه بمثل صنیعه»، «و عارض فلانا، باراه و اتی بمثل ما اتی به»، «و عارض فلانا، ناقضه فی کلامه و قاومه» «۳»

اما معارضه در اصطلاح علوم قرآنی، چنان‌که مشهور است، به معنای تلاش و کوشش در جهت پرداختن و آوردن کلامی همانند کلام قرآن و نهایتا عرضه کتابی است که بتواند از حیث نظم و اسلوب، فصاحت و بلاغت، معانی و محتوا و سرانجام سایر محسّنات و وجوه اعجاز، با قرآن برابری و رقابت کند و این معنا، چنان‌که مشاهده می‌شود، با مفهوم لغوی معارضه قرابت و هماهنگی دارد.

آیا قرآن مورد معارضه قرار گرفته است؟

اشاره

در پاسخ به این سؤال که آیا قرآن اساسا مورد معارضه قرار گرفته است یا خیر، نظرات

---

(۱)- الاعراف، ۱۶۹، الاحقاف، ۲۴

(۲)- الانعام، آیه ۴

(۳)- بنگرید به لسان العرب، ۷/ ۱۶۷، المعجم الوسیط، ۲/ ۵۹۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۸

مختلفی در منابع اسلامی، خصوصا کتب علوم قرآنی به چشم می‌خورد و از مطالعه این نظرات اجمالا به دست می‌آید که قرآن کریم، چه در زمان حیات رسول اکرم (ص) و چه پس از رحلت آن بزرگوار، به‌طور مداوم مورد مخالفت یا معارضه قرار داشته و تلاشها و اقداماتی در این خصوص صورت گرفته است. البته تا آنجا که به معاصران رسول اکرم (ص) خصوصا فصحا و ادبای قریش مربوط می‌شود، آنان هرگز در صدد نظیر آوردن در مقابل قرآن برنیامدند، بلکه ترجیح دادند که از طرق و شیوه‌های دیگر- در جهت مبارزه با قرآن- استفاده کنند، البته مطابق دعوت قرآن به مسأله تحدّی و معارضه، محدودیتی برای آنان در بین نبود، بلکه آنان از ترس شکست و رسوایی مستقیما از انجام آن سر باز زده‌اند «۱» در کنار این نظریه که عقیده عمومی دانشمندان اسلامی است، دیدگاههای دیگری در برخی از کتب به چشم می‌خورد که حتی انگیزه معارضه با قرآن را از نظر شرایط تاریخی یا علل دیگر مورد تشکیک قرار می‌دهد و می‌توان گفت این دیدگاهها از دو ناحیه منکران و معتقدان به قرآن به گونه متفاوت ابراز شده است.

الف- نظر منکران قرآن در منتفی بودن اصل معارضه

مرحوم «آیت الله خویی» در کتاب «البیان» فصلی را به اعجاز قرآن اختصاص داده و در این موضوع بحث ارزشمندی مطرح ساخته‌اند. از جمله در قسمتی تحت عنوان:

«اوهام حول اعجاز القرآن» هفتمین اشکال منکران اعجاز قرآن را به این شکل تقریر کرده‌اند: عده‌ای معتقدند که عرب با قرآن به معارضه برنخاست، البته نه به این خاطر که قرآن معجزه‌ای است که بشر قادر به آوردن همانند آن نیست، بلکه عدم معارضه عرب علل و عوامل دیگری داشت، از جمله اینکه آن دسته از عربهایی که همزمان با عصر دعوت پیامبر (ص) و یا به فاصله نسبتا کوتاهی از وفات آن حضرت و در دوران خلفا زندگی می‌کردند، تحت سیطره پیامبر و یاران او به سربرده و نفوذ و سیطره مسلمانان آنها را از پرداختن به معارضه با قرآن باز می‌داشت و لذا از ترس وارد شدن گزند به مال و

---

(۱)- معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، ۹۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۰۹

جانشان از معارضه با قرآن خودداری می‌کردند، اما هنگامی که دوران نفوذ و قدرت خلفای چهارگانه سپری گردید و کار به دست خلفای اموی افتاد، از یک طرف خلافت آنان اصلا بر محور دعوت اسلامی نبود و از طرف دیگر اذهان مردم با حلاوت و شیرینی الفاظ قرآن و به استحکام و متانت معانی آن مأنوس گردید و زیباییهای لفظی و معنوی قرآن در دلهای مردم رسوخ و ارتکاز پیدا کرد و برای خود جای عمیقی باز نمود. این بود که مردم از مقاومت در برابر قرآن منصرف گردیده و به مقام معارضه و مقابله با آن برنیامدند.

«آیت الله خویی» پس از ذکر این اشکال، در صدد پاسخ برآمده‌اند و قسمتی از جواب ایشان به شرح زیر است:

۱- دعوت به تحدّی با قرآن و به معارضه طلبیدن مشرکان به آوردن سوره‌ای نظیر سوره‌های قرآن، از طرف پیامبر (ص) و در مکه صورت گرفت. آن هم قبل از آن‌که شوکت اسلام و مسلمین ظاهر گردد. معهذا احدی از فصیحان عرب نتوانست قدم به میدان معارضه و مبارزه با قرآن بگذارد.

۲- وجود ترس در دوران خلفا و سیطره مسلمانان بر جزیرة العرب مانع از این نبود که شخص کافر به اظهار کفر خود یا انکار دین اسلام اقدام کند. چنان‌که اهل کتاب در میان مسلمانان، چه در جزیرة العرب و چه در نقاط دیگر، از شرایط خوب زندگی و بهره‌وری از نعمتها برخوردار بوده و از این جهات فرقی با مسلمانان نداشتند، خصوصا در دوران خلافت امیر مؤمنان (ع) که دوست و دشمن بر عدالت و فضل و علمش اعتراف کرده‌اند.

حال اگر احدی از اهل کتاب یا دیگر مخالفان قادر به آوردن سوره‌ای نظیر قرآن بود لا اقل در این دوران در مقام احتجاج عرضه می‌نمود.

۳- وجود ترس و وحشت از سیطره مسلمانان، به فرض واقعیت، می‌تواند مانعی در اظهار علنی معارضه با قرآن گردد، اما باید پرسید چه عاملی اهل کتاب یا دیگران را باز داشت تا به صورت سرّی، در خلوتها و گوشه خانه‌هایشان به معارضه برنخیزند، البته در

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۰

صورتی که چنین معارضه‌ای صورت گرفته بود خود اهل کتاب (یا دیگر عاملان) آن را حفظ کرده و پس از برطرف شدن خفقان آن را اظهار می‌کردند. چنان‌که از همین طریق داستانهای خرافی کتب عهدین و سایر مطالب مذهبی خود را حفظ نمودند.

۴- کلام و سخن- گرچه از جهت بلاغت در مرتبه عالی باشد- نسبت به طبع بشر به گونه‌ای است که در اثر کثرت نقل، از مقام نخست خود تنزّل پیدا می‌کند، لذا می‌بینیم اگر قصیده بلیغی هم مکرر بر انسان عرضه شود باعث ملالت او می‌شود، به‌طوری که قصیده نو و جدید در نظر وی ابلغ جلوه می‌کند، البته در صورتی که قصیده دوم نیز به طور مکرر بر انسان خوانده شود، آنگاه

تفاوت واقعی هر دو قصیده بهتر درک می‌شود.

این امر در سایر شئون زندگی بشر- که مبتنی بر نوعی حسن و زیبایی است، از جمله خوردنی‌ها و پوشیدنیها و سایر حکایات- نیز صادق است. اگر قرآن معجزه نبود چنین مقیاسی بر آن‌جاری می گشت و با گذشت زمان و کثرت تکرار مقام آن در نفوس مخاطبان خود تنزل پیدا می کرد و حتی در این شرایط معارضه با آن ساده می گشت، در صورتی که علیرغم گذشت زمان و کثرت تکرار قرآن (از نظر تلاوت و استماع) جز بر زیبایی و طراوت آن اضافه نشده است. با توجه به این مزیت قرآن طبیعتی به عکس کلامهای مألوف بشری دارد، لذا این موضوع برخلاف آنچه مخالفان معتقدند تأکیدی بر اعجاز قرآن به شمار می‌رود.

۵- تکرار تلاوت قرآن، به فرض که موجب انس با آن شود و موجبی جهت انصراف از معارضه با قرآن گردد، این مطالب در مورد مسلمانان صادق است که قرآن را تصدیق کرده و با رغبت و اشتیاق به آن روی می‌آورده‌اند. اما عربهای فصیح غیرمسلمان که نسبت تکرار و انس با قرآن در مورد آنان مفهومی نداشت، چرا از مقابله با قرآن منصرف شدند و به معارضه برنخاستند، در صورتی که این معارضه اگرچه از طرف ملل غیر مسلمان صورت گرفته بوده مورد پذیرش قرار می گرفت. «۱»

---

(۱)- البیان، ۸۹ الی ۹۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۱

ب- نظر معتقدان به قرآن در مورد منتفی بودن اصل معارضه:

عده‌ای از معتقدان به قرآن که در ردیف دانشمندان اسلامی به شمار می‌آیند، بر این باور بوده‌اند که قرآن کریم مورد معارضه قرار نگرفته، آن هم به این دلیل که خداوند با اراده نافذ خود آنها را از هرگونه معارضه با قرآن منصرف ساخته است.

از جمله این دانشمندان شخصی به نام «ابراهیم بن سیّار» معروف به «نظّام» (م، ۲۲۴) است که برای نخستین بار نظریه صرفه را به عنوان یک مسأله کلامی مطرح ساخت و از آن دفاع نمود. «۱» وی، چنان‌که «سیوطی» می‌نویسد، معتقد بود که: «اعجاز قرآن کریم (به خاطر اسلوب ویژه، فصاحت و بلاغت آن نبوده است بلکه) به علّت صرفه است. به این معنی که خداوند متعال عربها را از مقابله و معارضه با قرآن کریم منصرف ساخته و توانایی را از عقل آنها در هماورد شدن با آن ربوده است. مقابله با قرآن برای عربها مقدور بود، اما یک عامل خارجی (اراده خداوند) مانع اعمال قدرت آنان گشت و در نتیجه قرآن به صورت سایر معجزات درآمد.» «۲»

پس از «نظّام» عده‌ای دیگر از دانشمندان، خصوصا «متکلّمان اهل سنّت» عقیده وی را پذیرفته و با اختلافاتی نه چندان زیاد به نقل و توجیه آن اقدام نمودند. از جمله این دانشمندان «اصفهانی» و «ابن حزم اندلسی» هستند که نظریه آنان در کتابهای الاتقان و اعجاز القرآن و البلاغة النبویه منعکس شده است «۳» و به قول «رافعی» همین موضوع، یعنی اعتقاد به صرفه موجب گشت تا از رغبت دانشمندان در تألیف کتب مربوط به اعجاز قرآن کاسته گردد، زیرا علما با یک کلمه «صرفه» اکتفا نموده و تن از زیر این بار تهی ساختند و ذمّه خود را از پرداختن به موضوع اعجاز فارغ نمودند. «۴» و سرانجام از متکلمان امامیه، «سید مرتضی» و «قطب الدین راوندی» نیز معتقد به نظریه صرفه بوده و از مبانی این نظریه دفاع می‌کرده‌اند. به عقیده سید مرتضی خداوند سبحان مردم را از

---

(۱)- معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، ۱۰۱

(۲)- سیوطی، اتقان، ۴/ ۷

(۳)- سیوطی، ۴/ ۱۱؛ اعجاز و بلاغت محمد، ۱۱۶

(۴)- اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ۱۱۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۲

معارضه با قرآن منصرف ساخته و دانش آنان را در شناخت کیفیت نظم و فصاحت قرآن از آنان سلب نموده است و در غیر این صورت آنان می‌توانستند به معارضه با قرآن اقدام کنند. «۱» وی همچنان معتقد بود که: «برای بشر ممکن است عباراتی با اسلوب قرآن بیاورد، ولی در مقام معارضه، آن عبارات را در یک سلسله معانی نامربوط می‌ریزد.» «۲»

اما در مورد عقیده «قطب الدین راوندی» باید گفت وی در کتاب «الخرائج و الجرائح» هفت قول در باب وجوه اعجاز قرآن ذکر نموده که یکی از آنها همان نظریه صرفه است.

وی سپس در مقام اظهار نظر، همه نظرات را تصدیق کرده و از جمله در چند صفحه صحّت نظریه «صرفه» را مورد بررسی قرار می‌دهد. «۳»

نقد و بررسی نظریه صرفه، به عنوان علّت عدم معارضه با قرآن:

باید توجه داشت که نظریه صرفه به عنوان دلیل اصلی عدم معارضه با قرآن، نظریه‌ای فاسد و به دور از واقعیت است که از همان زمان «نظّام» مورد نقد و اعتراض متکلّمان و دانشمندان اسلامی واقع شد. برخی معتقدند نخستین کسی که در مخالفت با نظریه صرفه سخن به میان آورد ادیب بزرگ عرب، یعنی «جاحظ» بود که اتّفاقا از شاگردان «نظّام» بوده است. «جاحظ» در مورد اعجاز قرآن کتاب «النظم» را نوشت و در آن عقیده به صرفه را مورد انتقاد قرار داد. کتاب «النظم» متأسفانه به دست ما نرسیده است، اما همین دانشمند در مقدمه کتاب «الحیوان» از وجود کتاب «النظم» و موضوع آن‌که اثبات اعجاز قرآن بوده، خبر داده است. «۴» پس از «جاحظ» «ابو عبد الله محمد بن یزید واسطی» (م ۴۰۳)، ابو عیسی رمانی (م ۳۸۲) و ابو بکر باقلانی (م ۴۰۳) با تألیف کتبی در زمینه اعجاز قرآن نظریه صرفه را به عنوان ملاک اعجاز قرآن از دیدگاههای مختلف بررسی و رد کردند. «۵» در دوره متأخران نیز دانشمندان علوم قرآنی نوعا در مخالفت با

---

(۱)- نقل از الخرائج و الجرائح، ۳/ ۹۸۱

(۲)- اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ۱۱۵

(۳)- الخرائج و الجرائح، ۳/ ۹۸۲؛ و نیز بنگرید به صفحات ۹۸۳، ۹۸۷ الی ۹۹۲ تحت عنوان: «فی الصرفهٔ و الاعتراض علیها و الجواب عنه»

(۴)- اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ۱۲۲

(۵)- معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، ۱۰۹ و ۱۱۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۳

نظریه «صرفه» داد سخن گفته و در کتابهای خود اشکالات آن را متذکر شدند که به عنوان نمونه می‌توان از «زرکشی» در کتاب «البرهان» و «سیوطی» در کتاب «الاتقان» یاد نمود. «۱» در بین دانشمندان معاصر نیز نقدهای متعددی از سوی شیعه و سنّی نسبت به نظریه صرفه دیده می‌شود که از جمله می‌توان به کتابهای «معجزه بزرگ» از «محمد ابو زهره» و التمهید از آیت اله معرفت اشاره کرد. «۲» به عقیده ابو زهره: «اصل نظریه صرفه عقیده‌ای غیراسلامی بوده و ریشه در مذهب برهمایی داشته است. زیرا برهماییان دارای کتابی به نام «الفیدا» بوده‌اند که دارای مجموعه اشعاری بوده است که به گمان آنان در گفتار مردم نظیر آن یافت نمی‌شود و علمای بزرگ آنان می‌گویند بشر نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، زیرا برهما از این کار بازمی‌دارد. در این مورد «ابو ریحان بیرونی» (م

۴۳۰ ق) در کتاب «ماللهند» می‌نویسد: خواصّ آنان می‌گویند که پیروان این مذهب (برهماییان) می‌توانند نظیر آن اشعار را بیاورند، ولی به جهت احترام به آن کتاب از این کار بر حذر شده‌اند.» «۳»

«ابو زهره» پس از توضیحاتی چند در ادامه می‌نویسد: «هنگامی که در دوران منصور خلیفه دوم عباسی و خلفای پس از وی افکار هندی به جامعه اسلامی رسوخ کرد، کسانی که تجددگرا و به دنبال افکار بیگانه بودند، این نظر را به گرمی پذیرفتند و آن را بر قرآن منطبق کردند، گرچه قابل انطباق نیست. ازاین‌رو برخی از آنان گفتند: ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن نه به خاطر یک امر ذاتی در الفاظ، معانی، بافت و نظم آن بود، بلکه خداوند متعال آنان را از این کار بازمی‌داشت.» «۴»

چنان‌که گذشت، در ردّ نظریه «صرفه» اشکالات متعددی از سوی دانشمندان قدیم و جدید وارد شده که این اشکالات در کتب کلامی، کتب علوم قرآنی و تفاسیر شیعه و

---

(۱)- البرهان، ۲/ ۹۴؛ الاتقان، ۴/ ۸

(۲)- از جمله بنگرید به تفسیر المیزان، ۱/ ۸۶؛ البیان، ۸۳؛ معجزه بزرگ، محمد ابو زهره، ۱۰۳ الی ۱۰۶؛ اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ۱۱۶

(۳)- معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، ۹۹ و ۱۰۰

(۴)- همان مآخذ

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۴

سنّی دیده می‌شود. طبعا مجال و ضرورتی جهت نقل همه اشکالات در بین نمی‌باشد، اما به عنوان بزرگترین اشکال در ردّ نظریه صرفه باید گفت: بنا به این عقیده لازم می‌گردد که قرآن از نظر خصوصیات ذاتی فاقد خصوصیت معجزه و کلامی در ردیف کلام بشری باشد و تنها اراده خداوند تبارک و تعالی موجب عدم توفیق مخالفان در معارضه با آن باشد، لکن همان‌گونه که «علّامه طباطبایی» هم تذکر داده است، در سستی این نظریه همان بس که این نظریه قابل انطباق بر آیات تحدّی نیست و به عبارت دیگر قرآن خود این نظر را تکذیب می‌کند. «۱» به عنوان مثال می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» «۲» یعنی: بگو اگر آدمیان و جنّیان باهم مجتمع شوند، بر اینکه همانند این قرآن را بیاورند، آنان نخواهند آورد، گرچه برخی هم پشت و یاور برخی دیگر باشند.

به‌طوری که «زرکشی» در کتاب «البرهان» توضیح می‌دهد: «این آیه بیانگر عجز مخالفان در معارضه با قرآن است. آن هم علی‌رغم بقای قدرت آنان، چرا که اگر خداوند عالم قدرت و توان آنان را در معارضه با قرآن سلب کرده بود، برای اجتماع و گردهم‌آیی جنّ و انس در مبارزه با قرآن فایده‌ای وجود نمی‌داشت و خداوند از این اجتماع سخنی به میان نمی‌آورد، چون اجتماع گروههای مسلوب القدره از جنّ و انس، همانند اجتماع مردگان در کنار یکدیگر خواهد بود و عجز مردگان از اعمال قدرت، نمی‌تواند مسأله قابل ذکری باشد که خداوند در قرآن از آن یاد کند و بگوید که افراد فاقد علم و قدرت اگر دست به دست هم دهند باز نمی‌توانند سخنی همانند قرآن بیاورند. به علاوه اجماع و اتفاق دانشمندان بر این حقیقت انعقاد یافته که مسأله اعجاز به خود قرآن مربوط است.

چگونه قرآن می‌تواند معجزه بوده و دیگران را به عجز بکشاند، در شرایطی که برخوردار از صفت اعجاز نباشد؟ براساس عقیده به صرفه این خداوند است که معجز است نه قرآن، چون او از مردم سلب قدرت کرده و آنان را در آوردن کلامی به مانند قرآن

---

(۱)- تفسیر المیزان، ۱/ ۸۶

(۲)- بنی اسرائیل، ۸۸

عاجز و ناتوان ساخته است.» «۱» اضافه می‌شود که در ردّ نظریه صرفه بیانات و دلایل دیگری نیز در کتب علوم قرآنی آمده است که به دلیل اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم و تنها به عنوان نتیجه‌گیری متذکر می‌شویم که: با ردّ نظریه صرفه روشن می‌گردد که بنا به آیات قرآن و شواهد معتبر تاریخی اصل معارضه با قرآن در هیچ زمانی موضوعا منتفی نبوده است، هرچند که معارضان- علی رغم تلاشهای وسیع خود، در نفی اعجاز قرآن و یا احیانا نظیره‌گویی در مقابل قرآن- به توفیقی در این زمینه دست نیافتند. این حقیقتی است که اکنون با استفاده از آیات قرآن به طرح آن می‌پردازیم.

موضع قرآن و شواهد تاریخی در طرح اصل معارضه

اشاره

نگاهی به آیات قرآن و برخی شواهد تاریخی روشن می‌سازد که مسأله معارضه با قرآن لا اقل به دلیل دعوت از سوی قرآن از اساس منتفی نبوده است، گرچه تلاشهای معارضان در عمل به شکست انجامید، اما این امر از اهمیت موضوع در بحث امکان معارضه نمی‌کاهد. آیات قرآن و شواهد تاریخی نشان‌دهنده سه امر جدا از یکدیگر به قرار زیر می‌باشد:

الف- تلاش مخالفان قرآن در بشری جلوه‌دادن قرآن و نفی ماهیت الهی آن.

ب- عکس العملهای قرآن در مقابل تلاشهای مخالفان از راههای:

۱- پاسخ به اشکالات مخالفان

۲- دعوت از مخالفان به معارضه با قرآن

۳- تأکید بر ماهیت آسمانی قرآن کریم

ج- ظهور معارضه‌کنندگان و عقیم ماندن تلاشهای آنان.

در ادامه این مباحث، محورهای یاد شده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف- تلاش مخالفان در بشری جلوه‌دادن قرآن

بنابه آیات قرآن، بخشی از مبارزات کفار و مشرکان در عهد رسول خدا (ص) تلاش

---

(۱)- البرهان، ۲/ ۹۴

در جهت بشری جلوه دادن قرآن و نفی ماهیت الهی آن، بوده است. چنان‌که می‌دانیم قرآن از ابتدای نزول، به عنوان معجزه رسول خدا (ص) مطرح گردید و اگر کفّار و مشرکان به اعجاز آن اقرار می‌کردند دیگر بهانه‌ای جهت مخالفت با نبی اکرم (ص) باقی نمی‌ماند. ازاین‌رو آنان تلاش وسیعی به خرج دادند به هر طریق ممکن ماهیت الهی قرآن را نفی کرده و اعتماد عمومی مردم و خصوصا مسلمانان را نسبت به اصالت آن متزلزل کنند. مطابق آیات قرآن نمونه‌ای از تلاشهای مشرکان به قرار زیر است:

۱- ادعا بر سحر بودن قرآن

بنابر پاره‌ای از آیات قرآن،- از جمله آیاتی که در ابتدای سوره «مدّثّر» وارد شده است،- عده‌ای از مشرکان قرآن را مصداقی از

سحر دانسته و این اندیشه، یعنی بشری بودن قرآن را در بین مردم شایع کردند. به‌طوری که مفسّران در شأن نزول این آیات متذکر شده‌اند، ادعای سحر بودن قرآن از جانب «ولید بن مغیره» مطرح شد که احتمالا خود از نظر قلبی به آن معتقد نبود. بلکه سخنی در مورد قرآن به زبان آورده و قضاوتی در خور انتظار قریش به عمل آورد. او پس از تفکّر و ارزیابی عنوان نمود که قرآن سحر است. «۱» در این‌جا بود که آیات ابتدای سوره «مدّثّر» در مقام ذکر این ماجرا و کوبیدن «ولید بن مغیره» به شرح زیر نازل گردید:

«اینک مرا با کسی که خود آفریده‌ام تنها بگذار، کسی که (او را تنها آفریده‌ام و) مال فراوان به او عطا کرده‌ام، با پسرانی حاضر و ناظر که برگرد او پراکنده‌ام و مقدمات رشد او را فراهم کرده‌ام، باز هم طمع دارد که بر نعمت او بیفزایم، نه هرگز او از آغاز رسالت با آیات ما بر سر عناد و کین بوده است، به زودی زبانه آتش را با جان او آشنا خواهم ساخت، او (قرآن را شنید) با خود فکر می‌کرد و وارسی نمود، مرگش باد که چسان وارسی نمود! باز هم مرگش باد که چسان وارسی نمود! سپس نگاهی کرد، سپس رو ترش کرد و گره بر پیشانی آورد، از آن پس پشت کرد و با افاده تکبّر کرد، سپس گفت: این

---

(۱)- مجمع البیان، ۱۰/ ۵۸۳ و ۵۸۴

قرآن سحری است که از مردم پیشین روایت می‌شود، چیزی نیست جز سخن بشر. به زودی او را در سقر (شیره دوزخ) انداخته و کباب خواهیم کرد ...» «۱» به نظر می‌رسد که آیات به قدر کافی گویا بوده که نیازی به توضیح دیگر ندارد، مع هذا، چنانکه گفته شد، مفسّران در ذیل تفسیر این آیات مذاکرات سران قریش با «ولید» و ارزیابی و قضاوت او را به شکل مفصّل نقل کرده‌اند. «۲»

۲- ادّعا بر شعر بودن قرآن

عده‌ای از مخالفان در جهت نفی ماهیت الهی قرآن، قائل به ماهیت شعری برای آن شدند. آنان مدّعی شدند که رسول اکرم (ص) شاعر است و قرآن محصول فکر او به شمار می‌رود. منتها شاعری با سبک ویژه، که احیانا سبک او غیر قابل تقلید است. عقیده مشرکان در این زمینه به این شکل در سوره «طور» منعکس شده است: «أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ» «۳» یعنی: یا آنکه گویند محمد (ص) شاعری است که ما حادثه مرگ او را انتظار می‌کشیم.

۳- ادعا بر افسانه‌ای بودن قرآن

در پاره‌ای از آیات قرآن این ادعا از سوی مشرکان به چشم می‌خورد که قرآن ماهیّت افسانه‌ای و اسطوره‌ای دارد، نه ریشه‌ای الهی و ماوراء الطبیعی. بنابراین ادعا افرادی قصّه پرداز، آیات قرآن، خصوصا سرگذشتهای آن را بر پیامبر (ص) املا کرده و او نیز همانها را بر قوم خود عرضه می‌کند. در این مورد در سوره «الفرقان» آمده است: «وَ قالُوا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَها فَهِيَ تُمْلى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا» «۴» یعنی: و گفتند که او از افسانه‌های مردم پیشین نسخه‌ای به دست آورده که در صبح و شام آن را بر وی املا و قرائت می‌کنند. در جای دیگر همین مطلب ضمن آیه‌ای چنین آمده است: «محققا ما می‌دانیم که

---

(۱)- المدثر، ۱۱ الی ۲۶ با ترجمه معانی القرآن

(۲)- مجمع البیان، ۱۰/ ۵۸۳؛ تفسیر المیزان، ۲۰/ ۲۸۵ الی ۲۸۷؛ تفسیر نمونه، ۲۵/ ۲۲؛ الاتقان، ۴/ ۵

(۳)- الطور، ۳۰

(۴)- الفرقان، ۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۸

مشرکان می گویند که بشری پیامبر را تحت تعلیم قرار داده است ...» «۱»

در شأن نزول این آیه «طبرسی» در تفسیر خود از قول «ابن عباس» آورده است که:

در مکه آهنگری رومی به سر می‌برد که از اخبار و حکایتهای گذشتگان مطلع بود و گهگاه رسول خدا (ص) از مقابل دکان وی عبور کرده و احیانا دقایقی تأمل می‌نمود و همین موضوع موجب گردید تا عدّه‌ای مدعی شوند که رسول خدا (ص) دست‌آموز انسان است. «۲»

باز از قول «ضحاک» آورده است که از نظر برخی، این بشر «سلمان فارسی» بوده است. (هرچند که سلمان در مدینه به رسول خدا (ص) ملحق گردید و سوره «النّحل» در مکه نازل شده است.) و مطابق قولی که «فیض کاشانی» در تفسیر «صافی» نقل می کند، مراد از این بشر که به ادعای مشرکان معلّم رسول خدا (ص) بوده است، «ابی فکیهه» غلام «ابن الحضرمی» است که اعجمی اللّسان (غیر عرب) بود و در آغاز از اهل کتاب به شمار می‌رفت. وی سپس به رسول خدا (ص) ایمان آورد و از جمله مسلمانان گردید. «۳»

۴- ادعا بر قول کاهن بودن قرآن

قرآن مجید می‌فرماید: «وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلًا ما تَذَكَّرُونَ» «۴» یعنی: قرآن سخن کاهنان نیست، گرچه شما بسیار کم متذکر می‌شوید. باز می‌فرماید: «فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ» «۵» یعنی: ای رسول ما! خلق را متذکر (خدا) ساز. البته به نعمت (برکت) پروردگارت تو مجنون و یا کاهن نیستی.

از این آیات به دست می‌آید که از نظر عده‌ای از مشرکان، قرآن کریم سخن کاهنان بوده و یا آنکه پیامبر (ص) خود از کاهنان به شمار می‌رفته است. اما در توضیح کاهن و کهانت باید گفت در دوران جاهلیت افرادی وجود داشتند که پیشگویی‌هایی برای مردم

---

(۱)- النحل، ۱۰۳

(۲)- مجمع البیان، ۶/ ۵۹۵

(۳)- الصافی، ۳، ۱۵۶

(۴)- الحاقة، ۴۲

(۵)- الطور، ۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۱۹

انجام داده و سخنان خود را نیز به صورت مسجّع بیان می کردند. آنان ضمنا مدّعی تماس با اجنّه و دریافت اخبار از طریق آنها بودند. «طبرسی» در «مجمع البیان» متذکر شده است که: مراد از قول کاهن، کلام سجع گونه است «۱» و «علامه طباطبایی» نیز نوشته است: «کهانت به عقیده کاهنان عبارت از این است که کاهن پیامها و اطلاعاتی را از جنّ دریافت نماید.» «۲» از طرفی در روایات آمده است که پیامبر (ص) به «عبد الله بن رواحه» فرمود: «شعر بگو، اما سجع نگو» و شاید دلیل این نهی آن بوده است که مردم با کلام سجع آشنا بودند، اما از زبان کاهنان، که ضد اسلام به شمار می‌رفتند. لذا پیامبر (ص) از سجع گفتن نهی فرمود تا مبادا مردم اشتباه کرده و در اعجاز قرآن شک نمایند.

۵- ادعا بر همانند سازی برای قرآن

برخی اوقات کفّار و مشرکان برای به تردید افکندن مردم ادعا می‌کردند که همانند سازی در مقابل قرآن کار دشواری نیست و آنها می‌توانند در صورت لزوم همانند قرآن را عرضه کنند. قرآن مجید از این موضوع چنین خبر می‌دهد: «و چون آیات ما بر آنان (مشرکان) تلاوت می‌گردد پاره‌ای می‌گویند ما آیات خدا را شنیده‌ایم و اگر بخواهیم سخنانی همانند آن را بر زبان می‌آوریم. (زیرا) این سرگذشتها جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگر نیست.» «۳»

مرحوم «علامه طباطبایی» در تفسیر این آیه روایتی به نقل از «سدّی» آورده است که «نضر بن حارث همیشه به حیره رفت‌وآمد می‌کرد و زبان مردم آن‌جا را که به سجع تکلم می‌کردند، شنیده بود. او وقتی به مکه آمد و کلام رسول خدا (ص) یعنی قرآن به گوشش خورد گفت: «لو نشاء لقلنا مثل هذا» «۴» یعنی: اگر بخواهیم نظیر این سخنان را ما نیز عرضه می‌کنیم. مرحوم «طبرسی» پس از ذکر همین شأن نزول می‌نویسد: مشرکان این ادعا را زمانی کردند که عجز آنان از آوردن سوره‌ای نظیر قرآن آشکار شده بود و این

---

(۱)- مجمع البیان، ۱۰/ ۵۲۵

(۲)- المیزان، ۲۰/ ۱۱۸

(۳)- الانفال، ۳۱

(۴)- المیزان، ۹/ ۱۲۷؛ الکشاف، ۲/ ۲۱۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۰

نهایت عناد و عداوت انسان است که ادعای انجام کاری را بنماید که از عهده او ساخته نیست. ضمنا اینکه مشرکان گفتند اگر بخواهیم مثل این سخنان را به زبان می‌آوریم، برای آن بوده که طمع آنها از معارضه با قرآن کاملا قطع نشده بود، زیرا آیات قرآن از کلماتی تشکیل شده که شبانه روز بر زبان آنها جاری بود. به عبارتی مادّه قرآن‌که عبارت از حروف و کلمات می‌باشد در اختیار آنان قرار داشت و آنها امید و طمع داشتند که در آینده به نوعی ترکیب از کلمات دست یابند که با قرآن برابری کند، برخلاف تبدیل چوب و عصا به اژدها که امید و طمع آنان از هماوردی با آن قطع شده بود، زیرا جنس آن چوب و فراهم‌سازی آن در اختیار آنان قرار نداشت. «۱»

در زمینه همین ادعا- یعنی آسان بودن همانندسازی جهت قرآن- گاهی برخی از مخالفان ادعا می‌کردند همان‌گونه که به رسول خدا (ص) وحی می‌شود، به آنان نیز فرشته وحی نازل شده و آیاتی نازل می‌کند. از جمله این افراد «عبد الله بن سعد بن ابی سرح» است که مفسّران معتقدند آیه زیر درباره او نازل شده است: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ.» «۲» یعنی: ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد و یا مدّعی شود که به من وحی می‌شود و حال آن‌که به او وحی نمی‌شود، چه کسی است و نیز همان که بگوید: من هم مثل آن کتاب که خدا فرستاده، کتابی نازل خواهم نمود. مفسّران اختلاف کرده‌اند که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است. برخی براساس روایاتی معتقدند این آیه در شأن «مسیلمه کذّاب» نازل شده است که ادعای نبوّت کرده و به مردم می‌گفت که به او وحی می‌شود. برخی دیگر معتقدند این آیه در شأن «عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح» نازل گردیده که از کاتبان وحی بوده و گاهی در مسیر نگارش وحی تصرّفاتی به عمل می‌آورد.

به این ترتیب که چون به او گفته می‌شد که بنویسد: «حکیما علیما» او به میل خود «غفورا رحیما» می‌نوشت و چون به او گفته می‌شد: «غفورا رحیما» بنویسد، او این تعبیر

---

(۱)- مجمع البیان، ۴/ ۸۲۹

(۲)- الانعام، ۹۳

را به صورت «حکیما علیما» می‌نگاشت «۱» پس از مدتی «عبد اللّه» مرتد شده و به مکه فرار نمود. او در عین حال ادعا کرد که: «انّی انزل مثل ما انزل اللّه ...»

بایـد توجه داشت که در مورد این شـخص مطالب دیگری نیز در ذیل همین آیه (یعنی آیه ۹۳ سوره انعام) در تفاسـیر دیده می‌شود که به منظور رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌شود. اما به دلایلی این شأن نزولها نمی‌توانـد از نظر تاریخی صـحیح باشد، زیرا سوره «الانعام» از سوره‌هایی است که در مکّه نازل گردیـده و اتفاقا بنا به روایاتی که شـیعه و سنّی در کتابهای خود آورده‌انـد، همه آیات آن یکباره نازل گردیده است. «۲» در صورتی که ادعای نبوّت از سوی «مسـیلمه» و نیز ارتداد «عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح» هر دو از وقـایعی است که در مـدینه به وقـوع پیوست و «عبـد اللّه» پس از ارتـداد خود از مـدینه فرار کرده و به مشـرکان مکه ملحق گردید. «۳» مگر آنکه بخـواهیم در مـورد نزول آیه ۹۳ از سوره «الانعام» قائل شویم که این آیه به‌طور اسـتثناء در مـدینه نازل گشـته است «۴» که ضـرورتی در این مورد وجود نـدارد. بـا توجه به این نکته اطمینـان مـا نسبت به آنچه مفسّـران به عنوان شـأن نزول آیه گفته‌انـد سـست می‌شود. امـا در عین حـال از تعبیر: و من «قـالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَـیْءٌ وَ مَنْ قـالَ سَـأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ ...» درمی‌یابیم برخی به منظور ایجاد تشکیک در بین مردم ادعا می‌کرده‌اند که به آنان نیز فرشته وحی نازل می‌گردد، همان طور که به رسول خدا (ص) نازل می‌گردد.

۶- ادعا بر آسان بودن همانند سازی برای پیامبر (ص)

از آن‌جا که عده‌ای از کفّار و مشرکان اعتقادی به نزول قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی نداشتند و تصور می‌کردند که این کتاب حاصل افکار و انـدیشه‌های یک انسان به نام محمـد (ص) است، معتقـد بودنـد که هماننـدسازی برای قرآن توسط خود پیامبر (ص) امکان‌پذیر است. ازاین‌رو در برخورد با رسول خدا (ص) یا در انجمنها و نشستهای خود

---

(۱)- مجمع البیان، ۳/ ۵۱۸، نمونه بیّنات در شأن نزول آیات، ۳۴۲

(۲)- مجمع البیان، ۳/ ۴۲۱

(۳)- الصافی، ۲/ ۱۳۹

(۴)- الاتقان، ۱/ ۵۷

قرآن را به او منتسب کرده و گاه پیشـنهاد می‌کردنـد پاره‌ای از آیات آن را حـذف کند و یا آیاتی را مطابق امیال و سـلیقه‌های آنان نـازل کنـد. در این زمینه آیـات فراوانی در قرآن آمـده است که بیـانگر این دیـدگاه مشـرکان و یـا انتظـار آنان از رسول خـدا (ص) می‌باشد. از جمله آمده است: «و چون آیات روشـنگر ما بر مشـرکان خوانده می‌شود. آنان که روز قیامت را نمی‌پذیرند و ملاقات با ما را امیـد ندارنـد (به رسول ما می‌گوینـد) قرآن جدیدی غیر از این قرآن بیاور و یا آنکه این معجزه را به معجزه دیگری تبدیل نما. بگـو به دست من نیست که این قرآن را از پیش خـود به قرآن یـا معجزه دیگری تبـدیل کنم، من جز آنچه را به من وحی و اشـارت می‌شود پیروی نمی‌کنم ...» «۱»

در همین خصوص آمده است: «أَمْ یَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا یُؤْمِنُونَ» «۲» یعنی: و یا می‌گویند که قرآن را از پیش خود ساخته و به نام خدا

منتشر کرده است. نه، بلکه نمی‌خواهند ایمان بیاورند. و نزدیک به این تعبیر در چند آیه دیگر آمده است که: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ ...» «۳» یعنی آیا ادعا می‌کنند که قرآن کلامی است که رسول خدا خود آن را ساخته و به خدا نسبت داده است ...

بدیهی است، همان‌گونه که قبلاـ گذشت، در صورتی که کفّار و مشرکان معتقد بودند که قرآن از منشاء ماوراء الطبیعی نشأت گرفته است، بدین‌گونه در مورد آن اظهار نظر نمی‌کردند، یا در جهت تبدیل و تحریف آن به رسول خدا (ص) پیشنهاد نمی‌دادند. البته بعید نیست برخی همچون «ولید بن مغیره» به این نکته رسیده بودند که قرآن کلام بشر نبوده و ارتباطی با رسول خدا (ص) به عنوان بشر معمولی ندارد، لکن از باب عناد و یا حسادت خود را به تجاهل زده و ادعا می‌کردند که خداوند سخنی را بر بشری نازل نکرده است. این همان روحیه‌ای است که خداوند از آن به این شکل خبر می‌دهد که:

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ» «۴» یعنی: و خدا را آن

---

(۱)- یونس، ۱۵

(۲)- الطور، ۳۳

(۳)- هود، ۱۳؛ یونس، ۳۸

(۴)- الانعام، ۹۱

طور که شایسته و لایق اوست نشناختند، آن‌گاه که مدعی شدند خداوند سخن و کتابی بر انسان نازل نکرده است.

۷- نسبت دادن جنون به پیامبر (ص)

از جمله نسبتهایی که مشرکان به رسول خدا (ص) می‌داده‌اند، مسأله جنون و دیوانگی آن حضرت و به بیان معتدل‌تر مسحور واقع گردیدن رسول خدا (ص) بود. این نسبتها، علاوه بر لطمه‌ای که به رسول خدا (ص) وارد می‌ساخت، می‌توانست- در صورت پذیرش از سوی مردم- ماهیت الهی قرآن را نیز زیر سؤال برده و آن را به عنوان مجموعه‌ای از افکار پریشان یک جن‌زده یا القاءت مسحوری بی‌اراده جلوه دهد و احتمالا هدف از ذکر این نسبتها در درجه نخست ضربه زدن به اصالت قرآن بوده است، تا لطمه زدن به شخصیت پیامبر (ص). در این خصوص آمده است: «وَ إِنْ يَكادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ ما هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ» «۱» یعنی: به یقین نزدیک بود که این مردم کافر، بعد از شنیدن قرآن، تو را با چشمهای پر خشم خود از پای درآورند (و چون یارای مقابله با قرآن نداشتند) بگویند که (محمد) عارضه جنون دارد، درحالی‌که قرآن فقط یادواره و پندی برای جهانیان است.

کفار به مسلمانان می‌گفتند: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً» «۲» یعنی: شما جز از کسی که تحت تأثیر سحر واقع شده پیروی نمی‌کنید. نیز در ضمن مجموعه‌ای از نسبتهای خلاف به پیامبر (ص)- که مشرکان عنوان می‌کرده‌اند،- آمده است: «بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» «۳» یعنی: (تنها نگفتند که این قرآن سحر و جادوست) بلکه جمعی گفتند: خوابها و یا آرزوهای طلایی او در عالم رؤیا برایش مجسّم شده (و نام آن را قرآن نهاده)، دیگری گفت نه، بلکه باید گفت او قرآن را به دروغ بر خدا بسته است، بلکه اصلا

---

(۱)- القلم، ۳۰

(۲)- بنی اسرائیل، ۴۷

(۳)- الانبیاء، ۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۴

او شاعر است، اگر او رسول است بایـد هماننـد پیامبران پیشـین معجزه‌ای بیاورد. چنانکه گـذشت هدف از ذکر این نسـبتها به رسول خـدا (ص) در درجه نخست تشـکیک در الهی بودن ماهیت قرآن به عنوان سـند حقانیت رسول خدا (ص) بود وگرنه شخصـیت آن حضرت به عنوان شخصیتی عاقل، امین و دلسوز مردم، هرگز قابل تردید نبود.

۸- ادّعای نزول قرآن توسط شیاطین

در بین نسـبتهایی که کفّار و مشرکان در مورد نفی ماهیت الهی قرآن به زبان آورده‌اند، می‌توان از نزول آن توسط شیطان یا شیاطین سخن به میـان آورد. به نظر می‌رسـد که شـیطان به عنـوان موجـودی شـرور و خـبیث مورد اعتقـاد کفّـار و مشـرکان نیز بوده است و ازاین‌رو آنان نزول قرآن را منتسب به شـیطان کرده و این موضوع را در بین مردم شایع کرده بودند، مطابق برخی از آیات نیز مراد از شیاطین جنّیان هسـتند که از طریق نفوذ به عوالم بالا اطلاعات و اسـراری به دست آورده و سـپس در بین انسان منتشـر می‌کردند «۱» به‌هرحال اصل این نسبت و ادعا در قرآن وارد نشده است. اما جواب این ادعا به این شکل آمده است که:

«وَ مـا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیـاطِینُ وَ مـا یَنْبَغِی لَهُمْ وَ ما یَسْـتَطِیعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ» «۲» یعنی: این قرآن را شـیاطین فرود نیاورده‌اند. آنان قدرتی بر انجام چنین کاری ندارند، بلکه آنان از شـنیدن وحی الهی و استراق سمع آن برکنارند. و متقابلا قرآن کریم در آیات بسـیاری این مطلب را تـذکّر داد که: جبرئیـل به عنوان روح پـاک و رسول امین الهی تنها واسـطه‌ای است که قرآن را از ذات ربوبی دریافت و به قلب رسول خدا (ص) نازل کرده است «۳».

۹- ادعا بر بشری بودن قرآن، به دلیل نسخ و تبدیل آیات

در برخی از موارد مشـرکان این اشـکال را مطرح می‌کردند که به فرض آن‌که قران طبیعتی الهی داشـته باشد، نبایستی نسخ و تبدیل در آیات و احکام آن راه یابد. با توجه به آنکه یهودیان از منکران وقوع نسخ در احکام و سنن خداوندی به شمار می‌روند «۴»،

---

(۱)- از جمله بنگرید به البقره، ۱۰۲؛ الانبیاء، ۸۲

(۲)- الشعراء، ۲۱۰ الی ۲۱۲

(۳)- از جمله بنگرید به الشعراء، ۱۹۳ و ۱۹۴؛ البقره، ۹۷ و ۹۸؛ النحل، ۱۰۱

(۴)- البیان، ۲۸۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۵

می‌توان احتمال داد که مشـرکان در این اعتراض خود تحت تأثیر یهودیان بوده‌انـد. به عقیـده منکران نسـخ، عقیـده به نسـخ مسـتلزم نسبت دادن جهـل به خداونـد است. و چون انتسـاب چنین نسـبتی به خداونـد محـال است ناچار در صورت وقوع نسـخ و تبـدیل در عبارات یا مفاهیم یک کتاب، آن کتاب ماهیتی الهی نداشـته، بلکه ماهیتی بشری دارد که به‌طور طبیعی دستخوش تبدیل و یا تجدید نظر قرار گرفته است. و از آن‌جا که احکام اسلام نسبت به احکام ادیان قبل متضمّن مواردی از نسخ بود، کفار و مشرکان، خود یا به تبع از یهودیـان تلاـش کردنـد که مـاهیت آسـمانی قرآن را زیر سؤال برده و آن را کلامی ساختگی و افترایی جلوه دهنـد. در اینجا، بـدون آنکه بخواهیم در خصوص نسـخ و فلسـفه و چگونگی آن سـخن به میـان آوریم، تنهـا به نقـل ادعای مشـرکان و جواب قرآن

بسنده می کنیم: «وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ» یعنی: و هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ای جایگزین سازیم- درحالی که خداوند بهتر می‌داند چه چیز نازل شده- می گویند که تو بر خدا دروغ بسته‌ای (چنین نیست)، بلکه اکثر آنان نمی‌دانند. بگو قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت نازل کرده تا مؤمنان را ثابت قدم دارد و عامل هدایت و بشارت برای مسلمانان شود. «۱»

در آیه فوق ملاحظه می‌شود، تعبیر: «إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ» اشاره به همان ادّعای مشرکان، یعنی طبیعت بشری داشتن قرآن و منتسب بودن آن به رسول خدا (ص) دارد و دستاویز این ادعا همان وجود نسخ و تبدیل در بعضی از آیات و احکام فرض شده است.

جمع‌بندی تلاشهای مخالفان

تا این‌جا به نه مورد از تلاشهای کفّار و مشرکان در مسیر مبارزه با قرآن اشاره گردید، البته نباید تصور کرد که تلاش مخالفان قرآن به موارد ذکر شده محدود بوده است. قرآن تلاشهای دیگر در راستای مبارزه با حقانیت دعوت رسول خدا (ص) به مشرکان نسبت

---

(۱)- النحل، ۱۰۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۶

می‌دهد. از جمله به پاره‌پاره کردن قرآن «۱»، ایجاد سر و صدا به هنگام تلاوت قرآن رسول خدا (ص) «۲»، مانع شدن از تلاوت آن حضرت «۳» و احیانا سخره و استهزاء قرآن و آورنده آن «۴» اشاره می کند که متعرض آن نمی گردیم. اما وجه مشترک مواردی که ذکر آن گذشت، همان نفی طبیعت الهی قرآن در نتیجه بشری جلوه دادن طبیعت قرآن است و این مطلب، خواه به عنوان عقیده واقعی مشرکان باشد و یا به عنوان عقیده ادعایی و افترایی آنان، نخستین گام به منظور آماده‌سازی آنان- از نظر روانی- جهت معارضه با قرآن به شمار می‌رفته است. به توضیح دیگر اگر این مطلب برای باورهای مردم مورد پذیرش واقع می گردید که قرآن محصول افکار بشری است، آن وقت مدّعیان خود را در جهت نظیر آوردن آن محق دانسته و جهت معارضه جدّی تلاش می کردند اما چرا کفّار و مشرکان در عمل موفق به انجام معارضه جدّی با قرآن نشدند؟ در پاسخ باید گفت علاوه بر واهی بودن ادعاهای مخالفان- که در ضمن نقل ادعاهای آنان مختصرا نقد آن از نظر گذشت- عدم توفیق آنان در چنین کاری معلول عکس العمل‌های به موقع و حساب شده قرآن در نفی ادعاها و عقیم ساختن تلاشهای مشرکان است. که در فصل بعد به تفصیل مورد بررسی قرار می گیرد.

---

(۱)- الحجر، ۹۱

(۲)- فصلّت، ۲۶

(۳)- العلق، ۹ و ۱۰ مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۱۲۶ جمع‌بندی تلاشهای مخالفان ..... ص : ۱۲۵

(۴)- الواقعه، ۸۱ و ۸۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۷

پرسش برای پژوهش

۱- معنای «معارضه» از نظر لغت چیست؟ بعضی از شواهد آن را بیان کنید.

۲- آیا افراد یا گروهایی با قرآن معارضه کرده‌اند؟ دیدگاه‌های مختلف را نقد و بررسی کنید.

۳- بیان آیهٔ اللّه خویی در مورد معارضه با قرآن را تحلیل کنید.

۴- نظریه صرفه یعنی چه؟ در مورد تاریخچه آن سخن بگویید. مخالفان آن‌چه می گویند؟

۵- مخالفان قرآن چگونه کوشیدند که آن را کتابی بشری وانمود کنند؟

۶- چرا کافران و مشرکان در زمان حیات پیامبر صلی اللّه علیه و آله، این همه با قرآن درافتادند؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۲۹

فصل ششم معارضه ناپذیری قرآن (۲)

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۱

بررسی موضوع قرآن در نقد معارضان

مقدمه

در فصل گذشته به مواردی از تلاشهای کفار و مشرکان در زمینه بشری جلوه دادن قرآن و در نتیجه نفی اعجاز آن اشاره گردید. دانستیم که هدف اصلی دشمنان اسلام در آن عصر، آماده‌سازی افکار عمومی جهت معارضه با قرآن بود. اما چرا کفار و مشرکان در عمل موفق به انجام معارضه جدّی با قرآن نشدند، این خود دلایلی دارد که در صدر آن می‌توان به عکس العمل مناسب قرآن در مقابل شبهات وارده از سوی مشرکان اشاره کرد. به مواردی از پاسخهای قرآن در برابر اشکالات وارده از طرف مخالفان اشاره خواهد شد.

عکس العمل قرآن در برابر شبهات مشرکان

اشاره

با بررسی آیات قرآن روشن می گردد که قرآن کریم در ردّ تلاشهای فکری و عملی مشرکان- در نفی اعجاز کتاب الهی- حد اقل بر سه محور به شرح زیر تکیه کرده است:

الف- تأکید بر نزول قرآن به عنوان معجزه پیامبر اسلام (ص)

ب- ردّ شبهات مشرکان در زمینه بشری جلوه دادن قرآن

ج- اعلام تحدّی و دعوت از مخالفان جهت معارضه با قرآن

ذیلا در مورد هریک از موارد فوق توضیحاتی داده می‌شود.

الف- تأکید قرآن بر نزول آن به عنوان معجزه

قرآن در مقام تخطئه کفّار و مشرکان- که نزول آن را به عنوان معجزه به رسمیت نمی‌شناخته‌اند- در آیات بسیاری بر نزول آسمانی خود از سوی خداوند و توسط جبرئیل اشاره می‌کند. تعداد و تنوع این آیات به گونه‌ای است که در پرتو آنها تبلیغات بشری بودن قرآن از هر جهت دفع می گردد. نمونه‌هایی از این آیات به قرار زیر است:

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۲

۱- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» «۱» یعنی: محققا ما خود این قرآن را بر تو فرو فرستاده‌ایم، چه فروفرستادنی!

۲- «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ» «۲» یعنی: هر آینه قرآن فرستاده شده از جانب پروردگار عالمیان است، آن را روح الامین (جبرئیل) بر قلب تو نازل کرد تا بدین وسیله از بیم دهندگان باشی.

۳- «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتابٍ مَكْنُونٍ لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ» «۳» یعنی: این همان قرآن سودمند و پرفایده است که (قبل از نزول) در کتابی پوشیده و پنهان قرار داشته که جز پاکان کسی آن را مسّ نکند (و در عین حال) از جانب پروردگار عالمیان نازل شده است.

در این آیات نسبت قرآن به عالم قدس ربوبی مورد تأکید قرار گرفته و از این جهت قرآن جایگاهی همانند تورات، انجیل و دیگر کتب آسمانی پیدا می کند (که آنان نیز از جانب خدا نازل شده بودند) اما تفاوت قرآن با دیگر کتب آسمانی در این است که آن کتب فاقد جنبه‌های اعجاز بوده و تنها وسیله‌ای جهت هدایت مردم به شمار می‌آمدند، درحالی‌که قرآن به عنوان معجزه نبوت به شمار رفته و بر این مطلب رسما تأکید می کند.

برخی از آیات قرآنی نشان می‌دهد که مشرکان تا مدتها از قبول قرآن به عنوان معجزه خودداری کرده و از رسول خدا (ص) درخواست معجزاتی همانند معجزات پیامبران پیشین می کرده‌اند، چنان‌که می‌فرماید: «فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» «۴» لکن قرآن در رد این درخواست بارها تأکید نمود که معجزه رسول خدا (ص) عبارت از همین کتابی است که بر آنان خوانده می‌شود، از جمله می‌فرماید: «وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآياتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ يُتْلى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» «۵» یعنی: و کافران گفتند (اگر او رسول

---

(۱)- الدهر، ۲۳

(۲)- الشعراء، ۱۹۴- ۱۹۲

(۳)- الواقعه، ۸۰- ۷۷

(۴)- الانبیاء، ۵

(۵)- عنکبوت، ۵۰ و ۵۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۳

خداست) چرا آیات و معجزاتی از جانب خدایش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو معجزات همه نزد خداوند است و من رسول بیم‌دهنده‌ای بیش نیستم. اما آیا آنها را این معجزه کفایت نکرد که ما کتابی بر تو نازل کرده‌ایم که از سوی تو بر آنان خوانده می‌شود؟ در این کار بی‌تردید رحمت و بیداری جهت مؤمنان نهفته است.

ب- رد شبهات مشرکان در زمینه بشری جلوه دادن قرآن

از آن‌جا که طرح شبهه- هرچند ضعیف و بی‌محتوا باشد- می‌تواند خصوصا بر دلهای مضطرب تأثیر بگذارد، قرآن کریم پس از طرح شبهات مشرکان معمولا به جوابهایی مبادرت می‌ورزد. این جوابها- چنانکه خواهیم دید- غیر از دعوت به تحدّی و نظیرآوری برای قرآن است که در جای خود مکرر اعلام شده است. ضمن آن‌که در پاره‌ای از موارد پاسخهای قرآن با دعوت به تحدّی قرین شده است. ذیلا مواردی از پاسخهای قرآن را به اشکالات مشرکان از نظر می گذرانیم:

۱- در ارتباط با ادعای ساحر بودن پیامبر و درنتیجه ماهیت سحری داشتن قرآن، خداوند منّان از باب تسلیت به پیامبر (ص) به آن

حضرت گوشزد می‌کند که نسبت سحر و ساحری دادن به پیامبران، روش همیشگی کفار و مشرکان بوده است، چنانکه می‌فرماید: «کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» «۱» یعنی: چنین است امتهای پیشینیان را رسولی نیامد مگر آن‌که به او هم می‌گفتند که او جادوگر و یا دیوانه است.

۲- در ارتباط با شاعر بودن پیامبر (ص) و ماهیت شعری داشتن قرآن، خدای متعال به صراحت می‌فرماید: «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ» «۲» یعنی: ما به او شعر و شاعری نیاموختیم و چنین چیزی شایسته او نیست. کتاب او جز یادواره‌ای برای مردم و قرآنی روشنگر چیز دیگری نیست. و در سوره «الحاقّه» نیز

---

(۱)- الذاریات، ۵۲

(۲)- یس، ۶۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۴

می‌فرماید: «وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِیلًا ما تُؤْمِنُونَ» «۱» علاوه بر آن هرکس از شعر و قواعد و اسلوب آن اطلاعی داشته باشد به خوبی درک می‌کند که وجود سجع و آهنگ در پاره‌ای از آیات قرآن به تنهایی نمی‌تواند دلیل شعر بودن باشد و آیات قرآن در دل سوره‌ها از نظر وزن و آهنگ به گونه‌ای است که قابلیت انطباق با هیچ کدام از اقسام شعری از جمله مثنوی، غزل، قصیده، ترجیع‌بند، رباعی و ... ندارد. چنان‌که قرآن با نثر ساده و خطابه‌های معمولی نیز مشابهت ندارد. بلکه باید گفت که قرآن نثر ویژه‌ای دارد که از هر جهت برای اعراب تازگی داشت و لذا اعجاب و شگفتی آنان را برانگیخت.

منتهی مخالفان رسول خدا (ص) در مقام مبارزه با آن حضرت چاره‌ای جز نسبت شاعری دادن به او نیافتند.

۳- در ارتباط با افسانه پنداشتن قرآن، خدای متعال پس از ذکر این ادعا، می‌فرماید: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» «۲» یعنی: بگو که قرآن را خداوندی نازل فرمود که به اسرار آسمانها و زمین آگاه است.

همچنین در پاسخ به این ادعا که پیامبر قرآن را از بشری گرفته است می‌فرماید:

«لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ» «۳» یعنی: زبان آن فردی که این مطالب را به او نسبت می‌دهند اعجمی و غیر فصیح است، درحالی‌که قرآن به زبان عربی روشن و فصیح است. در این پاسخ روی فصاحت و بلاغت و در واقع سبک و اسلوب قرآن تکیه شده و به این وسیله بشری بودن آن نفی شده است و روح استدلال به این صورت است که: بر فرض که پیامبر (ص) محتوای قصص و سرگذشت‌های قرآن را از دیگری گرفته و آموخته است- آن هم کسی که غیر عرب است- چه کسی آن مطالب را در عباراتی فصیح و روشن ریخته است؟ آیا رسول خدا (ص) یا کس دیگر؟ از رسول خدا (ص) که صدور چنین عباراتی سابقه نداشته است و اگر از سوی کس دیگر صادر

---

(۱)- الحاقه، ۴۱

(۲)- الفرقان، ۶

(۳)- النحل، ۱۰۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۵

شده چرا او رسما معارضه نمی‌کند، علاوه بر آنچنان‌که می‌دانیم قرآن بیان سرگذشت‌های پیشینیان را نوعی اخبار از غیب اعلام نموده و بسیاری از این وقایع را از جمله اموری می‌داند که قبل از بیان قرآن بر مردم مخفی و نامعلوم بوده است.

۴- در ارتباط با کاهن بودن رسول خدا (ص) و احیانا سجع کاهنانه داشتن قرآن، خدای متعال این اشکالات را در سوره‌های «الحاقه

و الطور» ذکر و آنها را رد کرده است.

در این آیات قرآن کریم ساحت رسول اکرم (ص) را از نسبت کهانت مبرا دانسته و القای این شبهات را از ناحیه کسانی می‌داند که به یک مقایسه جدّی بین قرآن و سخنان کاهنان دست نزده و در نتیجه از بیداری و تذکّر به دور افتاده‌اند به این صورت که: «قَلِیلًا ما تَذَکَّرُونَ» «۱»

۵- در ارتباط با آسان بودن همانندسازی قرآن باید گفت: این ادعا به جهت امیدوار شدن به آینده از سوی برخی از مشرکان اعلام گردید، اما مبتنی براساس درستی نبود زیرا اگر مشرکان می‌توانستند نظیری برای قرآن بیاورند، هرگز مانع و رادعی در مقابل آنها وجود نداشت. به ویژه اگر در نظر گیریم آیات تحدی به‌طور مکرر آنان را به چنین امری فراخوانده و آنان نیز جهت مقابله با قرآن بیش از هر چیز دیگر به آن نیازمند بودند.

علامه مجلسی در این خصوص می‌نویسد: «اعراب با آن‌که از پیشوایان فصاحت بودند از سوی قرآن- به صورت فردی یا جمعی- مورد تحدّی قرار گرفتند، اما نتوانستند نظیری برای قرآن بیاورند، با آن‌که آنان در جهت ابطال امر پیامبر (ص) در حد هلاکت تلاش کردند چنانکه در این راه از بذل نفوس و سرمایه‌های خود کوتاهی نکردند و خود را در انواع مخاطر و گرفتاریها قرار دادند.» «۲»

۶- در ارتباط با آسان بودن همانندسازی قرآن توسط شخص رسول خدا (ص)- که باز عده‌ای مطرح می‌کرده‌اند- باید گفت: اصل این ادعا در سوره یونس ذکر شده و اساس آن توقّع مشرکان از رسول خدا (ص) در مورد آوردن قرآنی غیر از قرآن کنونی و یا

---

(۱)- الحاقه، ۴۲

(۲)- بحار الانوار، ۱۷/ ۱۶۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۶

تغییری پاره‌ای از آن (که در مذمّت بتها نازل شده بود) به پاره‌ای دیگر بوده است، اما قرآن کریم در ردّ این درخواست و توقّع اولا به رسول خدا (ص) آموزش می‌دهد که:

«قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «۱» یعنی: بگو به دست من نیست که از پیش خود پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ای دیگر تغییر دهم. من جز از آن‌چه بر من وحی می‌گردد پیروی و تبعیت نمی‌کنم.

من خود در صورت عصیان از عذاب روز بزرگ قیامت بیمناکم، ثانیا به سابقه پیشین رسول خدا (ص) در بین مردم و نوع سخنان او که برای همگان معروف و مشخص بوده اشاره می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ» «۲» یعنی: بگو اگر خدا اراده کرده بود همین قرآن را هم بر شما نخوانده و شما را با حقایق آن آشنا نکرده بودم، من قبل از آن عمری در بین شما به سر بردم (و نظیر این سخنان از من شنیده نمی‌شد) آیا به عقل و خرد نمی‌اندیشید؟

نیز، این ادعا که قرآن ساخته و پرداخته رسول خدا (ص) است، (و ناچار باید بتواند به مثل آن بیاورد) با دعوت از مردم به تحدّی و نظیرآوری برای قرآن نقض شده است «۳».

۷- ادعای مجنون بودن پیامبر (ص) و در نتیجه پریشان بودن قرآن، به این صورت دفع شده که قرآن کریم ذکر و مایه بیداری جهانیان است «۴»، هرگز با سخنان آشفته یک مجنون که به دور از موازین اخلاقی و انسانی بوده، شباهتی ندارد و این خود می‌رساند که دادن نسبتهایی از قبیل جنون و یا جادوگری به پیامبر (ص) ناشی از عداوت کورکورانه مشرکان نسبت به پیامبر (ص) بوده است.

۸- در ارتباط با ادعای نزول قرآن توسط جنّیان و شیاطین، قرآن این عقیده را ناشی از روحیه عناد و حقیقت ناپذیری مشرکان اعلام نموده و در یک جا می‌فرماید: «قرآن را شیاطین فرود نیاورده‌اند. چنین کاری شایسته آنان نیست و قدرتی هم بر انجام آن ندارند،

---

(۱)- یونس، ۱۵

(۲)- یونس، ۱۶

(۳)- الطور، ۳۴

(۴)- التکویر، ۱۹ الی ۲۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۷

بلکه آنان از شنیدن وحی الهی و استماع قرآن برکنارند.» «۱» و در جای دیگر عامل نزول قرآن را فرشته بزرگوار و قدرتمندی می‌دانند که با کمال امانت آیات وحی را بر قلب مبارک رسول خدا (ص) فرود آورده است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ ... وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجِیمٍ فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ» «۲»

آری این قرآن سخنی نیست که شیطان رانده شده‌ای به گوش پیامبر (ص) بخواند، پس (با این قضاوت خود) به کجا می‌روید؟

۹- اما در پاسخ به ایراد آخر مشرکان- یعنی بشری بودن قرآن به دلیل وقوع نسخ و تبدیل در آن- این ایراد در آیه ۱۰۱ سوره النحل وارد شده و در پاسخ آن دو نکته گوشزد شده است:

الف- «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُنَزِّلُ» «۳» یعنی: خداوند خود آگاه‌تر است که چه چیزی را نازل (و یا چه چیزی را نسخ کرده) است.

ب- «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ» «۴» یعنی: همین آیات را هم روح القدس به حق و راستی، از جانب پروردگار تو فرود آورده است تا مایه تثبیت مؤمنان و عامل هدایت و بشارت برای مسلمانان باشد.

بنابراین این ایراد که با نزول ناسخی در قرآن به پیامبر (ص) گفته شود:

«إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ» یعنی تو بر خدا دروغ می‌بندی، ایراد واردی نیست بلکه فرضا که نسخ و تبدیلی در قرآن واقع شود این خود ادلّه و مصالحی دارد و مایه تقویت مؤمنان خواهد بود. تا اینجا به مواردی از پاسخهای کوتاه قرآن نسبت به شبهات وارده از سوی مشرکان اشاره گردید. اما به نظر می‌رسد که هیچ یک از این پاسخها به اندازه دعوت قرآن به معارضه، برای مشرکان کوبنده و شکننده نبود. ازاین‌رو در این قسمت از بحث کلامی در این خصوص ذکر می‌شود.

---

(۱)- الشعراء، ۲۱۰ الی ۲۱۲

(۲)- همان ماخذ، ۱/ ۱۶۲

(۳)- النحل، ۱۰۲

(۴)- النحل، ۱۰۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۸

ج- اعلام تحدّی و دعوت از مخالفان جهت معارضه با قرآن

اشاره

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که مخالفان خود را به تحدّی دعوت می کند، قبل از بررسی نمونه‌ای از این آیات بهتر است توضیح کوتاهی درباره مفهوم تحدّی داشته باشیم. کلمه تحدّی به‌طوری که در کتب لغت آمده است به معنای برانگیختن کسی جهت انجام کاری و یا دعوت از او جهت شرکت در یک مسابقه و منازعه می‌باشد. در کتاب «المعجم الوسیط» آمده است: «تحدّی فلانا ای طلب مباراته فی امر» «۱» با فلانی تحدّی کرد، یعنی رقابت او را در کاری طلبید. اما کلمه تحدّی در اصطلاح علوم قرآنی و تفسیر به این معنی است که هر پیامبری که دارای معجزه است لازم است که همه مردم خصوصا مخالفان و منکران معجزه خود را به آوردن مثل و مانند معجزه خود دعوت کند تا اگر می‌توانند در این مسابقه شرکت کرده و همانند آن معجزه را ارائه کنند. «۲» تحدّی به معنای فوق یکی از شرایط و لوازم معجزه به شمار رفته که دانشمندان اسلامی معمولا در تعریف معجزه یا شرایط آن به این مطلب اشاره کرده‌اند. به عنوان مثال سیوطی در تعریف معجزه نوشته است: «بدان که معجزه عبارت از امر خارق العاده‌ای است که با تحدی همراه بوده و از هرگونه معارضه در امان باشد.» «۳»

اما در مورد اعلام تحدّی، آیات فراوانی در قرآن وارد شده است که یک نگاه اجمالی به آنها نتایج زیر را به دست می‌دهد.

۱- اکثر سوره‌هایی که در آن نسبت به مشرکان اعلام تحدی شده است از سوره‌های مکّی می‌باشد، این سوره‌ها عبارت از سوره‌های طور، یونس، هود و بنی اسرائیل است در کنار این سوره‌ها در سوره البقره نیز دعوت به تحدّی تکرار شده که سوره مذکور سوره‌ای مدنی است، اما جدا از این استثناء- که توجیه ویژه خود را دارد- توجه به آیات تحدی در سوره‌های مکّیه نشان می‌دهد که اعلام تحدّی و دعوت به معارضه با قرآن در

---

(۱)- التکویر، ۱۹ الی ۲۶

(۲)- پیام قرآن، ۷/ ۲۷۷؛ با اندکی تلخیص

(۳)- الاتقان، ۴/ ۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۳۹

درجه نخست مسأله مکه است، در مکه رسول گرامی اسلام (ص) در موضع ضعف و تکذیب قرار داشت و بالطبع نیازمند عاملی جهت اثبات حقانیت خود بود. اما چه عاملی بهتر و کارسازتر از قرآن بود که هم به عنوان معجزه رسمی به رسول خدا (ص) نازل شده و هم دربردارنده حقایق و معالم دینی بود. از طرف دیگر موقعیت یک معجزه تا در معرض تهدید تحدّی قرار نگرفته و از رقابت‌جویی و معارضه جان سالم به در نبرد، شناخته و تثبیت نخواهد گشت. چنان‌که در تعریفی که از سیوطی گذشت، سالم ماندن معجزه از هرگونه معارضه به عنوان یکی از شرایط معجزه ذکر شده است. در این وضعیت بود که در مکه دعوتهای مکرری نسبت به آوردن کتابی نظیر قرآن به عمل آمد، لکن علی‌رغم این دعوتها اقدامی از سوی مشرکان جهت نظیر آوردن برای قرآن صورت نگرفت و حقانیت قرآن بر همگان حتی مشرکان معلوم گشت، گرچه آنها با توجه به عناد و تعصّبات جاهلی به سرعت از این حقیقت تمکین نکردند. امّا تکرار دعوت تحدّی در مدینه، آن هم در زمانی که رسول خدا (ص) در مسند قدرت قرار گرفته و شرایط ضعف را پشت سر گذاشته بود، احتمالا به این دلیل بود که به همگان بفهماند که دعوت به تحدّی امری موقتی و محدود به آغاز رسالت و شرایط ضعف مسلمانان نمی‌باشد، قرآن معجزه ابدی رسول خدا (ص) بوده و اعجاز آن در هر عصری مقرون با اعلام تحدّیی از سوی این کتاب است و معنای این سخن آن است که در حال حاضر نیز- که قرنها از ظهور اسلام می گذرد- باز حقانیت دین اسلام در گرو اعجاز قرآن کریم بوده و اعجاز قرآن متوقف به سالم ماندن این کتاب از هرگونه معارضه و رقابت‌جویی است.

۲- اعلام تحدی از سوی قرآن و دعوت این کتاب به معارضه و نظیرآوری دارای دو فایده اساسی بوده است:

نخست آن‌که عجز و ناتوانی مخالفان قرآن را بر خودشان و نیز بر سایرین مشخص سازد و بدین وسیله ضمن تمایز معجزه و سحر، نسبت به منکران رسالت اتمام حجّت صورت پذیرد. چنان‌که در آیات تحدّی، خداوند نه تنها ضعف و ناتوانی مخالفان را به

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۰

رخ آنها کشیده، بلکه اساسا امکان عدم رقابت‌جویی با قرآن حتی برای آینده را، منتفی اعلام نموده است. از جمله می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ» «۱» یعنی: پس اگر نتوانستید که سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن بیاورید و هرگز هم نخواهید توانست، بترسید از آتشی که هیزم آن را سنگها و آدمیان تشکیل می‌دهند.

دیگر آن‌که با اعلام تحدّی و ناکام ماندن مشرکان از مقابله با قرآن، مؤمنان تقویت شده و در ایمان و اعتقادشان نسبت به حقانیّت پیامبر اسلام (ص) از ثبات قدم برخوردار گردند، زیرا به‌طوری که قبلا گذشت مشرکان در تحلیل ماهیت قرآن شبهه‌های گوناگونی وارد ساختند که القای این شبهه‌ها در تزلزل افکار مؤمنان نیز بی‌تأثیر نبود. اما دعوت به تحدّی و ناکام ماندن مشرکان از هرگونه معارضه با قرآن، بهترین وسیله جهت تقویت ایمان مسلمانان به شمار می‌رفت. ازاین‌رو در سوره «هود» پس از ذکر یکی از آیات مربوط به تحدّی آمده است: «فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» «۲» یعنی: اگر کفار و مشرکان در مقام دعوت به تحدّی، شما را اجابت نکردند شما بدانید که قرآن با (پشتوانه) علم الهی نازل شده و این‌که خدایی جز او وجود ندارد. پس آیا تسلیم پروردگار خود می‌شوید، که در این آیه چنان‌که ملاحظه می‌گردد خطاب قرآن به مسلمانان است.

۳- چنان‌که از آیات تحدّی برمی‌آید، تحدی با قرآن دارای سه مرحله به شرح زیر بوده است:

۳/ ۱- دعوت به آوردن مثل و مانندی برای قرآن

به نظر می‌رسد که اولین مرحله از مراحل تحدّی دعوت به اوردن کتاب و یا گفتاری به مثل کتاب الهی بوده است. «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا

---

(۱)- البقره، ۲۴

(۲)- هود، ۱۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۱

صادِقِينَ» «۱» یعنی: آیا کافران گویند که رسول خدا (ص) قرآن را از پیش خود ساخته و پرداخته است، چنین نیست بلکه آنها ایمان نمی‌آورند. پس اگر راست می‌گویند سخن و کلامی به مثل قرآن بیاورند. در این آیه تعبیر: «حدیث مثله» می‌تواند شامل بخشی از قرآن یا تمام آن گردد، چنان‌که علامه طباطبایی در زمینه این آیه نوشته است: «حدیث، هم شامل یک سوره می‌شود، هم شامل ده سوره و هم شامل همه قرآن. بنابراین در این آیه تحدّی نسبت به مطلق خصوصیت قرآنی انجام گرفته است.» «۲»

علاوه بر این آیه، در مواضع دیگر «۳» دعوتهایی از قرآن متوجه مشرکان و حتی همه جنّ و انس شده که به عقیده مفسران موضوع آن تحدّی به آوردن کتابی نظیر کتاب قرآن می‌باشد.

۳/ ۲- دعوت به آوردن ده سوره همانند سوره‌های قرآن

دومین مرحله از مراحل تحدّی، دعوت به آوردن ده سوره همانند سوره‌های قرآن بود. در این مورد در سوره «هود» آمده است: «أَمْ

يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» «۴» یعنی: آیا می گویند پیامبر (ص) قرآن را به دروغ به خدا بسته است؟ بگو اگر راست می گوئید شما نیز ده سوره ساختگی بیاورید و جز خدا هرکس را که مایلید به کمک خود دعوت کنید.

در این آیه چنان‌که ملاحظه می گردد ملاک تحدّی و معارضه با قرآن «ده سوره» اعلام شده است که نسبت به مرحله قبل تخفیف قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته است.

مفسران در تفسیر این آیه اکثرا عدد ده را به همان معنای حقیقی خود گرفته و اعلام کرده‌اند که در دومین مرحله از تحدّی، قرآن از مخالفان خود دعوت نمود که در مقام معارضه حد اقل ده سوره همانند سوره‌های قرآن عرضه کنند، اما در این میان علامه طباطبایی معتقد است که عدد ده برای کثرت انتخاب شده و نظر قرآن در این خصوص

---

(۱)- الطور، ۳۴

(۲)- المیزان، ۱۰/ ۲۶۳

(۳)- بنی اسرائیل، ۸۸؛ قصص، ۴۹

(۴)- هود، ۱۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۲

آن است که مشرکان را موظف کند که در مقام معارضه با قرآن چند سوره همانند سوره‌های قرآنی عرضه بدارند «۱» هرچند چنانکه خواهد آمد آن‌ها در عمل حتی یک سوره را نیز عرضه نکردند.

۳/ ۳- دعوت به آوردن یک سوره

سومین مرحله از مراحل تحدّی دعوت به آوردن یک سوره نظیر سوره‌های قرآن بود. در این خصوص دو آیه نازل گردید که یکی از آن‌ها در سوره «یونس»- که از سور مکی است- آمده است: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.» «۲» یعنی: آیا مشرکان گویند که پیامبر (ص) قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو اگر راست می گویید (که قرآن کلام بشر است) شما نیز سوره‌ای همانند قرآن بیاورید و جز خدا از هرکه می‌خواهید دعوت کنید.

و نیز آمده است: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ» «۳» یعنی: اگر در آنچه (از قرآن) بر بنده خود نازل کرده‌ایم در تردید به سر می‌برید پس سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن بیاورید و از هر کس از گواهان خود جز خدا دعوت کنید اگر راست می گویید. پس اگر نتوانستید- که هرگز هم نخواهید توانست- از آتشی که شعله‌ساز آن آدمیان و سنگهای جهنمی است بر حذر باشید.

چنانکه روشن است دو آیه اخیر حداقل ملاک تحدّی را آوردن یک سوره نظیر سوره‌های قرآن معین کرده است، آن هم سوره‌ای کوچک یا بزرگ، تنها به شرطی که آن سوره بتواند از نظر فصاحت و بلاغت و دیگر محسنات لفظی و معنوی با سوره‌های قرآن برابری کند، ضمنا این سوره تقلید مستقیم از سبک و اسلوب سوره‌های قرآن

---

(۱)- المیزان، ۱۰/ ۲۶۲

(۲)- سوره یونس، ۳۸

(۳)- البقره، ۲۳ و ۲۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۳

نباشد و این مطلب از تعبیر: «وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» فهمیده می‌شود، اما تفاوت دو آیه اخیر که ملاک تحدّی را یک سوره معین کرده است به این صورت است که در سوره «یونس» دعوت به تحدّی با تعبیر: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ» آغاز شده و این خود می‌رساند که آیه مزبور در زمان و محیطی نازل گردید که اعتقاد عمومی بر آن بود که قرآن ماهیت بشری و افترایی دارد، اما آیه ۲۳ سوره «البقره» با تعبیر: «إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا ...» نازل گردیده که خود نشان‌دهنده ایمان عمومی جامعه و تردید عده‌ای اندک از ناباوران است. در این شرایط است که قرآن با تعبیر: «پس اگر نتوانستید سوره‌ای به مانند سوره‌های قرآن بیاورید و هرگز هم نخواهید توانست ...» از مخالفان می‌خواهد که آنها فکر معارضه با قرآن را برای همیشه از سر بیرون کنند، این نتیجه‌گیری به شکل دیگر مورد تأکید قرار گرفته آنجا که می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» «۱» یعنی: بگو اگر جماعت جن و انس در کنار یکدیگر جمع شوند تا کتابی به مثل و مانند قرآن بیاورند نخواهند توانست گرچه برخی نسبت به برخی دیگر کمک و یاور باشند.

بحثی در انجام یا عدم انجام معارضه در حیات رسول خدا (ص)

پس از آشنایی با مراحل تحدّی و دعوت قرآن به معارضه، سؤالی که مطرح است آن که آیا کسی به دعوت قرآن جهت آوردن سوره‌ای نظیر سوره‌های قرآن پاسخ داد یا خیر؟

در پاسخ این سؤال باید گفت از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که علی‌رغم دعوت مکرر قرآن به معارضه، کسی در دوران رسالت به معارضه با قرآن نپرداخت، با آن‌که اصل معارضه و هماوردخواهی در بین اعراب از سابقه خوبی برخوردار بود و اساسا به دلیل انس و آشنایی اعراب به معارضه، قرآن آنها را دعوت به این امر نمود. «مصطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن و البلاغهٔ النبویه» می‌نویسد: «در دوره جاهلیت نیز تحدّی (یعنی طلب معارضه) در قصائد و خطب معمول بود و عربها آن را وسیله بلند

---

(۱)- بنی اسرائیل، ۸۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۴

نامی و شهرت خود در مجامع عرب می‌دانستند» «۱». «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» ضمن پرسش و پاسخی آورده است: «اگر بگویند کفار و مشرکین نه به دلیل عجز، بلکه عدم آشنایی با طریق معارضه با آن معارضه نکردند در پاسخ می‌گوییم راه و طریق معارضه در بین عربها باز بود و این امر در میان آنها متداول بود، چنان‌که مشهور است «امرئ القیس» با «علقمهٔ بن عبدهٔ بن الطیب» به معارضه پرداخت و او را مغلوب نمود و به هر جهت راه معارضه (خاصه در عرصه کلام و شعر) بر هوشمندان و سخنوران عرب بسته نبود.» «۲» مصطفی صادق رافعی در سخن دیگری آورده است: «با توجه به همین سابقه پیامبر (ص) با عربها به تحدّی پرداخت و آن را (به وسیله خداوند) در مواضعی از قرآن ذکر نمود تا این ندا در هر دوره از تاریخ شنیده شود و عجز بشر در هر دوره ثابت گردد و معلوم گردد که در محیطی که کانون فصحای عالم بوده و لغتی بهتر از لغت آنان و ملتی فصیح‌تر از آنها وجود نداشته است آنان را یارای معارضه نبوده و در نتیجه راه اعتراض بر کسانی که پس از این منکر عجز عرب از معارضه با آن گردند بسته گردد.» «۳»

لذا با توجه به سابقه تاریخی اصل معارضه در بین عربها از یک طرف و دعوت مکرر قرآن به معارضه از سوی دیگر، در عظمت

قرآن همین بس که در حیات آورنـده آن حتی یک نفر نتوانست سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن عرضه کند و از این طریق به ابطال دعوت و رسالت محمد (ص) اقدام نماید. در این زمینه اظهارات محکم و استواری از ناحیه دانشمندان وارد شده است که در انتهای گفتـار تنهـا به نقل خلاصه‌ای از سـخنان ادیب بزرگ عرب «جاحظ» مبادرت می‌شود. او در مورد انگیزه اعراب نسـبت به معارضه با قرآن و عـدم توفیق آنان در این زمینه می‌نویسـد: «خداونـد محمـد (ص) را در شـرایطی برانگیخت که عربها از هر زمان دیگر تعداد شاعران و سخنورانشان بیشتر و زبان و لغتشان محکم و استوارتر و آمادگی‌شان (در امور ادب) بهتر بود. پس آن جناب،

(۱)- اعجاز القرآن و البلاغهٔ النبویهٔ، ۱۹۰

(۲)- بحار الانوار، ۹۰/ ۱۳۴؛ به نقل از الخرائج

(۳)- اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ۱۳۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۵

بزرگ و کوچک آنان را به توحیـد خداونـد و تصدیق رسالتش فراخوانده و با دلیل آنها را (به راه خدا) دعوت نمود و چون عذری برایشان باقی نگذارد و شبهه‌هایشان را برطرف ساخت و چیزی جز هوای نفس و تعصّب باطل آن‌ها را از اقرار به دعوت محمدی باز نـداشت، بر آن شدند که دست به شمشـیر زنند، پس پیامبر (ص) نیز مهیّای جنگیدن با آنها شد و از بزرگان و شخصـیتها و عموها و عموزاده‌هاشان افرادی را به قتل رساند.

پیامبر (ص) در تمام این مـدت با قرآن بر آنها اسـتدلال می‌کرد و هر صـبح و شام آنها را دعوت می‌نمود که هرچنـد با آوردن یک سوره یـا چنـد آیه، بـا قرآن معـارضه کننـد. اما پیامبر (ص) هرچه بیشتر تحـدّی می‌کرد و ناتوانی آنها را از مقابله با قرآن به رخشان می‌کشـید، بی‌کفایتی آنان آشـکارتر می‌شد. لذا چون دلیلی علیه پیامبر (ص) نیافتند گفتند تو از اخبار گذشـتگان چیزهایی می‌دانی که نمی‌دانیم، لـذا می‌تـوانی سوره‌هـایی بیـاوری که مـا نمی‌توانیم. رسول خـدا (ص) فرمود: شـما نیز سوره‌هـایی به صورت دروغین بیاورید.

امـا هیـچ سـخنوری در پی این کار برنیامـد و هیـچ شاعری به انجام آن طمع ننمود و به تکلف نیز کسـی پای در آن ننهاد که اگر از روی تکلف نیز کلامی آورده بودند، آشـکار می‌گشت و اگر معارضه کسـی با قرآن آشکار شده بود، مخالفان از آن حمایت کرده و ادعـا می‌کردنـد که بـا قرآن معـارضه شـده و ادعـای پیامبر (ص) نقض شـده است. اما عربها با آن که در بین خود شـعرای زیادی داشـتند و مخالفـان را هجو بسـیار می‌کردنـد و بـا شاعران دیگر معارضه می‌کردنـد و با سـخنوران به مقابله می‌پرداختنـد، باوجوداین نتوانسـتند با قرآن معارضه کننـد و البته در مسـیر مبارزه با پیامبر (ص) آوردن یک سوره یا چند آیه بهتر می‌توانست گفته‌های پیامبر (ص) را نقض کنـد و کارش را به هم زنـد و یا پیروانش را از دور او پراکنده سازد. تا آن‌که مشـرکان مجبور نشوند جهت مبارزه با پیـامبر (ص) جانهـای خود را نثـار کننـد و از شـهرهای خود آواره شونـد و یا به بـذل اموال خود بپردازنـد. آری، معارضه با قرآن از بهترین شـیوه‌های تـدبیر بود که بر کسانی که فکر و عقلشان به مراتب از قریش و عرب پایین‌تر بود این تدبیر مخفی نبود تا چه رسـد به قوم عرب که برخوردار از قصائد

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۶

شگفت‌انگیز، رجزهای برجسـته، سـخنرانیهای بلیغ و سـجعها و شعرها و نثرها بودند و با این وصف قرآن با آنها به تحدّی پرداخت و عجز همگـان را از دور و نزدیـک به خوبی آشـکار سـاخت و محـال است که اعراب قـدرت معـارضه با قرآن را داشـته، اما بر چنین خطایی یعنی معارضه نکردن با قرآن اتفاق‌نظر کرده باشند.» «۱»

پرسش برای پژوهش

۱- سه محور اصلی قرآن در پاسخ به تلاش‌های مشرکان را به اختصار تحلیل کنید.

۲- قرآن، نسبت‌هایی را که دشمنان به پیامبر می‌دادند، چگونه پاسخ داد؟

۳- تحدّی یعنی چه؟ اعلام تحدّی از سوی خداوند متعال، به چه معنی است و چه نتایجی از آن می‌شود گرفت؟

۴- سه مرحله تحدّی قرآن را بیان کنید.

۵- نمونه‌هایی از معارضه دشمنان با قرآن در زمان حیات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را گزارش و تحلیل کنید.

---

(۱)- الاتقان، ۴/ ۶ و ۷؛ با اندکی تلخیص

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۷

فصل هفتم آموزش قرآن در سیره رسول خدا (ص)

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۴۹

گزارشی از آموزش قرآن در سیره رسول خدا (ص)

مقدمه

یکی از هدف‌های نزول قرآن، هدایت و راهبری انسان است «۱». رسول گرامی اسلام (ص) در اجرای این هدف و به مصداق: «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هـذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۲» قرآن را بر عامه مردم به ویژه مؤمنان عرضه داشت. سیاست رسول خدا (ص) از طریق «اسماع» و «اقراء» قرآن دنبال گردید. در نتیجه دو دهه جهاد و تلاش آن حضرت هزاران نفر با قرآن و مفاهیم آن آشنا شدند و صدها تن قاری و حافظ قرآن با بینش فقهی و تفسیری به ظهور رسیدند. در این فصل گزارشی از کیفیت آموزش قرآن در سیره رسول خدا (ص) به نظر خواهد رسی

د.

قرائت قرآن و موضوعیت آن

اشاره

قرآن به‌طوری که از معنای لغوی آن نیز به دست می‌آید کتابی است خواندنی و قرائت آن موضوعیت ویژه‌ای دارد. اکثر دانشمندان علوم قرآنی قرآن را مصدری می‌دانند مترادف با قرائت که البته در معنای اسم مفعول خود استعمال شده است، یعنی کتابی خواندنی «۳». چنان‌که این مطلب از آیات: «إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» «۴» یعنی: در حقیقت گرد آوردن و خواندن آن بر (عهده) ماست. پس چون آن را برخواندیم (همان‌گونه) خواندن آن را دنبال کن، بدست می‌آید. کلمه قرائت طبق نقل راغب عبارت از ضمیمه‌سازی حروف و کلمات به یکدیگر است، آن هم ضمیمه سازی در حوزه ترتیل، چه به هرگونه ضمیمه سازی قرائت اطلاق نمی‌شود، بلکه تنها به ضمیمه سازی حروف و کلمات به یکدیگر قرائت گویند. قرائت در باب افعال به معنای

---

(۱)- البقره، ۱۸۵

(۲)- الانعام، ۱۹

(۳)- تاریخ قرآن، رامیار، ۱۶

(۴)- القیامهٔ، ۱۷ و ۱۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۰

تعلیم قرائت است و از همین باب است سخن خداوند متعال که: «سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی» «۱» یعنی: بزودی آیات خود را (از طریق نزول) به تو می‌آموزیم به‌طوری که فراموش نکنی.

طبرسی در تفسیر این آیه نوشته است: «الاقراء اخذ القرائهٔ علی القاری بالاستماع لتقویم الزلل و القاری التالی» «۲» یعنی: اقراء به مفهوم تحویل قرائت قاری است با استماع قرائت وی تا خطاهای او اصلاح شود و قاری همان تلاوت‌کننده است. البته اقراء در آیه «سَنُقْرِئُکَ ...» که فاعل آن خداوند است ضرورتا به معنای متداول در بین بشر نیست، به این صورت که رسول خدا (ص) قرآن را بخواند و خداوند غلطهای او را تصحیح کند، بلکه مفهوم آیه به این صورت است که: ما چنان قدرتی به تو بدهیم که قرآن را درست بخوانی و آن را به همان صورت که نازل شده- بدون کم و کاست و غلط و تحریف- قرائت کنی «۳». نکته دیگر در پی بردن به واقعیت «اقراء» آن‌که، همواره در کنار نزول عبارات قرآن حقایقی از مفاهیم قرآن نیز بر رسول خدا (ص) نازل می‌گشت و این موضوع از آیه: «ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ» «۴» به دست می‌آید. به همین سبب رسول خدا (ص) فرمود: «الا انّی اوتیت القرآن و مثله معه» «۵» یعنی: آگاه باشید که به من قرآن و حقایقی به مثل آن داده شد، مستفاد است و شواهد روایی- که خواهد آمد- نشان می‌دهد که «اقراء» در عصر رسول خدا (ص) به معنای تعلیم لفظ و معنای قرآن به صورت توأمان بود، هرچند که پس از رسول خدا (ص) این اصطلاح بیشتر در معنای آموزش الفاظ و عبارات قرآن و تحویل قرائت قاری به منظور اصلاح قرائت وی، محدود گردید.

پس از نزول قرآن- که به تدریج صورت می‌گرفت- قرائت قرآن از دو جهت در دستور کار رسول خدا (ص) قرار گرفت. نخست آن‌که حضرت قرآن را در نمازهای خود

---

(۱)- الاعلی، ۶

(۲)- مجمع البیان، ۱۰/ ۷۱۹

(۳)- المیزان، ۲۰/ ۶۲۷

(۴)- القیامهٔ، ۱۹

(۵)- نقل از قواعد التحدیث، ۵۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۱

به ویژه عبادات شبانه قرائت می‌کرد «۱» و این کار تأثیر زیادی در تقویت روحی پیامبر (ص) و آماده‌سازی وی جهت مواجهه با مشکلات تبلیغ رسالت داشت، چنان‌که عده‌ای از مؤمنان نیز در همین دوره به آن حضرت تأسّی می‌کردند «۲»، و دیگر آن‌که هم زمان با علنی شدن بعثت و به مصداق: «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۳» یعنی: و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هرکس را (که این پیام به او) برسد، هشدار دهم، رسول خدا (ص) مأمور شد تا قرآن را بر مردم تلاوت کند و از این طریق آنان را در جریان رسالت خود قرار دهد. از قرائن تاریخی به دست می‌آید که پیامبر اسلام (ص) در اجرای این وظیفه خود و به تناسب مخاطبان قرآن از دو طریق به شرح زیر استفاده کرده است:

الف- اسماع قرآن

اسماع در لغت به معنای شنواندن است و این کلمه به همین معنا در قرآن به کار رفته است «۴». مراد از اسماع قرآن شنواندن آن به گوش مردم است که معمولا در مکه و نسبت به مشرکان قریش، حاجیان و رهگذران صورت می‌پذیرفت. طبق شواهد تاریخی، در سال‌های ابتدای رسالت، رسول خدا (ص) در مسجد الحرام می‌نشست و به تلاوت قرآن می‌پرداخت و یا به نماز ایستاده و سوره‌هایی را قرائت می‌کرد و به این ترتیب آیات قرآن را به گوش رهگذران می‌رساند. به عبارت دیگر رسول خدا (ص) در قالب عبادات روزانه خود، رسالت تبلیغی خویش را نیز دنبال می‌نمود. واضح است که در این موارد آیات قرآن بدون هیچ توضیحی به گوش مردم می‌رسید و اشکالی هم در کار رسول خدا (ص)- که ابلاغ کلام وحی بود- به وجود نمی‌آورد. زیرا آیات و سوره‌های مکّی بر محور عقاید- از جمله مبدأ و معاد- دور می‌زد و به دلیل تکرار مضامین آن در سوره‌ها، درک آنها آسان بود، علاوه بر آن مخاطبان این آیات قوم عرب و آشنا به زبان قرآن بودند

---

(۱)- المزمل، ۲ الی ۴

(۲)- المزمل، ۲۰

(۳)- الانعام، ۱۹

(۴)- الروم، ۵۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۲

و برای فهم آن آیات و به ویژه اخطار و انذارهای قران مشکلی احساس نمی‌کردند، چنان که عتبهٔ بن ربیعه «۱» و ولید بن مغیره به همین صورت در جریان انذارهای قرآن قرار گرفته و تحت تأثیر واقع شدند. از آنجا که اسماع قرآن به تدریج موجب جذب مردم به قرآن می‌گشت مشرکان تصمیم گرفتند علاوه بر خودداری از استماع قرآن «۲»، مانع نمازخوانی یا تلاوت قرآن رسول خدا (ص) شوند. مفسّران در ذیل: «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى» «۳» آورده‌اند که: ابو جهل در نوبتی رسول خدا (ص) را تهدید کرد که اگر او به نماز خواندن خود نزد کعبه و مقام ابراهیم ادامه دهد گردن پیامبر (ص) را خرد کند «۴». که البته موفق به این کار نشد. مشرکان همچنین به مردم توصیه می‌کردند که به تلاوت قرآن گوش فرا ندهند یا به هنگام شنیدن قرآن همهمه به پا کنند «۵». اما خداوند ضمن پشتیبانی از رسول خود به او فرمان داد تا همچنان به نمازخوانی یا تلاوت قرآن خود ادامه دهد. آیه ۱۹ علق و نیز آیه: «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ» «۶» در همین ارتباط نازل شده است. روشن است که اسماع قرآن کاری مؤثر به شمار می‌رفت. خاصّه که نخستین سوره‌های نازله از جهت نظم و آهنگ و ایجاز و بلاغت بسیار پرجاذبه بود، لذا استماع قرآن برای مردم مکه امری لذّتبخش بود و موجب تمایل تدریجی آنان به اسلام گشت، از جمله کسانی که پس از استماع آیاتی از قرآن به اسلام گرویدند می‌توان از عثمان بن مظعون، عمر بن خطّاب، ضماذ بن ثعلبه، جبیر بن مطعم، طفیل بن عمرو دوسی و عدّاس غلام عتبه «۷» نام برد. عده دیگری هم بودند که گرچه با استماع قرآن مسلمان نشدند امّا زبان به ستایش قرآن گشودند و آن را کلامی مافوق هر کلام دیگر توصیف کردند که از جمله می‌توان به اعترافات ولید بن مغیره و عتبهٔ بن ربیعه «۸» اشاره کرد. ابن هشام در یک گزارش تاریخی آورده است که شبی ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق بدون اطلاع از وجود یکدیگر

---

(۱)- السیرهٔ النبویه، ۱/ ۳۱۳

(۲)- لقمان، ۳

(۳)- العلق، ۹ و ۱۰

(۴)- مجمع البیان، ۱۰/ ۷۸۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۵۶۵

(۵)- فصّلت، ۲۶

(۶)- المدثر، ۶ و نیز معانی القرآن، ۵۸۳

(۷)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۱۴ الی ۲۱۹

(۸)- السیرة النبویه، ۱/ ۲۸۳ و ۳۱۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۳

به کنار خانه رسول خدا (ص) آمده و به استماع تلاوت آن حضرت مشغول شدند. آنان به هنگام مراجعت به یکدیگر برخورد کردند و پس از ملامت خود، عهد کردند که دیگر جهت استماع قرآن به گرد خانه پیامبر (ص) نزدیک نشوند. اما شب بعد نیز هرکدام جدا از دیگری به کنار خانه پیامبر (ص) رفته و به استماع قرآن پرداختند، در پایان شب و به هنگام بازگشت مجددا با یکدیگر برخورد کرده و زبان به ملامت خود گشودند و مجددا عهد شب قبل را تجدید کردند. لکن در شب بعد نیز هرکدام جدا از دیگری خود را به منزل رسول خدا (ص) رسانده به استماع قرآن آن حضرت روی آورد، به هنگام صبحگاهان چون باز با یکدیگر روبرو شدند، ضمن ملامت یکدیگر، پیمان شدیدی بین خود منعقد کردند که دیگر برای استماع قرآن نزدیک پیامبر (ص) نشوند «۱». تنها بت پرستان نبودند که چنین تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، اهل کتاب نیز در اقبال و روی آوردن به قرآن شرکت داشته‌اند. بودند کسانی که با شنیدن آیات قرآنی اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد «۲». در این میان تنها کسانی که تیرگی و قساوت بر دل‌هایشان چیره شده بود از آیات قرآن روی‌گردان بودند. آیات زیر و امثال آن، ترجمان حال معاندان غافل و مبّین تأثیر قرآن بر افراد سلیم النفس است: «فَإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ ... إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» «۳» یعنی: و تو مردگان را نمی‌شنوانی و (نیز) این (پیام) را به کران- آنگاه که پشت می‌گردانند- نمی‌توانی بشنوانی ... تو تنها کسانی را می‌شنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود تسلیم‌اند.

ب- اقراء قرآن

رسول خدا (ص) در مقابل مؤمنان سیاست اقراء قرآن در پیش گرفت که به معنای تعلیم همه جانبه قرآن است. ضرورت این کار از آنجا بود که مؤمنان پس از وارد شدن به

---

(۱)- السیرة النبویه، ۱/ ۳۳۷

(۲)- المائده، ۸۲؛ تاریخ قرآن رامیار، ۲۳۰

(۳)- الروم، ۵۲ و ۵۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۴

دایره مسلمانی، نیازمند آموزش احکام دینی بودند. اما آیات قرآن غالبا فاقد جزئیات احکام و مقرّرات دینی بود، لذا رسول خدا (ص) در کنار تعلیم قرآن‌گاه با توضیحات شفاهی و گاه به شکل عملی مؤمنان را در جریان جزئیات احکام و شرایع قرار می‌داد و به تدریج با تفسیر بسیاری از آیات قرآن آشنا می‌فرمود. در سال‌های ابتدای بعثت، رسول خدا (ص) در خانه ارقم بن ابی ارقم- واقع در کوه صفا- سکنی گزید. حضرت در همین مکان نومسلمانان را به حضور می‌طلبید و به آنان قران و مسائل دینی را آموزش می‌داد «۱». علاوه بر این مرکز، مراکز دیگری نیز وجود داشت که در آن مؤمنان به دور از چشم مشرکان به تعلیم و تعلّم قرآن پرداخته و در واقع مطالبی را که از رسول خدا (ص) فرا می‌گرفتند، به یکدیگر آموزش می‌دادند. عمر بن خطّاب که خود در یکی

از این مراکز حضور به هم رسانده گوید: «رسول خدا (ص) گاه یک یا دو نفر از مسلمانان را به شخصی از اصحاب خود- که در فهم دین قوّت و بصیرت داشتند- می‌سپرد. این عده با او زندگی کرده و حتی در طعام و غذا با وی شریک می‌شدند. پیامبر (ص) به همین ترتیب دو نفر را به همسر خواهر من ملحق ساخت. در یکی از روزها به منزل خواهر خود رفتم، صدایی از پشت در شنیده شد که تو کیستی؟ گفتم: پسر خطابم. در این موقع عده‌ای نشسته و در حال قرائت قرآن بودند. چون صدای مرا شنیدند به خود آمده و مخفی شدند اما فراموش کردند که نسخه قرآنی خود را مخفی کنند و ...» «۲»، مطابق این حدیث همسر خواهر عمر یعنی سعید بن زید در شمار معلمان قرآن قرار داشت. اما از برخی از روایات به دست می‌آید که در آن خانه خباب بن ارت حضور داشته و او سرگرم آموزش قرآن به خواهر عمر و همسر او بوده است «۳». به این ترتیب عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) قرآن را در مکه از رسول خدا (ص) فراگرفتند و سپس خود به تعلیم آن پرداختند. از تعداد آنان آمار دقیقی در دست نیست «۴». اما از معلمان اولیه قرآن می‌توان

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۳۳

(۲)- نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۳۳ و ۱۴۷

(۳)- السیرة النبویه، ۱/ ۳۶۶

(۴)- الاتقان، ۱/ ۲۵۱: فی المشتهرین بالاقراء

از جعفر بن ابی طالب، عبد الله بن مسعود، عبد الله بن امّ مکتوم، مصعب بن عمیر، خباب بن ارت و سالم مولی ابی حذیفه یاد کرد. جعفر بن ابی طالب در سفر به حبشه قرآن را در حضور نجاشی قرائت کرد و با این کار جواز حضور و اقامت مسلمانان در این کشور را به دست آورد «۱». عبد الله بن مسعود نخستین کسی است که در مکه قران را به شکل علنی به گوش مشرکان رساند و به همین دلیل مورد تعرّض آنان قرار گرفت «۲». عبد الله بن ام مکتوم و مصعب بن عمیر به عنوان طلایه داران هجرت مسلمانان به مدینه، به این شهر وارد شدند و به کار تعلیم قرآن و آموزش احکام به مردم مدینه پرداختند «۳». و طبق روایتی چون اوس و خزرج نتوانستند درباره تعیین امام جماعت به توافق رسند مصعب امامت آنان را نیز بر عهده گرفت «۴». و این موضوع اولویت معلمان قرآن نسبت به دیگران در احراز مقام امامت نماز را، نشان می‌دهد. مصعب در مدینه به مقری شهرت یافت «۵».

هجرت به مدینه و آموزش قرآن

پس از آن‌که رسول خدا (ص) به مدینه هجرت نمود، با توجه به از بین رفتن محدودیت‌هایی که در مکه بود تعلیم و تعلّم قرآن گسترش بیشتری یافت. مسجد رسول خدا (ص) مرکز آموزش قرآن قرار گرفت. در این مکان مسلمانان حاضر شده و تحت نظر پیامبر گرامی (ص) به فراگیری قرآن مشغول شدند. به گفته یکی از محققان معاصر: وقتی رسول خدا (ص) در مسجد می‌نشست، اصحاب گرد او حلقه می‌زدند تا کسی پشت سر او قرار نگیرد و همه در یک ردیف باشند و هرکه می‌رسید هر جا که می‌یافت در حلقه می‌نشست. گاه تعدادشان به شصت نفر در هر حلقه می‌رسید. اصحاب نیز خود در مسجد حلقه حلقه می‌نشستند و قرائت قران می‌کردند هرچند که بعضی هم پشت به قبله قرار گیرند. از اینجا بود که بعضی از محدثان مثل بخاری بابی را در کتاب خود به جلسه‌های مساجد و این حلقه‌ها برای تعلیم قرآن اختصاص دادند. ابو سعید خدری

---

(۱)- السیرة النبویه، ۱/ ۳۶۱ و ۳۶۲

(۲)- اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه، ۳/ ۲۵۶

(۳)- السیرهٔ النبویه، ۲/ ۷۶

(۴)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۲۸ به نقل از السیرهٔ النبویه

(۵)- السیرهٔ النبویه، ۲/ ۷۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۶

(م ۷۳) می گوید: وقتی اصحاب رسول خدا گرد هم می‌نشستند باهم حدیث می کردند و حدیث‌شان فقه بود و یا قرائت قرآن می کردند «۱». از این روایات استفاده می‌شود که در مدینه نیز رسول خدا (ص) از وجود برخی از صحابه به عنوان معلم قران استفاده می‌فرمود. عبادهٔ بن صامت گوید: هرگاه یکی از مهاجران به مدینه وارد می‌شد پیامبر (ص) او را به یکی از ما می‌سپرد تا قرآن را به او بیاموزد. ازاین‌رو همواره بانگ مسلمانان به تلاوت قرآن بر پا بود تا آن‌که رسول خدا (ص) سفارش کرد که صدای خود را پایین بیاورند تا اصوات قرآنی در یکدیگر تداخل نکند «۲». و در حدیث دیگر گوید:

«وقتی نومسلمانی به مدینه هجرت می کرد پیامبر (ص) او را به یکی از حفاظ می‌سپرد تا قرآن را به او بیاموزد.» «۳»

روایاتی چون: «خذوا القرآن من اربعهٔ: ابیّ بن کعب، عبد الله بن مسعود، سالم و معاذ» «۴» یعنی: قرآن را از چهار تن فرا بگیرید: ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود، سالم (مولی ابی حذیفه) و معاذ (بن جبل)، نمونه‌ای از روایات رسول خدا (ص) در معرفی معلمان قران در آن عصر است. از روایات دیگر به دست می‌آید که رسول خدا (ص) نسبت به کار معلمان قرآن نظارت داشت. به این صورت که حضرت با سر زدن به حلقه‌های آموزش قرآن‌گاه میزان حفظ نوآوران و اسلوب قرائت‌شان را بررسی می کرد و آنها را اصلاح می‌نمود و هرگاه آنان را سرگرم قرائت قران و آموزش فقه می‌دید، مورد دعا قرار می‌داد «۵». به این ترتیب شمار فراوانی از اصحاب پیامبر (ص) موفق به فراگیری و حفظ قرآن شدند «۶». به‌طوری که رسول خدا (ص) از وجود آنان جهت آموزش مسلمانان نواحی دیگر استفاده نمود و این گوشه‌ای دیگر از تلاش‌های پیامبر (ص) در بسط آموزش قرآن بود. گفته شد که قبل از هجرت نیز آن حضرت ابو عبیده جراح را برای

---

(۱)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۲۸

(۲)- نقل از مناهل العرفان، ۱/ ۲۳۴

(۳)- حقایق هامه حول القرآن الکریم، ۶۶؛ به نقل از مصادر مختلف

(۴)- الاتقان، ۱/ ۲۴۴

(۵)- تاریخ قرآن، ۲۲۷ به نقل از کتانی

(۶)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۷۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۷

تعلیم قرآن به یمن فرستاد «۱». عمرو بن حزم انصاری در سال دهم هجری به نجران اعزام گشت «۲»، عثمان بن ابی العاص به طائف و معاذ بن جبل به یمن فرستاده شد، پس از فتح مکه نیز رسول خدا (ص) معاذ بن جبل را به همراه عتّاب بن اسید در مکه نگه داشت تا به مردم مکه قرآن بیاموزد «۳». برخی از این مأموریت‌ها به درخواست رؤسای قبایل- که قبیله آنها به اسلام متمایل بودند- صورت می‌پذیرفت. در یک نوبت پیامبر (ص) به اعزام هفتاد نفر از قاریان مبادرت ورزید «۴». گاه در جریان این سفرها قاریان مورد سوء قصد قرار گرفته و به شهادت می‌رسیدند. مثلا در نیمه ماه صفر سال چهارم ده تن از اصحاب پیامبر (ص) در رجیع (آبی در نزدیکی مکه) به دست کفار افتادند و به شهادت رسیدند و این عده برای تعلیم قرآن به اعراب عضل و قاره فرستاده شده بودند

«۵». در جریان اعزام چهل یا هفتاد تن از قاریان به سرپرستی منذر بن عمرو ساعدی به منطقه نجد- که پیامبر (ص) آنان را به درخواست رئیس قبیله بنی عامر برای آموزش فرستاده بود- آنان در منطقه‌ای به نام «بئر معونه» فرود آمدند. اما در این مکان مورد تهاجم قبایلی از مشرکان قرار گرفته و جملگی به شهادت رسیدند «۶». این حادثه نیز در سال چهارم هجری اتفاق افتاد و برای پیامبر (ص) و مسلمانان بسیار گران تمام شد.

دانش قرآنی اساس تفاضل و برتری

قرآن کریم به مصداق: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ» «۷» یکی از ملاک‌های برتری افراد بر یکدیگر را علم دانسته است. به همین ترتیب رسول گرامی اسلام (ص) دانش قرآنی را معیاری جهت سنجش مؤمنان در مقابل یکدیگر قرار داد.
حضرت به عنوان یک قاعده کلی فرمود: «خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه» «۸» یا: «ان

---

(۱)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۲۸ به نقل از کتانی

(۲)- همان، ۲۲۹

(۳)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۳

(۴)- طبقات ابن سعد، ۲/ ۵۱

(۵)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۲۹ به نقل از مصادر مختلف

(۶)- التاج الجامع للاصول، ۴/ ۴۳۹

(۷)- الزمر، ۹

(۸)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۹۴؛ سنن ترمذی، ۵/ ۱۵۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۸

افضلکم من تعلّم القرآن و علّمه» «۱» یعنی: برترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران یاد دهد و نیز در مورد مقام حاملان قرآن تأکید نمود که: «انّ اهل القرآن هم اهل الله و خاصّیته» «۲» این‌گونه تعبیرها که در تشویق مؤمنان به فراگیری قرآن و کوشش در ترویج و آموزش آن به دیگران بسیار مؤثر بود، موجب گردید که قاریان قرآن در عصر رسول خدا (ص) موقعیت ممتازی پیدا کنند و در احراز بسیاری از مناصب معنوی یا اجتماعی نسبت به دیگران پیشقدم گردند و بارزترین مناصبی که در آن دوره مورد توجه و تذکّر بود به شرح زیر است:

الف) احراز امامت جماعت- رسول خدا (ص) با گفتن: «یؤمّکم اقرئکم» «۳» به مؤمنان توصیه فرمود که در نماز جماعت شخص اقرء و احفظ را بر دیگران مقدّم دارند و این توصیه در بین مؤمنان جاری و مورد عمل بود. به همین سبب آن‌گاه که جمعی از مسلمانان- قبل از هجرت پیامبر (ص) به مدینه- از مکه راهی مدینه شدند، در طول سفر امامت جماعت را به سالم مولی ابی حذیفه سپردند با آن‌که در بین آنان اصحابی چون عمر بن خطاب، ابو سلمه و عیّاش بن ابی ربیعه قرار داشت، تنها به این جهت که سالم نسبت به بقیه قرآن بیشتری فراگرفته و در خاطر داشت «۴». نمونه دیگر تصدی امامت عمرو بن سلمهٔ بن قیس جرمی است که در سن ۷ یا ۸ سالگی در قبیله خود متصدی امامت گردید. زیرا در آن زمان که قوم او به اسلام گرویدند در بین افراد قبیله کسی از نظر میزان حفظ قرآن به پای نمی‌رسید، لذا قبیله او با برداشتی که از حدیث «یؤمّکم اقرئکم» پیدا کرده بودند، ابتدا به او نماز را آموزش دادند و سپس از او درخواست کردند که به عنوان امام جماعت، مقدم بر دیگران قرار گیرد «۵».

ب) تصدی مناصب اجتماعی یا امارت- طبق روایات تاریخی در تصدّی مناصب اجتماعی یا امارت و فرماندهی، دانش قرآنی

ضابطه‌ای قطعی به شمار می‌رفت

(۱)- سنن ابی داود، ۲/ ۷۰؛ سنن دارمی، ۲/ ۴۳۷

(۲)- سنن ابن ماجه، ۱/ ۷۸

(۳)- سنن ابی داود، ۱/ ۱۵۹ و ۱۶۰

(۴)- تاریخ قرآن، ۲۳۲ به نقل از ابن سعد

(۵)- سنن ابی داود، ۱/ ۱۵۶ و ۱۶۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۵۹

و از این جهت گاه جوانان در احراز این مناصب بر پیران قوم تقدم پیدا می‌کردند. در این زمینه شواهد فراوانی به جای مانده است از جمله آنکه: رسول خدا (ص) عثمان بن ابی العاص را در جمع شش نفر از اعضای نمایندگان قبیله ثقیف به عنوان مسئول برگزید و امارت طائف را به وی محول ساخت. عثمان در آن جمع از نظر سنی از دیگر اعضاء کوچکتر بود اما سوره بقره را آموخته بود و به همین سبب بر دیگران ارجحیت یافت «۱».

نمونه دیگر اعطای فرماندهی در جنگ موته به اسامهٔ بن زید است که چون عده‌ای به این کار رسول خدا (ص) اعتراض کردند، حضرت دانش قرآنی اسامه را دلیل تصدی این امارت اعلام فرمود «۲». از روایات دیگر استفاده می‌گردد گاهی رسول خدا (ص) در انتخاب امیر و فرمانده برای یک گروه در بین آنان به «استقراء» می‌پرداخت یعنی از میزان حفظ و تسلط آنان نسبت به قرآن جویا می‌گشت و چون به شخص احفظ و اقرء در بین آن جمع می‌رسید، با گفتن «فاذهب فانت امیرهم» امارت و مسئولیت آن گروه را به او تفویض می‌نمود «۳».

ج) کسب درجات معنوی در آخرت- رسول خدا (ص) دانش قرآنی را ملاک تفاضل درجات مؤمنان در بهشت اعلام فرمود. این سخن پیامبر (ص) سخن معروفی است که «یقال لصاحب القرآن: اقرأ و ارتق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فانّ منزلتک عند آخر آیه» «۴» یعنی: در بهشت به قاری قرآن گفته می‌شود که بخوان و بالا برو و آن‌طور که در قرآن به قرائت نیکو می‌پرداختی، قرآن بخوان زیرا درجه تو به اندازه آخرین آیه‌ای است که بتوانی بخوانی. رسول خدا (ص) به همین ترتیب قاریان را از جمله شافعان در عالم قیامت معرفی نمود «۵» و در تکریم مقام شهدای قاری دستور داد که در جنگ احد

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۷ به نقل از الدر المنثور

(۲)- تاریخ قرآن، ۲۳۲ به نقل از مصادر مختلف

(۳)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۳۳؛ قابل ذکر است به‌طوری که مباحث آینده نیز نشان می‌دهد، حفظ سوره بقره در آن زمان، به معنای آگاهی بر مضامین اجتماعی و فقهی و دیگر جوانب این سوره بوده و از این جهت، شخص را لایق مدیریت و فرماندهی می‌کرد.

(۴)- تفسیر مجمع البیان، ۱/ ۸۵؛ سنن ترمذی، ۵/ ۱۶۳

(۵)- صحیح مسلم، ۱/ ۵۵۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۰

- آن‌گاه که در هر قطعه‌ای چند نفر را باهم به خاک می‌سپردند- حافظان قرآن را نسبت به سایران کمی بالاتر قرار داده و به خاک سپارند. «۱» لازم به ذکر است که روایات پیامبر (ص) در ارتفاع مقام قاریان و تکریم‌های آن حضرت نسبت به این گروه سبب شوق

فراوان و رقابت سالم مسلمانان در آموختن قرآن و معارف آن گردید.

گزارشی از نحوه آموزش قرآن در عصر رسول خدا (ص)

اشاره

رسول خدا (ص) در حدیثی فرمود: «افضل العبادهٔ قرائهٔ القرآن» «۲» یعنی: برترین عبادت قرائت قرآن است. این حدیث در بادی امر تعجب‌انگیز به نظر می‌رسد. اما اگر در نظر گیریم که قرائت قرآن در عصر رسول خدا (ص)، امری جدا از فهم و درک قرآن نبود و به عبارت دیگر قاری قرآن در آن جامعه شأنی در حد یک فقیه یا مفسّر داشت- و به همین سبب بر دیگران ارجحیت پیدا می‌کرد- آن‌گاه از تعجب کاسته شده و مشخص می‌گردد که چرا رسول خدا (ص) قرائت قرآن را برترین عبادت اعلام نمود. ذیلا به مواردی اشاره می‌گردد که واقعیت آموزش قرآن را در سیره رسول خدا (ص) نشان می‌دهد:

۱- اهتمام پیامبر (ص) به آموزش مفاهیم قرآن

از روایات به دست می‌آید که رسول خدا (ص) آموزش الفاظ و معانی قرآن را به صورت توأمان مدنظر قرار داد و در نتیجه بتدریج در کنار آموزش عبارات قرآن، معانی و حقایق آن را نیز به اصحاب خود منتقل ساخت و این همان مفهوم دقیق «اقراء» است که همواره مدّ نظر پیامبر (ص) قرار داشت. گفته شد که رسول خدا (ص) خود به مصداق: «فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ» «۳» حقایق قرآن را از طریق وحی آموخته بود، آن حضرت طبق: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» «۴» وظیفه داشت که این حقایق را به مؤمنان تعلیم دهد و طبعا رسول خدا (ص) در انجام

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۷ به نقل از مسند احمد

(۲)- مجمع البیان، ۱/ ۸۴

(۳)- القیامهٔ، ۱۵ و ۱۶

(۴)- النحل، ۴۴

مسئولیت خود کوتاهی و قصوری نداشت، چنان‌که برخی از دانشمندان به استناد همین آیه معتقدند که رسول خدا (ص) تمام قرآن را تبیین نمود «۱». ابو عبد الرحمن سلمی- از قاریان عصر تابعین- گوید: «حدثنا الذین کانوا یقرؤننا: عثمان و ابن مسعود و ابی بن کعب: انّ رسول الله کان یقرئهم العشر فلا یجاوزونها الی عشر اخرحتی یعلّموا ما فیها من العمل فتعلّمنا القرآن و العمل جمیعا» «۲» یعنی: معلمان قرآن ما (از جمله) عثمان، ابن مسعود و ابی کعب به ما گفتند که: رسول خدا (ص) قرآن را ده آیه ده آیه به آنان می‌آموخت. آنان از ده آیه به ده آیه دیگر نمی‌پرداختند مگر آنکه احکام عملی آیات قبل را فرا می‌گرفتند و به این ترتیب همه قرآن و احکام آن را فرا گرفتیم. این حدیث به طرق مختلف وارد شده و در برخی از آنها بر یادگیری مسائل علمی و احکام عملی آیات یا اطلاع بر مسائل حلال و حرام، تأکید شده است. در تمام این روایات اصطلاح «اقراء» چنان‌که گفته شد به معنای آموزش قرآن با توجه به مفاهیم آن است و این اصطلاح در عصر رسول خدا (ص) و تا مدتی پس از رحلت آن بزرگوار به همین معنی بوده است. به همین سبب مردم مدینه به مصعب بن عمیر که به فرمان رسول خدا (ص) به اقراء مردم مدینه و تعلیم احکام دینی به آنان مبادرت ورزید، مقری لقب دادند «۳». نیز از روایات تاریخی به دست می‌آید که ابن عباس پس از رحلت پیامبر (ص) در صف

مقرئین در آمده و به این سبب بر سایر صحابه امتیاز یافت. وی خود در حدیثی گوید: «من به عده‌ای از مهاجران از جمله عبد الرحمن بن عوف قرآن را در منی اقراء کردم. این کار در حضور عمر بن خطاب و در آخرین حج او صورت پذیرفت.» «۴» یکی از محققان در توضیح این حدیث نوشته است: اگر در نظر گیریم که عبد الرحمن بن عوف- طبق گزارش ابن هشام- از سابقان در اسلام بود که در سال سوم بعثت اسلام آورده است و نیز آخرین حج عمر بن خطاب در سال ۲۳ هجری اتفاق افتاد، بین مسلمانی عبد الرحمن بن عوف و کشته

---

(۱)- التفسیر و المفسرون ذهبی، ۱/ ۴۶ به نقل از ابن تیمیه

(۲)- بحار الانوار، ۹۲/ ۱۰۶

(۳)- نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۳

(۴)- نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۲۹۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۲

شدن عمر بن خطاب بیش از سی و دو سال فاصله است، لذا بزرگان مهاجران- در این زمان- مانند اطفال دبستانی نبوده‌اند که عبد الله بن عباس تلاوت قرآن را به آنها آموزش دهد، از این جهت مقصود ابن عباس از «اقراء قرآن» به بزرگان صحابه چیزی جز آموزش معانی و تفسیر قرآن نبود «۱». این نکته هم قابل ذکر است که پس از رحلت رسول خدا (ص) اصطلاح «اقراء» به تدریج از مفهوم رائج در عصر پیامبر (ص) خارج شده و تنها بر آموزش الفاظ و ظواهر قرآن یا تحویل قرائت قاری به منظور اصلاح آن محدود گردید.

۲- ترغیب به قرائت دائمی و تحذیر از فراموشی

یکی از مسائل مهم در آموزش قرآن مداومت بر امر قرائت و در نتیجه مؤانست با کتاب الهی است. در این خصوص خداوند در ابتدای سوره مزّمّل رسول خود را مکلف به قیام شبانه و تلاوت قرآن در طول شب کرده است «۲». رسول گرامی اسلام در عمل به این دستور الهی شب‌ها به تهجّد برمی‌خاست و حتی مطابق روایات تاریخی سوره‌های بزرگ قرآن را در نمازها و تلاوت‌های شبانه قرائت می‌کرد، چنان‌که آیه پایانی سوره مزّمّل نیز گواه این مطلب است. آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ» «۳» یعنی: در حقیقت پروردگار تو می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را (به نماز) برمی‌خیزید. در ادامه آیه خداوند ضمن تخفیف دادن به مؤمنان- در برگزاری تهجّد طولانی- می‌فرماید: «فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» «۴» یعنی:

(اینک) هرچه از قرآن میسر می‌شود بخوانید. بر این اساس رسول خدا (ص) نیز همواره مؤمنان را ترغیب به قرائت قرآن می‌فرمود، حضرت به ویژه نسبت به یادگیری سوره‌های طولانی مانند سوره‌های بقره و آل عمران تأکید بسیار می‌کرد. چنان‌که در حدیثی فرمود:

«تعلّموا سورة البقره فانّ اخذها برکة و ترکها حسرة و لا تستطیعها البطله» «۵» یعنی:

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۷۱ به نقل از مصادر مختلف

(۲)- المزمل، ۲ الی ۴

(۳)- المزمل، ۲۰

(۴)- همان سوره و همان آیه

(۵)- صحیح مسلم، ۱/ ۵۵۳، سنن دارمی، ۱/ ۴۴۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۳

سوره بقره را یاد گیرید که در یادگیری آن برکت و ترک آن مایه حسرت و پشیمانی است و باطل پیشگان به یادگیری آن توانا نخواهند بود. در حدیث دیگر در ترغیب قاریان فرمود:

«کسی که به تلاوت قرآن بپردازد و در قرائت خود ماهر و توانا باشد او همنشین سفرای نیکوکار الهی- از ملائکهٔ- باشد و آن کس به قرائت قرآن روی آورد و در این مسیر سختی را بر خود هموار کند اجرش مضاعف است.» «۱» عقبهٔ بن عامر جهنی گوید:

روزی رسول خدا (ص) بر ما عبور نمود درحالی‌که ما سرگرم خواندن و فراگرفتن قرآن بودیم، حضرت فرمود: قرآن را یاد گیرید و آن را سرمایه خود قرار دهید (که فراموش نشود)، زیرا قرآن از خاطر می‌رود، سریعتر از بچه شتری که در لحظه تولّد میل به گریز دارد و ناچار با طناب بسته می‌شود، عقبهٔ بن عامر گوید: من گفتم: ای رسول خدا (ص) چگونه دانش (قرآن) از خاطر می‌رود درحالی‌که ما قرآن را می‌خوانیم و به فرزندان خود آموزش می‌دهیم و فرزندان ما نیز به فرزندان خود می‌آموزند و به همین ترتیب تا روز قیامت، (آموزش قرآن ادامه دارد) رسول خدا (ص) فرمود: «آیا این یهود و نصاری نیستند که تورات و انجیل را می‌خوانند اما از مطالبی که در این کتاب است درکی ندارند؟» «۲» از این حدیث نیز استفاده می‌گردد که رسول خدا (ص) ضمن تحذیر نسبت به فراموشی قرآن، در عین حال توجه به مفاهیم قرآن را از نظر دور نداشته‌اند.

۳- ترغیب به اثرپذیری از قرائت قرآن

مسأله دیگری که در آموزش قرآن مد نظر رسول خدا (ص) قرار داشت، ترغیب به تأثیرپذیری قاری در امر قرائت است. این موضوع قبل از هر چیز مورد تأکید قرآن قرار دارد. قرآن در سوره‌های اعراف و انفال استماع قرآن و توجه به آن را مایه نزول رحمت و افزایش ایمان برای مؤمنان می‌داند «۳» در سوره بنی اسرائیل خداوند از مؤمنانی یاد می‌کند که چون آیات خداوند بر آنان خوانده می‌شود گریه‌کنان به سجده می‌افتند و

---

(۱)- صحیح مسلم، ۱/ ۵۴۳، سنن دارمی، ۲/ ۴۴۴

(۲)- سنن ابن ماجه، ۲/ ۳۴۴

(۳)- الاعراف، ۲۰۴، الانفال، ۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۴

خشوع آنان افزایش می‌یابد «۱». شواهد روایی نشان می‌دهد که رسول خدا (ص) به تأثیرپذیری روحی در امر قرائت قرآن یا استماع آن اهمیت قائل شده و آیات قرآن بر خود آن حضرت خالی از چنین تأثیری نبود. به‌طوری که از روایات به دست می‌آید ملاک تأثیرپذیری روحی در قاری یا مستمع قرآن، نشان دادن عکس العمل متناسب با محتوای هر آیه به هنگام قرائت یا استماع قرآن است. حذیفه بن یمان گوید: «شبی در ماه رمضان با رسول خدا (ص) به نماز برخاستم آن حضرت به قرائت سوره البقره پرداخت. با خود گفتم که آن را در رکعت خود تمام خواهد کرد. آن حضرت سپس به تلاوت سوره نساء پرداخت و پس از به پایان رساندن آن، سوره آل عمران را آغاز نمود، در عین حال آن حضرت قرآن را شمرده شمرده تلاوت می‌کرد به این صورت که چون به آیه‌ای می‌رسید که در آن از تسبیح و تنزیه خداوند سخن رفته بود، به تسبیح و تنزیه می‌پرداخت. چون به آیه رحمت می‌رسید آن رحمت را می‌طلبید و چون به آیه عذاب برخورد می‌کرد از آن عذاب به خداوند پناه می‌جست.» «۲» طبرسی از ابن عباس نقل کرده

است که: «رسول خـدا (ص) هرگـاه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را قرائت می‌کرد ذکر سبحان ربی الاعلی بر زبان جاری می‌کرد» وی سپس گویـد: روایت شده که علی (ع) و ابن عمر و ابن زبیر نیز به همین صورت عمل می‌کردند «۳». گاه رسول خدا (ص) به قرائت دیگران گوش فراداده و ترجیح می‌داد که تلاوت قرآن را از دیگران دریافت کند. از جمله روزی از ابن مسعود درخواست کرد که قرآن را بر او قرائت کنـد، ابن مسعود به تلاوت قرآن پرداخت و چون به آیه: «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً» «۴» رسید، آن حضرت درحالی‌که اشک از چشم‌شان سرازیر بود به ابن مسعود فرمود که بس است «۵». چنانکه نظیر این تأثیرپـذیری روحی- در حدیثی دیگر- برای علی (ع) گزارش شده است، آنگاه که به قرائت زرّ بن حبیش گوش فراداد. در این حدیث

(۱)- الاسراء، ۱۰۹

(۲)- صحیح مسلم، ۱/ ۵۳۶؛ سنن نسایی، ۳/ ۲۲۷

(۳)- مجمع البیان، ۱/ ۷۰۰

(۴)- النسا، ۴۰

(۵)- اسد الغابه، ۳/ ۲۸۳- ۳۸۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۵

آمـده است که حضـرت علی (ع) در اثنـای قرائت زرّ بن حبیش در حالیکه به گریه افتاده بود، از او درخواست که لحظه‌ای از قرائت دست کشیـده و به دعاهای حضرت آمین بگوید و متن دعاها چنین بود که: «اللهم انّی اسئلک اخبات المخبتین و اخلاص الموقنین و مرافقة الابرار ...» «۱» از روایات به دست می‌آید که اثرپذیری روحی معلول عوامل مختلفی است که اهمّ آنها به قرار زیر است:

- استـمرار در قرائت قرآن به گونه‌ای که قرآن همانند سرمایه‌ای در وجود انسان قرار گیرد «۲»، نیز توجه به ذکر بودن قرآن به ویژه برای خداترسان چنانکه می‌فرماید: «فَذَکِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ یَخافُ وَعِیدِ» «۳»

- توجه به حفـظ قرآن با این بشارت که «اشـراف امتی حملـة القرآن و اصـحاب اللیل» «۴» و این وعـده جمیل که: «لا یعـذّب الله قلبا وعی القرآن» «۵» یعنی: خداوند قلبی را که ظرف قرآن باشد عذاب نخواهد کرد.

- سـفارش به قرائت از روی مصحف و ذکر این نکته که: «هیچ چیز برای شیطان خطرناک‌تر از قرائت قرآن از روی مصحف نیست» «۶» و نیز: «نظر کردن در مصحف عبادت است.» «۷»

- ترغیب به تدبّر در قرآن چنانکه سفارش خود قرآن است «۸» و هشـدار که: «ویل لمن لاکها بین فکّیه و لم یتأمّل ما فیها» «۹» یعنی: وای بر آنکه قرآن را بر زبان آورد ولی در آن تدبر نکند.

- مرور مکرر آیه- در تلاوت- به منظور افزایش تأثیرپذیری و امکان تدبّر «۱۰»

- واکنش نشان دادن در مقابل آیات قرآن به ویژه آیات رحمت و عذاب و سؤال و

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۸۲ به نقل از کنز العمال

(۲)- همان، ۱/ ۱۷۷ به نقل از ابن حنبل

(۳)- ق، ۴۵

(۴)- بحار الانوار، ۸۹/ ۱۷۷

(۵)- آداب حملة القرآن ص ۱۷ به نقل از دارمی

(۶)- وسائل الشیعه، ۴/ ۸۵۳

(۷)- همان، ۴/ ۸۵۴

(۸)- ص، ۲۹؛ النساء، ۸۲

(۹)- مجمع البیان، ۲/ ۹۰۸؛ ذیل آیه ۱۹۴، آل عمران

(۱۰)- آداب حملهٔ القرآن، ۶۹، پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، ۴۸۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۶

استعاذه «۱».

- قرآن را با صدای خوش «۲» و در عین حال حزین خواندن «۳» و تفسیر خوش صدایی قاری به خدا ترس بودن او «۴».

- ادب و وقار قرآن را حفظ کردن و آن را با آداب ویژه تلاوت کردن «۵».

ناگفته نماند که این توصیه‌ها کم‌وبیش در روایات اهل بیت (ع) وارد شده و مورد تأکید امامان معصوم (ع) بوده است. از جمله عبد الله بن سلیمان گوید: در نوبتی از امام صادق (ع) معنای: «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» را سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ گفتند: امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمود: در تلاوت قرآن آن را خوب بیان کن و همانند شعر آن را با شتاب مخوان و مانند ریگ در دهان پراکنده مساز. اما دل‌های سخت خود را با تلاوت قرآن به بیم و هراس افکنید و هرگز همّ شما به پایان بردن سوره (ای که مشغول به تلاوت آن هستید) نباشد «۶». نیز امام صادق (ع) در ذیل آیه: «الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ» «۷» یعنی: آنان که به ایشان کتاب را داده‌ایم، آن را چنان‌که باید، می خوانند، فرمود: تلاوت شایسته به این معنی است که در برابر آیاتی که از بهشت و دوزخ سخن می‌راند، مکث شود به این صورت که در مقابل آیه رحمت، تقاضای رحمت شود و در مقابل آیه عذاب از عذاب الهی به خداوند پناه برده شود «۸».

۴- ارشاد درباره کیفیت ختم قرآن

ختم قرآن در حیات رسول خدا (ص) معمول و متداول گردید. به ویژه در واپسین سال‌های حیات آن بزرگوار که نزول قرآن به کمال خود رسید و مصحف‌های کاملی در اختیار صحابه قرار گرفت. به‌طوری که برخی از صحابه مانند عبد اللّه بن مسعود و ابیّ بن

---

(۱)- وسایل الشیعه، ۴/ ۸۶۳، آداب حملهٔ القرآن، ۷۵

(۲)- الکافی، ۲/ ۶۱۵

(۳)- مجمع البیان، ۱/ ۸۶

(۴)- سنن ترمذی، ۱/ ۴۲۵

(۵)- آداب حملهٔ القرآن، ۶۷

(۶)- الکافی، ۲/ ۶۱۴

(۷)- البقره، ۱۲۱

(۸)- وسائل الشیعه، ۴/ ۸۶۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۷

کعب چندین نوبت قرآن را در محضر رسول خدا (ص) ختم کردند «۱» در خصوص ختم قرآن در عصر پیامبر (ص) و آداب و

شرایط آن روایات زیادی در دست است که از تأمل در آنها استفاده می گردد که:

اوّلا: رسول خدا (ص) شخصا به ختم قرآن علاقه و اهتمام فراوان داشت و به دفعات قرآن را ختم نمود «۲».

ثانیا: رسول خدا (ص) ختم قرآن را مانع تدبر در قرآن و فهم آن نمی‌دانست، اما اجازه ختم سریع قرآن به قاریان نمی‌داد تا مانع فهم و تدبّر آنان نگردد.

ثالثا: پس از ختم قرآن به تنهایی یا همراه با اهل بیت خود به دعا می‌پرداخت و مطلوب‌های خود را از پروردگار می‌طلبید «۳».

رابعا: در پایان ختم قرآن، به تلاوت سوره حمد و آیات نخست سوره بقره می‌پرداخت تا نشانی بر تلاوت دوباره قرآن و انس همیشگی با کلام خدا باشد «۴».

از جمله کسانی که در عصر پیامبر (ص) به ختم قرآن پرداخته و پیامبر (ص) توصیه‌های خاصی به او کرده است، عبد الله بن عمرو بن عاص می‌باشد. وی در حدیثی گوید: قرآن را در طول یک شب خواندم. این مطلب به گوش رسول خدا (ص) رسید. آن حضرت پیام فرستاد که: قرآن را در یک ماه تلاوت کن. گفتم: ای رسول خدا (ص) اجازه فرمایید تا از قدرت و جوانی خود بهره گیرم (و سریعتر ختم کنم) حضرت فرمود: آن را در ده روز ختم کن. باز گفتم: اجازه فرمایید تا از نیرو و جوانی خود استفاده کرده (سریعتر ختم کنم) حضرت فرمود: قرآن را در هفت شب بخوان و چون باز از حضرتش اجازه خواستم (که سریعتر بخوانم) اجازه نفرمود «۵». ناگفته نماند که مطابق روایتی که در تفسیر المبانی وارد شده است، عبد الله بن عمرو بن عاص موفق گردید که برای ختم قرآن در

---

(۱)- مجمع البیان، ۱/ ۸۴ به نقل از سید مرتضی

(۲)- حقایق هامهٔ حول القرآن الکریم، ۷۱: ختم القرآن فی العهد النبوی

(۳)- همان، ۷۳

(۴)- همان، ۷۴

(۵)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۸۴ به نقل از کنز العمال

مدت سه روز از پیامبر (ص) اجازه گیرد. اما چون درخواست کرد که در مدتی کمتر از آن قرآن را ختم کند پیامبر (ص) مخالفت کرد و فرمود: «من ختم القرآن فی اقل من ثلاث لم یتفقّه» «۱» یعنی: کسی که قرآن را در کمتر از سه روز ختم کند فهمی از آن عایدش نخواهد شد، و ظاهرا این حدیث صحیح‌تر است و با روایات دیگر پیامبر (ص) و امامان شیعه سازگاری بیشتر دارد. از جمله در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که: «کسی که قرآن را در هفت روز بخواند خداوند او را در شمار نیکوکاران قرار خواهد داد: قرآن را در کمتر سه روز نخوانید و هرکس در خود نشاط بیشتری (در ختم قرآن در کمتر از سه روز) می‌بیند آن را در حسن تلاوت قرآن به کار گیرد.» «۲» در حدیث امام صادق (ع) خطاب به ابو بصیر نیز ضمن مخالفت امام صادق (ع) در ختم قرآن در کمتر از شش روز در ماههای سال و سه روز در ماه رمضان آمده است: «ان القرآن لا یقرا هذرمهٔ و لکن یرتّل ترتیلا فاذا مررت بآیهٔ فیها ذکر الجنهٔ و النار ...» «۳» یعنی: قرآن با شتاب و سرعت خوانده نگردد بلکه با تأنی و ترتیل تلاوت شود و ... در این حدیث هذرمه به معنای سرعت در قرائت است که همواره مورد نکوهش امامان (ع) بوده است. نووی نیز تصریح کرده است که جماعتی از متقدمان ختم قرآن در طول یک شب و روز را مکروه می‌دانستند آنهم به جهت نهی وارده در حدیث عبد الله بن عمرو بن عاص، این حدیث را ابو داود، ترمذی، نسایی و جماعتی دیگر نقل کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است «۴». چنان‌که ابراهیم بن عباس نقل کرده است که امام رضا (ع) قرآن را در سه روز ختم کرد و آنگاه فرمود: اگر بخواهم می‌توانم در کمتر از سه روز به

ختم قرآن بپردازم اما من به آیه‌ای برخورد نمی‌کنم جز آنکه درباره آن می‌اندیشم، خصوصا در این مورد که آیه درباره چه موضوعی و در چه زمانی نازل شده است «۵».

---

(۱)- مقدمتان فی علوم القرآن، ۲۷ و ۲۸

(۲)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۷۰ به نقل از کنز العمال

(۳)- الکافی، ۲/ ۶۱۸

(۴)- التبیان فی آداب حملة القرآن، ۵۰

(۵)- وسائل الشیعه، ج ۴، ابواب قرائة القرآن، باب ۲۷، حدیث ۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۶۹

پرسش برای پژوهش

۱- قرائت و اقراء در لغت و اصطلاح شرعی چه معنایی دارد؟

۲- اسماع قرآن در مکه چگونه انجام می‌شد؟ و عکس العمل مشرکان در برابر آن چه بود؟

۳- درمورد پنج تن از اصحاب پیامبر که قبل از دیگران، قرآن را از حضرتش فرا گرفتند و به دیگران آموختند، توضیح دهید.

۴- پیامبر خدا در مدینه چگونه به آموزش قرآن می‌پرداخت؟

۵- چگونه رسول خدا علم به قرآن را اساس تفاضل و برتری برخی از اصحاب قرار داد؟ در چند محور توضیح دهید.

الف- امامت جماعت

ب- تصدّی مناصب اجتماعی

ج- کسب درجات معنوی در آخرت.

۶- چرا پیامبر خدا، ایات قرآن را تدریجا به مردم می‌آموخت؟

۷- قرآن چگونه مسلمانان صدر اسلام را به قرائت دائمی قرآن ترغیب می‌کرد؟

۸- هشت عامل از عواملی را که در اثرپذیری روحی از قرائت قرآن نقش دارد، توضیح دهید.

۹- سیره پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام در مورد ختم قرآن چگونه بود؟

۱۰- تفقّه و تدبّر در قرآن با تلاوت قرآن چگونه پیوند می‌یابد؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۱

فصل هشتم رویگردانی از تفسیر در سده نخست و انگیزه‌های آن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۳

تفسیرگریزی و تفسیرستیزی پس از رسول خدا (ص)

مقدمه

در فصل گذشته گزارشی از کیفیت آموزش قرآن در عهد رسول خدا (ص) ارائه گردید و تأکید آن بزرگوار بر فهم آیات الهی مورد تأکید قرار گرفت. اما از جمله واقعیت‌های تاریخی پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) ظهور جریانی در رویگردانی از تفسیر قرآن است. این جریان با اقدام برخی از صحابه رسول خدا (ص) آغاز شد و سپس در بین تابعان وسعت بیشتری یافت که در نتیجه مسلمانان به جای تأمّل در قرآن کریم صرفا به تلاوت آیات روی آوردند و از شناخت بسیاری از حقایق قرآنی بازماندند. در این فصل تلاش شده است که با توجه به شواهد تاریخی ابتدا در مورد این جریان و پیشگامان آن اطلاعاتی ارائه شود و سپس انگیزه‌ها و نیز نتایج حاصل از این جریان مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

تفسیر قرآن به عنوان دانشی که انسان را به شناخت معانی و مقاصد کتاب الهی رهنمون می‌شود، قدیمی‌ترین علمی است که از آغاز نزول قرآن مورد توجه رسول خدا (ص) و مسلمانان قرار گرفته و در تمام ادوار دانشمندان اسلامی بر ضرورت آن تاکید کرده‌اند. می‌توان گفت که دلیل این ضرورت در درجه نخست به طبیعت قرآن باز می‌گردد که از نظر معنی کتابی ذو مراتب بوده و در بسیاری از زمینه‌ها از جمله احکام و تکالیف شرعی مبتنی بر اجمال نازل گردیده است و در این میان دانش تفسیر رسالتی جز روشنگری پیرامون مشکلات قرآنی و یا تبیین مجملات آن ندارد.

زرکشی در بیان موضوع این دانش می‌نویسد: «تفسیر علمی است که با آن کتاب خدا که بر پیامبرش نازل شده فهمیده می‌شود و معانی و احکام و حکمت‌های آن استخراج و

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۴

بیان می گردد» «۱».

شواهد رویگردانی از تفسیر در سده نخست

در مقدمه تفسیر المبانی که از قدیمی‌ترین منابع علوم قرآنی اهل سنت است «۲» فصلی جلب نظر می کند با عنوان: «فی ذکر من تحرّج عن التفسیر و استنکره» یعنی: در معرفی کسانی که از تفسیر (قرآن) دوری کرده و آن را ناپسند شمرده‌اند. در این فصل روایاتی در مورد رویگردانی برخی از صحابه و تابعین از تفسیر به چشم می‌خورد از جمله:

۱- روایت شده است که از ابو بکر درباره آیه: «وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً» «۳» سؤال شد. او گفت: «کدامین آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا در برگیرد اگر در باره کتاب خدا آنچه ندانم به زبان آوردم.»

۲- از جبیله و دیگران از جمله انس روایت شده که عمر بن خطاب بر فراز منبر آیه:

«وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا» «۴» را خواند و سپس گفت: کلمه فاکهه را شناختیم لکن معنای «ابّ» چیست؟ سپس به تأمّل فرو رفت و گفت: به جانت سوگند که این مطلبی دشوار و سخت است.

۳- از عایشه روایت شده که او گفت: رسول خدا (ص) جز آیات معدودی از قرآن- که جبرئیل به او آموخته بود- تفسیر نکرد.

---

(۱)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۱۳

(۲)- این مقدمه چنانکه از بررسی آن به دست می‌آید مقدمه تفسیری بنام المبانی لنظم المعانی بوده که متأسفانه اصل آن تفسیر مفقود شده و نام مؤلف آن نیز تا مدتی قبل ناشناخته بود. لکن اخیرا مؤلف آن به نام احمد العاصمی از علمای کرّامی مذهب قرن پنجم شناسایی گردید. این مقدمه معهذا به دلیل اشتمال بر مباحث سودمندی در تاریخ و علوم قرآنی مورد توجه محققان واقع شده و از مفسران اهل سنت قرطبی در تفسیر خود از آن سود جسته است. در حال حاضر این مقدمه به همراه مقدمه دیگری که متعلق به تفسیر المحرر الوجیز است، توسط آرتور جفری تصحیح شده و با عنوان مقدمتان فی علوم القرآن به چاپ رسیده است، اما تفسیر

المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز تالیف ابن عطیه اندلسی از دانشمندان قرن ششم هجری است، (جهت اطلاع بیشتر از وضعیت هر دو مقدمه بنگرید به ترجمه و تحقیق مقدمتان فی علوم القرآن بخش نخست، پایان‌نامه تحصیلی کارشناسی ارشد مجید معارف، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۶۴ ه. ش).

(۳)- النساء، ۸۵

(۴)- عبس، ۳۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۵

۴- حمّاد بن زید از عبد الله بن عمر نقل می‌کند که او گفت: فقهای مدینه را ملاقات کردم در حالیکه آنان سخن گفتن از تفسیر را امری بزرگ و خطیر می‌دانستند و از جمله آنان سالم بن عبد الله، قاسم بن مسیّب و نافع بودند.

۵- از شعبی روایت شده که: من نیز محضر فقهای مدینه را درک کردم در حالیکه نزد آنان پرسشی مبغوض‌تر و خوفناک‌تر از قرآن نبود «۱»

در تفاسیر طبری و ابن کثیر علاوه بر قرائن یاد شده شواهد متعدد دیگری در مورد رویگردانی صحابه و تابعین از تفسیر ذکر شده که نقل تمام آنها ضرورتی ندارد، اما از بین آنها سه روایت در مورد سعید بن مسیّب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در یکی از این روایات آمده است: شخصی از سعید بن مسیّب در مورد آیه‌ای از قرآن سؤال نمود، وی گفت: از من چیزی از قرآن مپرس، سؤال خود را از کسی بپرس که تصور می‌کند چیزی از قرآن بر وی پوشیده نیست «۲» و در حدیث دیگر یزید ابن ابی یزید گوید: ما از سعید بن مسیب در مورد حلال و حرام سؤال می‌کردیم و او آگاهترین مردم در این زمینه بود اما هرگاه از تفسیر آیه‌ای از او سؤال می‌کردیم وی ساکت می‌شد، انگار که چیزی نشنیده است «۳».

هشام بن عروه گوید: «هرگز نشنیدم که پدرم آیه‌ای تأویل نماید» و در حدیث دیگر شعبی از مسروق روایت کرده است که او می‌گفت: «از تفسیر بپرهیزید که تفسیر، از خدا روایت کردن است» «۴».

توجیهات بزرگان اهل سنت در علل رویگردانی صحابه از تفسیر

اشاره

نکته قابل ذکر آن‌که بزرگان اهل سنت هیچکدام شواهد ذکر شده را انکار و یا تضعیف نکرده‌اند، بلکه ضمن صحّه گذاشتن بر آنها در صدد توجیه موضع صحابه و تابعین در رویگردانی از تفسیر برآمده‌اند، به عنوان مثال ابن کثیر نوشته است: «این

---

(۱)- مقدمتان فی علوم القرآن، ۱۸۳ و ۱۸۴

(۲)- جامع البیان، ۱/ ۳۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۷

(۳)- همان ماخذ

(۴)- همان مآخذ

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۶

شواهد صحیح و نظائر آن‌که از پیشوایان گذشته رسیده حاکی از خودداری آنان از سخن گفتن در باب تفسیر آن هم در مواردی است که از آن علم و اطلاع نداشته‌اند، اما اگر کسی در مواردی که بر آن اطلاع دارد، اظهارنظر کند، از نظر ضوابط لغوی و شرعی اشکالی بر وی نخواهد بود، به همین دلیل از این عده و غیر ایشان اقوالی نیز در تفسیر وارد شده و بین این دو مطلب منافاتی وجود

ندارد، زیرا آنان نسبت به آنچه می‌دانسته‌اند سخن گفته و نسبت به چیزی که نمی‌دانسته‌اند، ساکت مانده‌اند. «۱» و نویسنده تفسیر المبانی که خود از طرفداران جدی تفسیر قرآن است در توجیه اقدام ابو بکر معتقد است که ابو بکر پس از رحلت پیامبر (ص) نمی‌خواست که همه مردم به تفسیر قرآن راه پیدا کنند، به‌طوری که این امر فتح باب شود و در نتیجه کسی که فاقد شایستگی است، عهده‌دار تفسیر گردد «۲». وی در تأیید گفته خود در جای دیگر اضافه می‌کند که ابو بکر آن‌گاه که دانست امت اسلامی به هیچ وجه از تفسیر بی‌نیاز نیست و اگر موضع خودداری از کشف مجملات قرآن را ادامه دهد به خلل در گفتار و کردار مسلمانان منتهی می‌شود، خود نیز به تفسیر متمایل شد چنانکه از او درباره تفسیر «کلاله» روایاتی نقل گردیده است «۳».

چنانکه مشخص است ابن کثیر در توجیه خودداری پیشینیان از تفسیر، بی‌اطلاعی آنان از مقوله تفسیر را عنوان کرده است، در حالیکه نویسنده تفسیر المبانی، معتقد است رویگردانی بزرگان صحابه از تفسیر به دلیل مصلحت‌اندیشی آنان نسبت به مصالح امت- و به عبارت دیگر جلوگیری از تفسیر به رأی- بوده است، در عین حال به نظر می‌رسد که هیچ‌کدام از این دو نفر نتوانسته و یا نخواسته‌اند به دلیل اصلی رویگردانی از تفسیر در عهد صحابه و تابعان اشاره کنند، هرچند که توجیه ابن کثیر در مقایسه با توجیه نویسنده المبانی، به صواب نزدیک‌تر است و قطعا بی‌دانشی صحابه و تابعین از حقیقت آیات قرآن، یکی از دلایل خودداری آنان از تفسیر بوده است.

---

(۱)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۷ و نیز جامع البیان، ۱/ ۳۰

(۲)- مقدمتان، ۱۸۶

(۳)- همان، ۱۸۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۷

سیوطی در کتاب الاتقان، می‌نویسد: «در بین خلفا کسی که بیشترین روایت تفسیری از او نقل شده، علی بن ابی طالب است و روایت از آن سه تن جدّا کم است و دلیل آن زودتر مردن آنهاست، چنانکه همین امر دلیل تعداد اندك روایات ابو بکر است و من (سیوطی) از ابو بکر جز روایات محدودی- که از ده حدیث تجاوز نمی‌کند- به خاطر ندارم، اما از علی (ع) روایات فراوانی نقل شده است.» «۱»

چنانکه از سخن سیوطی برمی‌آید، این دانشمند اصل کم بودن روایات تفسیری از ناحیه خلفای سه‌گانه را قبول کرده، اما دلیل این مطلب را جلوتر واقع شدن وفات آنان نسبت به علی (ع) دانسته است، گویا سیوطی نخواسته است که در مورد خلفا به مطلبی اقرار کند که ابن کثیر به صراحت اعلام کرده است، زیرا به عنوان مثال در بین این خلفا از عثمان نیز که تنها پنج سال قبل از علی (ع) از دنیا رفته، آثاری در تفسیر قرآن بر جای نمانده است. سیوطی علی‌رغم این قضاوت غیرمنصفانه، در عین حال حقیقتی را در مورد علی (ع) کتمان نکرده است. آنجا که می‌نویسد: محمد از وهب بن عبد الله از ابو الطفیل روایت کرده که او گفت: خود شاهد بودم که علی (ع) در مقام ایراد خطبه فرمود: «از من بپرسید، سوگند به پروردگار درباره چیزی از من نخواهید پرسید مگر آن که شما را از آن باخبر سازم، از کتاب خدا از من پرسش کنید، سوگند به پروردگار آیه‌ای نیست مگر آن‌که من آگاهم که در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه» «۲» و باز از قول ابن مسعود آورده است که: «قرآن بر هفت وجه نازل شده و هریک از این وجوه ظاهری دارد و باطنی، که ظاهر و باطن قرآن در نزد علی (ع) است» «۳»

نقد توجیهات یاد شده

اما برغم توجیهات ذکر شده در مورد رویگردانی بزرگان صحابه و تابعین از تفسیر قرآن، به نظر می‌رسد که دلیل اصلی اقدام آنان

در این زمینه، امر دیگری است- امری که

(۱)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳.

(۲)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳.

(۳)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۸

به ظاهر در کلام هیچیک از دانشمندان اهل سنت به آن اشاره نشده است- و آن اینکه:

سیاست خودداری از تفسیر قرآن و بلکه جلوگیری از آن در آن زمان، با سیاست جلوگیری از نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص)- که آن هم پس از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد- کاملاـ ارتباط و هماهنگی دارد و اساسا نباید این دو سیاست را از یکدیگر تفکیک نمود، زیرا از یک طرف تفسیر قرآن در آن زمان تفسیر به مأثور بوده و تفسیر گویی شعبه‌ای از نقل حدیث به شمار می‌رفت و از طرف دیگر تدبّر در آیات قرآن موجب کشف بسیاری از حقایق بر ضد سردمداران خلافت شده و این با مصالح آنان هماهنگی نداشت. آنچه در این میان مایه تأسف است آنکه پیشگامان این جریان کوشیدند که وانمود کنند که تفسیر قرآن در عصر پیامبر (ص) نیز، پدیده قابل توجهی نبود، به عنوان مثال از عایشه روایت شده است که او گفت: «پیامبر اکرم (ص) جز آیات معدودی از قرآن را که جبرئیل به او آموخته بود، تفسیر نکرد» «۱». خلیفه دوّم نیز در سخنی بر فراز منبر ادّعا نمود که: رسول خدا (ص) در سه مورد عهد و سفارشی به ما نکرد و آنها عبارت بود از ارث جد، ارث کلاله و ابوابی از مسائل ربا «۲» و باز در سخن دیگری که حاکم نیشابوری آن را صحیح به شرط شیخین «۳» می‌داند گفت: «به خدا قسم اگر رسول خدا (ص) سه موضوع را برای من بیان کرده بود، از دنیا و مواهب آن برایم با ارزش‌تر بود و آنها عبارتند از خلافت، کلاله و ربا» «۴»

اما علاوه بر آنکه ابن کثیر در تضعیف روایت منقول از عایشه آن را حدیثی منکر و

(۱)- مقدمتان، ۱۸۴؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۱/ ۴۶

(۲)- مقدمتان، ۱۸۷؛ فتح القدیر، ۱/ ۵۴۴

(۳)- مراد از شیخین، بخاری و مسلم‌اند. معروف است که این دو نفر در تعیین حدیث صحیح شرایطی را به طور مشترک در نظر داشته‌اند که از جمله آنها اتصال سند و وثاقت ناقلان حدیث بوده است، پس از این دو نفر حاکم نیشابوری تصمیم گرفت با همان شرایط بخاری و مسلم روایات صحیح دیگری را- که این دو نفر در کتابهای خود نیاورده بودند- شناسایی و جمع‌آوری کند و حاصل کار او پیدایش کتاب المستدرک علی الصحیحین گردید (جهت اطلاع بیشتر بنگرید به تاریخ عمومی حدیث، ۱۶۱).

(۴)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۶۰۸؛ به نقل از مستدرک حاکم.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۷۹

غریب اعلام کرده «۱»، ضمنا مطالب نقل شده از سوی عایشه و عمر با اساس قرآن کریم و حتی پاره‌ای دیگر از روایات در تناقض است، زیرا خدای تبارک و تعالی خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه ثم ان علینا بیانه» یعنی: چون قرآن را بر تو خواندیم تو از قرائت آن پیروی کن، سپس (بدان) که بیان و توضیح آن نیز به عهده ماست «۲» با توجه به این آیات چگونه می‌توان ادعا نمود که جبرئیل تنها آیات معدودی را برای رسول خدا (ص) تفسیر نموده است؟ و عجیب آنکه محدثان اهل سنت خود از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «آگاه باشید که به من قرآن و (حقایقی) به مثل آن داده شد» «۳» و حسان بن عطیه در شرح این حدیث گفته است که: «جبرئیل به همان گونه که قرآن را به رسول خدا (ص) نازل می‌کرد سنت را نیز نازل می‌ساخت»

«۴» از طرف دیگر خدای متعال در آیات متعددی تبیین و تعلیم قرآن را به عهده رسول خدا (ص) گذاشته است، مثل آن‌که در یک جا می‌فرماید: «و ما این ذکر (قرآن) را برای تو فرستادیم تا تو برای مردم آن‌چه را برایشان نازل شده تبیین نمایی» «۵» و در جای دیگر می‌فرماید:

«اوست خدایی که در بین جماعتی امّی (و بی‌دانش) رسولی از جنس آنان برانگیخت تا آیات خداوند را برایشان تلاوت کند، آنان را (از آلودگیها) پاک سازد و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد» «۶». معهذا چگونه می‌توان باور نمود که رسول گرامی (ص) در انجام وظیفه خود- که تبیین قرآن است- قصور ورزیده و حتی یک آیه را فروگذار کرده باشد، به عکس مطابق روایاتی که اهل سنت نقل کرده‌اند، رسول خدا (ص) در آموختن حقایق قرآن به اصحاب خود جدّیت فراوان داشت و اساسا اقراء و تعلیم قرآن در آن عصر به معنای تعلیم لفظ و معنای قرآن به صورت توأمان بوده است «۷». عبد الرحمن

---

(۱)- همان، ۱/ ۷

(۲)- القیامهٔ، ۱۸، ۱۹

(۳)- سنن ابن ماجه، ۱/ ۶؛ سنن ابی داود، ۴/ ۲۰۰۴؛ سنن دارمی، ۱/ ۱۷

(۴)- قواعد التحدیث، ۵۹

(۵)- النحل، ۴۴

(۶)- الجمعه، ۲

(۷)- در این باره در فصل گذشته بحثی مبسوط گذشت. نیز بنگرید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۲۸۷

سلمی در حدیثی گوید: «معلمان ما یعنی عثمان، ابن مسعود و ابیّ بن کعب به ما گفتند که: «رسول خدا (ص) قرآن را ده آیه ده آیه به اصحاب خود تعلیم می‌فرمود و اصحاب از (هیچ) ده آیه‌ای نمی‌گذشتند تا آن‌که مسائل علمی و احکام عملی آن را یاد بگیرند و ما (صحابه) به این سبب علوم و احکام عملی همه را فراگرفتیم» «۱». به این ترتیب مقریء و معلّم قرآن در عهد رسول خدا (ص) فقیه و شناسای در دین و آگاه به معانی قرآن بود.

مثلا- در مورد مصعب بن عمیر- که از معلمان قرآن در عصر پیامبر (ص) بود- آمده است: «رسول اکرم (ص) مصعب را قبل از هجرت به مدینه اعزام نمود و به او دستور داد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزد و اصول اسلامی را تعلیم دهد و در دین فقیه و شناسا کند و مصعب در مدینه به مقریء شهرت یافت. «۲» و سخن آخر در این زمینه آنکه ابن تیمیه در یک جا می‌نویسد: از آیه: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ» «۳» می‌توان دریافت که رسول خدا (ص) سراسر قرآن را تبیین فرمود، «۴» حال چگونه خلیفه دوم مدعی است که پیامبر گرامی (ص) از دنیا رفت و در مورد برخی از مسائل- از جمله مساله مهم خلافت- عهد و توصیه‌ای نکرد؟

رویگردانی از تفسیر یا جلوگیری شدید؟

واقعیت مطلب آن است که پس از رحلت رسول خدا (ص) از سوی برخی از اصحاب آن حضرت ابتدا به بهانه‌هایی چون «جلوگیری از پیدایش اختلاف بین مسلمانان «۵»»، «جلوگیری از انصراف مردم از قرآن» «۶» و «کافی بودن قرآن در هدایت مسلمانان» «۷» از نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص) جلوگیری به عمل آمد و پس از چندی نسبت به تفسیر قرآن نیز ممانعت به عمل آمده و تنها بر خواندن و قرائت آن توصیه گردید.

طبری در شرح سیره حکومتی عمر آورده است: «کان عمر اذا استعمل العمّال خرج

---

(۱)- الجامع لاحکام القرآن، ۱/ ۳۹

(۲)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۳

(۳)- النحل، ۴۴

(۴)- نقل از التفسیر و المفسرون ذهبی، ۱/ ۴۹

(۵)- تذکرة الحفاظ، ۱/ ۳

(۶)- همان، ۱/ ۷

(۷)- صحیح بخاری، ۱/ ۱۲۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۱

معهم یشیعهم فیقول ... جرّدوا القرآن و اقلّوا الروایة عن محمد (ص) و انا شریککم» «۱» یعنی: هرگاه عمر حاکمی برای شهری انتخاب می‌کرد وی را بدرقه کرده و در ضمن توصیه‌های خود می‌گفت: قرآن را از هر مطلب غیر قرآنی تجرید و جدا کنید، نقل حدیث از محمد (ص) را کم نمائید و من (در ثواب آن) با شما شریکم. ابن ابی الحدید همین مطلب را به این شکل از طبری نقل کرده است که: «کان عمر یقول جرّدوا القرآن و لا تفسّروه و اقلّوا الروایة عن رسول الله و انا شریککم» «۲» و ذهبی به عنوان نمونه‌ای از این سیره می‌نویسد: آن‌گاه که عمر قرظة بن کعب را به کوفه اعزام نمود تا نقطه صرار (خارج از مدینه) به مشایعت وی و همراهان او رفت سپس پرسید: می‌دانید چرا به مشایعت شما آمده‌ام؟ گفتند از جهت احترام و تکریم آمده‌ای. عمر گفت: علاوه بر آن می‌خواهم به شما یادآور شوم که شما به شهری می‌روید که طنین قرآن اهل آن، همچون آوای زنبوران عسل به گوش می‌رسد. مبادا با نقل حدیث، آنان را از قرآن منصرف کنید، قرآن را از هر چیزی تجرید کنید و نقل حدیث از پیامبر (ص) را کم نمایید و من شریک شما هستم. چون قرظة بن کعب به کوفه آمد مردم به او گفتند: حدیثی برای ما بازگو، او گفت که عمر ما را نهی کرده است «۳»، اما در توضیح «جرّدو القرآن» ذکر این نکته لازم است که در زمان رسول خدا (ص) اصحاب آن حضرت، آیات قرآن را همراه با توضیحات پیامبر (ص) در مصاحف خود ثبت می‌کردند «۴» و به این جهت هرکس با توجه به شنیده‌های خود از رسول خدا (ص)، کم‌وبیش با تفسیر قرآن آشنایی داشت و به عنوان مثال در رشته فضایل و رذائل می‌دانست که این قسم از آیات قرآن در شأن چه کسانی نازل شده است، اما در اثر سیاست تجرید قرآن از نکات تفسیری و شدّت عمل برخی از صحابه در این زمینه، مردم صرفا به قرائت ظواهر قرآن سوق داده شدند. به گونه‌ای که به تعبیر خلیفه دوم همواره آوای قرآن از خانه‌ها برپا بود.

---

(۱)- تاریخ طبری، ۴/ ۲۰۴

(۲)- شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۹۳

(۳)- تذکرة الحفاظ، ۱/ ۷

(۴)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۴۱۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۲

سلیمان بن یسار روایت کرده است که مردی بنام صبیغ وارد مدینه شد و در زمینه متشابهات قرآن سؤالاتی از اصحاب به عمل آورد. عمر به دنبال او فرستاد در حالیکه قبلا- دو شاخه تر از درخت خرما آماده کرده بود، به او گفت: تو کیستی؟ وی گفت: من بنده خدا صبیغ هستم، عمر یکی از چوبها را برداشت و گفت: من هم بنده خدا عمر هستم. آنگاه چنان بر سر و صورت وی زد تا

خون از او جاری شد. صبیغ گفت: ای امیر المؤمنین بس است، آنچه در سرم بود از خاطر برفت «۱».

درباره این شخص روایات دیگری هم در کتب حدیث و تفسیر اهل سنت وارد شده است. از جمله در حدیث نسبتا مفصّلی از نافع مولای عبد الله ماجرای صبیغ به این شرح گزارش شده است که: «صبیغ عراقی در مجامع مسلمانان سؤالاتی در زمینه قرآن به عمل می‌آورد تا آنکه به مصر وارد شد عمرو عاص (حاکم مصر) وی را با نامه‌ای به نزد عمر بن خطاب فرستاد. چون فرستاده عمرو عاص به مدینه آمد و عمر نامه او را خواند از وضع وی پرسش نمود. فرستاده عمرو عاص به خلیفه گفت که او در رحل (بار و بنه) نشسته است، عمر به او گفت: او را حاضر کن که اگر رفته باشد به سختی مجازات خواهی شد. قاصد صبیغ را حاضر کرد و عمر رو به وی کرده و گفت: آیا برای فتنه‌گری سؤال می‌کنی؟ سپس فرستاد چوبهای تری آوردند و آن مرد را به سختی زد به گونه‌ای که مجروح شد، پس از آن او را رها کرد تا بهبود یافت، در نوبتی دیگر او را احضار نمود و به قدری زد که مجروح و بیهوش گشت، آن‌گاه او را رها کرد تا مجددا بهبود یافت، پس از مدتی برای سومین بار او را طلبید تا مجازات کند در اینجا صبیغ گفت: ای خلیفه اگر می‌خواهی مرا بکشی بکش، کشتنی خوب و اگر می‌خواهی مرا مداوا کنی به خدا قسم که خوب شده‌ام. در اینجا عمر وی را رها کرد و اجازه داد تا به وطن خود (عراق) رود، اما به ابو موسی اشعری نوشت که هیچ یک از مسلمانان حق نشست‌وبرخاست با صبیغ را ندارند. این تنهایی برای آن مرد گران و سخت بود. پس از مدتی ابو موسی به عمر نوشت

---

(۱)- سنن دارمی، ۱/ ۵۴

که این مرد توبه کرده و از عقاید خود برگشته است. در این‌جا بود که عمر به ابو موسی نامه‌ای نوشت و اجازه داد که مردم با صبیغ مجالست و رفت‌وآمد کنند» «۱». از انس نیز روایت شده که عمر بن خطّاب صبیغ کوفی را به خاطر سؤالی که درباره مشکلی از قرآن کرده بود چنان تازیانه زد که خون از پشتش جاری شد. زهری هم روایت کرده که عمر به دلیل زیاد پرسیدن صبیغ از حروف قرآن چندان وی را زد که خون از پشتش جاری شد «۲».

در این زمینه روایات متعددی در کتب حدیث و تفسیر آمده است. «۳» ابن کثیر پس از ذکر یکی از این روایات می‌نویسد: «قصه صبیغ بن عسل، قصّه مشهوری است اما عمر به این دلیل او را زد که در سؤالات وی، عناد و مخالفت احساس کرده بود و خدا داناتر است «۴». لکن غزالی در احیاء العلوم توجیه واقع‌بینانه‌تری از کار خلیفه دوم به دست داده می‌نویسد: «عمر کسی است که باب سخن گفتن و جدل را بست و صبیغ را هنگامی که در تعارض دو آیه از قرآن، سؤالاتی مطرح کرده بود با تازیانه زد و سپس به مردم دستور داد تا معاشرت خود را با وی قطع کنند» «۵».

جای شگفتی است که ابن کثیر اقدام خلیفه دوم در کتک زدن صبیغ را کاری موجه

---

(۱)- سنن دارمی، ۱/ ۵۰

(۲)- همان ماخذ

(۳)- در برخی از این روایات آمده است که صبیغ پس از ملاقات خود با عمر سؤالاتی در باب سوره الذاریات مطرح نمود و خلیفه به سؤالات وی پاسخ داده آنگاه او را در دو نوبت و هربار صد ضربه تازیانه زد (تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۲۴۸) اما به نظر می‌رسد که این قسمت از روایت ساختگی باشد، زیرا در روایاتی که گذشت بحثی از پرسش و پاسخ در بین نبود و ابن ابی الحدید نیز که این ماجرا را در شرح نهج البلاغه آورده است، گرچه اصل سؤالات صبیغ را مطرح ساخته لکن اشاره‌ای به پاسخهای عمر ندارد. کلام این دانشمند چنین شروع می‌شود: صبیغ تیمی بر عمر وارد شد او ابتدا از غذاهایی که نزد خلیفه بود تناول کرد و چون از

خوردن فارغ شد رو به عمر کرده و گفت: ای امیر مؤمنان مراد از: وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً، فَالْحامِلاتِ وِقْراً چیست؟ عمر به او گفت: وای بر تو، تو همان شخص هستی (که از تفسیر می‌پرسی) پس دستان و بازوان او را لخت نمود و چنان او را زد که عمامه از سرش بر زمین افتاد ... سپس به ابو موسی اشعری نوشت که صبیغ در طلب دانش بوده، لکن منحرف شده است. به این وسیله صبیغ در بین قوم خود خوار و خفیف شد تا از دنیا رفت، حال آنکه قبلا بزرگ قوم خود بود. شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۱۰۲.

(۴)- تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۲۴۸

(۵)- احیاء علوم الدین، ۱/ ۳۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۴

دانسته است، لکن در همان موضع از کتاب خود حدیثی در مورد علی (ع) نقل می‌کند که نشان می‌دهد که آن حضرت به سؤالات قرآنی دشمنان خود نیز با سماحت و سعه صدر پاسخ گفته و هرگز به خشونتی متوسل نشده است. آن حدیث چنین است: از طرق متعدد از امیر مؤمنان علی (ع) رسیده است که آن حضرت در کوفه و بر فراز منبر فرمود: «از آیه‌ای از کتاب خدای تعالی و یا سنتی از سنن پیامبر (ص) سؤال نخواهید کرد مگر آنکه شما را از آن باخبر سازم» در اینجا ابن الکّواء (از سران خوارج) به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان معنای: «وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً» چیست؟ علی (ع) فرمود: بادها، سؤال کرد:

«فَالْحامِلاتِ وِقْراً»؟ حضرت فرمود: ابرها، ابن الکوّاء پرسید؟ «فَالْجارِیاتِ یُسْراً» چیست؟ حضرت فرمود: کشتی‌ها، و باز سؤال کرد: «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً» چه کسانی هستند؟ و علی (ع) در پاسخ فرمود: ملائکه «۱».

علامه امینی پس از ذکر روایات مربوط به کتک خوردن صبیغ و روایات دیگری که همگی حاکی از شدت عمل خلیفه دوم در مقابل پرسش کنندگان از قرآن است می‌نویسد: «نمی‌دانم چرا باید سؤال کنندگان و دانش‌پژوهان به خاطر پرسش از مشکلات قرآن مجروح و مضروب شوند؟ در سؤالات صبیغ و امثال او چیزی نبود که موجب کفر و الحاد شود، اما عواقبی که دیدی جاری گردید» «۲». علامه در ادامه می‌گوید: «آیا در این شرایط انگیزه‌ای برای آموختن اصول دینی و فراگیری دانش مذهبی باقی می‌ماند؟ شاید بتوان گفت که امت اسلامی به برکت این تازیانه از پیش افتادن و ترقی در علم محروم شدند و کار آنها به جایی رسید که امثال ابن عباس هم می‌ترسید که در مورد این قول خدای تعالی یعنی: «وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ» از خلیفه سؤال کند. ابن عباس می‌گوید: دو سال صبر کردم و می‌خواستم که از عمر بن خطّاب درباره حدیثی سؤال کنم، اما مهابت او مانع پرسش من می‌شد و در جای دیگر گوید: یک سال صبر کردم، زیرا می‌خواستم درباره آیه‌ای از عمر بن خطّاب پرسش کنم لکن مهابت او مانع سؤال

---

(۱)- تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۲۴۸

(۲)- الغدیر، ۶/ ۲۹۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۵

من می‌گشت» «۱». به عقیده ما علت اصلی خودداری و بلکه جلوگیری از تفسیر قرآن همان نکته‌ای است که در روایت ابن عباس آمده که علامه امینی آن را به اجمال طرح کرده است، اما جهت روشن شدن مطلب لازم است اصل روایت را به نقل از کتاب صحیح بخاری نقل کنیم تا مشخص گردد که ابن عباس در چه موقعیتی توانست پاسخ سؤال خود را از خلیفه دریافت کند، در این حدیث او گوید: همواره در نظر داشتم تا در مورد آن دو زنی که بر ضدّ رسول خدا (ص) هم پشت شدند از عمر سؤال بکنم «۲». پس از یک سال انتظار توانستم موقعیتی برای طرح سؤال پیدا کنم: برای انجام سفر حج با عمر از مدینه خارج شدیم، چون به منطقه ظهران رسیدیم عمر برای قضای حاجت خارج شد و سپس گفت مرا یاری ده تا وضو بسازم، در حال ریختن آب بر دست او موقعیت را برای طرح سؤال خود مناسب یافتم، گفتم: ای امیر مؤمنان آن دو زنی که بر ضد رسول خدا (ص) هم پشت شدند چه

کسانی بودنـد؟ هنوز سـخن خود را تمام نکرده بودم که گفت: عایشه و حفصه «۳». از ملاـحظه این روایت معلوم می‌گردد که آنچه موجب صبر و درنگ یک ساله ابن عباس- در پرسیدن سؤال- گردیـد آن بود که وی می‌دانست که عمر در صورت پاسخ دادن به سؤال او ناچار به افشای نام دو تن از همسـران مورد نکوهش رسول خدا (ص) خواهد شد و این چیزی نبود که عمر در هر شـرایطی به آن تن در دهـد. «۴» به همین ترتیب در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که در فضـیلت یا مذمّت عده‌ای از معاصـران پیامبر (ص) نازل شـده و تفسیر آنها می‌توانست به تقویت موضع عـده‌ای و یا تضـعیف موقعیت عده دیگری بینجامد و خودداری یا جلوگیری از تفسیر می‌توانست حقایق مربوط به این دسته از آیات را کتمان سازد، اما سیاست تجرید قرآن

---

(۱)- نقل از الغدیر، ۶/ ۲۹۲

(۲)- اشاره به آیه، ۴؛ سوره تحریم: وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ ...

(۳)- صحیح بخاری، ۵/ ۵۴۳؛ سنن ترمذی، ۵/ ۳۹۴ با این توضیح که هذا حدیث حسن صحیح

(۴)- یکی از محققان معاصر با استناد به مدارک تاریخی ثابت کرده است که در دوره خلافت عمر دو تن از صحابه یعنی ابن عباس و عـایشه و نیز برخی از علمای اهل کتابماننـد کعب الاحبار اسـتثناء اجازه یافتنـد که در مورد تفسیر قرآن یا نقل حـدیث و فتوی، مطالبی برای مردم بازگو کنند. (عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۴۱۹ الی ۴۳۱).

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۶

از حـدیث، عامل مناسبی بود که بتوانـد این رشـته از بیانات پیامبر (ص) را- که در مقام سـتایش یا مـذمّت عـده‌ای از اصـحاب خود صادر شـده بود- نابود سازد. چنانکه برخی از شواهد نشان می‌دهد توضـیحات تفسـیری پیامبر (ص) در مصاحف صـحابه درج شده بود و اصـحاب آن حضـرت علاوه بر آیات قرآن، توضـیحات رسول خدا (ص) از جمله شأن نزول آیات و یا احکام بدست آمده از آیات را می‌نوشـته‌اند. به عنوان مثال در روایتی پس از ذکر سـند از ابو یونس نقل شـده است که عایشه به من فرمان داد تا مصـحفی برای او بنویسم. او به من سفارش کرد که چون به آیه: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی» «۱» رسیدی مرا با خبر ساز، چون به آیه مزبور رسـیدم، وی آیه را به این صورت بر من املا کرد که «حافظوا علی الصلوات و الصّلاة الوسـطی و صـلاة العصـر» و سپس گفت من به این صورت از رسول خـدا (ص) شـنیده‌ام «۲». قرائن دیگر نشـان می‌دهـد که در مصـاحف حفصه و ابن عباس نیز تعبیر «صلاة العصر» بوده است «۳» که در زمان «تجرید قرآن از حدیث» از مصاحف زدوده گردیده، چنانکه در تفسـیر الدر المنثور از قول ابن مسعود آمده است: «کنا نقرأ علی عهد رسول الله (ص): «یا ایّها الرّسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک- ان علیّا مولی المؤمنین- و ان لم تفعل فما بلّغت رسالتک ...» «۴».

سید مرتضـی عسکری در کتاب نقش ائمه در احیاء دین پس از ذکر نمونه‌ای از آیاتی که در مذمت تعدادی از صحابه، از جمله بنی امیه نـازل شـده می‌نویسـد: «سـران قریش در مرگ پیامبر (ص) شـعار حسـبنا کتاب الله را مطرح کردنـد و پس از پیامبر (ص) نیز که خلافت را در دست گرفتنـد دسـتگاه خلافت که همگی از قریش بودنـد به فکر افتادند تا قرآن را از تفسـیر جدا کنند و آن را بدون شرح و تفسـیر بنویسند، لذا از زمان ابو بکر کار تجرید قرآن از تفسیر حقیقی آن شروع شد و عمر نیز در زمان حکومتش دستور داد قرآن را تنها بنویسند و همین قرآنی که امروزه در دست ما است کتابت گردید. پس این قرآن

---

(۱)- البقره، ۲۳۸

(۲)- صحیح مسلم، ۱/ ۴۳۸

(۳)- معالم التنزیل، ۱/ ۲۲۰، تفسیر کشاف، ۱/ ۲۸۷

(۴)- نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۹۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۷

همان قرآن زمان پیامبر (ص) است بدون بیان و تفسیر آن حضرت» «۱». ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «در نتیجه اقدامات عمر کار در شهرهای مسلمین بدانجا رسید که مردم فقط قرآن می‌خواندند و صاحبان مصاحف که در آنها قرآن همراه تفسیر بود حق نداشتند تفسیر پیامبر (ص) را بیان کنند» «۲». به‌هرحال در نتیجه سیاست رویگردانی از تفسیر در عصر صحابه و تابعین، بسیاری از روایات تفسیری رسول خدا (ص) از بین رفت و ضربه سختی بر پیکر تفسیر به مأثور- که اصیل‌ترین نوع تفسیر است- وارد آمد به‌طوری که به گفته علامه طباطبایی آنچه به نام روایت نبوی در زمینه تفسیر- از طریق اهل سنت و جماعت- رسیده است به دویست و پنجاه حدیث نمی‌رسد، مضافا اینکه بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می‌باشند «۳» اما در مقابل، مکتب‌های قرائت قرآن در تمام شهرها برپا گردید و حتی در ماههای رمضان نمازی ابداع گردید که به نماز تراویح مشهور است. در این نماز پیشنماز موظف بود که تا آنجا که قدرت در بدن دارد سوره‌های قرآن را در نماز بخواند و در ماه رمضان چندین نوبت قرآن را ختم کند «۴»، برنامه‌ای که از آن روزگار تا امروز باقی مانده و در ماههای رمضان در بین اهل سنت اجرا می‌گردد و این در شرایطی بود که اهل بیت پیامبر (ص) بر شناخت قرآن و تأمل در معانی آیات تاکید کرده و هرگز به قرائت الفاظ آن هم به تنهایی توصیه نمی‌کردند، چنانکه علی (ع) در حدیثی می‌فرماید «قرآن را بسان شعر تند و سریع مخوانید و آن را مانند ریگ متفرق و پراکنده می‌سازید بلکه تلاش کنید تا دلهای سنگ خود را با آن نرم کنید و همّت شما تنها به پایان بردن سوره نباشد» «۵».

---

(۱)- نقش ائمه در احیاء دین، ۱۴/ ۴۸؛ الی ۵۰ با تلخیص

(۲)- همان، ۱۴/ ۵۰

(۳)- قرآن در اسلام، ۷۳، و نیز ر. ک: الاتقان، نوع هشتادم

(۴)- شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۲۸۱

(۵)- الکافی، ۲/ ۶۱۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۸

پرسش برای پژوهش

۱- بزرگان اهل سنت، درباره روی گردانی صحابه از تفسیر، چه می گویند؟ (سه وجه بیان کنید).

۲- نظر نویسنده کتاب در این مورد چیست؟

۳- محدّثان اهل تسنن، چگونگی تعلیم قرآن در سیره رسول خدا صلی اله علیه و آله را چگونه گزارش داده‌اند؟

۴- برخورد خلفا با مسئله نشر حدیث را براساس چند مورد مستند تاریخی بیان کنید. دلائلی که آنها برای کار خود می‌آوردند؟ چه بود؟

۵- خلاصه‌ای از برخورد صبیغ با خلیفه دوم (فشرده چند روایت در این مورد) بیان کنید. ابو حامد غزالی و علامه امینی در مورد این قضیه چه گفته‌اند؟

۶- ابن عباس چگونه توانست در مورد تفسیر قرآن، سؤالی را با خلیفه دوم مطرح کند؟

۷- آداب تلاوت قرآن، از دیدگاه پیشوایان دو مکتب چگونه است؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۸۹

فصل نهم مقدمه بر تاریخ اختلاف قرائت قرآن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۱

قرائت قرآن و جلوه‌های آن در گذر زمان

مقدمه

از جمله مسائلی که از سده نخست هجری توجه دانشمندان علم قرائت و تفسیر را به خود جلب نمود و موجب پیدایش آراء و نظریاتی گردید، پیدایش اختلاف قرائت در عرصه کتاب الهی بود.

پدیده اختلاف قرائت به عنوان واقعیتی انکارناپذیر قرنها افکار دانشمندان علوم قرآنی و نیز قاریان را تحت تأثیر قرار داد و به نوبه خود آثار و مکاتبی در حوزه قرائت به وجود آورد که آثار آن تا عصر حاضر باقی است. پدیده اختلاف قرائت در عین حال در دوره‌های مختلف از ماهیّت واحدی برخوردار نبوده بلکه در هر دوره‌ای، عللی توجیه گر اختلاف قرائت است. اینکه قراءات مختلف تا چه میزان با واقعیت قرآن در ارتباط بوده و در این میان کدام قرائت و با چه میزان با واقعیت قرآن در ارتباط بوده و در این میان کدام قرائت و با چه ضابطه‌ای بر دیگر قراءات ارجحیت یافته است، این خود مطلب دیگری است که به نظر می‌رسد در کنار نزاعهای تاریخی قاریان، نحویون، متکلّمان، فقها، مفسّران، ... حرکت و هویّتی مخصوص به خود دارد که در این مقاله برآنیم تا به اختصار- پس از بررسی اختلاف قرائت در دوره‌های مختلف- به آن بپردازیم اما قبل از هر کلام دیگر ابتدا بحث کوتاهی در باب موضوعیّت قرائت قرآن به میان می‌آوریم.

موضوعیّت قرائت قرآن «۱»

اشاره

قرآن کتابی است که قرائت آن موضوعیّت ویژه‌ای دارد. دلیل این مطلب اثرگذاری ویژه‌ای است که بر قرائت آن نسبت به قاری و مستمع آن مترتّب است به گونه‌ای که برخی از دانشمندان علوم قرآنی یکی از وجوه اعجاز قرآن را همان اثرگذاری روحی آن

---

(۱)- این موضوع در فصل هفتم به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفت و در این فصل اجمالی از آن ذکر می‌شود

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۲

اعلام کرده‌اند «۱» با توجه به این مطلب از همان ابتدای نزول قرآن، کلاسهایی در زمینه آموزش قرآن بر پا و تلاوت این کتاب با آداب ویژه‌ای همراه گردید و در بین اصحاب پیامبر (ص) برخی همانند ابن مسعود و ابیّ بن کعب به عنوان قاری ممتاز و یا اقرء صحابه معین شدند «۲». اما در خصوص معیار و اساس قرائت باید گفت که: خدای متعال از طریق جبرئیل قرآن را به رسول خود تعلیم داد «۳» و سپس با نزول: «فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» «۴» به او دستور داد تا مواظب بر نحوه قرائتی باشد که از خدای خود آموخته است. علاوه بر آن خداوند با نزول آیات نخست سوره مزّمّل به پیامبر (ص) توصیه کرد که در عبادات شبانه خود آیات قرآن را تلاوت کرده و از این طریق روح و روان خود را در برابر مشکلات ناشی از رسالت محکم سازد و این توصیه بعدها نسبت به مؤمنان تعمیم یافت «۵». به این ترتیب رسول خدا (ص) در بین اصحاب خود عهده‌دار تعلیم قرآن گشت و آیات وحی را چه از نظر نحوه

قرائت و چه از نظر توضیح معانی به اصحاب خود آموزش داد. در این مورد از ابو عبد الرحمن سلمی- از اکابر قاریان عصر تابعین- نقل است که: «معلمان قرآن ما یعنی عثمان، ابن مسعود و ابی بن کعب به ما گفتند که: رسول خدا (ص) قرآن را به صورت ده آیه ده آیه می‌آموخت و آنان از ده آیه به ده آیه بعد نمی‌پرداختند مگر آنکه مطالب علمی و احکام عملی آن آیات را فرا گرفته باشند، به این ترتیب رسول خدا (ص) تمامی قرآن را به اصحاب آموخت «۶»» و از این‌جا روشن می گردد که اقراء قرآن در عصر رسول خدا (ص) به صورت آموزش لفظ و معنای قرآن به صورت توأمان بوده است «۷».

حضرت رسول (ص) همچنین با بیاناتی چون: «خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه» «۸» یا

---

(۱)- الاتقان، ۴/ ۱۹، به نقل از قاضی عیاض

(۲)- مقدمه تفسیر المبانی، ۳۶، تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۶۲

(۳)- الاعلی، ۶

(۴)- القیامهٔ، ۱۴

(۵)- المزّمّل، ۲۰

(۶)- معرفهٔ القراء الکبار، ۴۸، تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۴

(۷)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۳۱، ۲۸۷

(۸)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۴۹، سنن ابو داود، ۲/ ۷۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۳

«افضل العبادهٔ قراءهٔ القرآن» «۱» اصحاب خود را هرچه بیشتر در مسیر تعلیم و تعلّم قرآن قرار داد. آن حضرت برای قاریان و حافظان قرآن امتیازاتی چون امامت نماز، امارت سپاه و ... قرار داد «۲» و حتی درجات آنان را در بهشت به تناسب آگاهی نسبت به قرآن اعلام فرمود «۳». در سایه این اقدامات آموزش قرآن در بین اصحاب پیامبر (ص) به صورت امری فراگیر درآمد و خصوصا توجه ویژه‌ای به یاد دادن قرآن به نومسلمانان معمول گشت. عبادهٔ بن صامت گوید: «هرگاه یکی از مهاجران به مدینه می‌آمد، رسول خدا (ص) وی را به یکی از ما حواله می‌داد تا قرآن را به او تعلیم دهد، ازاین‌رو همواره در مسجد پیامبر (ص) همهمه افراد به تلاوت قرآن بر پا بود به‌طوری که رسول خدا (ص) دستور داد قاریان صدای خود را پائین آورند تا موجب اشتباه نشود» «۴».

قابل ذکر است که آنچه در تعلیم قرآن و قرائت آن مدنظر خدا و رسول او (ص) قرار داشت، همان اثرگذاری روحی و معنوی بود که از طریق قرائت قرآن عاید قاری و مستمع آن می گردید. در سوره انفال این اثرگذاری افزایش ایمان برای مؤمنان اعلام شده (آیه ۲) و در سوره بنی اسرائیل خداوند از کسانی سخن می گوید که چون قرآن بر آنان خوانده شود با حالت گریان به سجده می‌افتند «۵». علی (ع) نیز به عنوان مبیّن قرآن می‌فرماید: «قرآن را بسان شعر تند و سریع مخوانید و آن را همانند ریگ در دهان پراکنده مسازید، بلکه دل‌های سخت خود را با آن نرم کنید و همّ شما تنها به پایان بردن سوره نباشد» «۶». آنچه در این میان مایه اعجاب و مباهات است اثرگذاری قرآن نه تنها بر مؤمنان که بر روح و روان مشرکان بود، و از آنجا که عده‌ای از مردم پس از شنیدن آیاتی از قرآن، اسلام اختیار کردند «۷»، پس از مدتی سران قریش تصمیم گرفتند تا استماع قرآن را تحریم کنند و با ایجاد سر و صدا مانع رسیدن تلاوت رسول خدا (ص) به گوش مردم شوند «۸».

---

(۱)- تفسیر مجمع البیان، ۱/ ۸۴

(۲)- سنن ابی داود، ۱/ ۱۵۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۳۳

(۳)- سنن ترمذی، ۵/ ۱۶۳

(۴)- مناهل العرفان، ۱/ ۲۳۴

(۵)- الانفال، ۲، الاسراء، ۱۰۷ الی ۱۰۹

(۶)- الکافی، ۲/ ۶۴۰

(۷)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۱۹

(۸)- فصّلت، ۲۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۴

پس از رحلت رسول خدا (ص)، با توجه به اهتمام مسلمانان نسبت به آموزش قرآن، به تدریج محافل و مدارسی در حوزه قرائت قرآن در نقاط مختلف برپا گردید که در رأس هرکدام، یکی از صحابه بنام پیامبر (ص) قرار گرفت. اما هم زمان با گسترده شدن دایره تعلیم و تعلّم قرآن به تدریج اختلافاتی نیز در بین قاریان پدیدار شد و این اختلافات به نوبه خود موجب تحولاتی در زمینه بهسازی قرائت قرآن گردید که از جمله می‌توان به مسائلی چون: توحید مصاحف، اصلاح رسم الخط قرآن، شکل گیری قراءات سبعه و ...

اشاره کرد.

اما پس از آشنایی با جایگاه قرائت در صدر اسلام اکنون نوبت آن است که به بررسی اختلاف قرائت پرداخته و جلوه‌های آن را در دوره‌های مختلف بررسی کنیم. در این مورد به نظر می‌رسد که پدیده اختلاف قرائت در دوره‌های زیر قابل تحقیق و بررسی است:

۱- اختلاف قرائت در عصر رسول خدا (ص)

۲- اختلاف قرائت در دوران صحابه

۳- اختلاف قرائت پس از توحید مصاحف

۴- اختلاف قرائت پس از اصلاح رسم الخط قرآن

۵- اختلاف قرائت و ظهور ابن مجاهد

در این قسمت درباره هریک از دوره‌های یاد شده کلامی به اختصار آورده می‌شود:

۱- بررسی اختلاف قرائت در عصر پیامبر (ص)

در بررسی این مطلب که آیا اختلاف قرائت ریشه‌هایی در عصر پیامبر (ص) دارد یا خیر؟ باید گفت: این سؤال از نظر شیعه و اهل سنت پاسخ یکسانی ندارد. اهل سنت بر طبق روایاتی معتقدند که قرآن براساس هفت حرف نازل شده و این حروف از جهت نحوه قرائت تفاوتهایی با یکدیگر داشته است «۱».

---

(۱)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۸۲، جامع البیان، ۱/ ۹ الی ۲۰ در روایات مختلف

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۵

بنابر ادعای آنان در مواردی اصحاب پیامبر (ص) قرآن را از نظر قرائت به گونه‌های مختلف خوانده و رسول خدا (ص) قراءات آنان را تصویب کرده است که از جمله می‌توان از تصویب قراءات عمر بن خطاب و هشام بن حکیم در نوبتی «۱» و تصویب قراءات ابیّ بن کعب و عبد الله بن مسعود در نوبت دیگر سخن به میان آورد «۲». اهل سنت براساس پاره‌ای از روایات خود همچنین معتقدند که نزول قرآن براساس هفت حرف به تقاضای رسول خدا (ص) صورت گرفته و هدف از آن سهولت در امر قرائت برای امت خصوصا

پیران و بی‌سوادان بوده است «۳».

اما جدا از اختلافات شدیدی که در متن روایات «نزول قرآن براساس هفت حرف» وجود دارد «۴» و در نتیجه اعتماد انسان را به اصالت این روایات سست می‌کند، مشکل بزرگی که از قدیم برای دانشمندان اهل سنت به وجود آمده، پیدا کردن توجیه قابل قبولی برای این روایات است. ابن العربی معتقد بود که در تعیین احرف سبعه هیچگونه نصّ و اثری نرسیده و به این جهت دانشمندان در تعیین آن به اختلاف افتاده‌اند «۵». ابن حبان، از دانشمندان قرن چهارم، گوید: در توجیه حروف هفتگانه، سی و پنج توجیه مختلف از ناحیه دانشمندان نقل شده است و پس از نقل آنها می‌افزاید: این نظرات که از ناحیه اهل علم و لغت در معنای نزول قرآن براساس هفت حرف بیان شده بعضا شبیه یکدیگر بوده، همه آنها محتمل است و احتمال توجیهات دیگری نیز در این باره وجود دارد «۶». و دانشمند دیگری بنام مرسی درباره همین توجیهات گوید: «در این توجیهات نظریاتی وجود دارد که نه مبنای آن روشن بوده و نه قائل آن شناخته شده است. علاوه بر آن در بین آنها مطالبی دیده می‌شود که حقیقتا قابل فهم نیست، ضمن آنکه بیشتر این توجیهات

---

(۱)- صحیح مسلم، ۱/ ۵۶۰؛ صحیح بخاری، ۶/ ۵۸۲؛ سنن ابی داوود، ۲/ ۷۵،

(۲)- نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۲۸

(۳)- سنن ترمذی، ۵/ ۱۷۸؛ جامع البیان، ۱/ ۹ الی ۲۰

(۴)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۲۱ الی ۱۳۵، البیان، ۱۷۷- ۱۷۸

(۵)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۲۱۲

(۶)- الاتقان، ۱/ ۱۶۴ الی ۱۷۶

با حدیث عمر و هشام بن حکیم «۱» نیز تعارض دارد» «۲».

مشکل دیگری که برای دانشمندان اهل سنت به وجود آمده موضوع جمع کردن، بین اقدام عثمان (در جمع‌آوری قرآن براساس قرائت واحد) و نزول قرآن براساس هفت حرف است. بنابر تحقیق ابن جزری در این زمینه مشخصا دو نظریه به شرح زیر وجود دارد:

۱- پاره‌ای از فقهاء، قاریان و متکلمان به این نظریه متمایل شدند که مصاحف عثمانی مشتمل بر حروف هفتگانه‌ای است که خداوند قرآن را براساس آن نازل ساخته و بر احدی از امت جایز نیست که نسبت به نقل حرفی از این حروف اهمال ورزد.

۲- جمهور دانشمندان از قدیم و جدید بر این عقیده‌اند که مصاحف عثمانی تنها بر اساس حرفی از حروف هفتگانه نوشته شده و این حرف منطبق با آخرین عرضه قرآن از ناحیه رسول خدا (ص) بر جبرئیل است. به گفته ابن جریر طبری قطعا در آخرین عرضه قرآن، حروفی از قرآن نسخ شده و تغییر یافت و اصحاب پیامبر (ص) بر حرفی اتفاق نظر کردند که نسبت به قرآنیت آن در آخرین عرضه مطمئن شدند و حروف خارج از آن را ترک نمودند. «۳»

اما در مقابل ادعاهای ذکر شده که حدسیاتی بیش نیست سؤالات دیگری نیز وجود

---

(۱)- خلاصه روایت منازعه عمر بن خطاب و هشام بن حکیم به این قرار است که: عمر بن خطاب گوید: در عصر پیامبر (ص) روزی مشاهده کردم که هشام بن حکیم در نماز خود، سوره فرقان را به گونه‌ای غیر از آنچه رسول خدا (ص) به من آموخته بود، قرائت می‌کند، صبر و درنگ کردم تا نماز او بپایان رسد، سپس او را کشان‌کشان به نزد پیامبر (ص) برده، به حضرت گفتم: هشام

سوره فرقان را به حروفی غیر از آنچه شما به من آموخته‌اید قرائت می‌کند، رسول خدا (ص) فرمود: ای هشام سوره را تلاوت کن و چون هشام سوره را همانگونه که از او شنیده بودم تلاوت کرد پیامبر (ص) فرمود: «به همین صورت نازل شده است». سپس رو به من کرد و فرمود: ای عمر تو هم تلاوت کن، من نیز سوره فرقان را به همان شکل که پیامبر (ص) به من آموخته بود، قرائت کردم و رسول خدا (ص) فرمود: «به این صورت هم نازل شده است» و سپس اضافه کرد:

«بدانید که قرآن براساس هفت حرف نازل شده و به هر حرفی که برای شما مقدور است آن را قرائت کنید» بنگرید به صحیح مسلم، ۱/ ۵۶۰، صحیح بخاری، ۶/ ۵۸۲، سنن ابی داود، ۲/ ۷۵، جامع البیان، ۱/ ۱۰، سنن ترمذی، ۵/ ۱۷۷

(۲)- الاتقان، ۱/ ۱۷۶

(۳)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۱۳؛ الاتقان، ۱/ ۱۷۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۷

دارد که جدا غیر قابل پاسخ است. برخی از این سؤالات به قرار زیر است:

۱- وقتی ماهیت حروف هفتگانه به درستی شناخته نشده و به گفته ابن عربی نصّ و اثری هم در تعیین آن نرسیده است، چگونه می‌توان ادعا کرد که مصاحف عثمانی مشتمل بر احرف سبعه نوشته شده یا نه؟

۲- به فرض که در نزول قرآن براساس حروف هفتگانه گشایش و رخصتی برای مردم در انتخاب قرائت دلخواه بوده است، چرا دست تقدیر الهی پدیده‌ای در عرصه قراءات قرآن، به وجود آورد که مایه اختلاف در بین مسلمانان گردد با آنکه روایات زیادی در نهی از اختلاف وارد شده است «۱».

۳- در صورتی که یکی از اهداف نزول قرآن براساس حروف هفتگانه، مراعات حال ناتوانان امت از جمله پیران و بی‌سوادها بوده باشد، عثمان با چه مجوّزی سدّ باب رحمت کرده و حروف هفتگانه را به حرف واحد مبدل ساخته است. مگر می‌توان عصر و دوره‌ای را تصور کرد که چنین افرادی وجود نداشته باشند؟

با توجه به این مشکلات، شیعه- با الهام از امامان خود- از همان آغاز اندیشه نزول قرآن براساس وجوه گوناگون را مورد تردید قرار داد و قائل به نزول کتاب خدا براساس حرف و قرائت واحد گشت. در حدیثی از امام باقر (ع) آمده: «قرآن واحد است و از جانب خدای واحد نازل شده است، اختلاف تنها از ناحیه راویان پدید آمده است» «۲» در حدیث دیگر فضیل بن یسار گوید: به امام ابو عبد الله صادق (ع) گفتم: مردم گویند که قرآن براساس هفت حرف نازل شده است، امام فرمود: دشمنان خدا دروغ گفته‌اند، قرآن واحد است و از جانب خدای واحد نازل شده است «۳». تعبیر: «کذبوا اعداء الله» در کلام امام صادق (ع) احتمالا اشاره به توطئه‌چینی زنادقه است که در صدد بوده‌اند تا از طریق تصرف در قراءات قرآنی و احیانا جایگزینی کلمات مترادف به جای یکدیگر، به

---

(۱)- البیان، ۱۸۲

(۲)- الکافی، ۲/ ۶۳۰

(۳)- الکافی، ۲/ ۶۳۰ مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۱۹۸ ۱ - بررسی اختلاف قرائت در عصر پیامبر(ص) ..... ص : ۱۹۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۱۹۸

تدریج وحدت عبارات قرآن را از بین برده، در مورد نصّ واقعی قرآن امر را بر مردم مشتبه سازند «۱»، اما با توجه به اراده خداوند در حفظ قرآن «۲» و معروفیت کتاب الهی در نزد مسلمانان، این توطئه به ثمر نرسید و در این میان موضعگیری امامان شیعه که اندیشه نزول قرآن براساس هفت حرف را قاطعانه رد کردند، از عوامل دیگری است که در خنثی شدن توطئه زنادقه مؤثر واقع شد.

با این تجزیه و تحلیل روشن می‌گردد که پدیده اختلاف قرائت در عصر رسول خدا (ص) معنا و مفهومی نداشته و مسلمانان به همان شکل که قرآن را- در مجالس قرآن یا قرائت نماز- از رسول خدا (ص) دریافت کرده بودند، قرائت می‌کرده‌اند.

چنانکه در مسأله جمع قرآن در زمان ابو بکر نیز از اختلاف قرائت سخن به میان نیامده است.

۲- اختلاف قرائت در دوران صحابه

پس از رحلت رسول خدا (ص) به تدریج اختلافاتی در عرصه قرائت قرآن در بین مسلمانان پدید آمد. برخی مانند طبری منشأ این اختلافات را دوره ابو بکر و عمر احتمال داده‌اند «۳»، اما به نظر می‌رسد که در خلافت این دو نفر، اختلافی که موجب اضطراب در جامعه گردد و یا به تخطئه قاریان نسبت به یکدیگر بینجامد، در کار نبود، اما در حدود سال بیست و پنجم هجری دامنه اختلافات در بین قاریان و معلمان قران چنان اوج گرفت که برخی قرائت برخی دیگر را تخطئه کرده، حتی به تکفیر یکدیگر پرداختند «۴». در اینجا بود که مقام خلافت مجبور گردید که گام سریعی در ریشه کن ساختن اختلاف قرائت بردارد و با جمع قران برمبنای قرائتی معتبر، زمینه بی‌اعتباری سایر قراءات را فراهم سازد. در این مورد شواهد متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

الف: بخاری پس از ذکر سند از قول انس بن مالک می‌نویسد: «حذیفة بن یمان بر

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۸۴، گزیده کافی، ۱/ ۳۴۵

(۲)- الحجر، ۹

(۳)- تاریخ قرآن رامیار، ۴۱۰

(۴)- مباحث فی علوم القرآن، ۸۳

عثمان وارد شد درحالی‌که قبل از آن با اهالی شام در فتح ارمنستان و آذربایجان حضور داشت. حذیفه از اختلاف سربازان (شامیان و عراقیان) در مسأله اختلاف قراءات به وحشت افتاده خود را به عثمان رساند و به او گفت: ای امیر مؤمنان این امّت را دریاب قبل از آنکه همانند یهود و نصاری در کتاب خود دچار اختلاف گردند، در اینجا عثمان به دنبال حفصه فرستاد و به او گفت که مصحف خود را (همان مصحفی که در خلافت ابو بکر فراهم شده بود) بفرست تا از آن مصحف نسخه برداری کنیم و سپس آن را به سوی تو بازگردانیم» «۱».

ب: سیوطی به نقل از المصاحف ابن اشته آورده است: «در عهد عثمان مردم در قرائت قرآن دچار اختلاف شدند به‌طوری که شاگردان و معلمان به پیکار و زد و خورد پرداختند. این خبر به عثمان رسید. او به مردم (مدینه) گفت: شما که در حضور من قرآن را تکذیب کرده و در قرائت آن به لغزش افتاده‌اید، قطعا آنان که دورترند، میزان تکذیب و خطایشان بیشتر خواهد بود. ای اصحاب محمد (ص) جمع شوید و برای مردم مصحفی بنویسید که راهنمای آنان باشد. در اینجا بود که عده‌ای جمع شدند و برای مردم قرآنی نوشتند ...» «۲».

با توجه به این قرائن پدیده اختلاف قرائت در عصر صحابه غیر قابل انکار است. اما اینکه عوامل اختلاف چه بوده است، این پرسش نیاز به تأمّل و بررسی دارد. به عقیده برخی از محققان اختلاف قرائت در این دوره در درجه نخست معلول اختلاف مصاحف صحابه با یکدیگر است «۳». و از آنجا که پس از رحلت رسول خدا (ص) برخی از صحابه به نقطه‌هایی از جامعه عزیمت کرده و متصدی امر قرائت در آن نقطه شدند، مردم آن نقطه نیز تابع قرائت آن صحابی شده و در ترجیح قرائت او بر صحابی دیگر تعصّباتی از خود نشان دادند. به عنوان مثال یزید نخعی گوید: «من و حذیفه در مسجد کوفه بودیم که

(۱)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۸۱

(۲)- صحیح بخاری، ۱/ ۲۰۹؛ جامع البیان، ۱/ ۲۱

(۳)- التمهید فی علوم القرآن، ۲/ ۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۰

شنیدیم کسی بانگ می‌زند: هرکس تابع قرائت ابو موسی اشعری است به زاویه باب کنده مراجعه کند و هرکس تابع قرائت عبد الله بن مسعود است به زاویه دیگر- که نزدیک به سرای عبد الله است- مراجعه کند. آنها در قرائت آیه‌ای اختلاف پیدا کردند. گروهی می‌خواندند: و اتمّوا الحجّ و العمرهٔ للبیت و عده‌ای می‌خواندند: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۱»»، و به همین ترتیب اختلافات دیگر که اکثرا ناشی از زواید تفسیری در حاشیه مصاحف صحابه بوده است «۲».

اما از اصحابی که در این دوره صاحب مکتبی در قرائت بوده‌اند می‌توان از عبد الله بن مسعود در کوفه، ابو موسی اشعری در بصره، ابی بن کعب در شام و مقداد بن اسود در حمص نام برد. بنابر شواهد به جا مانده این مصاحف در مواردی با یکدیگر اختلاف داشته‌اند که مهمترین آنها به قرار زیر است:

الف- خلط نصوص قرآن با برخی از نکات تفسیری در پاره‌ای از مصاحف

ب- اجتهادات برخی از صحابه در تبدیل برخی از کلمات قرآن با مترادف آن

ج- ترتیب سوره‌های قرآن در مصاحف «۳»

از موارد فوق، مورد سوم ارتباطی با موضوع اختلاف قراءات ندارد، اما بدون شک دو عامل نخست در پیدایش اختلاف قرائت نقش اساسی داشته است. در کنار عوامل یاد شده همچنین می‌توان از ناقص بودن رسم الخط عربی در ثبت برخی از کلمات قرآن و نیز تأثیر لهجه‌های قبائل در تلفظ برخی از کلمات، یاد کرد که به سهم خود در اختلاف قرائت پاره‌ای از کلمات قرآن اثر داشته است. دلیل این مطلب آن است که اولا: عثمان به گروه جمع‌آوری قرآن دستور داد که قرآن را براساس لهجه قریش بنویسند «۴». ثانیا: پس از خاتمه کار گروه، آنگاه که اغلاطی در رسم الخط مصحف مشاهده کرد برطبق روایتی

(۱)- المصاحف، ۱۸

(۲)- مباحث فی علوم القرآن، ۸۵

(۳)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به المصاحف، ۶۰ الی ۸۰ باب اختلاف مصاحف الصحابه و نیز القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۱۲: اختلاف مصاحف الصحابه

(۴)- الاتقان، ۱/ ۲۰۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۱

گفت: اگر املاکننده از هذیل و نویسنده از ثقیف بود، این لغزشها به وجود نمی‌آمد «۱».

باری چنانکه می‌دانیم عثمان جهت یکی ساختن مصاحف، گروهی مرکّب از زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن حارث تشکیل داد. این چهار تن با همکاری تعداد دیگری از صحابه که تعداد آنها را تا دوازده نفر گفته‌اند «۲»، موفق شدند که با استفاده از مصاحف موجود و سایر نوشته‌های قرآنی، ابتدا مصحف واحدی تهیه کرده و سپس ۴ یا ۶ نسخه دیگر از آن استنساخ کنند «۳». پس از آن به فرمان عثمان هریک از این مصاحف که به مصاحف امام نیز شهرت یافت به مرکزی از جامعه فرستاده شد و همراه آن یک قاری نیز اعزام گشت تا بدین وسیله قرائت واحدی از قرآن در سراسر جامعه رواج یابد «۴». علاوه بر

آن چنانکه در تاریخ آمده است عثمان جهت ریشه‌کن ساختن اختلاف قراءات دستور داد که مصاحف متفرق سوزانده شود «۵» و ازاین‌رو به حرّاق المصاحف مشهور گشت «۶». این اقدام عثمان گرچه مورد انتقاد برخی قرار گرفت، اما اکثر صحابه از کار عثمان جانبداری کردند و مقید به استفاده از مصاحف عثمانی شدند «۷» گرچه به شرحی که خواهد آمد پس از مدتی دوباره اختلاف در جامعه ظاهر گشت.

۳- اختلاف قرائت پس از توحید مصاحف

اشاره

پس از جمع قرآن در دوره عثمان، اختلاف قرائت کاملا از بین نرفت، گرچه اختلافات موجود به میزان قابل توجهی برطرف گردید و در مورد قرآن وحدتی در جامعه حاکم گشت. در این مورد ابو احمد عسکری گفته است: «مردمان تا چهل و اندی قرآن را از مصاحفی تلاوت می‌کردند که مطابق رسم الخط عثمانی به وجود آمده بود تا آنکه خلافت به عبد الملك رسید. در این زمان بود که اغلاط و تصحیفات- در زمینه

---

(۱)- الاتقان، ۲/ ۳۲۰

(۲)- المصاحف، ۳۳

(۳)- مباحث فی علوم القرآن، ۸۴

(۴)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۹۷

(۵)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۸۱

(۶)- تاریخ قرآن رامیار، ۴۳۱ هامش

(۷)- لمحات من تاریخ القرآن، ۱۶۱

قرآن- رو به ازدیاد نهاد و این اغلاط سراسر عراق را در برگرفت» «۱».

اما در مورد علل اختلاف قرائت پس از جمع عثمانی باید گفت: طبق شواهد موجود عوامل زیر از علل اصلی پیدایش اختلاف قرائت در این دوره بوده است:

الف- اختلاف نسخه‌های مصاحف عثمانی با یکدیگر

ب- تجرید رسم الخط مصاحف عثمانی از نقطه و علائم املایی

که لازم است درباره هریك از عوامل فوق توضیحاتی به اجمال آورده شود.

الف- اختلاف مصاحف عثمانی با یکدیگر

در برخی از منابع آمده است که نسخه‌های مصاحف عثمانی دارای اختلافاتی با یکدیگر بوده است. البته اختلافات نه چندان زیاد که اساس اختلاف قرائت را پس از جمع عثمانی تشکیل دهد، اما به هر جهت این اختلافات از نظر محققان پوشیده نماند، به‌طوری که ابن ابی داود سجستانی در کتاب المصاحف در بابی با عنوان: «اختلاف مصاحف الامصار» به ذکر این اختلافات پرداخته است «۲». نویسنده تفسیر المبانی نیز در فصل مشابهی می‌نویسد: «مصحف اهل مدینه و عراق در دوازده حرف، مصحف شام و عراق در

چهل حرف و مصحف اهل کوفه و بصره در پنج حرف با یکدیگر اختلاف داشته است «۳»». نمونه‌ای از این اختلافات در این کتاب چنین آمده است: «در مصحف اهل مدینه، آیه ۱۳۲ از سوره بقره با تعبیر: و اوصی نگارش یافته، در صورتی که همین آیه در مصحف عراق به صورت: وَ وَصَّی آمده بود. همچنین در مصحف اهل مدینه آیه ۱۳۳ از سوره آل عمران به صورت: سارعوا الی مغفرهٔ بدون واو، اما همین عبارت در مصحف عراق به صورت: و سارعوا الی مغفرهٔ، یعنی با واو آمده بود و به همین ترتیب ...» «۴».

اما در پاسخ به این سؤال که چرا نسخه‌های مصاحف عثمانی به صور مختلف نوشته

---

(۱)- مباحث فی علوم القرآن، ۹۰

(۲)- همان ماخذ، ۴۹ الی ۵۸

(۳)- مقدمتان فی علوم القرآن، ۱۱۷

(۴)- همان ماخذ، ۱۱۷ الی ۱۲۲

شد، باید گفت: به عقیده بزرگان اهل سنت این اختلافات امری حساب شده بوده و نباید آن را معلول اشتباه کاتبان قرآن در دوره عثمان دانست. به عنوان مثال نویسنده تفسیر المبانی پس از درج اختلافات نسخ‌های مصاحف عثمانی می‌نویسد: «اختلافات ذکر شده همگی از نظر معنی صحیح بوده و در مفاد و معنا استوار است. به‌گونه‌ای که مجالی برای منتقدان به آنها باقی نمی‌گذارد» «۱».

او همچنین معتقد است که: «اختلافات یاد شده همه منسوب به دوره رسول خدا (ص) بوده و آن حضرت در هر دوره‌ای از زندگانی خود قرآن را به گونه‌ای قرائت فرموده است، بنابراین دگرگونی برخی از کلمات در نسخه‌های مصاحف عثمانی ناشی از فراموشی ناقلان و سهو کاتبان نیست» «۲». از دانشمندان معاصر نیز عبد العظیم زرقانی و محمد ابو شهبه پس از طرح مسئله اختلاف مصاحف عثمانی با یکدیگر، آن را امری کاملا حساب شده اعلام کرده‌اند «۳». زرقانی در توجیه اختلافات می‌نویسد: «مصاحفی که عثمان به نقاط مختلف فرستاد مشتمل بر حروف هفتگانه- به همانگونه که نازل شده بود- در نسخه‌های مختلف نوشته شد، زیرا در هیچ روایتی وارد نشده که عثمان به نویسندگان دستور بدهد که قرآن را براساس یک حرف بنویسند و شش وجه دیگر را فرو گذارند» «۴».

اما در نقد اظهارات یاد شده باید گفت: این مطالب از ادعاهایی است که در اثبات آنها دلائل محکمی وجود ندارد و به عکس در نقض آنها شواهد متعددی در کتب علوم قرآنی وارد شده است از جمله:

۱- وجود خطا و اشتباه خاصّه در رسم الخط مصاحف عثمانی مورد اعتراف برخی از صحابه از جمله شخص عثمان و عایشه قرار گرفته و ابن ابی داود سجستانی در کتاب المصاحف فصلی را به این موضوع اختصاص داده است «۵».

۲- به عکس نظر زرقانی، چنانکه قبلا گذشت ابن جزری اشتمال مصاحف عثمانی

---

(۱)- مقدمتان فی علوم القرآن، ۱۲۱

(۲)- همان کتاب، ۱۲۳

(۳)- مناهل العرفان، ۱/ ۲۵؛ المدخل الی علوم القرآن، ۲۵۳

(۴)- مناهل العرفان، ۱/ ۳۹۲

(۵)- المصاحف، ۴۱ الی ۴۳

به یک حرف و ترک حروف ششگانه دیگر را به جمهور علمای اهل سنت نسبت داده است «۱».

۳- اینکه زرقانی گفته است: «در هیچ روایتی نیامده است که عثمان به نویسندگان دستور دهد که قرآن را براساس یک حرف بنویسند و شش حرف دیگر را فرو گذارند»، این سخن درستی است، اما نه به آن دلیل که علمای اهل سنت از جمله زرقانی برآن رفته‌اند (نزول قرآن بر هفت حرف) بلکه به این جهت که روایات مربوط به نزول قرآن به هفت حرف، اساسا در دوره عثمان وجود نداشت و این مطلب چنانکه گذشت از جعلیات زنادقه بوده که در قرن دوم اتفاق افتاده است.

۴- شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نسخه‌های مصاحف عثمان قبل از تصحیح نهایی و مقابله با یکدیگر به مراکز مختلف فرستاده گشت. در این مورد ابن ابی داود از قول مغیره نوشته است: «برخی از شامیان می‌گفتند: مصحف ما و مصحف اهل بصره از مصحف کوفیان صحیحتر است، زیرا وقتی عثمان دستور داد که مصحفها را بنویسند، مصحفی که برای کوفه تهیه کرده بودند برمبنای قرائت عبد الله بود و قبل از آنکه این مصحف با سایر نسخه‌ها مقابله شود برای آنها فرستاده شد. اما مصاحفی که برای شام و بصره تهیه شده بود، پس از مقابله فرستاده شد» «۲».

با این تجزیه و تحلیل روشن می‌گردد که: «اختلاف بین مصحفهای شهرهای مختلف دلیل بر سهل‌انگاری در امر مقابله نسخ و حصول اطمینان از صحت آنهاست» «۳».

ب- تجرید رسم الخط مصاحف عثمانی از نقطه و علائم املایی

مصحفهای عثمانی به مقتضای خطی که در آن وقت بین مردم عرب رایج بود، از هر نشانه و علامتی که حروف نقطه‌دار و بی‌نقطه را مشخص می‌کند خالی بود. در آن زمان همچنین حرکت و اعراب حروف و کلمات به وسیله فتحه، کسره، ضمّه و تنوین نشان

---

(۱)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۳۱

(۲)- المصاحف، ۴۴

(۳)- تاریخ قرآن معرفت، ۱۰۸؛ القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۹۷ با عنوان: اخطاء فی رسم خط المصاحف العثمانیه

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۵

داده نمی‌شد «۱»، اما از آنجا که قرائت قرآن امری سماعی و متکی به نقل و روایت بود، تجرید رسم الخط از نقطه و علائم املایی مشکلی در امر قرائت ایجاد نمی‌کرد «۲». لکن به مرور زمان خصوصا آنگاه که ملل غیر عرب به اسلام روی آوردند و به فراگیری و قرائت قرآن راغب شدند، رسم الخط مصاحف مشکلات متعددی در عرصه قرائت قرآن به وجود آورد و به خصوص غلطخوانی رو به توسعه نهاد. ذیلا به نمونه‌هایی از اختلاف قرائت که به دلیل خالی بودن خط مصاحف از نقطه رخ داده است اشاره می‌گردد:

سوره بقره، آیه ۲۵۹: «تنشزها»، «ننشزها»، سوره آل عمران، آیه ۴۸: «یعلّمه» و «نعلمه»، سوره یونس، آیه ۳۰: «تبلوا» و «نبلوا». به همین ترتیب نمونه‌هایی از اختلاف قرائت که دلیل آن خالی بودن خط مصاحف از علائم املایی بوده، به قرار زیر است:

سوره حمد: کلمات «الحمدُ»، «الحمدَ» و نیز «مالکِ»، «ملکِ» و «مالکَ»، سوره بقره، آیه ۷: «غِشاوَةٌ» و «غشوةٌ»، همان سوره آیه ۹: «ما یَخْدَعُونَ» و «ما یخادعون» و آیه ۱۰:

«یَکْذِبُونَ» و «یکذّبون» و ...

جای شگفتی است که در مورد رسم الخط مصاحف عثمانی نیز- با تمام نواقصی که داشت- برخی از دانشمندان اهل سنت گرفتار غلو و تعصّب شده و نظریات عجیبی بیان کرده‌اند، مثل آنکه برخی قائل به توقیفی بودن رسم الخط شده و کیفیت آن را به تعیین پیامبر (ص) دانسته‌اند «۳». برخی مانند زرقانی معتقدند که نویسندگان مصاحف به این دلیل از درج نقطه و علائم املایی- بر

کلمات قرآن- خودداری کردند که کلمات قرآنی مستعد پذیرش قراءات مختلف و نیز مشتمل بر حروف هفتگانه‌ای گردد که بدان نازل شده است «۴». در صورتی که به گفته برخی از محققان: «معلوم و مسلم است که در آن زمان خط عربی بدون نقطه و علامت بوده و عرب در ابتدای آموختن کتابت بوده و از این جهت نقطه گذاری و علامتگذاری را نمی‌دانسته است» «۵».

(۱)- تاریخ قرآن معرفت، ۱۱۴

(۲)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۲۰۱

(۳)- مناهل العرفان، ۱/ ۳۷۵ به نقل از ابن المبارك، المدخل الی علوم القرآن، ۳۰۷ از قول جمهور دانشمندان

(۴)- مناهل العرفان، ۱/ ۲۵۱ الی ۲۵۴

(۵)- تاریخ قرآن معرفت، ۱۱۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۶

به‌هرحال مشکلات غلطخوانی قرآن‌که ناشی از نقصان رسم الخط آن بود سرانجام موجب گردید که فکر اصلاح رسم الخط قرآن به صورت جدّی مورد توجه قرار گیرد و جهت رفع آن اقداماتی در چند مرحله صورت پذیرد.

ج- اصلاح رسم الخط قرآن

اصلاح رسم الخط قرآن از نیمه دوم قرن اول هجری آغاز گردید. در نخستین مرحله ابوالاسود دئلی- که از شاگردان علی (ع) بود- به درخواست حاکم کوفه پاسخ داده، آمادگی خود را برای علامتگذاری قرآن اعلام کرد «۱». او سپس با کمك نویسنده‌ای به اعراب گذاری قرآن پرداخت و اعراب سه‌گانه و نیز علامت سکون را به صورت نقطه هایی بر روی کلمات قرآن قرار داد «۲». پس از آن دو تن از شاگردان ابوالاسود بنامهای نصر بن عاصم لیثی و یحیی بن یعمر عدوانی دنباله کار استاد را گرفته، به اعجام قرآن یا نقطه‌گذاری حروف متشابه مانند ج، ح، خ، ر، ز، ... روی آوردند «۳»، و سرانجام با وضع علائم همزه و تشدید از سوی خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵) و نیز تبدیل نقطه‌های اعرابی ابوالاسود به علائم کنونی توسط همین دانشمند، اصلاح رسم الخط قرآن به مرحله کمال خود رسید «۴» و مشکلات ناشی از رسم الخط- که بر قرائت درست قرآن تأثیر می‌گذاشت- برطرف گردید. ناگفته نماند که علامتگذاری قرآن در ابتدا از سوی مردم و حتی برخی از دانشمندان با مخالفت‌هایی همراه گردید و دلیل آن ترس از خلط عوامل غیرقرآنی با نصّ قرآن بود. لکن به دلیل نقش انکارناپذیر این علائم در درست خوانی قرآن، به تدریج مردم از این علائم استقبال کردند و پس از مدتی این علائم به صورت جزیی از رسم الخط قرآن درآمد «۵».

۴- اختلاف قرائت پس از اصلاح رسم الخط

پس از اصلاح رسم الخط قرآن گرچه درست‌خوانی قرآن تحقّق یافت، لکن اختلاف

(۱)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۲۵۰

(۲)- مباحث فی علوم القرآن، ۹۲

(۳)- مناهل العرفان، ۱/ ۳۹۹

(۴)- الاتقان، ۴/ ۱۸۴

(۵)- مباحث فی علوم القرآن، ۹۶، مناهل العرفان، ۱/ ۴۰۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۷

قرائت کاملا برچیده نگشت. به این دلیل که از اواخر قرن نخست هجری علل دیگری در جامعه به ظهور رسید که به سهم خود در پیدایش نوع جدیدی از اختلاف قرائت مؤثر واقع شد. اما این علل چه بود؟ در پاسخ باید گفت: مهمترین علت اختلاف قرائت در قرن دوم به بعد دخالت رأی و اجتهاد از ناحیه گروههای مختلف خصوصا قاریان، نحویون، متکلمان، فقهاء و مفسران در ابداع قراءات مختلف یا ترجیح پاره‌ای از قراءات بر قراءات دیگر بوده است. از برخی از شواهد به دست می‌آید که در بین گروههای یاد شده مهمترین اختلاف در بین قاریان و نحویون بوده است. به این معنی که قاریان به ظاهر تابع سنت بودند و از این جهت اعمال رأی و اجتهاد را در قرائت قرآن جایز نمی‌دانستند.

بلکه معتقد بودند که قرائت باید مبتنی بر نقل و سماع باشد «۱»، در صورتی که در بین علمای نحو عده‌ای با تعصّب به فن و صناعت خود، اجتهاد در قرائت را- خصوصا برای کسانیکه به لغت و عربیت آشنا بودند- جایز شمرده و معتقد بودند که هر قرائتی که با قواعد عربی تطابق داشته باشد، می‌توان آن را به عنوان قرائت صحیح اختیار کرد، گرچه مخالف نقل یا رسم الخط مصحف باشد «۲». از دانشمندانی که با توجه به این مبنا قرائت را تابع اصول و قواعد نحوی دانسته‌اند می‌توان از ابو العباس مبرّد، ابو عمرو عیسی بن عمر ثقفی، محمد بن احمد بن شنبوذ و ابو بکر محمد بن مقسم بغدادی یاد نمود «۳». و مراجعه به کتابهایی که در فن قرائت و تفسیر نوشته شده، خواننده را در جریان بسیاری از اختلافات قاریان و نحویون قرار می‌دهد «۴» مطابق برخی از شواهد در مواردی قاریان نحوی به دلیل پیروی از رأی و اجتهاد خود در مسیر قرائت یا پرداختن به قراءات شاذّ، از ناحیه فقهاء و قاریان مورد تخطئه و انکار قرار گرفته و در شرایطی مجبور به توبه و عدول از آراء خود شدند، چنانکه می‌توان به جریان محاکمه و مجازات دو تن از قاریان نحوی بزرگ در قرن چهارم هجری به نامهای ابن شنبوذ و ابن مقسم بغدادی اشاره کرد «۵».

---

(۱)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۱۷

(۲)- حقایق هامهٔ حول القرآن الکریم، ۲۷۵

(۳)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۱۷، التمهید فی علوم القرآن، ۲/ ۳۱

(۴)- التمهید فی علوم القرآن، ۲/ ۳۵۲؛ غلو فی الادب

(۵)- همان کتاب، ۲/ ۳۱، ۲۱۶، ۲۲۰.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۸

اما جدا از اختلاف قاریان و نحویون، در بین قاریان نیز قرائت قرآن از عارضه اجتهاد و اعمال نظر در امان نماند، آن هم به این دلیل که از اوائل قرن دوم هجری، قرائت قرآن در بین قاریان به فن و صنعتی تبدیل گشت که در پرتو آن نبوغ و ورزیدگی خود را در امر قرائت به نمایش می‌گذاشتند. در این شرایط هرکس تلاش می‌کرد تا با اجرای قرائتی متفاوت با قرائت دیگران موقعیتی برای خود در جامعه کسب کند. برخی از قاریان جهت این منظور رنج سفر را بر خود هموار کرده و با سر زدن به قبائل مختلف در جریان لهجه‌های آنان از تلفّظ کلمات قرآن قرار گرفته، و سپس در قرائت خود اعمال می‌کردند.

زرکشی در کتاب البرهان گزارش مفصلی از سفرهای اساتید قرائت خصوصا از قرن سوم به بعد، به نقاط مختلف درج کرده است «۱». علامه عسکری در خصوص تلاش قاریان در این دوره می‌نویسد: «عده‌ای از قاریان نصوص قرآن را بر آن دسته از قواعد زبان عرب که با آن مانوس بودند عرضه داشته و در برخی از کلمات- که به زعم خود مخالف با قواعد موردنظرشان بود- تغییراتی وارد کردند، آنان همچنین از بین لهجه‌های مختلف، لهجه هایی را گزین کرده و کلمات قرآن را از جهت تلفّظ بر آن منطبق می‌کردند. قاریان بدین وسیله در استقصای لهجه‌های قبایل مسابقه‌ای در بین خود به وجود آوردند و حاصل این مسابقه آنکه هرگونه تغییر و

تبدیل در نصوص قرآن را- اعم از آنکه شاذ یا غیر آن باشد- قرائت نامیدند. آنان همچنین کار خود را علم قرائت نام گذاشته و خود را به عنوان قاریان مطرح ساختند. آنان بدین وسیله وجاهت و پایگاهی به هم زده و این تصور را به وجود آوردند که تنها آنان متخصص در علم قرائت‌اند، غافل از آنکه با کار خود زمینه تغییر کلام خدا را فراهم ساخته‌اند. به عنوان یک نمونه از کار چنین قاریانی می‌توان به مثالی که قرطبی در ذیل تفسیر آیه: «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» آورده، اشاره کرد. او می‌نویسد: تعبیر «الذین» در قرآن در هر سه حالت رفع و نصب و جر یکسان به کار رفته است اما قبیله هذیل این کلمه را در حالت رفع به صورت «الذون» و برخی از قبایل به

---

(۱)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۲۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۰۹

صورت «الذین» تلفظ کرده‌اند. اما در مورد تعبیر: «علیهم» ده لهجه مختلف وجود دارد که عبارتند از: «علیهم»، «علیهم»، «علیهمی»، «علیهموا»، «علیهموا» و «علیهم»، که این شش وجه از ناحیه پیشوایان قرائت خوانده شده است. اما چهار وجه دیگر یعنی:

«علیهمی»، «علیهم»، «علیهم» و «علیهم» وجود دارد که از ناحیه قاریان روایت نشده، اما به گفته حسن بصری متعلق به برخی از قبایل عرب است و طبق نظر ابن انباری قرائت قرآن با این چهار وجه نیز صحیح است «۱».

از دیگر مظاهر اجتهاد در قرائت آیات در این دوره می‌توان از اجتهادات کلامی و فقهی یاد کرد که نسبت به موارد قبلی محدودتر بوده است. مثلاً پاره‌ای از معتزله- با اعتقاد به تنزیه خداوند- در آیه: «وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً» اللّه را به نصب قرائت کردند تا موسی فاعل تکلّم باشد نه خداوند. «۲» و به همین ترتیب برخی در آیه: «فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ» کلمه، اقتلوا را اقیلوا قرائت کرده‌اند با این تصور که امر به قتل نفس از ناحیه خداوند جایز نیست. «۳» و از همین قبیل است اختلاف قرائت در کلمات «لمستم» و «لامَسْتُمُ» و نیز «یَطْهُرْنَ» و «یطّهّرن» که هرکدام احکام ویژه‌ای را به دنبال دارد «۴».

باری با توجه به گسترش اجتهاد در مسیر قراءات از قرن دوم به بعد قاریان بزرگی پا به عرصه وجود گذاشتند که مع الاسف بعضا به انکار و تخطئه قراءات یکدیگر نیز اقدام می‌نمودند. از این قاریان مکاتب متعددی در حوزه قراءات به ظهور رسید که این قراءات بعدها در کتبی با عنوان القراءات تدوین گردید به‌طوری که تا قبل از ابن مجاهد- که به انتخاب قرائت هفت قاری مبادرت ورزید- می‌توان از دهها نفر یاد نمود که در کتابهای

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۲۶۳ به نقل از قرطبی، مجمع البیان، ۱/ ۱۰۵ با عنوان: القراءة و الحجه.

(۲)- البحر المحیط، ۴/ ۱۳۹؛ التفسیر و المفسرون ذهبی، ۱/ ۳۷۷

(۳)- روح المعانی، ۱/ ۲۶۰

(۴)- البرهان، ۱/ ۳۲۶؛ الاتقان، ۱/ ۲۷۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۰

خود به ضبط و تدوین قراءات قاریان بزرگ- به شکل منفرد یا مجتمع- روی آوردند «۱».

اختلاف قرائت و ظهور ابن مجاهد

در قرن سوم هجری، اجتهاد در قرائت به اوج خود رسید و در نتیجه بار دیگر تضاد و اختلاف در بین قاریان و طرفداران آنها نمایان گشت. در این شرایط بود که ابو بکر احمد بن موسی بن مجاهد (م ۳۲۴)- که شیخ قاریان بغداد بود- تصمیم به کنترل قراءات

قرآنی و تحدید آنها به قراءات معینی گرفت. طبق پاره‌ای از قرائن وی از حمایت خلفای عصر خود برخوردار بود و به این جهت علی‌رغم قاریان بزرگی که در آن دوره وجود داشتند، وی به عنوان شیخ القراء انتخاب شد و به آموزش قرائت روی آورد «۲»، به طوری که در بین پیشوایان قرائت احدی از جهت کثرت شاگردان به پای ابن مجاهد نرسیده است «۳». مهمترین اقدام ابن مجاهد اختیار هفت قرائت از بین قراءات موجود و تدوین آن در قالب قراءات سبعه بود که به همین کار نیز شهرت یافته است. او در این مورد به مراکزی توجه کرد که عثمان مصاحفی به آن نقاط ارسال کرده بود. وی به این ترتیب از مکه عبد الله بن کثیر (م ۱۲۰)، از مدینه نافع بن عبد الرحمن (م ۱۶۹)، از شام عبد الله بن عامر (م ۱۱۸)، از بصره ابو عمرو بن علاء (م ۱۵۴) و از کوفه نیز سه تن به نامهای حمزهٔ بن حبیب (م ۱۸۸)، عاصم بن ابی النجود (م ۱۲۷) و علی بن حمزه کسایی (م ۱۸۹) را برگزید و به ترویج قراءات آنان پرداخت. به گفته برخی از محققان او در انتخاب خود یعقوب بن اسحاق حضرمی (م ۲۰۵) را- که در شمار قاریان مشهور آن دوران قرار داشت- حذف کرد و به جای آن کسایی را قرار داد «۴». ابن مجاهد با تالیف دو کتاب السبعهٔ و الشواذ عملا به ترویج قراءات هفتگانه و کنار گذاشتن سایر قراءات پرداخت و هدف او از این کار مقابله با اجتهاد قاریان در اختیار قراءات جدید بود. از این جهت هنگامی که یکی از شاگردان او به وی پیشنهاد کرد که او نیز همانند سایر پیشوایان،

---

(۱)- مقدمه‌ای بر تاریخ قراءات، ۴۰ الی ۴۵، در این صفحات، از ۴۴ مؤلف و آثار آنان در قراءات نام می‌برد

(۲)- التمهید فی علوم القرآن، ۲/ ۳۲۹

(۳)- غایهٔ النهایه، ۱/ ۱۴۲

(۴)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۲۹ به نقل از مکی بن ابی طالب، الاتقان، ۱/ ۳۷۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۱

قرائتی برای خود اختیار کند ابن مجاهد گفت: ما به پاسداری از اختیارات قاریان قبل از خود نیازمندتریم تا آنکه به ابداع قرائتی برای خود روی آوریم «۱».

اما در مورد معیارهای ابن مجاهد- در انتخاب هفت قاری- باید گفت: این قاریان هرکدام در عصر خود از شهرت و اعتبار لازم برخوردار بودند و مورد مراجعه مردم قرار داشتند «۲»، در عین حال ابن مجاهد در انتخاب قرائت آنان به دو ملاک مهم دیگر توجه کرد که عبارت بودند از:

الف- انطباق قرائت قاریان با رسم الخط مصاحف عثمانی «۳».

ب- برخورداری قرائت قاری از سند متصل تا رسول خدا (ص) «۴».

به این ترتیب در اوائل قرن چهارم هجری گامی جدی در کنترل قراءات قرآن برداشته شد و پس از آن زمینه‌ای به وجود آمد که دانشمندان علم قرائت به توجیه کار ابن مجاهد روی آورده و در شرایطی به انتقاد و تخطئه او بپردازند.

واکنش‌های مختلف در مقابل اقدام ابن مجاهد

پس از تدوین قراءات سبعه از سوی ابن مجاهد، واکنش‌های متفاوتی از ناحیه دانشمندان در مقابل کار او به ظهور رسید. از جمله عده‌ای با محور قرار دادن کتابهای ابن مجاهد به بررسی ارزش قراءات سبعه پرداخته و در شناسایی قاریان هفتگانه و ارجحیت قراءات آنان دست به تالیف زدند. به عنوان مثال محمد بن حسن انصاری (م ۳۵۱) در کتابی با عنوان: السبعهٔ بعللها الکبیر به توجیه قراءات هفتگانه پرداخت و ابو بکر محمد بن حسن بن مقسم عطار (م ۳۶۲)، در زمینه احتجاج بر قراءات به تالیف پنج کتاب روی آورد. همزمان با ابن مقسم، ابو علی فارسی (م ۳۷۷) کتاب الحجهٔ را در احتجاج بر قراءات هفتگانه تالیف کرد که این کتاب به نوبه

خود از ناحیه بسیاری از بزرگان تلخیص شد. در همین دوره ابو زرعه مالکی کتاب حجهٔ القراءات و مکی بن ابی طالب کتاب

---

(۱)- معرفهٔ القراء الکبار، ۱/ ۲۱۷

(۲)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۰۳، مقدمه‌ای بر تاریخ قراءات قرآن، ۵۵

(۳)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۲۹

(۴)- مجمع البیان، ۱/ ۷۹

الکشف عن وجوه القراءات السبع و عللها و حججها را تألیف کرد. اما به عقیده دانشمندان بهترین کتابی که در زمینه قراءات سبع به رشته تألیف کشیده شد کتاب التیسیر فی القراءات السبع اثر ابو عمرو عثمان بن سعید دانی (م ۴۴۴) می‌باشد «۱».

محتوای کتاب دانی در قرن ششم توسط ابو القاسم بن خیره اندلسی شاطبی (م ۵۹۰) به رشته نظم کشیده شد و به این ترتیب منظومه معروف شاطبیه به وجود آمد که به نوبه خود طی قرون متمادی شرحهای مختلفی بر آن نوشته شد «۲».

اینها گوشه‌هایی از تلاشهای دانشمندان در توجیه قراءات سبعه است که از نظر گذشت، علاوه بر آن درباره ارزش قراءات سبعه نظریات مبالغه‌آمیزی نیز به ظهور رسید که هنوز در کتابها به چشم می‌خورد. مثلا عده‌ای تصور کردند که قراءات سبعه منطبق بر همان حروف هفتگانه‌ای است که به عقیده ایشان قرآن براساس آن نازل شده است «۳».

عده‌ای مانند ابن سبکی قائل به تواتر قراءات سبعه شدند و وجود سند روایی برای این قراءات را، مانع از تواتر همه جانبه آن- تا عصر رسول خدا (ص)- ندیدند «۴» و عده‌ای پا از این فراتر نهاده و انکار تواتر قراءات سبع را با انکار تواتر قرآن برابر دانستند و در نتیجه قائل به کفر منکران تواتر قرائات سبع شدند که از جمله ایشان قاضی اندلس ابو سعید فرج بن لب اشاره بوده است «۵».

در مقابل آراء و نظرات یاد شده- که همگی در مقام صحه گذاشتن بر کار ابن مجاهد بود- عده‌ای از دانشمندان نیز به انتقاد جدی از ابن مجاهد پرداخته، او را به دلیل انتخاب قرائت هفت قاری سرزنش کردند. از مهمترین این افراد می‌توان از ابو العباس احمد بن عمار مهدوی، ابو بکر ابن العربی، ابو حیان اندلسی، ابو محمد مکی بن ابی طالب و حتی در قرنهای بعد ابن الجزری یاد نمود. از اینان بزرگان گفته‌های فراوانی بر جای

---

(۱)- البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۱۸

(۲)- تاریخ قراءات قرآن، ۵۷ الی ۶۳ با تلخیص

(۳)- نقل از النشر، ۱/ ۳۳؛ الاتقان، ۱/ ۲۷۴ به نقل از ابو شامه

(۴)- مناهل العرفان، ۱/ ۴۲۹

(۵)- همان، ۱/ ۴۲۸ تحت عنوان: الاراء فی القراءات السبع

مانده است «۱». از این نمونه‌ها برمی‌آید که انتقادات دانشمندان یاد شده بیشتر در محورهای زیر بوده است:

الف- انتخاب قراءات سبعه برپایه معیارهای مورد توافق همه دانشمندان- به ویژه پیشوایان علم قرائت- صورت نگرفته است.

ب- قاریان هفتگانه- علی‌رغم استادی در فن قرائت- لزوما برترین قاریان عصر خود نبوده‌اند.

ج- انحصار قراءات معتبر در هفت قرائت دلیل قابل قبولی نداشته و این کار خصوصا منشأ اشتباه اشخاص غیرمطلع با احرف سبعه گردیده است.

د- کنار گذاشتن سایر قراءات به عنوان قراءات شاذّ فاقد مجوز لازم است.

ه- انتساب قراءات قرآن به هریک از قاریان سبعه به تنهایی دلیل صحّت آن قرائت نیست.

و- قرآن و قراءات دو حقیقت متفاوت است. به این معنی که قرآن از تواتر برخوردار است، لکن قراءات ماهیتی جز خبر واحد ندارد.

با توجه به موارد ذکر شده عده‌ای از دانشمندان- که تمایزی بین قرّاء سبعه و دیگر قاریان بزرگ نمی‌یافتند- سه قاری دیگر به نامهای یعقوب بن اسحاق حضرمی (م ۲۰۵)، و خلف بن هشام (م ۲۲۹) و ابو جعفر یزید بن قعقاع (م ۱۳۰) را به قرّاء سبعه اضافه کردند و کتبی در باب قراءات دهگانه بپرداختند که از جمله می‌توان به کتاب الجامع فی القراءات العشر از نصر بن عبد العزیز فارسی (م ۴۶۱)، المصباح الزاهر فی القراءات العشر الزواهر از ابو کرم مبارک بن حسن شهروزی (م ۵۵۰) و النشر فی القراءات العشر اثر محمد بن محمد دمشقی مشهور به ابن جزری (م ۸۳۳) اشاره کرد.

پس از مدتی چهار قاری دیگر به نامهای حسن بصری، ابن محیصن، یحیی بن مبارک

---

(۱)- از جمله بنگرید به الاتقان، ۱/ ۲۷۴: التنبیه الثالث، التمهید فی علوم القرآن، ۲/ ۲۳۲: استنکارات لموقف ابن مجاهد

یزیدی و ابو الفرج شنبوذی به جمع قاریان دهگانه اضافه شد و زمینه تدوین قراءات چهارده‌گانه فراهم گشت «۱». و نمونه اعلای این قراءت در کتاب اتحاف فضلاء البشر فی القراءات الاربع عشر نوشته دمیاطی (م ۱۱۱۷) منعکس می‌باشد. ابن جزری شخصا معتقد بود که «هر قرائتی که به وجهی از وجوه با قواعد عربی موافقت داشته باشد و علاوه بر آن با رسم الخط یکی از مصاحف عثمانی- گرچه به صورت احتمالی- منطبق و سند آن نیز صحیح باشد، قهرا در شمار قراءات صحیح است و رد و انکار آن جایز نیست، بلکه چنین قرائتی در زمره احرف سبعه منقول از پیامبر (ص) به شمار می‌آید و پذیرش آن بر مردم واجب است، اعم از آنکه چنین قرائتی از ناحیه قاریان هفتگانه یا دهگانه و یا قاریان دیگر- که قرائت آنان مورد قبول واقع شده- به دست ما رسیده باشد، اما اگر یکی از سه رکن گفته شده دچار اختلال شود بر آن قرائت، عنوان ضعیف یا شاذ اطلاق می‌گردد اعم از آنکه از ناحیه قاریان هفتگانه یا قاریان مهمتر از آنان باشد «۲»».

باید گفت: در بین انتقادات بعمل آمده نسبت به ابن مجاهد، مهمترین انتقاد، انتقاد به محدودسازی قراءات معتبر به هفت قرائت بوده است، آن هم به این جهت که قراءات هفتگانه برای عده‌ای با حروف هفتگانه- که به ادعای اهل سنت قرآن براساس آن نازل شده- اشتباه گردیده است.

ازاین‌رو پس از ابن مجاهد برخی از دانشمندان به تالیف کتابهایی درباره قراءات قاریان ممتاز پرداخته و یا به تالیف کتبی مشتمل بر قراءات شش قاری (تسدیس) و یا هشت قاری (تثمین) و یا ده قاری (تعشیر) روی آوردند تا به این وسیله شبهه به وجود آمده در اذهان مبتدیان برطرف گردد «۳». ابن جزری در این زمینه می‌نویسد: «من نیز به جهت برطرف ساختن همین شبهه به تالیف و تدوین قراءات روی آوردم و در آثار خود دست‌اندرکار تثمین، تعشیر و یا تفرید قراءات شدم» «۴».

---

(۱)- مباحث فی علوم القرآن، ۲۵۰

(۲)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۹

(۳)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۴۳ از قول ابو الفضل عبد الرحمن بن احمد رازی و نیز مقدمه‌ای بر تاریخ قراءات، ۴۳ مرحله پانزدهم

(۴)- النشر فی القراءات العشر، ۱/ ۴۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۵

ظهور قراءات برتر در قراءات سبعه

از مسائل قابل توجه در بحث قراءات سبعه شاخص شدن برخی از این قراءات به عنوان قرائت برتر و اولویت یافتن آنها نسبت به سایر قراءات است. از این دست قراءات می‌توان به قرائت عـاصم بن ابی النجود و سـپس قرائت نـافع اشـاره کرد و چنانکه روشن است هم اکنون نیز اکـثریت قریب به اتفـاق مسـلمانان، قرآن را براسـاس قرائت این دو نفر تلاـوت می‌کننـد. امـا به راستی دلیـل این ارجحیت چیست؟ این مسـاله‌ای است که قرنهـا ذهن دانشـمندان علوم قرآنی را به خود مشـغول سـاخته است. مکی بن ابی طالب- که خود از صـاحب‌نظران بزرگ در امر قراءت است- در بـاب معیـار قراءات در کتـاب الابانـة می‌نویسـد: اکثر اختیارات مردم (دانشـمندان) در مورد وجهی از قرائت بود که دارای سه شرط به شرح زیر باشد:

الف- وجهی قوی و معتبر از جهت قواعد عربی داشته باشد.

ب- با رسم الخط مصاحف عثمانی قابل انطباق باشد.

ج- عمـوم مردم پـذیرای آن بـوده باشـند. او سـپس در مورد شـرط سوم توضـیح داده است که: «مراد از وجه مورد قبول عموم مردم همان وجهی است که اهل مـدینه و اهل کوفه بر آن اتفاق نظر داشـته‌اند. این توافق از دیـدگاه دانشـمندان حجت نیرومنـدی بود که نـاگزیر آن را انتخـاب می‌کردنـد، البته چه بسـا مراد از عموم مردم اهـل حرمین (مکه و مـدینه) نیز بوده باشـد. اما آنان برای قراءاتی اعتبار قائل شدند که نافع و عاصم بر آن اتفاق نظر داشته‌اند. لذا قرائت این دو نفر اولی به هر قرائتی بوده و دارای صحیح‌ترین سند و نیز فصیح‌ترین لهجه در عربیت است و قراءات ابی عمرو و کسـایی- از جهت فصاحت- به دنبال قراءات عاصم و نافع قرار می‌گیرد» «۱».

به عقیده ما گفته این دانشـمند سـند محکمی در نشان دادن علت ظهور قراءات برتر در بین قراءات سـبعه است، چرا که از این سخن می‌توان استنباط کرد که قرائت قرآن علاوه

---

(۱)- نقل از البرهان فی علوم القرآن، ۱/ ۳۳۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۶

بر جریانی که در بین قاریان و دانشـمندان علم قرائت داشـته، حکایت و سرگذشتی هم در بین عامه مردم داشته است. به این صورت که قرائت کتـاب الهی در بین مسـلمانان، از موضوعیت ویژه‌ای برخوردار بوده و آنـان بـا علاقه‌منـدی قرائت صـحیح را از طریق نقل متواتر از نسـلی به نسل دیگر منتقل کرده‌انـد و در این میان از آنجا که قرائت دو تن از قاریان بزرگ- یعنی عاصم و نافع- از انطباق بیشتری بـا قرائت عامه برخوردار بوده، قهرا در بین قراءات هفتگانه و غیره موقعیت مناسـبتری به هم زده است، نه آنکه عامه مردم در هر دوره و زمان به قرائت قاری خاصـی روی آورند. با توجه به این حقیقت است که در بین شیعیان، ارجاع به قرائت عامه همواره به عنوان یـک اصـل مورد تأکیـد بوده است. در حـدیثی سـفیان بن سـمط گویـد: از ابو عبـد الله صادق (ع) درباره تنزیل قرآن پرسـش کردم. آن حضـرت فرمود: «قرآن را به همـانگونه که یاد گرفته‌ایـد قرائت کنیـد» «۱» و در روایت دیگر از قول سالم بن سـلمه آمـده است: شخصـی در حضور امـام صـادق (ع) آیه‌ای را به قرائتی جـدا از قرائت مردم تلاوت کرد و من هم شـنیدم در اینجا امام صادق (ع) فرمـود: «از این قرائت خودداری کن، قرآن را به همـان‌گونه که مردم می‌خواننـد قرائت کن» «۲». با الهام از چنین روایاتی شـیخ طوسـی می‌نویسـد: «بایـد بـدانیم آنچه در مـذهب امـامیه معروف و در اخبار و روایات آنان شایع می‌باشـد این است که قران به یک

حرف و بر یک پیامبر (ص) نازل شـده است، گرچه دانشـمندان شـیعه بالاتفاق قرائت قرآن را طبق قراءات متـداول بین قاریان تجویز کرده و یادآور شده‌اند که انسان می‌تواند قرآن را به هریک از این قراءات بخواند و متقابلا انتخاب قرائت خاص را- که نتوان جز به آن قرائت کرد- مکروه شمرده‌اند» «۳».

---

(۱)- الکافی، ۲/ ۶۳۱

(۲)- الکافی، ۲/ ۶۳۳

(۳)- التبیان، ۱/ ۷؛ مجمع البیان، ۱/ ۷۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۷

پرسش برای پژوهش

۱- سنّت پیامبر اکرم (ص) در تعلیم قرائت قرآن چگونه بود؟

۲- دانشمندان اهل تسنّن در مورد روایات «هفت حرف» چه می‌گویند؟ این بیانات را تحلیل و بررسی کنید.

۳- درباره عوامل اختلاف قرائت قرآن در دوره صحابه، بحث و گفتگو کنید.

۴- گزارشی از رویداد توحید مصاحف بیان کنید. آیا این رویداد با حدیث «سبعهٔ احرف» ارتباط دارد؟

۵- عوامل اختلاف قرائت پس از توحید مصاحف، چه بوده؟

۶- ابو الاسود دئلی و خلیل بن احمد برای اصلاح رسم الخط قرآن‌چه کردند؟

درباره جایگاه علمی و عملی این دو تن تحقیق کنید.

۷- پس از اصلاح رسم الخط قرآن، چرا و از ناحیه چه کسانی اختلاف قرائت پدید آمد؟

۸- درباره ابن مجاهد، فعالیت‌های او در زمینه قرائت قرآن و معیارهای وی برای این کار توضیح دهید.

۹- واکنش دانشمندان اهل تسنّن در برابر تلاش ابن مجاهد چه بود؟

۱۰- پنج مورد از انتقادات دانشمندان بر بحث هفت قرائت را بیان کنید.

۱۱- چگونه در میان هفت قرائت مشهور، دو قرائت برتر بطور شاخص مطرح شد؟ در مورد این مطلب بحث و گفتگو کنید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۱۹

فصل دهم نگرشی بر فهم تاریخی قرآن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۱

فهم قرآن، عوامل و موانع

مقدمه

پس از طرح مبـاحثی پیرامون رویگردانی از تفسیر قرآن در سـده نخست و گرم شـدن بازار قراءات متعاقب این دوره، در این فصـل مطالبی در باب راه و رسم فهم قرآن تقدیم علاقمندان می‌گردد.

تفسیر قرآن از دیرینه‌ترین علوم اسلامی است که از آغاز نزول قرآن مورد توجه مسلمانان بوده است. دلیل این توجّه طبیعت اجمالی قرآن از یک طرف و نیاز به تبیین و توضیح مجملات قرآنی از سوی دیگر است. بنابر شواهد قطعی رسول خدا (ص) نخستین مفسّر است که به توضیح قرآن برای مسلمانان اقدام فرمود و پس از وی اهل بیت آن حضرت عهده‌دار این کار شدند؛ هرچند- به شرحی که خواهد آمد- پس از وفات رسول گرامی اسلام (ص) تفسیر قرآن و فهم و درک آن از مسیر اصلی خود خارج شد و انحرافاتی در این خصوص به وجود آمد. این نوشتار درصدد است تا به اختصار گزارشی از واقعیتهای تاریخی مربوط به فهم قرآن و راه و رسم پی بردن به مفاهیم بلند کتاب الهی را در اختیار خوانندگان خود قرار دهد.

آموزش قرآن در عصر رسول خدا (ص) «۱»

اشاره

به‌طوری که گفتیم قرآن کریم در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله سرگذشت‌های تاریخی، حوادث عصر رسول خدا (ص) و مهمتر از این دو آیات الاحکام به اجمال نازل شده است. در این مورد از همان عصر نزول، سؤالاتی برای مسلمانان به وجود می‌آمد که با مراجعه به رسول خدا (ص) پاسخ آنها روشن می‌گشت. از طرف دیگر مهمترین وسیله

---

(۱)- این موضوع در فصل هفتم به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفت و در این فصل شمه کوتاهی از آن مجددا طرح شده است

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۲

رسول خدا (ص) در اثبات حقّانیت خود و نیز هدایت و راهنمایی مردم، همان قرآن بود که پیامبر اسلام (ص) چه در مکه و چه در مدینه از آن بهره‌برداری کردند. از قرائن تاریخی برمی‌آید که آن حضرت در استفاده از قرآن- با توجّه به مخاطبان خود- از دو شیوه به شرح زیر استفاده کرده‌اند:

۱- اسماع قرآن کریم

اسماع در لغت به معنای شنواندن است. مراد از اسماع قرآن شنواندن آن به گوش مردم است که معمولا در مکّه و نسبت به مشرکان صورت می‌پذیرفت. در آن سالها رسول خدا (ص) در مسجد الحرام می‌نشست و به تلاوت قرآن می‌پرداخت «۱» و در مواقعی از طریق خواندن قرآن در نمازهای خود، آیات الهی را به گوش رهگذران می‌رساند و به انذار آنها می‌پرداخت چنانکه می‌فرماید: «وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۲» یعنی: (بگو) این قرآن به من وحی شده است تا با آن شما و هرکه را (که پیام آن) به او برسد بیم دهم. واضح است که در این موارد آیات قرآن بدون هیچ توضیحی به گوش مردم می‌رسید و اشکالی هم در انجام مأموریت رسول خدا (ص)- که همان ابلاغ کلام وحی بود- به وجود نمی‌آورد. زیرا آیات و سوره‌های مکّیه بر محور عقاید- از جمله مبدأ و معاد- دور می‌زد و به دلیل تکرار فراوان این مضامین در آن سوره‌ها درک آنها آسان بود و از این گذشته مخاطبان این آیات، قوم عرب و آشنای به زبان قرآن بودند و برای فهم آن آیات و به ویژه اخطارها و انذارهای قرآن مشکلی احساس نمی‌کردند. به عنوان مثال در کتب تاریخی و نیز تفاسیر قرآن آمده است «۳» که: در نوبتی ولید بن مغیره

---

(۱)- چنانکه قرآن کریم در سوره جمعه آیه دوّم می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ ...» یعنی: او خدایی است که در بین مردمی درس ناخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان

می‌سازد و ..»، لذا نخستین مرحله از کار رسول خدا (ص) تلاوت آیات الهی بر مردم و رساندن قرآن به گوش آنها بود.

(۲)- الانعام، ۱۹

(۳)- از جمله بنگرید به السیرهٔ النبویه، ۱/ ۲۸۹؛ الاتقان، ۴/ ۵؛ تفسیر مجمع البیان، ۱۰/ ۵۸۴؛ تفسیر المیزان، ۲۰/ ۹۲.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۳

که از سران مشرکان در مکه بود برای استماع قرآن به رسول خدا (ص) نزدیک شد، در آن هنگام رسول خدا (ص) به تلاوت سوره مؤمن یا غافر مشغول بود، ولید به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و بدون بازگشت به سوی قوم خود، به خانه خود مراجعت نمود، به طوری که دوستان او تصور کردند که وی به اسلام گرائیده است. امّا او پس از مدتی بررسی و ارزیابی ادعا کرد که قرآن کلام بشر است لکن جنبه‌ای سحرآمیز دارد و این جریان در اوائل سوره مدّثّر نقل شده است. «۱»

عدّه زیادی از مشرکان پس از شنیدن آیات قرآنی تحت تأثیر قرار گرفتند و اسلام را پذیرا شدند که از جمله آنان می‌توان از جبیر بن مطعم، طفیل بن عمرو الدّوسی و عمر بن خطّاب «۲» نام برد. لذا سران قریش که از این موضوع بیمناک شده بودند، پس از مدتی استماع قرآن را تحریم کردند «۳» و حتی مانع نماز خواندن رسول خدا (ص) در مسجد الحرام و یا اسماع قرآن توسط او شدند. و آیه: «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى» که در مذمّت ابوجهل نازل شده است «۴»، ناظر به همان ایجاد مزاحمت قریش در مقابل پیامبر (ص) است. لکن از آنجا که اقدام رسول خدا (ص) در اسماع قرآن، اقدامی موفّق و موثّر بود، خدای تبارک و تعالی در آیات بسیاری- از جمله آیات پایانی سوره علق «۵»- حضرتش را به استقامت در مقابل مشرکان و ادامه کار توصیه فرمود.

۲- اقراء قرآن

اقراء در اصطلاح علوم قرآنی به معنای آموزش قرائت قرآن و نیز تحویل گرفتن قرائت

---

(۱)- المؤمن، ۱۱ الی ۲۵

(۲)- تاریخ قرآن رامیار، ۲۱۴ الی ۲۱۹؛ تحت عنوان: تأثیر قرآن

(۳)- در فصّلت، ۲۶؛ آمده است: «وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»، یعنی: و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فرامدهید و (هنگام قرائت وی) سخن یاوه در آن افکنید (هیاهو و جنجال کنید) تا شاید پیروز شوید.

(۴)- بنگرید به تفسیر مجمع البیان، ۱۰/ ۷۸۲؛ تفسیر المیزان، ۲۰/ ۳۲۷ و ۳۲۹

(۵)- در آنجا که می‌فرماید: «كَلَّا لا تُطِعْهُ وَ ..» یعنی: چنین از او (ابوجهل) اطاعت مکن و ...

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۴

شاگرد و کوشش در اصلاح قرائت اوست. «۱» به این جهت به استاد و معلّم قرآن مقری گفته می‌شود و این تعبیر با اصطلاح قاری تفاوت دارد. شیوه رسول خدا (ص) در مقابل مؤمنان اقراء قرآن بود که طبعا با اسماع قرآن تفاوت دارد. امّا از آنجا که مخاطبان رسول خدا (ص) عرب زبان بودند و در یادگیری عبارات قرآن مشکل چندانی نداشتند، رسول خدا (ص) در مسیر اقراء قرآن حقایقی از مفاهیم قرآن را به آنان منتقل می‌ساخت، ضرورت این کار از آنجا بود که مؤمنان پس از وارد شدن به دایره مسلمانی، نیازمند آموزش احکام دینی بودند. امّا آیات قرآن غالبا فاقد جزئیات احکام و مقرّرات دینی بود.

از اینرو رسول خدا (ص) گاه با توضیحات خود و گاه نیز به شکل عملی مؤمنان را در جریان جزئیات احکام و شرایع دینی قرار می‌داد. و به تدریج با تفسیر بسیاری از آیات قرآن آشنا می‌فرمود. البته رسول گرامی اسلام (ص) در مکّه از محدودیت فراوانی در

آموزش قرآن به مؤمنان برخوردار بود و غالبا کار آن حضرت در مراکزی سرّی و به دور از چشم مشرکان صورت می‌پذیرفت که یکی از این مراکز خانه ارقم بن ابی ارقم واقع در کوه صفا بوده است. «۲» امّا پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، مسجد پیامبر مرکز تعلیم و تعلّم قرآن قرار گرفت و علاوه بر آن حضرت- که در رأس معلّمان قرآن قرار داشت- عدّه‌ای از اصحاب پیامبر (ص) از جمله عبادهٔ بن صامت، عبد الله بن مسعود، معاذ بن جبل، ابیّ بن کعب انصاری در کار آموزش قرآن به نو مسلمانان وارد شدند.

عبادهٔ بن صامت گوید: «وقتی یکی از مهاجران به مدینه وارد می‌شد، پیامبر او را به یکی از ما (معلّمان قرآن) می‌سپرد تا قرآن را به او بیاموزد. ازاین‌رو همواره در مسجد رسول خدا (ص) صدای مردم به تلاوت قرآن بر پا بود. و در نوبتی رسول گرامی (ص) توصیه کرد که قاریان آرامتر به تلاوت قرآن بپردازند تا صداها در یکدیگر تداخل نکند.» «۳»

مطلب مهم در نحوه آموزش قرآن در این دوره، همان انتقال مفاهیم قرآنی به شاگرد و

---

(۱)- تفسیر مجمع البیان، ۱۰/ ۷۱۹

(۲)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۳۳۳

(۳)- مناهل العرفان، ۱/ ۲۳۴

متعلّم بود. گویا رسول خدا (ص) در این جهت برنامه مشخّصی داشته است. زیرا یکی از اساتید قرائت در عصر تابعین- یعنی ابو عبد الرحمن سلمی- می‌گوید: «معلّمان ما یعنی عثمان، ابن مسعود و ابیّ بن کعب به ما خاطر نشان ساختند که: رسول خدا (ص) قرآن را به صورت ده آیه ده آیه به اصحاب خود تعلیم می‌فرمود. و اصحاب از هیچ ده آیه‌ای نمی‌گذشتند تا آنکه مسائل علمی و احکام عملی آن آیات را یاد بگیرند. به این ترتیب ما (صحابه) همه قرآن و احکام عملی آن را فراگرفتیم.» «۱» از این سخن معلوم می‌شود که اقراء قرآن در عصر رسول خدا (ص) به معنای آموزش عبارات و مفاهیم قرآن به صورت توأمان بود و در سایه نظارت رسول خدا (ص) عده‌ای از صحابه به درجات بالایی از نظر درک فقهی یا دانش تفسیر نائل شدند به‌طوری که همین عدّه توانستند به عنوان معلّمان قرآن و مبلّغان دینی به نواحی مختلف گسیل شوند.

۳- نظام امتیازی یا امتیازدهی با قرآن «۲»

رسول گرامی اسلام (ص) برای گسترش فرهنگ قرآنی در جامعه، نظام ویژه‌ای ابداع فرمود که به «نظام امتیازی با قرآن» معروف است. پیامبر گرامی با فرمودن: «افضل العبادهٔ قراءهٔ القرآن» «۳»- یعنی: بالاترین عبادت قرائت قرآن است- مسلمانان را به فراگیری هرچه بیشتر قرآن تشویق فرمود. و با توجّه به آنکه فراگیری قرآن در آن دوره از فهم قرآن و تدبّر در آیات آن جدا نبود، ارزش و معنای حدیث فوق بهتر دانسته می‌شود.

علاوه بر آن رسول خدا (ص) با فرمودن: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گرفته و به دیگران بیاموزد» «۴» عملاً همه مسلمانان را در مسیر آموختن قرآن و یا آموزش آن به دیگران قرار داد. آن حضرت تقدّم حافظ و قاری قرآن را بر دیگران خصوصا در احراز

---

(۱)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۴؛ اضافه می‌شود که در متن برخی از این روایات آمده است که: «انّ رسول اللّه کان یقرئهم العشر ...» لذا واژه «اقراء» به مفهوم تعلیم همه‌جانبه قرآن است، بنگرید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۵۷.

(۲)- تعبیر از علامه سید مرتضی عسکری است با عنوان: «نظام المفاضلهٔ بالقرآن». بنگرید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۶۵

(۳)- تفسیر مجمع البیان، ۱/ ۸۴

(۴)- صحیح بخاری، ۶/ ۵۹۴؛ سنن ترمذی، ۵/ ۱۵۹؛ بحار الانوار، ۸۹/ ۱۸۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۶

امامت جماعت مورد تصریح قرار داد و به عنوان یک اصل خطاب به مؤمنان فرمود:

«یؤمّکم اقرؤکم.» «۱» یعنی: به هنگام نماز آن کس از شما امام جماعت شود که دانش قرآنی بیشتری دارد. علاوه بر آن در مدیریتها و مسؤولیتهای اجتماعی، آگاهی به قرآن و تسلّط افراد را در این زمینه، ملاک انتخاب آنان به مناصبی چون امارت و فرماندهی قرار داد. در این باره در تفسیر ابن کثیر آمده است: «روزی رسول خدا (ص) گروهی را عازم مأموریتی ساخت. قبل از روانه شدن این عدّه رسول خدا (ص) از تک‌تک افراد سؤال کرد که چه میزان از قرآن در خاطر دارند. در این میان به جوانی برخورد نمود که از کم سن و سالترین آن گروه بود. رسول خدا (ص) از وی پرسید که چه میزان از قرآن را در خاطر دارد. او در پاسخ گفت که فلان سوره و نیز سوره بقره را در خاطر دارد. رسول گرامی (ص) با تعجّب سؤال کرد آیا سوره بقره را در خاطر داری؟! وی گفت: آری. در اینجا پیامبر (ص) فرمود: تو با این گروه برو که امیر و فرمانده ایشانی.» «۲»

به همین ترتیب رسول گرامی (ص) نه تنها منزلت حافظ و قاری را در دنیا مورد تأکید قرار داد، که درباره منزلت معنوی آنان در قیامت نیز سخنان مهمی ایراد فرمود. از جمله این سخن معروف است که: «در روز قیامت به حافظ و قاری قرآن گفته می‌شود که: قرآن را بخوان و از خداوند درجه بگیر. زیرا مقام تو در بهشت معادل آخرین آیه‌ای است که در خاطر داشته و تلاوت می‌کنی.» «۳»

شیوه تفسیرگویی در عصر رسول خدا (ص)

اشاره

در عصر رسول خدا (ص) تفسیرگویی بسیار ساده بود و از بحثهای لغوی، قرائی، ادبی و ... که به تدریج به تفاسیر راه یافت، اثری در کار نبود. رسول خدا (ص) در کوتاهترین عبارات حقایق قرآن را توضیح می‌داد و در مواردی با گفتن یک کلمه تفسیر آیه‌ای را روشن می‌ساخت.

---

(۱)- سنن ابی داود، ۱/ ۱۵۹ و ۱۶۰

(۲)- همان ماخذ، ۱/ ۳۷

(۳)- تفسیر مجمع البیان، ۱/ ۸۵؛ سنن ترمذی، ۵/ ۱۶۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۷

در عین حال آثار به جای مانده از آن دوره نشان‌دهنده تنوّع خاصّی در روش تفسیری پیامبر (ص) است که در اینجا به برخی از آن موارد اشاره می‌گردد:

۱- بیان مصادیق آیات در عمل

در مواردی آن حضرت با عمل خود مصادیق آیات قرآن را نشان داده و اصحاب را با حقیقت آن آشنا می‌ساخت. این موضوع به

خصوص در زمینه آیات احکام و آیات اجتماعی قرآن شواهد متعدّدی دارد که از هرکدام به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود:

الف- رسول خدا (ص) در باب نماز به اصحاب خود فرمود: «صلّوا کما رایتمونی اصلّی.» «۱» یعنی: به همان‌گونه که نماز خواندن مرا مشاهده می‌کنید، نماز بخوانید.

روشن است که شیوه نمازگزاری پیامبر (ص) به یک معنا تفسیر: «أَقِیمُوا الصَّلاهَٔ» بود که به عنوان سنّتی واجب مورد قبول همه مسلمانان قرار گرفت. و این مطلب در مورد احکام دیگر، از جمله: زکات، روزه و حج نیز قابل تسرّی است.

ب- در جریان منازعه رسول خدا (ص) با مسیحیان نجران آیه مباهله نازل گردید که در آن می‌فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسید باز کسانی با تو به بحث و ستیز برخیزند و به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را فراخوانیم، شما هم زنان خویش را، ما از نفوس خویش دعوت کنیم، شما هم نفوس خود را، آنگاه مباهله می‌کنیم (یعنی با دعا و نفرین بر ضد یکدیگر اقدام می‌کنیم) و در این مباهله لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم.» «۲»

رسول خدا (ص) در اجرای این آیه، همراه با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام پا به محل مباهله گذاشت «۳» و با این کار خود به همگان فهماند که در آیه مباهله حسن و حسین مصداق «أَبْناءَنا» فاطمه زهرا مصداق «نِساءَنا» و علی (ع) مصداق «أَنْفُسَنا» می‌باشند. چنانکه در جریان نزول آیه تطهیر نیز حضرت به همین شیوه عمل فرمود.

---

(۱)- صحیح بخاری، ۱/ ۱۱۷

(۲)- آل عمران، ۶۲

(۳)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۳۷۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۸

۲- توضیحات شفاهی در تبیین آیات

در بسیاری از موارد رسول خدا (ص) با توضیحات خود، حقایق قرآن را در اختیار اصحاب خود قرار می‌داد. در این مورد روایات معتبری در کتب شیعه و سنّی وجود دارد که نمونه‌هایی از آن نقل می‌شود:

الف- رسول گرامی اسلام (ص) در تفسیر: «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ» فرمود:

مراد از «الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ» یهود و مراد از «الضَّالِّینَ» نصاری هستند. «۱»

ب- حضرت پیامبر (ص) در آیه: «کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهًٔ وَسَطاً» «۲» فرمود: وسطا یعنی عدلا «۳» و منظور آن است که خداوند شما را امّتی معتدل و میانه قرار داد.

ج- امام صادق (ع) می‌فرماید: چون آیه: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» «۴» نازل گردید، رسول خدا (ص) در توضیح آن فرمود: «هر مؤمنی که من سرپرست و مولای اویم علی (ع) مولا و سرپرست اوست.» و نیز آن حضرت فرمود: «به شما مؤمنان سفارش می‌کنم که از کتاب خدا و خاندان من جدا مشوید؛ که من از خدا درخواست کردم تا میان قرآن و خاندانم جدایی میفکند تا در قیامت که بر من ملحق می‌شوند.» «۵»

د- سیوطی در روایتی نقل کرده است که رسول خدا (ص) در تفسیر: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ» فرمود: در این آیه خداوند می‌فرماید: «فَاذْکُرُونِی یا معشر العباد بطاعتی أَذْکُرْکُمْ بمغفرتی.» «۶»

یعنی: ای بندگان من با فرمانبرداری خود مرا یاد کنید تا با آمرزش خویش شما را یاد کنم.

۳- پاسخ به سؤالات قرآنی صحابه

در مواردی آن حضرت (ص) به سؤالات قرآنی صحابه پاسخ داده، ابهامات آنان را برطرف می‌ساخت. به عنوان مثال در تفاسیر شیعه و سنّی آمده است که چون آیه: «آنان

(۱)- الاتقان، ۴/ ۲۴۵

(۲)- البقره، ۱۴۳

(۳)- همان ماخذ، ۴/ ۲۴۶

(۴)- النساء، ۵۹

(۵)- الکافی، ۱/ ۲۸۷.

(۶)- الاتقان، ۱/ ۲۴۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۲۹

که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست و آنها هدایت یافتگانند» «۱» نازل گردید، برخی از صحابه به پیامبر (ص) عرض کردند: کدامیک از ماست که به نفس خود ظلم و ستم نکرده است؟! امّا رسول خدا (ص) فرمود: در این آیه مراد از ظلم و ستم شرک است. آیا نشنیده‌اید که بنده صالح خدا (لقمان) گفت که: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ» «۲» یعنی: همانا شرک ستم بزرگی است. «۳»

و نیز در آیه: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا» «۴»- یعنی: و برای خدا بر (گردن) مردم است که آهنگ خانه (خدا) کنند و در حدّ امکان راهی به این خانه باز کنند- شخصی از رسول خدا (ص) سؤال کرد: مراد از راه و سبیل در آیه چیست؟ و پیامبر (ص) فرمود: «الزّاد و الرّاحلة.» «۵» یعنی سبیل عبارت از داشتن توشه و مرکب سواری است.

و به همین ترتیب است سؤالات دیگر و پاسخهای آن حضرت که در کتب تفسیر روایی درج شده است.

این شیوه در طول دوران رسالت ادامه یافت. و برخی از دانشمندان معتقدند که رسول خدا (ص) از دنیا نرفت مگر آنکه تمام قرآن را برای اصحاب خود تبیین فرمود. «۶» و نکته مهم آنکه بسیاری از اصحاب پیامبر (ص) موفّق شدند که علاوه بر ثبت آیات قرآن، توضیحات تفسیری رسول خدا (ص) را نیز در حاشیه مصاحف خود درج کنند و این توضیحات تا عصر خلفای اوّلیه کم‌وبیش وجود داشت؛ ولی در این دوره به تدریج از بین رفت و به فراموشی کشیده شد.

وارثان علوم نبوی

پس از رسول خدا (ص) داناترین مردم به حقایق قرآن اهل بیت علیهم السلام هستند.

رسول گرامی اسلام (ص) در طول حیات خود نه تنها صلاحیت سیاسی اهل بیت (ع)

(۱)- الانعام، ۸۲

(۲)- لقمان، ۱۳

(۳)- مجمع البیان، ۳/ ۵۰۶

(۴)- آل عمران، ۹۷

(۵)- الاتقان، ۴/ ۲۵۰

(۶)- التفسیر و المفسرون، ۱/ ۴۹؛ به نقل از ابن تیمیه

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۰

بلکه مقامات علمی آنان را نیز برای مردم تشریح فرمود. به عنوان مثال حدیث: «انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها» یا «انا دارالحکمهٔ و علیّ بابها» «۱» که در خصوص علی (ع) صادر شده است، از شواهد قطعی بر دانش آن حضرت است.

به عقیده شیعه علوم امامان (ع) ریشه‌ای غیبی و الهی دارد و تنها به معلومات اکتسابی خلاصه نمی‌گردد. امّا اگر کسی این سخن را نپذیرد لا اقل این حقیقت را نمی‌تواند انکار کند که در بین اصحاب پیامبر (ص) کسی به مانند علی (ع) به پیامبر (ص) نزدیک نبود و از خرمن دانش آن حضرت بهره نگرفت. در این خصوص ابن اسحاق- که از قدیمی‌ترین سیره‌نویسان اهل سنّت است- می‌نویسد: «از نعمتهای خداوند بر علی (ع) یکی آن بود که آن حضرت از کودکی و قبل از ظهور اسلام در دامن رسول خدا (ص) پرورش یافت.» «۲» در این مدّت طولانی انوار علوم نبوی بر وجود علی (ع) تابیدن گرفت و آن حضرت وارث این علوم گردید. علی (ع) خود در این باره می‌فرماید: «نسبت من به پیامبر (ص) چنان بود که چون از حضرتش سؤال می‌کردم به من پاسخ می‌گفت و چون ساکت می‌شدم او ابتدا به سخن می‌کرد.» «۳»

مفسّر بزرگ اسلام، طبرسی، در تفسیر آیه: «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ» «۴»- یعنی: تا این سرگذشتها را گوشهای گیرنده و شنوا به خاطر سپارد- می‌نویسد: مصداق گوشهای شنوا علی (ع) است. و سپس از قول آن حضرت می‌نویسد: «چون این آیه نازل گشت پیامبر (ص) به من فرمود: از خدا خواسته‌ام که تو را دارای گوشهای شنوا گرداند و به برکت دعای پیامبر (ص) هرگز مطلبی را که از آن حضرت شنیده بودم، از خاطر نبردم.» «۵»

علی (ع) در طول حیات خود به کرّات از نسبت معلّمی رسول خدا (ص) و شاگردی خود در محضر آن بزرگوار سخن به میان آورد. به عنوان مثال در روایت آمده است: که روزی

---

(۱)- سنن ترمذی، ۵/ ۵۹۶

(۲)- نقل از السیرهٔ النبویه، ۱/ ۲۶۲

(۳)- سنن ترمذی، ۵/ ۵۹۵

(۴)- الحاقّه، ۱۲

(۵)- مجمع البیان، ۱۰/ ۵۱۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۱

علی (ع) به پیشگویی حوادثی از آینده مبادرت ورزید به طوری که اصحاب آن حضرت دچار شگفتی شدند. در این هنگام یکی از حاضران پرسید: ای امیر مؤمنان، آیا علم غیب دارید؟ حضرت با خنده و تبسّم به آن شخص که از طایفه بنی کلاب بود فرمود:

«آنچه من می‌دانم مصداق علوم غیبی نیست، بلکه دانشی است که از عالمی چون رسول خدا (ص) فراگرفته‌ام ...» «۱»

با توجّه به این مرتبه علمی، علی (ع) بارها خطاب به مردم فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی.» «۲» یعنی: قبل از آنکه مرا از دست دهید سؤالات خود را بپرسید. و در خصوص دانش قرآنی خود فرمود: «از کتاب خدا از من پرسش کنید. به خدا سوگند که آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم که در شب نازل شده یا در روز. در دشت نازل شده یا در کوه.» «۳» و صحابی بزرگ، عبد الله بن مسعود درباره دانش علی (ع) گفت: «قرآن بر هفت وجه نازل شده. و هریک از این وجوه ظاهری دارد و باطنی. و ظاهر و باطن قرآن، همه نزد علی (ع) است.» «۴»

به‌هرحال این مقام علمی درباره علی (ع)- که اعتراف همه صحابه را برانگیخت- به خودی خود دلیلی است که پس از وفات رسول خدا (ص) علی (ع) به عنوان شایسته‌ترین فرد، مورد رجوع جامعه قرار گیرد. امّا آنچه هنوز درباره مقامات اهل بیت (ع) بیشتر قابل توجّه است، موضوع حدیث ثقلین و شؤونی است که در این حدیث شریف برای اهل بیت رسول خدا (ص) اثبات می گردد.

شؤون اهل بیت (ع)

شیعه و سنّی از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا ابدا. و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض.» یعنی: من در میان شما دو میراث وزین به یادگار می گذارم- کتاب

(۱)- نهج البلاغه، خطبه، ۱۲۸

(۲)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳

(۳)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳

(۴)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۲

خدا و عترت و اهل بیتم- که تا وقتی به این دو تمسّک جویید گمراه نخواهید شد و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

این حدیث به بیان دانشمندان از احادیث قطعی و متواتری است که در صدور آن از رسول خدا (ص) تردیدی وجود ندارد. یکی از محقّقان بزرگ شیعه به نام میرحامد حسین هندی در کتاب عبقات الانوار این روایت را از حدود ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنّت نقل کرده است. «۱»

به عقیده ما حدیث ثقلین حجّتی برای همه مسلمانان تا روز قیامت است و نتایج ارزشمندی در پی بردن به شؤون اهل بیت دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می گردد.

۱- قرآن و اهل بیت (ع) ارتباط محکمی با یکدیگر دارند که این ارتباط تا روز قیامت باقی است.

۲- با توجّه به این ارتباط، رسول خدا (ص) هدایت و نجات مسلمانان را در تمسّک دو جانبه به قرآن و اهل بیت (ع) تضمین فرمود.

۳- تمسّک یک جانبه به قرآن و اعراض از اهل بیت (ع) نوعی تخلّف به شمار رفته و موجب ضلالت و گمراهی است.

۴- لازمه تمسّک به اهل بیت (ع)، مراجعه مسلمانان به آنان و پذیرش رهنمودها و دستورات آنهاست.

۵- قول و فعل اهل بیت رسول خدا (ص) همانند آیات قرآن حجّت و سند است. چرا که در تمسّک به آنان هدایت مسلمانان تضمین شده است.

۶- اهل بیت رسول (ع) از هر گناه و اشتباهی معصومند. زیرا لازمه حجّیت قول و فعل آنان، برخورداری ایشان از مقام عصمت است.

(۱)- ر. ک، خلاصه عبقات الانوار (مجلّد حدیث ثقلین). این کتاب، به عنوان تلخیصی عالمانه و روش‌مند از کتاب نفیس عبقات الانوار، تدوین و به فارسی نیز ترجمه شده است

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۳

روشن است که نتایج ذکر شده به دو مطلب مهم و اساسی بازگشت پیدا می‌کند و آن وجود صفات علم و عصمت در شخصیت اهل بیت (ع) است، این دو صفت همان ویژگیهایی است که خداوند متعال نیز در آیات قرآن (از جمله آیه ۳۳ سوره احزاب و آیه ۷۸ از سوره واقعه) آن را مورد تصریح قرار داده است. و نیز به دلیل همین دو ویژگی است که هر مسلمانی مکلّف به پیروی از اهل بیت (ع) می‌گردد.

رسول خدا (ص) در باب مقام علمی اهل بیت خود فرمود: «لا تعلموهم فهم اعلم منکم.» «۱» یعنی: به آنان چیزی یاد مدهید؛ که از شما داناترند. و در باب عصمت و طهارت آنان نیز اظهار داشت: «بدانید که خاندان من شما را از راه حق به در نمی‌برند و به راه ضلالت نمی‌کشانند.» «۲»

وصیّت نانوشته

در آستانه وفات رسول خدا (ص) اتفاق تلخی رخ داد که به دلیل حسّاسیت زمان وقوع، تاریخ آن را با تمام جزئیات به ثبت رساند. جریان این اتّفاق در بیشتر کتب حدیثی و تاریخی وارد شده است.

به عنوان مثال بخاری روایت کرده است که: ابن عبّاس گوید: «آن‌گاه که حال پیامبر (ص) رو به وخامت نهاد فرمود: برای من کاغذ و قلمی بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. در اینجا عمر گفت: بیماری بر پیامبر (ص) غلبه کرده است.

و کتاب خدا نزد ماست که همان برای ما کافی است. امّا حاضران در این باره به اختلاف پرداختند و سر و صدا بالا گرفت تا جایی که رسول خدا (ص) فرمود: از بستر من برخیزید که نزاع در نزد من جایز نیست.» «۳»

علّامه مجلسی در کتاب بحارالانوار پس از نقل چند حدیث در این زمینه می‌نویسد:

«جریان کاغذ و قلم خواستن رسول خدا (ص) و جلوگیری عمر از آوردن آن، مطلب

---

(۱)- الکافی، ۱/ ۲۸۷

(۲)- الکافی، ۱/ ۲۸۷

(۳)- صحیح بخاری، ۱/ ۱۲۰

قطعی و مسلّمی است که بخاری و مسلم و محدّثان دیگر اهل سنّت در صحاح خود نقل کرده‌اند.» «۱» و اضافه می‌شود که بخاری در چند موضع از کتاب خود به درج آن اقدام کرده است. اینکه رسول خدا (ص) درصدد نوشتن چه چیزی بود، فعلاـ موردنظر نمی‌باشد، آنچه مهم است آنکه عمر بن خطّاب با گفتن «حسبنا کتاب اللّه» مانع نوشته شدن وصیّت پیامبر (ص) گردید و چون در ضمن این کار به پیامبر اکرم (ص) نسبت هذیان و غلبه بیماری داد، آن حضرت از تصمیم خود مبنی بر نوشتن وصیّت خودداری ورزید.

زیرا به فرض مکتوب شدن وصیّت پیامبر (ص) مخالفان می‌توانستند با نسبت دادن هذیان وصیّت آن حضرت را از اعتبار خارج سازند. در این موقعیت بود که رسول خدا (ص) چشم از جهان فروبست و در شرایطی که علی (ع) بر بالین پیامبر (ص) حضور داشت و مقدّمات کفن و دفن آن حضرت را فراهم می‌ساخت، جمعی از اصحاب در محلّی به نام سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و پس از مذاکراتی چند، ابو بکر را به عنوان خلیفه برگزیدند. و به این صورت بود که علیرغم سفارشهای مکرّر رسول خدا (ص) نسبت به جانشینی علی (ع) آن حضرت از صحنه سیاسی جامعه به دور ماند.

اتفاقات فرهنگی پس از رسول خدا (ص)

اشاره

به دنبال رحلت پیامبر (ص) و در پی انزوای اهل بیت (ع) از خلافت و جانشینی آن حضرت، دو کار دیگر از ناحیه زمامداران به وقوع پیوست که هرکدام در تضعیف فرهنگ اسلامی آثار نامطلوبی بر جای گذاشت. این اقدامات عبارت بودند از:

الف- ممنوعیت نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص)

ب- خودداری و جلوگیری از تفسیر قرآن، ذیلا در مورد هرکدام توضیحاتی درج می‌شود.

الف- ممنوعیت نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص)

پس از وفات رسول خدا (ص)، نقل و نگارش احادیث آن بزرگوار ابتدا دچار محدودیت

---

(۱)- بحار الانوار، ۲۲/ ۴۷۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۵

و سپس مورد ممنوعیت قرار گرفت. قراین این مطلب بیش از آن است که بتوان در این حقیقت تاریخی به تردید پرداخت و دانشمندان اسلامی- از شیعه و سنّی- در کتابهای تاریخی و روایی خود نوعا به درج شواهد این مطلب اقدام کرده‌اند. به عنوان مثال شمس الدین ذهبی اقدام ابو بکر را در نهی مسلمانان از نقل حدیث رسول خدا (ص) و به دنبال آن از بین بردن تعدادی از روایات پیامبر (ص)- که خود جمع کرده بود- نقل کرده است. «۱»

ذهبی همچنین درباره اقدامات خلیفه دوم در جلوگیری از نقل حدیث پیامبر (ص) نمونه‌ای را به شرح زیر گزارش کرده است: «قرظة بن کعب گوید: آنگاه که عمر ما را- به عنوان والی و فرمانددار- به عراق گسیل داشت، تا خارج از مدینه مشایعت کرد. و سپس گفت: می‌دانید چرا تا به این مکان به همراهی شما آمدم؟ گفتیم: حتما به جهت احترام و تکریم آمده‌ای. او گفت: علاوه بر آن می‌خواستم مطلبی با شما در میان گذارم؛ و آن اینکه شما به شهری عزیمت می‌کنید که طنین قرآن مردمش همچون صدای زنبوران به گوش می‌رسد. مبادا با نقل حدیث پیامبر (ص) آنان را از قرآن بازدارید! نقل حدیث را کم کنید.

و من در ثواب این کار با شما شریکم.» ذهبی سپس نوشته است: «چون قرظه به عراق رسید مردم به او گفتند: حدیثی برای ما نقل کن، امّا قرظه گفت: عمر ما را از این کار نهی کرده است.» «۲»

لازم به ذکر است که پیشگامان نقل و نگارش حدیث جهت توجیه کار خود برای مردم دلایلی ذکر می‌نمودند که در کتب تاریخی آمده است. مثل آنکه می‌گفتند: «نقل حدیث پیامبر عامل شیوع اختلاف است» یا: «نقل حدیث مردم را از تلاوت قرآن بازداشته و عامل انزوای کتاب خدا می‌شود.» یا آنکه: «با وجود کتاب خدا ما را نیازی به حدیث نیست.» امّا در جای خود ثابت شده است که علل یاد شده نمی‌تواند توجیه‌گر اصلی سیاست جلوگیری از نقل حدیث باشد، بلکه ممنوعیت نقل حدیث در درجه نخست

---

(۱)- تذکرة الحفاظ، ۱/ ۳

(۲)- همان کتاب، ۱/ ۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۶

اقدامی سیاسی و گامی در جهت کتمان فضایل امیر المؤمنین علی (ع) و اهل بیت آن حضرت بود. «۱» و این سیاست به خصوص در دوره خلافت معاویه با شدّت دنبال گردید و در نتیجه بسیاری از روایات پیامبر (ص) که درباره علی و اهل بیت او وارد شده بود از بین رفت و متقابلاـ روایاتی در مذمّت علی (ع) و خاندان او جعل و منتشر گردید. «۲» و به‌طوری که در تاریخ آمده است این وضعیت همچنان ادامه یافت تا آنکه در پایان قرن نخست هجری، با به خلافت رسیدن عمر بن عبد العزیز، سیاست منع نقل و کتابت حدیث لغو گردید. «۳»

ب- رویگردانی و جلوگیری از تفسیر قرآن «*»

کار دیگری که پس از وفات رسول خدا (ص) در جامعه اسلامی رخ نمود، بی‌توجّهی عدّه‌ای از صحابه به امر تفسیر قرآن و تشویق صرف به تلاوت و ختم آن بود. و عجیب آنکه این کار توسّط کسانی پی‌ریزی گشت که در وفات رسول خدا (ص) شعار «حسبنا کتاب اللّه» سرداده بودند و انتظار می‌رفت که بیش از دیگران به مفاهیم قرآن توجه کنند. بنا به روایات تاریخی، نخستین کسی که از بحث پیرامون آیات قرآنی خودداری کرد، خلیفه نخست بود. و به‌طوری که محدّثان نوشته‌اند، زمانی که از ابو بکر درباره معنای: «وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتاً» «۴» پرسشی کردند، او در پاسخ گفت: «کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا دربرگیرد اگر درباره کتاب خدا چیزی را که ندانم بر زبان آرم؟» «۵»

پس از درگذشت ابو بکر، موضوع خودداری از تفسیر، از بعد وسیعتری در بین صحابه برخوردار گشت و به تدریج به عنوان سیاستی از ناحیه خلفای وقت مورد توجّه قرار

---

(۱)- جهت اطلاع بیشتر از انگیزه‌های ممنوعیت نقل و نگارش حدیث و نقد آنها بنگرید به کتاب تاریخ عمومی حدیث، ۸۴ الی ۸۶

(۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۱/ ۴۴ و ۴/ ۶۳ الی ۶۸

(۳)- سنن دارمی، ۱/ ۱۲۶

*- تفصیل این بحث در فصل هشتم گذشت و در اینجا اجمالی از آن ذکر می‌شود

(۴)- النساء، ۸۸

(۵)- تفسیر ابن کثیر، ۱/ ۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۷

گرفت. طبری در تاریخ خود آورده است که: عمر در دوران خلافت خود همواره به والیان خود سفارش می‌کرد که در مناطق تحت فرمان خویش از نقل حدیث و تفسیر قرآن بپرهیزند. «۱» علاوه بر آن خلیفه دوم با کسانی که در زمینه قرآن به بحث و تحقیق می‌پرداختند شخصا برخورد کرده و در مواردی آنان را به مجازات می‌رساند.

معروفترین حادثه‌ای که تاریخ در این زمینه ثبت کرده است، جریان برخورد خلیفه دوم با صبیغ بن عسل تمیمی است. در این زمینه از قول سلیمان بن یسار، چنین نقل شده است:

«مردی به نام صبیغ وارد مدینه شد و در زمینه متشابهات قرآن از اصحاب رسول خدا (ص) سؤالاتی به عمل آورد. عمر به دنبال او فرستاد، درحالی‌که قبلا دو شاخه تر از درخت خرما آماده کرده بود. وقتی آمد به او گفت: تو کیستی؟ او گفت: من بنده خدا صبیغ هستم. عمر یکی از چوبها را برداشت و گفت: من هم بنده خدا عمر هستم. آنگاه چنان بر سر و صورت وی زد تا خون از او جاری شد. صبیغ گفت: ای امیر مؤمنان، بس است! آنچه در سرم بود از خاطر برفت.» بنا به روایات دیگری که در این زمینه در کتب تفسیر و تاریخ وجود دارد، عمر تا سه نوبت به تنبیه صبیغ ادامه داد و سپس به او اجازه داد تا به وطن خود یعنی عراق مراجعه کند امّا در

همان حال به عامل خود ابو موسی اشعری نوشت که هیچ یک از مسلمانان حق نشست‌وبرخاست با صبیغ را ندارد. «۲»
ناگفته نماند که از نظر محقّقان شیعه، خودداری و بلکه جلوگیری از تفسیر قرآن، اقدامی شبیه به جلوگیری از نقل حدیث بوده و هدفی جز آن در برنداشت. زیرا چنانکه روشن است آیات فراوانی در فضیلت اهل بیت رسول خدا (ص) نازل شده که بحث از آنها- آنهم با تکیه بر روایات نبوی- از جهت سیاستمداران وقت، اقدامی مصلحت‌آمیز نبود و چه بسا موقعیت آنان را نیز با خطرهایی مواجه می‌ساخت. ازاین‌رو چنانکه گفته شد، در این دوره مردم صرفا به تلاوت قرآن و ختم مکرّر آن تشویق شده و از تدبّر و شناخت

---

(۱)- همان ماخذ، ۴/ ۲۰۴؛ و نیز بنگرید به شرح نهج البلاغه، ۱۲/ ۹۳

(۲)- جهت اطلاع از این روایات بنگرید به سنن دارمی، ۱/ ۵۴ و ۵۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۸

بسیاری از مفاهیم قرآنی به دور افتادند. امّا به‌طوری که خواهد آمد، پس از مدّتی وضعیت دیگری جایگزین این شرایط گشت.

تفسیرگویی در عصر صحابه

از آنجا که قرآن پایه اصلی حقایق دینی برای مسلمانان به شمار می‌رفت، سیاست جلوگیری از تفسیر قرآن نتوانست به عنوان سیاستی دائمی برقرار بماند؛ به ویژه آنکه شعاری چون «حسبنا کتاب الله» طنین‌انداز شده و انتظار ویژه‌ای را از قرآن به وجود آورده بود. ازاین‌رو ابتدا در دوره خلافت عمر دو تن از صحابه- یعنی عبد الله بن عبّاس و عایشه (همسر پیامبر)- اجازه یافتند که در خصوص تفسیر قرآن و یا بیان مسائل شرعی، مطالبی را با مردم در بین گذارند. «۱» و سپس با انتقال پاره‌ای از اصحاب پیامبر (ص) به شهرها و مراکز اسلامی، به تدریج مکاتب و مدارسی در آموزش قرائت و تفسیر قرآن دائر گردید که معمولا- در رأس هر مدرسه‌ای، یکی از اصحاب رسول خدا (ص) قرار داشت. «۲»
در این مدارس محور اصلی آموزش، تعلیم قرائت قرآن بود، امّا در باب مفاهیم آیات نیز توضیحاتی در اختیار شاگردان قرار می‌گرفت. مفسّران جهت آگاهی از مفاهیم واژه‌های قرآن غالبا به سراغ اشعار و ضرب المثلهای عرب می‌رفتند و با تکیه بر این‌گونه شواهد حقایق قرآن را بررسی می‌کردند. آنها همچنین جهت پی‌بردن به تفاصیل سرگذشتهایی که در قرآن به اجمال وارد شده است به توضیحات برخی از علمای اهل کتاب که به کسوت مسلمانی درآمده بودند مراجعه می‌کردند و به این ترتیب به تدریج جریانی مشهور به اسرائیلیات وارد حوزه تفسیر و حدیث گشت و فرهنگ اسلامی را آلوده ساخت. «۳» با توجّه به محدودیتی که در باب نقل و نگارش حدیث پیامبر (ص) به وجود

---

(۱)- القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۴۱۹

(۲)- تاریخ تفسیر قرآن کریم، ۶۸ الی ۸۷

(۳)- علت این آلودگی آن بود که منبع اصلی این مطالب کتب اهل کتاب در آن دوره بود که به علت وقوع تحریف در آنها آکنده از مطالب خرافی و غیرواقعی بود. جهت اطلاع بیشتر در این باره بنگرید به کتاب تاریخ عمومی حدیث، ۱۰۳؛ تحت عنوان: پیدایش اسرائیلیات و قصّه‌پردازی

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۳۹

آمده بود، در این دوره معلّمان قرآن و فقهای صحابه به تدریج به استفاده از رأی و دانش شخصی در مسیر تفسیر قرآن یا صدور

فتاوای دینی متمایل شدند. و پس از مدّتی جواز استفاده از رأی به صورت دستورالعملی از ناحیه خلفا صادر گردید.

در این مورد در منابع حدیثی اهل سنّت، روایاتی وارد شده که از آنها استفاده می‌شود:

ابو بکر، عمر، ابن عبّاس و ابن مسعود هرگاه در برابر مسأله‌ای قرار می‌گرفتند، نخست به قرآن و سنّت رسول خدا (ص) نظر می‌افکندند و در صورتی که پاسخ خود را در آن دو منبع پیدا نمی‌کردند، از رأی و نظر خود در پاسخگویی استفاده می‌کردند. مثلا در سنن دارمی دستورالعملی از ناحیه خلیفه دوم خطاب به شریح قاضی آمده است که شرح آن چنین است: «اگر مسأله یا قضاوتی به نزد تو آوردند که درباره آن حکمی در کتاب خدا وجود دارد براساس کتاب خدا حکم کن. اگر در کتاب خدا پاسخی نیافتی، به سنّت رسول خدا (ص) توجّه کن و براساس آن حکم نما. اگر در سنّت رسول خدا (ص) نیز جوابی نیافتی، بنگر که مردم (صحابه) در آن مسأله چه نظری دارند و تو نیز همان‌گونه حکم نما. امّا اگر در برابر مسأله‌ای قرار گرفتی که در کتاب خدا و سنّت رسول خدا (ص) و فتاوای قبل از تو اشاره‌ای نسبت به آن وجود ندارد، یکی از دو روش را در پیش گیر: یا آنکه به رأی خود اجتهاد کرده و صدور حکم را به تأخیر میفکن. و یا اگر خواستی از اعلام رأی خودداری کن (تا دستوری از مرکز صادر شود).» «۱» مطابق قراین معتبر تاریخی، از اواخر دوران صحابه استفاده از رأی در تفسیر قرآن و یا صدور فتاوای دینی، در بین مردم شایع گردید و با گذشت زمان به حجم آن افزوده شد؛ به طوری که در پایان قرن نخست که مقارن با شروع امامت صادقین (ع) است، رأی به عنوان یکی از مبانی استنباط احکام الهی در بین اهل سنّت به رسمیّت شناخته شد. در این زمان جریان وسیعی در عراق به وجود آمد که اصطلاحا به جریان رأی و قیاس مشهور است. با توجّه به این جریان به تدریج برای عدّه‌ای از فقها و مفسّران اهل سنّت

---

(۱)- سنن دارمی، ۱/ ۵۸ الی ۶۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۰

این مطلب مسلّم گشت که حقایق متعدّدی وجود دارد که درباره آن، اصل و ریشه‌ای در کتاب خدا یا سنّت نبوی دیده نمی‌شود و در نتیجه آنان مجازند که با استفاده از رأی خود درباره آن حقایق به اظهار نظر بپردازند و نتیجه این تفکّر ظهور تفسیرهای مختلف از یک آیه قرآنی یا صدور فتاوای مختلف در یک مسأله شرعی بود که در این دوره به اوج خود رسید.

عصر صادقین؛ بازگشت به کتاب و سنّت

اشاره

با فرارسیدن دوره صادقین (ع) موج فکری جدیدی در حوزه فرهنگ و عقاید اسلامی به وجود آمد که در نگرش عمومی به قرآن و حدیث تأثیر فراوانی بر جای گذاشت. مرکز این موج مدینه منوره بود، امّا شعاع آن به تدریج همه نقاط را فرا گرفت. در این موج فکری امام باقر و امام صادق علیهما السلام بار دیگر این تفکّر را رایج ساختند که هیچ حقیقتی نیست مگر آنکه ریشه‌ای در کتاب یا سنّت دارد هرچند که گروهی به دلیل ضعف دانش قادر به درک یا کشف آن نباشند. «۱» صادقین (ع) همچنین در تحکیم موقعیّت کتاب و سنّت اقدامات متعدّدی انجام دادند که ذیلا به مهمترین آن اشاره می‌گردد:

۱- نقد ملاک رأی و قیاس

با توجه به روایاتی که از صادقین (ع) وارد شده است، آن دو بزرگوار در بیان مسائل اسلامی هرگونه استفاده از رأی و قیاس را مردود دانسته و معتقدان به رأی و قیاس را با شیطان برابر دانسته‌اند. مطابق این روایات اگر دین الهی با مبنای قیاس سنجیده شود به

تدریج اصالت خود را از دست داده و نابود خواهد شد.

در این زمینه کلینی (ره) از امام صادق (ع) روایت کرده است که: «پیروان قیاس با استمداد از مقایسه به جستجوی حقیقت رفتند، امّا قیاس جز به دوری آنان از حقیقت نیفزود. دین خدا با قیاس و استحسان (برداشت ذوقی) سنجیده نمی‌شود.» «۲»

---

(۱)- الکافی، ۱/ ۶۰

(۲)- الکافی، ۱/ ۵۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۱

در روایت دیگر ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مسائلی مطرح می‌شود که پاسخ آن را در کتاب خدا نمی‌یابیم و سنّتی (حدیثی) درباره آن وجود ندارد که در آن بنگریم.

آیا می‌توانیم فکر خود را به کار انداخته و پاسخ دهیم؟ ابو عبد الله (ع) گفت: «نه. با خبر باش که اگر فتوای تو با حقیقت موافق باشد اجر و پاداشی نخواهی برد. و اگر بر خطا باشد بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بسته‌ای.» «۱»

در مورد این روایات تذکر دو نکته ضروری است:

الف- امامان شیعه (ع) با این تفکّر مخالف بوده‌اند که احیانا مسائلی وجود دارد که درباره آنها اصلی در کتاب و سنّت وارد نشده است، به این جهت امامان استفاده از رأی و قیاس را رد کردند و همه جا توجّه مردم را به کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) معطوف نمودند، چنانکه امام صادق (ع) در روایتی فرمود: «هیچ امری نیست که مورد اختلاف دو نفر واقع شود مگر آنکه ریشه‌ای در کتاب خدا دارد اما خردهای معمولی آن را درک نمی‌کنند» «۲»

ب- امامان شیعه (ع) هرگز با تفکّر صحیح درباره آیات قرآن مخالف نبودند، البتّه تفسیر به معنای پرده برداشتن از مراد و مقصود صاحب سخن است و در مورد تفسیر قرآن، بر مفسّر لازم است که قبل از پرداختن به تفسیر، همه قرائن داخلی و خارجی آیه موردنظر را بررسی کند و از جمله سنن و روایاتی را که از پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل بیت او رسیده، مورد بررسی و دقّت قرار دهد و در نهایت با احتیاط کامل معنایی را که از آیه بدست آورده است بیان نماید. در صورت بی‌توجّهی به موارد ذکر شده، تفسیر مصداقی از تفسیر به رأی بوده که امری مذموم و ناروا خواهد بود. در این میان مراجعه به روایات معصومان (ع) در زمینه آیات الاحکام امری لازم و ضروری است. امّا آیاتی که برای تذکّر و بیداری دلهای زنگار گرفته انسانها و توجّه دادن به آداب و اخلاق نیکوی انسانی نازل شده، از چنین بحثی مستثنی هستند، زیرا اینگونه آیات قابل نسخ و یا تخصیص نبوده و در همه زمانها عموم مردم آنها را فهمیده و متذکّر می‌شوند.

---

(۱)- همان ماخذ، ۱/ ۵۶

(۲)- الکافی، ۱/ ۶۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۲

۲- انتقاد از فقهاء و مفسّران اهل سنّت

در پاره‌ای از روایات امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به انتقاد از فقهاء و مفسّران اهل سنّت پرداخته و آنان را فاقد هرگونه درک صحیح نسبت به قرآن اعلام نموده‌اند. به نظر می‌رسد که دلیل این موضع‌گیری امامان (ع) به جهت استفاده اهل سنّت از رأی شخصی در حوزه تفسیر و مسائل فقهی آن هم به گونه افراطی بوده است. اینک به موارد زیر توجّه کنید:

الف- امام باقر (ع) خطاب به قتاده- مفسّر معروف اهل سنّت در عراق- گفت: ای قتاده به یقین قرآن را تنها کسی می‌شناسد که مخاطب آن باشد. سپس فرمود «به من رسیده است که تو به تفسیر قرآن مشغول شده‌ای. قتاده گفت: آری. امام فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می‌کنی به یقین هلاك خواهی شد و دیگران را هم به هلاکت خواهی کشاند. و اگر قرآن را به نقل از دیگران تفسیر کنی باز هم هلاك خواهی شد و دیگران را به هلاکت خواهی کشاند.» «۱»

ب- در قسمتی از روایت مفضّلی که شیخ صدوق در علل الشرایع آورده است، امام صادق (ع) در انتقاد از ابو حنیفه- که در عراق به کار فتوا مشغول بود- می‌فرماید: ای ابو حنیفه، آیا تو قرآن را آنچنان‌که سزاوار شناختن آن است می‌شناسی؟ آیا در قرآن ناسخ را از منسوخ باز می‌شناسی؟ ابو حنیفه در پاسخ گفت: آری. امّا امام فرمود: «ای ابو حنیفه، حقّا که ادّعای دانش می‌کنی، امّا بدان که چنین دانشی را خداوند جز در نزد اهل قرآن که کتاب خدا برایشان نازل شده، قرار نداده است. آری؛ چنین دانشی جز در نزد ذریّه ویژه رسول خدا (ص) نیست. و قطعا خداوند دانش حرفی از کتاب خود را در اختیار تو قرار نداده است.» و در دنباله روایت آمده است که امام سؤالاتی از قرآن به میان آورد که ابو حنیفه از پاسخ آنها درماند. «۲»

ج- امام صادق (ع) در انتقاد از هرگونه تفسیر به رأی فرمود: «آن کس که قرآن را با رأی

(۱)- تفسیر البرهان، ۱/ ۱۸

(۲)- علل الشرایع، ۱/ ۱۱۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۳

خود تفسیر کند، به فرض که درست و مطابق با واقع تفسیر کند، اجر و پاداشی نخواهد برد. امّا اگر به خطا تفسیر کند، او از مرز حق و حقیقت بیش از فاصله زمین و آسمان دور شده است.» «۱»

۳- جهت‌گیری صحیح نسبت به قرآن

اشاره

امامان شیعه (ع) با جهت‌گیری صحیح نسبت به قرآن، کتاب الهی را به صحنه مباحث فکری بازگرداندند. آنان بدین منظور شاگردان خود را با مفاهیم قرآن آشنا کردند و به تأمّل و تدبّر در کلام الهی تشویق نمودند. اقدامات امامان معصوم به ویژه صادقین (ع) در این حوزه از تنوّع ویژه‌ای برخوردار است که ذیلا به اهمّ آن اشاره می‌گردد:

الف- نهی از تندخوانی و ختم سریع قرآن

در روایات معتبر از تندخوانی قرآن و ختم آن در کمتر از سه روز نهی شده است. «۲» در روایتی امام صادق (ع) در معنای: «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» «۳» از قول علی (ع) فرمود: «در تلاوت قرآن آن را خوب بیان کن. و همانند شعر آن را با شتاب مخوان. و مانند ریگ آن را در دهان پراکنده مساز. امّا دلهای سخت خود را با تلاوت قرآن به بیم و هراس افکنید. و هرگز همّ شما به پایان رساندن سوره نباشد.» «۴»

در روایت دیگر امام صادق (ع) خود در معنای آیه: «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده‌ایم آن را چنانکه شایسته آن است

می‌خوانند «۵»» فرمود: «تلاوت شایسته کتاب خدا به این معنی است که در برابر آیاتی که از بهشت و دوزخ سخن می‌گوید، مکث و تأمّل شود. به این صورت که در آیات رحمت، از خدا تقاضای رحمت و در آیات عذاب، از عذاب الهی به خداوند پناه برده می‌شود.» «۶» ضمنا از روایات دیگر به دست می‌آید که رسول خدا (ص) و امامان شیعه (ع) در تلاوت قرآن خود نیز به این روش عمل

---

(۱)- تفسیر الصافی، ۱/ ۳۵

(۲)- الکافی، ۲/ ۶۱۷

(۳)- المزّمّل، ۴

(۴)- وسائل الشیعه، ۴/ ۸۳۶

(۵)- البقره، ۱۲۱

(۶)- وسائل الشیعه، ۴/ ۸۶۳

می‌کرده‌اند. «۱»

ب- دعوت به ریشه‌یابی مطالب در قرآن

امامان (ع) معتقد بودند که هر مطلبی بلا شک ریشه‌ای در قرآن دارد که میتوان با تأمّل و تدبّر به آن دست یافت. ازاین‌رو شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت کردند که بتوانند به ریشه‌های مطالب در قرآن واقف گردند.

در این زمینه شواهد فراوانی در روایات خصوصا در روایات شیعه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱- امام علی (ع) در حدیث معروفی می‌فرماید: «این قرآن را به نطق و سخن درآورید که (خود) با شما سخن نمی‌گوید بدانید که من شما را (حقایق) آن باخبر می‌سازم، علم (و سرگذشتهای) گذشتگان و علم (حوادث) آیندگان تا روز قیامت در قرآن است، قرآن اساس داوری در زمینه اختلافات بین شماست و اگر از (حقایق) قرآن از من سؤال کنید، همه را به شما خواهم آموخت.» «۲»

۲- کلینی (ره) به نقل از ابو الجارود روایت کرده که امام باقر (ع) فرمود: «هرگاه مطلبی برای شما گفتم، ریشه آن را در قرآن از من سراغ گیرید.» «۳»

۳- عبد الاعلی بن اعین در حدیثی گوید: شنیدم که امام صادق (ع) فرمود: «من زاده رسول خدایم. من کتاب خدا را می‌شناسم. آغاز آفرینش و برنامه کائنات در کتاب خداست.

اخبار آسمان، اخبار بهشت و دوزخ، آینده زندگی و گذشته گیتی در کتاب خداست. من همه این مسائل را می‌دانم چنانکه گویا در کف دست خود می‌نگرم. آری؛ خداوند می‌فرماید: کتاب من بیانگر همه پدیده‌هاست.» «۴»

با چنین اشرافی به قرآن، هرگاه شاگردان صادقین (ع) جویای ریشه قرآنی مطلبی می‌شدند، آن دو بزرگوار بلافاصله شاهد آن را از قرآن بیان می‌کرده‌اند. در این زمینه

---

(۱)- از جمله بنگرید به القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۱/ ۱۷۱ و ۱۸۱

(۲)- الکافی، ۱/ ۶۱

(۳)- همان، ۱/ ۶۰

(۴)- همان، ۱/ ۶۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۵

نمونه‌های فراوانی در کتب روایی درج شده است. «۱» آنان به گونه‌ای پرورش یافتند که بتوانند در زمینه هر مطلبی شاهدی از قرآن و یا سنّت پیامبر (ص) اقامه کنند؛ کاری که امروزه نیز فقهای شیعه در مسیر اجتهاد صحیح آن را دنبال می‌کنند و با تکیه بر شواهد قرآنی و روایی به استنباط مسائل دینی می‌پردازند. (ضمنا باید دانست که روایات شیعه چیزی جز همان سنّت واقعی پیامبر (ص) نیست.) «۲»

ج- توضیح و تبیین مقاصد قرآنی

روایات زیادی در دست است که نشان می‌دهد که امامان شیعه نیز همانند رسول خدا (ص) به تبیین حقایق قرآن اهتمام داشته و خصوصا به سؤالات اصحاب و مراجعان خود به روشنی پاسخ داده‌اند. در این روایات مشاهده می‌گردد که امامان (ع) گاه به توضیح لغات و تعابیر مهم آیات پرداخته‌اند، گاه در باب شأن نزول آیات و نیز مصادیق آنها توضیحاتی ذکر کرده‌اند، و گاه نیز در زمینه تفسیر آیات قرآن مطالبی را با مخاطبان خود در میان نهاده‌اند. ضمنا در این پرسش و پاسخها تفاوتی بین دوستان و یا دشمنان امامان نبوده است. در این قسمت از بین انبوه روایات قرآنی به ذکر سه نمونه بسنده می‌شود:

۱- ابن کثیر در تفسیر خود می‌نویسد: از طرق متعدّد از علی (ع) نقل است که برفراز منبر کوفه فرمود: قبل از آنکه مرا از دست بدهید سؤالات خود را بپرسید. شما از آیه‌ای از کتاب خدا یا سنّتی از سنن پیامبر (ص) سؤال نخواهید کرد مگر آنکه شما را از آن باخبر سازم. در اینجا ابن الکوّا- که از سران خوارج بود- به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان، معنای «وَ الذّٰارِيٰاتِ ذَرْواً» چیست؟ علی (ع) فرمود: بادها. او سؤال کرد: «فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً» یعنی چه؟ حضرت فرمود: ابرها. ابن الکوّا باز پرسید: «فَالْجٰارِيٰاتِ يُسْراً» چیست؟ حضرت پاسخ داد: کشتیها. باز پرسید: «فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً» چه کسانی هستند؟

---

(۱)- از جمله بنگرید به الکافی، ۱/ ۶۰

(۲)- در این خصوص بنگرید به: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ۲۳۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۶

حضرت در پاسخ فرمود: ملائکه. «۱»

۲- امام باقر (ع) در توضیح آیه: «وَ الَّذِينَ إِذٰا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كٰانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوٰاماً» «۲»- یعنی: آنان که چون انفاق کنند نه اسراف می‌نمایند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو اعتدالی دارند- فرمود: در این آیه «اسراف» یعنی انفاق در مسیر معصیت الهی، و «اقتار» یعنی بخل ورزیدن از ادای حقوق واجب الهی. و مراد از «قوام» رعایت عدالت و انفاق در چیزهایی است که خدا فرمان داده است. «۳»

۳- کلینی (ره) از ابو بصیر روایت کرده که او گفت: به ابو عبد الله صادق (ع) گفتم: این آیه را تفسیر کنید که خداوند فرموده است: «اتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ» «۴».

یعنی: یهودیان و مسیحیان، دانشمندان و علمای دینی خود را به عنوان رب اختیار کردند (و بدین سبب عبادت خدا را فرونهادند). امام صادق (ع) فرمود: «به خدا سوگند خاخام‌ها و کشیش‌ها مردم را به پرستش خود دعوت نکردند. و اگر دعوت می‌کردند هیچ

کس پـذیرا نمی‌شـد. امّا (معنای آیه آن است که) موقعی که آنها با رأی خود حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کردند، مردم نیز (بدون اعتراض) پذیرا شدند و ندانسته آنها را عبادت کردند.» «۵»

۴- در تفاسیر البرهان و نور الثقلین، در ذیل آیه: «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» «۶» روایات متعدّدی از دو امام باقر (ع) و صادق (ع) وارد شده است که مراد از «شجره ملعونه» در قرآن بنی امیّه هستند و خداوند با این تعبیر از آنان خبر داده است. «۷»

د- روشنگری در زمینه تأویل قرآن

مرتبه‌ای از حقایق قرآنی که فراتر از تفسیر آن است تأویل قرآن است. تأویل در لغت به

---

(۱)- تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۲۴۸

(۲)- الفرقان، ۶۷

(۳)- تفسیر نور الثقلین، ۴/ ۲۷

(۴)- التوبه، ۳۱

(۵)- الکافی، ۱/ ۵۳

(۶)- الاسراء، ۶۰

(۷)- تفسیر نور الثقلین، ۳/ ۱۷۹، تفسیر البرهان، ۲/ ۴۲۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۷

معنـای برگرداندن و رجوع است. «۱» و تأویـل قرآن برطبق شواهـد روایی و لغوی به معنـای برگردانـدن کلاـم از معنـای ظاهری به معنـایی است که گاه قرینه و شاهـد کافی بر آن در لفظ وجود نـدارد. اگرچه بعـد از بیان معنای تأویلی بوسیله خانـدان وحی معلوم می‌شود که نوعی تناسب بین معنای ظاهری و معنای تأویلی وجود دارد ولی این تناسب قاعـده و روشـی نـدارد که همگان بتواننـد با فراگرفتن آن به تأویل آیات قرآن کریم دست یابند.

پس این سخن خدای تعالی که می‌فرماید: «تأویل قرآن را جز خدا و راسخان در علم (یعنی خاندان وحی) هیچ کس نمی‌داند.»، «۲» سخنی است که عقـل انسـانی هم شاهـد و دلیـل بر آن است. زیرا عـدول از معنـای ظـاهر سـخن و نوشته و حمـل آن بر معنـایی که هیچگونه دلاـلتی در کلاـم بر آن وجود نـدارد خلاف بنای عقلا و عرف است مگر آنکه قرائتی از داخل یا خارج لفظ چنین جوازی را به دست دهد.

لذا انسان گرچه از صـفای باطن و دانش فراوان برخوردار باشد ولی تا با متکلم و صاحب سـخن ارتباط نداشـته باشد و آشـنا به امور نهفته در سـخن و نوشتارش نباشد نمی‌تواند معنای تأویلی کلام و نوشتار او را بدست آورد. زیرا معلوم است وقتی در کلام و نوشتار دلالتی بر معنای تأویلی نبود و قاعده‌ای هم از سوی متکلّم و نویسـنده در مورد معنای تأویلی کلام و نوشته‌اش وجود نداشت چگونه می‌تواند بدون ارتباط با او دست به تأویل کلام او زد؟ به همین جهت است که علمای شیعه به مصداق: «لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» «۳»- یعنی: (حقایق) قرآن را جز پاکان کس دیگر مس نمی‌کند،- قائل به انحصار راسـخان در علم، در خاندان وحی هسـتند. گرچه افراد بیمار دل به تأویل نابجای قرآن دست زده و از این طریق درصدد انحراف مردم باشند. «۴»

باری بدین جهت یکی از کارهای امامان شـیعه (ع) در حوزه قرآن بیان صـحیح تأویل آیات بوده است و در اینجا از بین تأویلات به جای مانده به ذکر یک نمونه بسنده می

(۱)- القاموس المحیط، ۳/ ۳۴۱

(۲)- آل عمران، ۷

(۳)- الواقعه، ۷۸

(۴)- آل عمران، ۷؛ «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ»

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۸

گردد: در ذیل آیه: «قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ» «۱»- یعنی: بگو: به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد- چهار حدیث از ناحیه امامان (امام باقر، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام) وارد شده است که بیانگر تأویل این آیه از ناحیه ائمّه است. از جمله در یکی از این روایات ابو بصیر از امام باقر روایت کرده است که حضرت فرمود:

«این آیه درباره امام قائم نازل شده و مفاد حقیقی آن چنین است: بگو: به من خبر دهید اگر امام شما غایب گردد که ندانید وی در کجا قرار دارد چه کسی برای شما امام ظاهری قرار دهد که شما را به اخبار آسمانها و زمین و حلال و حرام الهی واقف گرداند؟»

امام سپس فرمود: «به خدا تأویل این آیه هنوز ظاهر نشده و ناگزیر روزی فرا خواهد رسید.» «۲»

حاصل و نتیجه کار صادقین (ع)؛ نگاهی به تفاسیر روایی شیعه

باید گفت که مهمترین دست‌آورد کار صادقین (ع) بطلان عملی شعار «حسبنا کتاب الله» و بازگرداندن مردم به مطاوی کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) بود. و از این جهت این دو بزرگوار حتّی در تصحیح مبانی فقهی، حدیثی و تفسیری اهل سنّت تأثیر زیادی بر جای نهادند.

از این دو امام همچنین روایات فراوانی در زمینه تفسیر و تأویل قرآن صادر گردید که توسّط یاران آنها در کتب و اصول حدیثی ثبت گردید. امّا از آنجا که در دوره‌های بعد دست جعل و تحریف، حوزه روایات را تحت تأثیر قرار داد، این مطلب بر اصالت روایات تفسیری هم اثر گذاشته و موجب گردید که برخی از مواریث حدیثی و تفسیری امامان (ع) به نسلهای بعد انتقال پیدا نکند و یا از خلوص و اصالت اوّلیه خارج گردد. امّا آنچه از روایات تفسیری امامان (ع) در دوره متقدّمان باقی ماند توسّط بزرگانی چون فرات بن ابراهیم کوفی، علّی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیّاشی در تفاسیری که به

(۱)- الملک، ۳۰

(۲)- نورالثقلین، ۵/ ۳۸۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۴۹

نام این بزرگان مزیّن شده است، جمع‌آوری گردید و بعدها همین روایات در اختیار مفسّران بزرگی چون شیخ طوسی و طبرسی قرار گرفته و به تفاسیر آنان راه یافت.

در دوره متأخّران نیز دانشمندان دیگری ظهور کرده و موفّق شدند که با تتبع در کتب روایی و نیز تفاسیر قبل خود، حتی الامکان به جمع روایات تفسیری مبادرت کرده و تفاسیر جامعتری تدوین کنند. و از این بزرگان میتوان از عبد علی حویزی صاحب تفسیر «نور الثقلین»، سیّد هاشم بحرانی صاحب تفسیر «البرهان» و فیض کاشانی صاحب تفسیر «الصافی» نام برد. امّا اینکه آیا در حال حاضر در ذیل هر آیه‌ای روایتی در دست است و یا روایات تفسیری موجود تکافوی نیازهای علمی موجود را می‌نماید، قطعا پاسخ هر دو

سؤال منفی است و دلیل آن چنانکه گفته شد فقدان بسیاری از روایات صادره از ناحیه پیامبر (ص) و امامان (ع) است. لیکن این مطلب به معنای بی‌اعتنایی به روایات به جا مانده و روی آوردن به تفسیر به رأی و به عبارت دیگر استغنای از اهل بیت (ع) و زنده‌سازی دوباره شعار «حسبنا کتاب الله» نیست.

آنچه در زمینه فهم قرآن از اهمیّت اساسی برخوردار است برخورد پرهیزکارانه با قرآن است که قطعا ضامن هدایت خواهد بود «۱».

در این برخورد پس از آشنایی با علوم مقدّماتی در تفسیر قرآن (از قبیل صرف و نحو، لغت، اشتقاق، علوم ادبی مانند معانی، بیان و بدیع و علوم قرآنی مانند اسباب النزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و ...)

لازم است که شخص به روایات اهل بیت (ع) مراجعه کرده و هم زمان در مضامین آیات الهی تدبّر کند و سپس به تفسیر اقدام نماید. و به خصوص باید گفت: مفسّر وظیفه دارد به احادیث پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده به روش ایشان آشنا شود، پس از آن طبق دستوری که از ناحیه امامان (ع) رسیده است به تفسیر قرآن پردازد به این صورت که از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده آنچه را موافق مضمون آیه است اخذ نماید. و روایات مخالف با آن را کنار گذارد. «۲»

---

(۱)- البقره، ۲

(۲)- الکافی، ۱/ ۶۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۰

طبعا این کار هر شخص مبتدی در حوزه علوم اسلامی نیست. بلکه به ممارست و غور در روایات، ایمان و تقوی و تسلیم، خضوع و تواضع قلبی در پیشگاه قرآن و عترت، شناخت معیارهای صحیح شیعی در زمینه فقه الحدیث، احاطه بر علوم مقدماتی یاد شده و قدرت تمییز سره از ناسره در آن دانش‌ها و ... نیاز دارد. رسیدن به این درجه، مستلزم گذشت زمان و تلاش مداوم و مبارزه پیگیر با هواهای رنگارنگ درونی است. و البته بدون توفیق الهی و بدون عنایات حضرات معصومین علیهم السلام، نمی‌توان به صحّت نتایج و یافته‌ها امید داشت.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۱

پرسش برای پژوهش

۱- درباره اسماع قرآن توضیح دهید.

۲- درباره اقراء قرآن توضیح دهید.

۳- رسول خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) چگونه براساس آشنایی افراد با علوم قرآن به آنها امتیاز می‌داد؟

۴- رسول خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) چگونه با عمل خود به تبیین قرآن می‌پرداخت؟

۵- توضیحات رسول خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) و پاسخ‌های حضرتش به پرسش‌های صحابه، چه نقشی در تبیین قرآن داشت؟

۶- آیا پس از رحلت پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم)، باب تعلیم علوم قرآن بسته شد؟

براساس روایات معتبر، بحث و بررسی کنید.

۷- پنج نکته از نتایج حدیث ثقلین را بیان کنید.

۸- این سه برخورد اصحاب با پیامبر را تحلیل و بررسی کنید:

الف- بازداشتن حضرتش از نوشتن وصیت

ب- نهی مسلمانان از نشر و ترویج احادیث آن جناب

ج- جلوگیری مردم از تفسیر قرآن

۹- اسرائیلیات، چگونه در میان مسلمانان رواج یافت؟

۱۰- امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) با مسئله رأی و قیاس چگونه برخورد کردند؟

۱۱- دو نمونه از انتقادات امام باقر و امام صادق (علیهما السّلام) نسبت به فقهای اهل تسنن را بررسی و تحلیل کنید.

۱۲- امام باقر و امام صادق (علیهما السّلام) برای احیای حقایق قرآنی در میان مردم، اقداماتی داشتند. با ذکر یک نمونه برای هرکدام از این اقدامات، آنها را تحلیل و بررسی کنید:

الف- نهی از تندخوانی قرآن

ب- دعوت به ریشه‌یابی مطالب در قرآن

ج- تبیین مقاصد قرآنی

د- بیان تأویل‌های آیات

۱۳- در مورد برخورد پرهیزکارانه با قرآن توضیح دهید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۳

فصل یازدهم قصه در قرآن، اهداف و ویژگیها

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۵

نگاهی به قصه، اهداف و ویژگیهای آن در قرآن

مقدمه

قرآن کریم به عنوان کلام الهی و کتابی که هدایت و راهنمایی انسانها را بر عهده دارد، مشتمل بر ظرائف و دقایق فراوانی است که بسیاری از آنها تاکنون نامشخص مانده یا به اندازه کافی پیرامون آن غور و بررسی به عمل نیامده است، چنانکه در کلام علی (ع) در وصف قرآن آمده است: «انّ القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تبلی غرائبه» «۱» یعنی: ظاهر قرآن جلوه زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است شگفتیهایش گرد فنا به خود نبیند و غرایب آن هرگز کهنه نشود.

از طرف دیگر قرآن مجید در دعوت انسانها به سوی خداپرستی و رساندن آنان به خیر و فلاح انسانی، از روشها و اسلوبهای متنوعی استفاده می‌کند که این روشها بر روی هم جذابیت خاصّی برای مخاطبان قرآن فراهم کرده است. از جمله این روشها باید از اسلوب بیانی قصه و داستان یاد کنیم که در قرآن جایگاه ویژه‌ای دارد.

از علاقه و پیوند تاریخی انسان با قصه و داستان که بگذریم، به گفته یکی از نویسندگان معاصر: «داستان‌نویسی، امروز، به عنوان هنری بزرگ مطرح است و تأثیر اجتماعی شگرفی دارد. در دنیای ناآرام و پرغوغای ما نه تنها بازار قصّه‌پردازی از رونق نیفتاده، بلکه از این جهت که بشر به آرامش روحی بیشتری نیاز دارد، این روند شتاب بیشتری به خود گرفته است. آمار منتشر شده در کشورهای صنعتی جهان نشان می‌دهد که صنعت نتوانسته است ذوق قصه‌خوانی و داستان‌شنوی را از بین ببرد چرا که این مقولات با روح و فطرت بشر ارتباط دارد. آدمی از همان کودکی شیفته شنیدن قصه و

(۱)- نقل از تفسیر مجمع البیان، ۱/ ۷۵

خواندن داستان است. این شیفتگی به سبب علاقه‌ای است که انسان نسبت به سرنوشت قهرمانان و شخصیتهای داستانها دارد، زیرا او می‌خواهد ببیند آیا او نیز از خصلتهای این شخصیتها برخوردار است یا خیر، از طرف دیگر زبان داستان زبانی است که نویسنده نیز ساده‌تر و روشن‌تر می‌تواند مقصود خود را بیان کند و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان و بخش بزرگی از آثار نویسندگان را داستان تشکیل می‌دهد.» «۱»

با توجه به نکات یاد شده در این مقاله تلاش بر آن است تا نگاهی به اجمال به قصه و جایگاه آن در قرآن صورت گرفته و از مهمترین اهداف و مقاصد داستان‌های قرآنی سخن به میان آید. طبعا مباحث ذیل می‌توانند چهارچوب نگرشی وسیعتر و تحقیقی جامعتر را فراهم سازند تا به وسیله کارشناسان مسائل قرآنی و دست‌اندرکاران امور هنری دنبال گردد.

۱- معنای لغوی و اصطلاحی قصه در قرآن

قبل از بیان معنی قصّه متذکّر می‌شویم که این کلمه با وزن «قصّه» و یا جمع آن یعنی «قصص» در قرآن وارد نشده است، بلکه آنچه در قرآن کریم وجود دارد عبارت از واژه «قصص» و برخی از مشتقات آن همانند: «قصصنا»، «اقصص»، «نقصّ» و ... می‌باشد که ۲۶ مرتبه در سوره‌های مختلف وارد شده است. اما از بررسی کلمه «قصص» در قرآن متوجه می‌شویم که این کلمه از نظر ادبی صفت مشبّهه است که گاهی در معنای اسم مفعول «۲» (یعنی مقصوص یا حدیث سرائیده شده) و گاهی در معنای مصدری «۳» (یعنی تعقیب و دنبال کردن) به کار رفته است.

اما در مورد معنای قصص، راغب اصفهانی ذیل این واژه نوشته است: «القصّ تتّبع الاثر» یعنی قصّ و قصص عبارت است از پی‌جویی و تتّبع اثر و ردپا. راغب در این مورد

(۱)- جلوه‌های هنری داستانهای قرآنی، تألیف محمود بستانی، ترجمه جعفرزاده

(۲)- آنجا که قرآن می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»، یوسف، ۳

(۳)- آنجا که در داستان موسی و خضر می‌فرماید: «فَارْتَدَّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً» یعنی آنان در پی آثار خود بازگشتند به صورت پیاپی، الکهف، ۶۴

به این آیه قرآنی استشهاد می‌کند که: «وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ» یعنی مادر موسی به خواهرش گفت او (صندوقچه حامل موسی) را تعقیب و ردیابی کن. ضمنا واژه «قصاص» نیز از همین ریشه و به معنای پی‌جویی دم و خونخواهی است. «۱» علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان متذکر شده است که «قصص» به معنای دنبال جای پا را گرفتن و رفتن است. «۲»

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت: اصل ماده قصّ به معنای ردیابی، پی‌گیری و تعقیب است و اگر «قصص» در معنای داستان به کار رفته به آن علت است که داستان یا سرگذشت، عبارت از وقایعی است که اجزای آن یکی به دنبال دیگری ظاهر شده و توالی قسمتهای آنان بر روی هم یک واحد داستانی را تشکیل می‌دهد. نکته دیگر در معنای قصه در قرآن آنکه، واژه «قصّ یا قصص» هنگامی که ساختمان فعلی پیدا کند به معنای نقل و روایت است، چنانکه آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» «۳» یعنی ما بهترین سرگذشت را بر تو قصه می‌کنیم و می‌خوانیم. به این ترتیب باید گفت که واژه قصص و مشتقات آن در قرآن به یکی از

معانی زیر آمده است:

الف- سرگذشت یا حادثه‌ای از حوادث انسانی خصوصا پیشینیان

ب- نقل و روایت کردن ماجراهای انسانها به ویژه گذشتگان

و هر دوی این معانی در آیه‌ای از قرآن جمع شده است آنجا که می‌فرماید: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» «۴» یعنی: ای رسول ما، سرگذشت‌ها را برای آنان بخوان و نقل کن باشد که اندیشه کنند.

ناگفته نماند که چنانکه یکی از محققان نیز تذکر داده است: «قصص بر وزن عسس معمولا با قصص (جمع قصه) از سوی مفسّران یکی گرفته شده است در صورتی که باید گفت کلمه قصص همواره به صورت مفرد به کار رفته و اصلا صورت جمع ندارد و به

(۱)- المفردات، ۴۰۴

(۲)- تفسیر المیزان، ۱۳/ ۷۸

(۳)- یوسف، ۳

(۴)- الاعراف، ۱۷۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۸

معنای سرگذشت و روایت می‌باشد.» «۱» اما با توجه به کاربرد این واژه در آیات قرآن و بنا به آنچه راغب اصفهانی در معنای قصص گفته است که «القصص الاخبار المتّبعة» «۲» درک می کنیم که واژه قصص گرچه از نظر ظاهر مفرد باشد اما در قرآن و ادبیات عرب به عنوان اسم جمع به کار رفته و بر شمار متعددی از حوادث یا سرگذشت‌ها اطلاق شده است.

۲- موقعیت قصّه در قرآن

قصّه و داستان در قرآن از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و تعداد زیادی از آیات قرآن را آیات مربوط به سرگذشت پیشینیان تشکیل می‌دهد، به‌طوری که در کمتر سوره‌ای از سوره‌های قرآن- خصوصا سوره‌های بلند- است که در آن یک یا چند سرگذشت و یا لا اقل مقاطعی از زندگی اقوام گذشته وجود نداشته باشد. در خلال داستانهای قرآن متجاوز از صد اسم خاص آمده که از این رقم بیشترین تعداد از آن پیامبرانی است که قرآن در مورد آنان ماجرایی- به اجمال و یا تفصیل- بیان کرده است.

ضمن آنکه سرگذشت برخی از این پیامبران به دفعات مختلف- اما با تفاوتهایی- تکرار شده است. بخشی از نامهای ویژه مربوط به اسامی اقوام و قبایل گذشته و یا گروههای خاصی است که قبل از اسلام و یا معاصر با اسلام زندگی می کرده‌اند، از آن جمله می‌توان قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب کهف، اصحاب فیل و ... را نام برد و برخی نیز در مورد چهره‌های صالح و غیرصالحی است که قرآن در مورد زندگانی و شخصیت آنان، مطالبی در اختیار مخاطبان خود قرار داده است، ضمن آنکه در مورد برخی از اقوام یا اشخاص مطالب و اطلاعاتی در قرآن آمده است، بدون آنکه نام آنها در کتاب الهی درج شود، همانند: نمرود (پادشاه معاصر حضرت ابراهیم (ع)، آسیه (همسر فرعون)، هابیل و قابیل (پسران آدم)، زلیخا (همسر عزیز مصر)، بلقیس (ملکه سبا) و ...

(۱)- آفرینش هنری در قرآن، ۱۳۴؛ هامش، محمد مهدی فولادوند

(۲)- المفردات، ۴۰۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۵۹

اما چرا قرآن جهت طرح حقایق خود بیشتر از زبان و قالب داستان استفاده کرده است؟ پاسخ این مطلب در درجه نخست به هدف

نزول قرآن بـازمی‌گردد. می‌دانیم که قرآن کتـابی است که برای هـدایت انسان نازل شـده و همه طبقات را صـرف نظر از ویژگیهای فردی، اجتمـاعی، فرهنگی و ... مورد خطـاب قرار می‌دهـد. حال با توجه به آنکه قرآن برای هـدایت نازل شـده برای سـخن گفتن با مردم و مخـاطب سـاختن آنـان ناچـار بایـد زبانی انتخاب کنـد که برای همگان قابل فهم باشـد. از جمله در بحثهای اعتقادی به ویژه خداشناسـی تکیه قرآن معمولا بر برهان نظم و فطرت است، زیرا این دو برهان برای هرکسـی مشـهود و قابل اسـتفاده است، به همین ترتیب در مسائـل اجتمـاعی و آموزشـهای اخلاـقی غالبـا تکیه قرآن بر طرح مثلها و نقل قصه‌هاست که به وفور در خلال آیات قرآن مشاهده می‌شود.

شـک نیست داسـتان، قـالبی منـاسب برای طرح مسـائلی است که بیـان مسـتقیم آنها احتمالا نمی‌توانـد از تأثیر لازم برخوردار باشـد. داسـتان چه به صورت نظم چه در شـکل نمایشـنامه و چه به صورت فیلم اثری در خواننده یا شـنونده می‌گذارد که بیان مستقیم و به ویژه اسـتدلالهای عقلی نمی‌گـذارد. زیرا انسان قبل از آنکه عقلی باشد موجودی حسـی است و مسائل زندگی هرچه از میدان حس دور شوند و جنبه تجرد به خود گیرند ثقیل‌تر و دیر هضم‌تر می‌شوند. «۱» می‌توان گفت جدا از بعد اعتقادی، یکی از دلایل توجه و علاـقه مردم به قرآن در طول تاریـخ وجود همین قصـص و سرگذشـتهایی است که در قرآن وارد شـده و چنـانکه خواهیم گفت این سرگذشـتها مشـحون از آموزش و عبرت می‌باشد. با مطالعه این داسـتانهاست که هرکس می‌تواند نقش و موقعیت خود را تشـخیص داده و خـط و جهت‌گیری خود را تعیین نمایـد. از آنجـا که قرآن کتاب انسان‌سازی است، وجود سرگذشـتهای متنوع بهترین ابزاری است که چنین هدفی را محقق می‌سازد.

---

(۱)- تفسیر نمونه، ۹/ ۳۰۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۰

۳- اهداف قصّه در قرآن

اشاره

قرآن کریم در طرح قصه‌های خود اهداف متعددی ذکر کرده است که مهمترین آنها عبارتند از:

الف- عبرت و هدایت

مهمترین هـدف از بیـان قصـص و داسـتانهای گذشـتگان همانـا عبرت و درس‌گیری برای آینـدگان است. «عبرت» در لغت به معنای گذشـتن است و «عابر» کسـی است که از راه می‌گذرد. اما در اصطلاح، واژه‌های اعتبار و عبرت اختصاص به حالتی یافته که در آن گـذر از امور مشـهود به امور نامشـهود صورت می‌پـذیرد. در این خصوص قرآن مجید می‌فرماید: «لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ» «۱» یعنی: به تحقیق که در سرگذشـتهای ایشـان (پیـامبران) عبرتی برای خردمنـدان است. روش عبرت‌آموزی در واقع روش آیه‌ای است، پدیـده‌ها را نشانه دیـدن و از سـطح گذشـتن و به اعمـاق آن رسـیدن، قرآن در بیشـتر موارد پس از ذکر سـرگذشت و ماجرایی از پیشینیان، ذهن انسان را متوجه عبرت و هدایتی می‌کند که از تأمّل در آن سرگذشت به دست می‌آید. به عنوان نمونه در سوره شعراء سـرگذشت بیش از ده قوم از اقوام گذشـته ذکر شده و در پایان سـرنوشت هر کدام آمده است: «إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» یعنی: در این سرگذشت آیه و عبرتی وجود دارد با آنکه اکثر آنان در شمار مؤمنان نبودند. باید گفت که پیرو این هـدف، در نقل سـرگذشت و حوادث پیشـینیان در قرآن، همه جا تأکید بر روی اثر و نتیجه قصه است و نه فقط نقّالی حوادث یا

تشریح بدون فایده جریانات و وقایع گذشته. در نتیجه تاریخ و حوادث آن به عنوان عنصری سازنده و آموزنده مطرح می‌شوند چنانکه علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «و بقی قصص اخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین» «۲» یعنی: قصه و سرگذشتهای پیشینیان در میان شما باقی ماند تا عبرتی برای پندگیران باشد.

---

(۱)- یوسف، ۱۱۱

(۲)- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه قاصعه، رقم ۲۳۴ ص ۷۹۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۱

امّا همانگونه که از انتهای کلام علی (ع) نیز روشن است عبرت‌گیری از حوادث مستلزم داشتن چشمی بینا، عقلی ناب و دلی بیدار و ترسان است. تا انسان بدون آنکه تجربه‌های گذشتگان را تکرار کند، از سرگذشتهای آنان در جهت رشد و کمال خود بهره برداری نماید. ازاین‌رو در پایان ماجرای موسی و فرعون آمده است: «إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشى» «۱» یعنی: در سرگذشت (دردناک فرعون) عبرتی است برای آنان که از خدا می‌ترسند.

ب- حصول ارزیابی و تفکّر

دیگر از هدفهای قصه در قرآن حصول و تقویت قوه تفکّر است. به این صورت که در مطالعه قصص و سرگذشتها انسان می‌تواند به ارزیابی عملکرد گذشتگان بپردازد، آنگاه خود را به جای یکی از آنان قرار داده و سرنوشت محتوم خود را پیش‌بینی کند چرا که سیر حوادث و تحولات در جوامع انسانی، معمولا- روند واحدی دارد و توجه به چنین سیری طبعا انسان را از تکرار بسیاری از تجربه‌ها مستغنی می‌سازد. در این جهت قرآن کریم پس از ذکر جریان بلعم باعورا خطاب به رسول خدا (ص) می‌فرماید: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» «۲» یعنی: ای رسول ما سرگذشتها را برای مردم بازگو، باشد به تفکر و ارزیابی بپردازند. علی (ع) در وصایایی که خطاب به فرزند برومندش امام حسن (ع) دارد می‌فرماید: «فرزندم، من هرچند عمر پیشینیان را نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشه نمودم و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن‌چنان‌که گویی همچون یکی از آنها شدم بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام.» «۳»

ج- تقویت رسول خدا (ص) و مؤمنان

قرآن کریم کتابی است که صورت تدریجی و در طی ۲۳ سال بر رسول خدا (ص) مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۲۶۱ ج - تقویت رسول خدا(ص) و مؤمنان ..... ص : ۲۶۱

---

(۱)- النازعات، ۲۶

(۲)- الاعراف، ۱۷۶

(۳)- نهج البلاغه، نامه ۳۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۲

نازل شده و هدف از این نزول تقویت روحی پیامبر اکرم (ص) و حمایت مستمر الهی از او بوده است. شرح این حمایت از این قرار است که با نزول تدریجی وحی، رسول خدا (ص) احساس تنهایی و غربت نکرده، در هر حادثه و پیشامدی خود را با حمایت الهی-

از طریق نزول آیاتی از قرآن- مؤیّد ببینـد. نکته قابل توجه آنکه در خلال سوره هایی که نازل می گشت- خصوصا سوره‌های نازل شـده در مکه- خدای تعالی سرگذشـتهایی از پیامبران گذشـته را برای رسول خدا (ص) گزارش می کرد و فراز و نشـیبهای مبارزات آنـان را بـاز گو می‌نمود تا پیامبر اکرم (ص) با اطمینان از این حمایت به مقاومت پرداخته و در مواجهه با کفار و مشـرکان اسـتقامت خود را از دست ندهد، این مطلب خود یکی از اهداف قصه در قرآن به شـمار می‌رود که در سوره هود بدان اشارت رفته است آنجا که می‌فرماید: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ» «۱» یعنی: و ما از خبرهای رسولان آن قصه‌ای که دلت را با آن سکون و آرامش دهیم، بر تو می‌خوانیم.

د- بیان اعجاز غیبی قرآن

یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اشـتمال آن بر اخبار غیبی است. این اخبار در قرآن کریم خود اقسام متعـددی دارد که دو نوع آن عبارتند از:

۱. بیان اخباری از اقوام و ملل قبل از اسلام.

۲. بیان اخبار و حوادثی از آیندگان.

از هرکدام از انواع یاد شده نمونه‌های فراوانی در قرآن وارد شده است. قرآن ذکر این وقایع را برای پرده‌برداری از غیب و وجهی بر اعجاز این کتاب می‌داند. به عنوان مثال در سوره هود و پس از نقل ماجرای حضـرت نوح می‌فرماید: «این از خبرهای غیبی است که آن را بر تو وحی می کنیم. این خبرها را تو و قوم تو قبلا نمی‌دانستید پس شـکیبایی پیشه کن که پایان کار از آن پرهیزکاران است.» «۲»

---

(۱)- هود، ۱۰۲

(۲)- همان، ۴۹

و در سوره یوسف اشـاره می کنـد: «مـا بهترین سـرگذشت را برای تو بـازگو می کنیم به این جهت که قرآن را بر تو وحی می کنیم با آنکه قبـل از آن تو از جمله بیخبران بودی» «۱» اضافه می‌شود که در خلال داسـتانهای قرآنی گهگاه گفتگوها و موضعگیری‌هایی از قهرمانان قصه‌ها بیان شـده که بـدون شک هیـچ شاهـد و یا مورخی در هنگام وقوع آن وجود نداشـته و یا به ثبت و ضـبط آن اقـدام نکرده است. این مسائل ضـمنا ریشه‌ای هم در کتب آسمانی قبل از قرآن نداشته تا احتمال اقتباس قرآن از آن مدارک به ذهن آدمی خطور نماید «۲» بلکه واقعیت آن است که قرآن برای نخستین بار از وجود این وقایع سخن گفته و از مجرای وحی آنها را برای مردم بازگو کرده است. و این موضوع چنانکه گفتیم وجهی بر اعجاز کتاب خدا به شمار می‌رود.

ه- آشنایی با سنتهای حاکم بر تاریخ

یکی از مهمترین اهـداف داسـتانهای قرآنی آشـنایی بـا سـنتهای حاکم بر تاریـخ و بهره گیری از این سـنن در نظام زنـدگانی است به عنوان مثال با مطالعه ماجراهای پیامبران الهی در قرآن و مقایسه سرگذشتهای آنان با یکدیگر می توان دریافت که:

۱. ماهیت دعوت پیامبران و شعار آنان در طول دعوت خود، امر واحدی بوده است.

۲. روش کار آنان در مقابل مخالفان روشی واحد و مشابه بوده است.

۳. از نظر درگیری با نظام حاکم بر جامعه، سیره‌ای مشترک داشته و همه آنان نوعی مقاومت را پشت سرگذاشته‌اند.
۴. برخورد دشمنان و مخالفان آنان نیز، برخوردی واحد و مشترک بوده است.
اضافه می‌شود که در خصوص موارد یاد شده قرائن متعددی در قرآن وجود دارد که در این مقال نیازی به ذکر آنها نیست «۳» اما به عنوان نتیجه‌گیری از این هدف می‌توان گفت:

---

(۱)- یوسف، ۳
(۲)- ر. ك: البقره، ۱۲۷ الی ۱۲۹؛ که قسمتی از گفتگوها و دعاهای دو نفره ابراهیم و اسماعیل را به هنگام ساختن خانه کعبه ذکر کرده است.
(۳)- جهت اطلاع بنگرید به مریم، ۴۱ الی ۴۸؛ الشعراء، ۱۶ الی ۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۴

در صورتی که انسان با استفاده از داستانهای قرآن ذهنیت مناسبی از این هدف به دست آورد، آنگاه پیش‌بینی در مورد برخی از حوادث اجتماعی از جمله انقلابهایی که در جامعه رخ می‌دهد و نیز درك نقش و موضع خود در آن انقلاب، امر مشکلی نخواهد بود زیرا قوانین و سننی که در دوره‌های تاریخی جریان داشته و حوادث را به پیش می‌برد قوانین و سنن ثابتی است که در آن تغیر و تحول متصور نیست و قرآن مجید در توصیف این سنن می‌فرماید: «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» «۱» یا «لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِيلًا» «۲»
مطلب قابل ذکر آنکه در پاره‌ای از موارد قرآن پاره‌ای از این سنتها را به صورت مستقیم معرفی کرده است، لکن مطالعه قصص و سرگذشتهای قرآنی می‌تواند ما را نسبت به حتمیت وقوع این سنن کاملا مطمئن سازد. در اینجا جهت آشنایی خوانندگان محترم با سنتهای لایتغیر از نظر قرآن به نقل پاره‌ای از این سنن می‌پردازیم:
- اینکه عاقبت کار با متقیان و پاکان بوده و زمین در نهایت به وراثت صالحان می‌رسد یکی از سنن لا یتغیر الهی است. «۳»
- اینکه جهان عرصه تنازع جریانات حق و باطل بوده و در این مسیر ظالمان هم به یکدیگر رحم نکرده، در پی استیلای بر یکدیگرند، سنت لایتغیر الهی است. «۴»
- اینکه باطل نابود شدنی و حق پایدار و ماندنی است، سنت لایتغیر است. «۵»
- اینکه اگر در میان قومی طبقه‌ای مترف و عیّاش پیدا شود و مردم را به سمت فسق و فجور و شهوترانی سوق دهد، منجر به هلاکت تمام آن قوم می‌شود، سنت لایتغیر الهی است. «۶»
- اینکه اگر مردمی به ایمان و عمل شایسته مجهز باشند، برکتهای الهی از زمین و آسمان بر آنها نازل می‌گردد سنت لایتغیر الهی است. «۷»

---

(۱)- الاحزاب، ۶۲
(۲)- الاسراء، ۷۷
(۳)- الانبیاء، ۱۰۵، الاعراف، ۱۲۸
(۴)- الانعام، ۱۲۹
(۵)- بنی اسرائیل، ۸۱
(۶)- همان، ۱۶
(۷)- الاعراف، ۹۶

۴- ویژگیهای قصّه‌های قرآنی

اشاره

می‌توان گفت که خصوصیات چندی قصه‌های قرآن را از داستانهای بشری متمایز می‌کند که ذیلاً به مهمترین موارد آن اشاره می‌گردد:

۴/ ۱- بعد پیام دهندگی

دانستیم که از جمله هدفهای قصه در قرآن، عبرت و هدایتی است که برای خوانندگان خود دربردارد، جهت توضیح بیشتر این هدف باید گفت که هریک از داستانهای قرآن دربردارنده پیام یا پیامهایی برای مخاطبان خود است و تعابیری چون: «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً ...» که اغلب در انتهای سرگذشت قرآنی آمده است خود مبین این حقیقت می‌باشد، البته بدیهی است که هر داستانی در جای خود دارای پیامی است اعم از آن‌که آن پیام پیامی مثبت باشد و یا پیامی منفی، و در واقع بدآموزیهای یک داستان نیز خود نوعی پیام به شمار می‌رود. اما سخن در این است که در داستانهای قرآنی اصالت با پیام بوده و این پیامها دربردارنده مراتبی از رشد و کمال انسان است. به‌طوری که کسی نمی‌تواند در داستانهای قرآن حتی به ذکر یک نمونه از پیامهای منفی و انحرافی مبادرت ورزد، البته استفاده ناروا از داستانها و حقایق قرآن آن هم به دلیل انحراف قلبی خواننده امر دیگری است. اما در ارتباط با انسانهای آگاه و منطقی داستانهای قرآن چیزی جز عبرت دربرندارد، چنانکه در پایان سوره یوسف می‌فرماید: «به تحقیق که در سرگذشتهای آنان عبرتی برای خردمندان نهفته است» «۱».

نکته قابل توجه در این زمینه آنکه پیامهای قصه‌های قرآن لزوما در انتهای قصه‌ها و سرگذشت‌ها نبوده، بلکه در بسیاری از موارد، در بین حوادث و ماجرا آنگاه که شخصیت داستان تشخیص می‌دهد که پیام خود را به مخاطبان عرضه دارد، چنین کاری صورت می‌پذیرد. در این‌گونه موارد معمولاً سیر داستان لحظه‌ای قطع شده و پس از ذکر پیامهای موردنظر مجددا حوادث داستان پی‌گیری می‌شود بدون آنکه صدمه‌ای به بافت

---

(۱)- همان، ۱۱۱

اصلی ماجرا وارد گردد، به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف (ع) پس از آنکه آن حضرت به زندان افکنده شده و با دو نفر زندانی مصاحب و قرین می‌گردد، آنان هریک خوابی برای یوسف تعریف نموده، تعبیرهای خواب را از یوسف درخواست می‌کنند.

حال در شرایطی که خواننده داستان منتظر است تا تعبیر خوابهای زندانیان را از زبان یوسف بشنود متوجه می‌شود یوسف در تعبیر خوابها شتاب نمی‌کند بلکه در ابتدا به معرفی خود و پدران خود و نیز بیان موقعیت علمی و اعتقادی خویش پرداخته، ناگهان سؤالی مطرح می‌کند که: «ای دو رفیق زندانی من آیا رب‌های مختلف و پراکنده (در مقام پرستش) بهترند یا خدای واحد قهار؟» «۱» سپس حضرت خود به تشریح دقیقی از وضعیت اعتقادی مردم دست زده و در انتهای آن تعبیر خوابهای زندانیان را با آنان در میان می‌گذارد. به طوری که آیات این بخش از سوره نشان می‌دهد در حدود ۵ آیه از آیات سوره (آیه ۳۶ الی ۴۱ سوره) ارتباط

مستقیمی با تعبیر خوابها ندارد بلکه پیامهای مناسبی است که در وسط ماجرا القا شده است.

۴/ ۲- واقعیت‌داری و برخورداری از حقیقت

اشاره

به‌طوری که از برخی از آیات به دست می‌آید قصه‌های قرآن همگی ریشه در حقیقت و واقعیت دارد. در این خصوص در سوره یوسف آمده است: «ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَرى ...» «۲» یعنی (در قرآن) هیچ سخن افترایی و ساختگی وجود ندارد، در سوره آل عمران نیز پس از ذکر جریان مباهله می‌فرماید: «إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ» «۳» یعنی:
بدرستی که این سرگذشتها، همان سرگذشتهای حق و برخوردار از حقیقت است. و نمونه دیگر نیز در ابتدای ماجرای فرزندان آدم آمده است که خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «ای رسول ما سرگذشت دو فرزند آدم را به حق و راستی برای مردم بخوان» «۴»

---

(۱)- همان، ۳۹

(۲)- یوسف، ۱۱۱

(۳)- آل عمران، ۶۲

(۴)- مائده، ۲۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۷

از این موارد می‌توانیم استفاده کنیم که نقل ماجراهای قرآنی همگی مبتنی بر واقعیت بوده و به عبارت دیگر این سرگذشتها محصول ذهن داستانپرداز نبوده و از تخیّل و دروغ مایه نگرفته است.
فراوان است قصه‌هایی که پیامهای خوبی دارد اما مخلوق ذهن نویسنده آن است.
یعنی نویسنده جهت ارائه پیامهای خود مجبور به خلق حوادث و قهرمانهای قصه شده است. اما داستانهای قرآنی با آنکه از نظر وجود عبرتها و پیامهای آموزشی در اوج است در عین حال از حقیقت مایه و بهره دارد و این خود یک امتیاز است.
اگر سؤال شود چه اشکال دارد که قصه و داستان مبتنی بر واقعیت نبوده بلکه از قوه تخیل نویسنده مایه بگیرد، در پاسخ می‌توان گفت: اگر داستان‌پرداز بتواند در پرداخت شخصیتهای داستان خود به مبالغه و اغراق نیفتد، حقیقت‌داری قصه، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در اصالت قصه به شمار نمی‌رود، اما در داستانهای خیالی که مخلوق ذهن نویسندگان است همواره این خطر وجود دارد که داستان‌نویس در طرح حوادث و پرداخت شخصیتها، از میزانهای خارجی عدول کند و شخصیتی را کمتر یا در مواردی قوی‌تر از حد و ظرفیت خود پرداخت کند و در نتیجه پیام داستان پیامی طبیعی نباشد و الگوها نقش مناسب خود را ظاهر نسازند.
لکن در داستانهای قرآن، حوادث و وقایع، همگی حوادثی است که در جهان خارج اتفاق افتاده است. در این داستانها، شخصیت‌ها همگی در استانداردهای طبیعی ارائه شده‌اند، ضعفها و قوتهای آنان مصادیق واقعیتهایی است که در جهان خارج آشکار شده و احیانا ظهور شخصیتهایی با همان ویژگی در شرایط دیگر دور از انتظار نیست. ازاین‌رو باید گفت: مطالعه قصه‌های قرآن و تأمل در مضامین آنها بهترین کلید در انسان‌شناسی است، درحالی که این موضوع در داستانهای بشری لا-اقل به اندازه قرآن قابل تأمین نخواهد بود. نکته دیگر در این زمینه آنکه داستانهای قرآن گزارش‌های خداوند از حوادث بوده و محصول وحی است، خداوند نیاز ندارد که در بیان سرگذشتهای پیشینیان از مطالب غیرواقعی و به تعبیر قرآن افترایی

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۸

مایه بگذارد درحالی‌که در داستانهای بشری نویسنده به علت محدود بودن اطلاعات مجبور است که در کنار واقعیتهای موجود، از ذهن خود نیز در ترسیم وقایع بهره‌برداری کند و داستان را چه از نظر حوادث، چه از نظر فضاسازی و چه از نظر شخصیتها با مایه‌هایی از تخیل آمیخته سازد.

طرح یک سؤال

در این بحث سؤالی غالبا مطرح می‌گردد و آن اینکه آیا می‌توان داستانهای قرآنی و احیانا برخی از شخصیتهای آن را حوادث یا اشخاصی سمبلیک فرض نمود؟ به عنوان مثال آیا می‌توان آدم را سمبل انسان تکامل یافته، هابیل و قابیل را سمبل دو طبقه مستضعف و مستکبر، عصای موسی را سمبل قدرت و ... به حساب آورد؟ به عقیده برخی از صاحب‌نظران برخی از ماجراهای قرآن، سمبلیک هستند، و این‌گونه حوادث، در ارائه پیامهایی که به خوانندگان خود می‌دهند، جز بیان سمبلیک تفسیر دیگری ندارند، از جمله اینان، می‌توان از دکتر شریعتی یاد نمود که در اکثر آثار خود قصه هابیل و قابیل و نیز جریان خلقت آدم را به نوعی سمبلیک تفسیر کرده است. جهت اطلاع بیشتر از قالب سمبلیک یادآور شویم که در این قالب، ظاهر داستان از نظر شکل تطبیقی با پیام و محتوی ندارد. بلکه فقط به آن اشاره می‌نماید. به عنوان مثال در کتاب کلیله و دمنه مسائل انسانی در قالب روابط بین حیوانات مطرح شده است، طبعا منظور پدید آورندگان این اثر، قصه‌پردازی جهت حیوانات نبوده است و ازاین‌رو مخاطبان این اثر نیز به خوبی متوجه می‌شوند که در مطالعه داستانهای کلیله و دمنه به شناخت مناسبی از تیپهای انسانی و روابط بین آنان دست پیدا می‌کنند.

حال پس از این توضیح در پاسخ سؤال فوق متذکر می‌شویم که در داستانهای قرآن سمبلیک به معنایی که گفته شد اصلا وجود ندارد. به این معنی که وقتی در این داستانها به عصای موسی و سگ اصحاب کهف و آتش حضرت ابراهیم اشاره می‌گردد- گرچه ممکن است این اشارات، اشاراتی چندپهلو باشد- اما در عین حال پدیده‌های ذکر شده

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۶۹

همه از واقعیت عینی و مصداق خارجی برخوردار بوده‌اند. یعنی عصای حضرت موسی و سگ اصحاب کهف و آتشی که حضرت ابراهیم به درون آن افکنده شده، درست به همان معنایی وجود داشته است که ما آن را درک می‌کنیم.

دلیل دیگر بر این مطلب آن است که به عقیده دانشمندان علوم قرآنی- چنانکه از پاره‌ای روایات نیز به دست می‌آید- قرآن دارای ظاهری است و باطنی، «۱» مراد از باطن قرآن هرگز این نیست که اعتبار ظاهر آن زیر سؤال رود، زیرا معانی باطنی و ظاهری قرآن با یکدیگر رابطه طولی دارند نه رابطه عرضی تا قبول یکی موجب نفی دیگری شود. و به طور کلی، اصل اول در مطالعه ظواهر عبارات قرآنی، اصیل و معتبر دانستن این ظواهر است مگر آنکه قرائتی نقلی و یا عقلی ظاهر شده و مانع از آن گردد که ظواهر آیات و عبارات مدنظر قرار گیرد. به عنوان مثال در آیه: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «۲» هرگز نمی‌توان ید را به معنای دست ظاهری گرفت چرا که این تفسیر با اصل منزه بودن خداوند از جسمانیت، عقلا و نقلا تضاد پیدا می‌کند و لذا چاره‌ای نیست مگر آن‌که ید را به معنای دست قدرت در نظر گیریم. طبعا وقتی در مطالعه قرآن کریم چنین قاعده‌ای حکمفرما باشد، قصص و داستانهای قرآنی نیز از آن مستثنی نبوده و برای خواننده این حق باقی نمی‌ماند که آنها را حوادثی فرضی و سمبلیک تصور کند. هرچند چنانکه گفته شد این مطلب مانع برداشتهای عالی از قصه‌ها و سرگذشتهای ارائه شده نمی‌باشد.

۴/ ۳- وجود بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی

اشاره

از دیگر اختلافات قصه‌های قرآن با داستانهای بشری وجود بعد غیرمادی حوادث است، در این مورد در کتاب «هنر در قلمرو مکتب» اثر جواد محدثی چنین می‌خوانیم:

«از آنجا که قرآن کتاب آسمانی و سخن خداوند است و از آنجا که اساس دین به ربط میان خدا و خلق و حاکمیت اراده غیرمادی در جهان و حیات استوار است، این روح

---

(۱)- تفسیر صافی، ۱/ ۳۰

(۲)- الفتح، ۱۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۷۰

معنوی و غیبی در داستانهای قرآنی به شکلی نمودار گشته است که از جمله عبارتند از:

الف) قضا و قدر،

ب) معجزات و خارق العاده.» «۱»

در این قسمت درباره هریک از این موارد توضیحی می‌دهیم.

الف) تجلی قضا و قدر در قصه‌های قرآن

باید گفت که در متن جریانات تاریخی که در قرآن یاد شده، اضافه بر نقشی که انسانها در پدید آوردن حوادث و دگرگونیها دارند، خواست و اراده دیگری دست‌اندرکار است که فوق اراده و قدرتهای طبیعی است و این همان اراده‌ای است که برای کسی چون علی (ع) جلوه‌ای از حاکمیت الهی است آنجا که می‌فرماید: «عرفت اللّه بفسخ العزائم و حل العقود» «۲»، یعنی: خدا را از به هم خوردن تصمیمها و گشوده شدن گره‌ها شناختم.

به این ترتیب چنان نیست که انسان با قدرت محدود و تدبیر ناقص و اراده بعضا متزلزل خود بتواند نقشه‌های خود را تماما در عرصه وجود ترسیم کرده، به آن‌جامه عمل بپوشاند، چنانکه به این شکل هم نیست که انسان به صورت مطلق محکوم حوادث و شرایط طبیعی بوده، از خود انتخاب و اراده‌ای نداشته باشد، بلکه چنانکه امام صادق (ع) می‌فرماید: در مورد واقعیت انسان می‌توان گفت: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» «۳» یعنی نه جبری در کار است (به صورت مطلق) و نه تفویض و وانهادگی بلکه حالتی بین این دو حالت است. چه بسا که انسان در مورد کاری اراده‌ای دارد اما تقدیر برای او رقم دیگری زده است به‌طوری که مصداق: «العبد یدبّر و اللّه یقدّر» تجلّی پیدا می کند. البته در اینجا هدف ما از این مطلب ارائه بحثی کلامی در مورد نوع اراده و اختیارات انسانی نیست بلکه منظور آن است که متذکر شویم در قصه‌های قرآنی همه‌جا تأثیر خداوند به عنوان عاملی مؤثر در شکل‌گیری حوادث مشهود است که ما آن را به

---

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۶۲

(۲)- نهج البلاغه، حکمت ۲۴۲

(۳)- الکافی، ۱/ ۱۶۰

عنوان جلوه‌های قضا و قدر درک می‌کنیم. «۱» به عنوان یک نمونه از چنین تأثیری می‌توان از ماجرای حضرت یونس یاد کرد. بنا به آیات قرآن، یونس پس از نومیدی از هدایت قوم خود، آنان را مورد نفرین قرار داد و سپس خود از بین مردم خارج گردید. پس از خروج یونس از بین جامعه، آثار عذاب الهی پدیدار شد. مردم با درک این مطلب به توبه و زاری پرداخته، از گناهان خود به درگاه احدیت استغفار نمودند به‌طوری که در سایه ایمان و استغفار، عذاب الهی از آنان مرتفع گردید، از طرف دیگر یونس پس از جدا شدن از مردم خود سوار کشتی شد و عازم نقطه دیگری گردید، لکن پس از مدتی دریا طوفانی گشت و چون قرعه انداختند که شخصی را به دریا بیندازند این قرعه به نام یونس اصابت کرد، یونس به دریا انداخته شد و طعمه نهنگی گردید و چنانکه مشخص است پس از مدتی دعا و استغفار در شکم ماهی سرانجام نجات پیدا کرده، به ساحل قدم گذاشت. آشکار است که در این داستان بسیاری از حوادث مورد خواست و اراده یونس نبود بلکه تنها اراده الهی بود که حد اقل در دو زمینه تحقق یافت به این صورت که اولا: عذاب آسمانی از قوم یونس (ع) برداشته شد. ثانیا: یونس جهت تأدیب به دریا افکنده و در شکم یک ماهی نهاده شد و در آنجا پس از مناجات با خداوند، مورد عنایت الهی قرار گرفت. از این نمونه‌ها که حاکمیت قضا و قدر الهی را در صحنه آفرینش نشان می‌دهد در لابلای داستانهای قرآنی فراوان دیده می‌شود.

ب) معجزات و امور خارق العاده

اشاره

بخش دیگر از داستانهای قرآن مربوط به حوادث خارق العاده‌ای است که به صورت معجزات انبیاء یا کارهای شگفت‌انگیز برخی از بندگان صالح الهی بروز کرده است. به عنوان مثال در سوره کهف سه داستان شگفت‌انگیز و معجزه‌آسا نقل شده که عبارتند از داستان اصحاب کهف، ماجرای موسی و خضر و همسفر شدن آن دو با یکدیگر و سوم داستان سیر و سفر ذوالقرنین و احداث سدّ آهنین توسط وی، در سوره نمل نیز از

---

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۶۳؛ با اندکی تلخیص

ماجرای تکلم حضرت سلیمان با حیوانات سخن به میان آمده و از انتقال تخت پادشاهی ملکه سبا به دربار حضرت سلیمان آن هم در یک چشم به‌هم زدن، پرده برداشته شده است. به همین ترتیب باید گفت که در اکثر سوره‌های قرآن، از حوادث شگفت‌انگیز و معجزه‌آسایی سخن رفته که همگی عاملی در جهت تقویت اعتقاد به حقانیت پیامبران به شمار می‌رود.

به گفته یکی از محققان: «این گونه داستانها، اگر در غیر قرآن و متون مذهبی باشد، رنگ تخیل و افسانه به خود می‌گیرد ولی در منطق و بیان قرآن دارای واقعیت است و مخاطبین با آنها انس و آشنایی دارند و برایشان قابل پذیرش است چرا که به وحی و کتب آسمانی و نبوت پیامبران معتقدند و چنین جوامعی با چنین پدیده‌های شگفتی بیگانه نیستند و ظرافت کار قرآن در این است که به اینگونه حوادث و حقایق و معارف متعالی و واقعی، در شرایط و جوی دعوت می‌کند و اینها را مطرح می‌سازد که اندیشه‌های مردم به خرافات و افسانه‌ها و اوهام آمیخته است». «۱»

وجود بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی اشکال و صور مختلفی دارد. گاه در قالب معجزات انبیاء و نمونه‌ای از حوادث شگفت‌انگیز متجلی می‌شود، گاه نمونه‌ای از این حوادث در قالب نزول ملائکه در جنگها و حمایت آنان از مؤمنان (مانند جنگ بدر و جنگ احزاب) ظاهر می گردد، گاه از طریق مساعد شدن نیروهای طبیعی به نفع مؤمنان، اتفاقات شگفت‌انگیزی جامه عمل می‌پوشد، چنانکه در جنگ احزاب خدای تبارک و تعالی باد و طوفان را در جهت یاری مؤمنان و شکست و خواری مشرکان به جریان انداخت و در جنگ بدر نیز با نزول باران رحمت و چیره ساختن خواب ملایم به مؤمنان، اعصاب و روان آنان را در مقابل دشمنان تقویت فرمود، در مواردی نیز حمایت الهی با القای ترس و رعب به دل کافران و نزول سکینه و آرامش بر قلوب مؤمنان ظاهر شده است. به‌طوری که با مطالعه داستانهای قرآنی روشن می گردد همه جا خداوند در جبهه

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۶۳

حق قرار دارد و نقش خود را در جهت یاری و حمایت مؤمنان و سرکوبی و ناکامی مشرکان ظاهر می‌سازد چنانکه قرآن در یک جا می‌فرماید: «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ» «۱» یعنی: این به آن جهت است که خداوند مولی و سرپرست مؤمنان است حال آنکه کافران سرپرست و یاوری ندارند.

فلسفه بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی

بعد غیرمادی در داستانهای قرآنی حد اقل دارای دو فایده به شرح زیر است:

الف) انسان به عنوان موجودی مطلق به حساب نمی‌آید، به این معنی که در قصه‌های قرآن با آنکه انسان موجودی اصیل و دارای اراده‌ای گسترده در نظام طبیعت می‌باشد، موجودی مطلق و شکست‌ناپذیر نیست. بلکه درهرحال ضعفها و محدودیتهایی بر وجود او حکومت می کند، قرآن جهت تذکر این مطلب به انسان در یک جا می‌فرماید:

«لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «۲» یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز با تکیه بر خداوند قابل تصور نیست و در جای دیگر خطاب به رسول خدا (ص) تأکید می کند که در جنگ بدر: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی» «۳» یعنی: ای پیامبر تو کفار و مشرکان را از پا نینداختی بلکه خداوند آنان را به هلاکت افکند و آنگاه که تیر می‌افکندی این تو نبودی که تیر می‌افکندی بلکه خداوند بود که تیر می‌افکند (و به هدف می‌نشاند) «۴» طبق این بینش قهرمانان داستانهای قرآن، حتی کارهایی را که به ظاهر، خود، انجام داده‌اند، هرگز به حساب خود نگذاشته بلکه آن را فعل خدا و یا انجام آن را در سایه لطف پروردگار می‌دانند. چنانکه حضرت یوسف (ع) با آنکه زندان را بر قبول هواهای نفسانی ترجیح داده است باز به خدا می گوید: «پروردگارا اگر مکر و حیله آنان را

(۱)- محمد صلّی اللّه علیه و آله، ۱۱

(۲)- الکهف، ۳۹

(۳)- الانفال، ۱۷

(۴)- لازم به ذکر است که نباید از این بحث، جبر مطلق نسبت به کارهای انسان اراده شود، بلکه مطابق توحید افعالی از نظر شیعه، خداوند، از قدرت و سلطنت خلع نشده و در عین حال، انسان هم نقش و مسئولیت خود را خواهد داشت.

از من باز نداری به سمت آنان میل می‌کنم و از نادانان خواهم شد» «۱» و حضرت سلیمان نیز پس از آنکه تخت ملکه سبا را در پیش روی خود حاضر می‌بیند به جای آنکه مغرور شود و این کار را به خود نسبت دهد می‌گوید: «هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ» «۲» یعنی این از فضل پروردگار من است تا بیازماید مرا که آیا شکر وی را بجا می‌آورم یا به او ناسپاسی می‌کنم.

به این ترتیب در قصه‌های قرآن، آنگاه که قرآن به بررسی و تحلیل عوامل یک شکست یا پیروزی می‌نشیند، صرفا عوامل مادی و انسانی را به حساب نمی‌آورد، بلکه نقش و اراده الهی را نیز در تحقق یک پیروزی یا شکست در نظر می‌گیرد. البته از نظر قرآن سلسله اسباب و مسبّبات و نیز قوانین و سنن ثابت الهی در نظام آفرینش امری واقعی بوده و مسائلی چون یاری خداوند و امدادهای غیبی او هرگز به معنای نفی نظام سببیّت نمی‌باشد، بنا به نظر قرآن، علل مادی و عادی همگی در طول اراده الهی قرار دارد و در شرایطی که مصلحت خداوندی ایجاب کند، اراده الهی با حذف برخی از این علل به شکل مستقیم در جریانی وارد عمل می‌گردد و این همان زمانی است که اصطلاحا معجزه‌ای رخ می‌دهد و برخلاف تمامی محاسبات بشری و صنعت امروزی ظاهر می‌شود.

ب) یأس و نومیدی دامن انسان را نمی‌گیرد. آیا انسان مجاز است حتی در اوج شکستها و ناکامی‌ها خود را مأیوس و از دست رفته بداند؟ در پاسخ باید گفت: از آنجا که در بینش قرآن، علل شکستها و ناکامیهای یک انسان یا جامعه صرفا اموری مادی و ظاهری نمی‌باشد، انسان حق ندارد در هیچ شرایطی- حتی سخت‌ترین شرایط ممکن- احساس یأس و نومیدی کند. این مطلب به‌طور جدی از مطالعه داستانهای قرآنی به دست می‌آید و بررسی شخصیتهای این قصه‌ها- خصوصا شخصیتهای مثبت- نشان می‌دهد که آنان حتی در اوج گرفتاریها و بلاها- که بعضا فوق طاقت و تصور ماست- باز

---

(۱)- یوسف، ۳۳

(۲)- نمل، ۴۰

امید خود را به رحمت خداوند از دست نمی‌داده‌اند. سمبل انسان گرفتار و مصیبت کشیده در قرآن حضرت ایوب است اما او هرگز شخصیتی مأیوس و ناامید نیست و قرآن در بیان حالت روحی وی می‌فرماید: «و ایّوب را (در نظر بگیر) آنگاه که پروردگار خود را ندا داد که سختی و گرفتاری به من روی آورده و تو ارحم الراحمین هستی پس ما دعای وی را اجابت کردیم و از او رفع گرفتاری نمودیم و خانواده او و همانند آن را مجددا به او بخشیدیم این فضل و رحمتی از جانب ما به وی بود و پند و یادواره‌ای برای همگان» «۱». و یعقوب نیز که خود سالیان دراز با رنج فراق یوسف دست به گریبان بوده و پس از آن به مصیبت دیگری چون فراق بنیامین دچار شده است به فرزندان خود می‌گوید: «ای پسران من به راه افتید و از سرنوشت یوسف و برادرش تحقیق و جستجو کنید و هرگز از رحمت الهی مأیوس نشوید که جز کافران از رحمت خداوند مأیوس نخواهند شد.» «۲»

باید این نکته را اضافه کرد که در داستانهای قرآنی اگر قهرمان به لحاظ ظاهری شکست هم بخورد و نابود گردد باز شکست و نابودی خود را تقدیری از جانب خداوند دانسته، در مسیر نیل به ارزشهای الهی از آن استقبال می‌کند. به این ترتیب شخصیت داستان هرگز خود را تهی از حمایت الهی نمی‌بیند و در پیشبرد امور خود صرفا بر عناصر و اسباب مادّی تکیه نمی‌کند، ضمن آن‌که این بدان معنی هم نیست که وی نقش اسباب و علل عادّی را در نظر نگرفته و در محاسبات خود آنها را به حساب نیاورد.

۴/ ۴- دقایق هنری در داستانهای قرآنی

اشاره

بایـد گفت که داسـتانهای قرآن از نظر ویژگیهـای فنی و دقایق هنری نیز تفاوتهایی با داسـتانهای بشـری دارنـد که اهمّ آن موارد زیر است:

الف) ویژگیهای ظاهری داستانهای قرآن،

ب) تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن،

ج) تصویرسازی در داستانهای قرآن،

(۱)- الانبیاء، ۸۴

(۲)- یوسف، ۸۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۷۶

د) شیوه پرداخت اجزاء و عناصر داستان،

گرچه پرداختن به هریک از این موارد خود نگارش مقاله مفصّ_لی را طلب می‌کنـد. اما دراین قسـمت درباره هرکدام توضیـحاتی به اختصار آورده می‌شود.

الف) ویژگیهای ظاهری داستانهای قرآن

اشاره

اگر کسـی شـناخت مختصـری از قرآن داشـته و داسـتانهای این کتاب آسـمانی را با داستانهای بشری مقایسه کند، بدون شک شاهد اختلافات داستانهای قرآن با داستانهای بشری لا اقل در موارد زیر خواهد بود:

۱- اجمال و گزینش در نقل حوادث

در قرآن جز در مـواردی انـدک کـه سـرگذشت فرد یـا قـومی بـه صـورت مفصّ_ل و کامـل ذکر شـده، در سـایر مـوارد به گـوشه یا گوشه‌هایی از کل یک سرگذشت اشاره شده است.

در این بـاره آقـای جواد محـدثی می‌نویسـد: «برخورد قرآن بـا حوادث و زمانهـای گذشـته برخوردی انتخـابی، گزینشـی است یعنی این‌طور نیست که نسبت به یک پیامبر و یا یک قوم کلیه وقایع و اتفاقات را به قول معروف از سیر تا پیاز بیان کند بلکه آنچه را که می‌توانـد حامل پیام دین و دربردارنـده یک موعظه و هـدایت و دعوت و ارشاد باشد، بیان می‌کند و در نقل یک واقعه هم آنچه که بیشتر به این هدف کمک کرده و از برجستگی خاصی برخوردار است، مطرح می‌شود.» «۱»

علامه طباطبایی نیز در پایان داستان نوح (ع) در سوره هود می‌نویسد: «در چهل و اند جای قرآن نام نوح برده شده و به‌طور اجمال یا تفصـیل به قسـمتی از داسـتان او اشاره شده است. ولی در هیچ یک از این موارد قصّه او را به شـیوه داستانسرایی تاریخی که نسب و خاندان و تاریخ و جای زندگی و نشو و نما و شـغل و عمر و وفات و مدفن و سایر چیزهایی که به زندگی شخصـی او بسـتگی دارد نیاورده است زیرا قرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را از نیک و بد برای ما بازگوید.

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۵۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۷۷

بلکه قرآن کتاب هدایت است و موجبات سعادت و حق صریح را برای مردم تشریح و بیان می‌کند تا بدان عمل کنند و در زندگی دنیا و آخرتشان سعادتمند گردند و گاهی هم به گوشه‌ای از داستانهای انبیاء و امم اشاره می‌کند تا سنت خدا را در بین بندگان خود روشن سازد و کسانی که مشمول عنایات الهی شده و توفیق کرامت او را یافته‌اند از آن پند گیرند و برای دیگران نیز اتمام حجت شود.» «۱»

۲- پراکندگی و تکرار در داستان

چنانکه در مطلب گذشته نیز اشاره گردید: «داستانهای قرآن به صورت قطعه‌قطعه و پراکنده در سراسر قرآن پخش است. گاه بخشی از یک داستان در یک سوره و بخش دیگر در سوره‌های دیگر نقل می‌گردد، گاه یک حلقه از فرازهای یک قصه در سوره‌ای ذکر شده و بقیه مطرح نگردیده است. گاهی فصلی از نیمه و گاهی فصلی از پایان یک داستان نقل می‌شود به‌طوری که یک داستان کامل از ترکیب فصلهای پراکنده در قرآن به دست می‌آید.» «۲» به گفته صاحب کتاب هنر در قلمرو مکتب: «در قصص قرآنی این پراکندگی‌ها و تکرارها نقص نیست بلکه دلیل اصالت دادن به محتوا و فصلهای عبرت‌آموز و تجربه‌دار قصه است نه اصالت قالب داستانی». «۳»

جهت آشنایی بهتر با نمونه‌ای از تکرار در قرآن یادآور می‌شود که در سوره النّمل عبارت: «أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ» پنج بار تکرار شده است تا عقیده به توحید را- در ضمن رشته‌ای از آیات- در اذهان تثبیت کند چنانکه در سوره هود نیز دعوت به یکتاپرستی و عبادت خداوند، چهار مرتبه از زبان پیامبران- اما با عباراتی واحد- خطاب به ملتهایشان ذکر شده است. در مورد علّت اصلی تکرار باید متذکر شد که: «قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یک بار یک حادثه را کلا بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود بلکه یک کتاب تربیت و انسان‌سازی است و می‌دانیم که در مسائل تربیتی گاه شرایط ایجاب می‌کند که یک حادثه را بارها و بارها یادآور شوند، از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون از آن نتیجه‌گیری کنند» «۴» در این مورد مطالب دیگری ذیل عنوان: «تنوع

---

(۱)- تفسیر المیزان، ۱۰/ ۳۸۳

(۲)- هنر در قلمرو کتب، ۱۵۸

(۳)- همانجا

(۴)- تفسیر نمونه، ۱۵/ ۵۰۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۷۸

روش نمایش در داستانهای قرآن» به اطلاع خواهد رسید.

۳- تقطیع و برش در داستان

نقل حوادث دارای شیوه‌های گوناگونی است به این صورت که گاه حوادث برحسب تسلسل زمانی آن روایات می‌شود، زیرا سیاق کلام چنان تسلسلی را اقتضاء می‌کند. اما گاهی اقتضای سیاق آن است که زمان بریده و تقطیع شود و پیوستگی رویدادها قطع گردد و تسلسل آن رعایت نشود و به جای زمانی عینی از زمان ذهنی بهره گرفته شود.

این برش اجزای داستان و شکستن وحدت زمانی آن، خود دارای اسراری هنری است که باید در آن تأمّل نمود. تقطیع داستان و انتقال از زمانی به زمان دیگر، از شگردهای داستان‌نویسی است که به داستان تنوع و جذّابیت می‌دهد، این تقطیع در فیلم سازی

گاهی به شکل «فلاش بک» ظهور می‌یابد، در این حال جریان حوادث موقّتا قطع شده و صحنه‌هایی از رویدادهای گذشته- اما به نوعی مرتبط با حوادث زمان حال- به تصویر کشیده می‌شود. این مطلب در داستانهای قرآن نیز مصادیق متعددی دارد که یک نمونه آن در داستان حضرت موسی واقع در سوره طه می‌باشد، در این سوره خدای تبارک و تعالی زندگانی حضرت موسی (ع) را از مقطع بعثت آن حضرت شروع فرموده است و در شرایطی که خدای تبارک و تعالی در مقام پذیرش دعاها و درخواستهای حضرت موسی (ع)، ذهن این پیامبر را متوجه دوران تولد و کودکی او کرده و روایتی از ماجراهای تولد موسی (ع) قرار دارد، قرار گرفتن او در تابوت، نجات به وسیله عوامل فرعون، نشو و نما در کاخ فرعون، کشتن فرد قبطی و فرار به مدین، زندگانی در شهر مدین و عزم مراجعت به مصر به دست داده و سپس داستان در همان فضای بعثت حضرت موسی (ع) دنبال می‌گردد و هدف از این بازگشت به عقب در این داستان این مطلب است که حضرت موسی (ع) با توجه به حمایتهای الهی در مراحل قبلی زندگانی، نسبت به یاری خداوند در آینده نیز مطمئن گشته و با سرمایه‌ای از امید و توکل، مأموریت جدید خود را آغاز کند.

ب) تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن

نویسنده شهیر مصری سید قطب در کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» «۱» معتقد

(۱)- این کتاب در زبان فارسی به دو شکل: مفصل با عنوان «تصویر فنی، نمایش هنری در قرآن» به قلم محمد

است که داستانهای قرآن از نظر روش نمایش از تنوع خاصی برخوردار است که اهم آن عبارتند از:

۱- گاه فشرده‌ای از داستان پیشاپیش می‌آید، آنگاه داخل تفصیلات می‌شود، نظیر سوره کهف که در آغاز چند آیه برای اصل داستان زمینه‌سازی می‌کند و به تفصیل می‌پردازد.

۲- گاه نتیجه داستانی در آغاز ذکر شده و سپس داستان با تفصیل تمام، گام‌به‌گام ارائه می‌شود نظیر ماجرای حضرت موسی (ع) که در سوره قصص با چنین عبارتی- که عصاره انقلاب موسی و بنی اسرائیل را نشان می‌دهد- شروع می‌شود: «ما خبر موسی و فرعون را مطابق حقیقت بر تو و قومی که مؤمن‌اند می‌خوانیم. فرعون در سرزمین مصر سرکشی آغازید و مردمش را گروه گروه کرد: یک دسته را ضعیف باقی گذاشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده نگاه می‌داشت او واقعا از مفسدان بود و ما خواستیم که بر فرودستان (مستضعفان) منت نهاده و آنان را امامان و ارث‌برندگان قرار دهیم و در روی زمین امکانات و قدرت دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها همان چیزی را که از آن بیمناک بودند نشان دهیم» «۱»

پس از آوردن این مطلب، قرآن داخل تفصیلات زندگی حضرت موسی می‌شود و در حقیقت، درآمد مذکور برای آماده کردن شنونده و برانگیختن اوست که اصل ماجرا را دنبال کند.

۳- گاه داستان به‌طور مستقیم و بی‌مقدمه و با رعایت اختصار شروع می‌گردد. نظیر ماجرای تولد حضرت عیسی (ع) در سوره مریم «۲» و یا داستان سلیمان و مورچه و هدهد و ملکه سبا که به‌طور غافلگیرانه گفته می‌شود. «۳»

۴- گاه هدف از نقل داستان و ماجرا، تکیه کردن روی قهرمانان است، ازاین‌رو نام آنان برده شده و محاورات آنها نیز به‌طور دقیق نقل می‌گردد نظیر ماجرای ابراهیم و اسماعیل در ساختن کعبه. «۴»

علی عابدی و مجمل و مختصر به نام «آفرینش هنری در قرآن» به وسیله محمد مهدی فولادوند به فارسی ترجمه شده است

(۱)- القصص، ۳ الی ۵

(۲)- مریم، ۱۶ به بعد

(۳)- النمل، ۱۷ به بعد

(۴)- البقره، ۱۲۷ الی ۱۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸۰

۵- گاه راز ملاقات یا برخورد، هم بر قهرمان پوشیده است و هم بر نظاره‌گر (شنونده)، نظیر حکایت برخورد حضرت موسی با بنده صالح خدا در سوره کهف «۱» و با نگرش به داستان روشن می‌گردد که در این داستان جوّی غامض و مرموز حاکم است و هدف اصلی نشان دادن حکمت نهانی خداوند است در برخی از افعال که ظاهری به یک شکل و باطنی به شکل دیگر دارند.

۶- گاه در یک داستان، بازیگران واقعا فراموش می‌شوند اما راز قضیّه، با نیشخندی که نثار ناباوران می‌شود بر تماشاگران آشکار است. نظیر باغدارانی که درصدد بودند محصولات باغ خود را سحرگاه و به‌طور پنهانی بچینند و فقرا را از دست‌یابی به ثمرات باغ محروم سازند، غافل از آنکه صاعقه‌ای خیال خوش را از آنان در ربود و خود محروم شدند. «۲»

۷- گاه اندکی از راز قضیه بر تماشاگر آشکار شده و قهرمان مورد بیم است. زمانی ترس و نگرانی بر هر دو حاکم است. نظیر حکایت آوردن تخت سلیمان و درآمدن ملکه سبا به کاخ بلورین (صحنه ناگهانی ملاقات او با سلیمان) و بالا زدن بلقیس دامن خود را به خیال آنکه کف زمین آب است. «۳»

۸- و بالاخره گاه به‌طور ناگهانی قهرمان و تماشاگر در آن واحد با یکدیگر برخورد می‌کنند و راز مطلب بر هر دو معلوم می‌شود. نظیر ظهور روح خدا بر مریم در هیأت انسانی و توضیح او در پاسخ مریم بیمناک و مضطرب که: «من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو پسری پاکیزه عطا کنم» «۴» و نیز ندا کردن عیسای نوزاد از زیر درخت خرما مادر نومید خود را ...» «۵»

ج) تصویرسازی در داستانهای قرآن

ویژگی قابل توجه دیگر در داستانهای قرآن به مسأله شیوه تعبیر در نقل داستان باز می‌گردد، این شیوه، بهره‌گیری از قوّه تخیّل انسان و مجسم ساختن وقایع داستان به صورت تصاویر متعددی است که با مطالعه داستان، در جان و روان او شکل می‌گیرد و

---

(۱)- الکهف، ۶۰ به بعد

(۲)- القلم، ۱۷ به بعد

(۳)- النمل، ۴۲ الی ۴۴

(۴)- مریم، ۱۹

(۵)- نقل از آفرینش هنری در قرآن، ۱۵۹ الی ۱۶۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸۱

باید گفت که وقایع داستانی از این نظر تابعی از روش کلی تعبیر در قرآن است که همان مسأله تصویرسازی می‌باشد. سید قطب در این مورد می‌نویسد: «تصویر ابزار خاص و مناسب در اسلوب بیان قرآنی است، قرآن معانی انتزاعی را به مدد تصاویر، محسوس و خیال‌انگیز می‌نمایاند و باز حالات نفسانی و حوادث محسوس و مناظر موردنظر را- چون نمونه‌های انسانی و طبایع بشری- از طریق تصویر تفهیم می‌کند. صورتی را که قرآن تفهیم می‌کند به زودی زنده و متحرک می‌شود و معانی ذهنی جان می‌گیرد و طبیعت

بشری مجسّم می‌شود و حوادث و مناظر و سرگذشتها همه مشهود و مؤثّر می گردند و حالت و معنی پیدا می کنند و اگر گفتار با آنها همراه گردد، تمام عناصر خیال‌انگیز در آن گرد می‌آید به قسمی که منظره سمعی برای شنونده به زودی تبدیل به منظره بعدی و صحنه‌ای تماشایی می گردد. گویی که شخصیتهای جان‌داری بر روی صحنه منظور در حال رفت‌وآمد و گفت‌وشنودند.» «۱»

سید قطب در قسمتی دیگر تحت عنوان «تصویر در قرآن» دو نمونه از داستانهای قرآن یعنی داستان اصحاب کهف و داستان مریم و تولد عیسی را از نظر بعد تصویری مورد تجزیه و تحلیل قرار داده که جهت خودداری از اطاله کلام از نقل آنها خودداری کرده و خوانندگان را به کتاب «آفرینش هنری در قرآن» حواله می‌دهیم. «۲»

د) شیوه پرداخت اجزاء و عناصر داستان در قرآن

چنانکه می‌دانیم در مطالعه یک قصّه یا داستان عناصر مختلفی جلب نظر می کند. از جمله موضوع داستان، شخصیتهای اصلی و فرعی، شیوه شخصیت‌پردازی، صحنه و صحنه‌پردازی، زاویه دید، زاویه روایت، گفتگو در داستان، فضا و رنگ در داستان، سمبل و نماد در داستان، عنصر حادثه و درگیری در داستان و احیانا مسائل دیگر. اینکه در داستانهای قرآن، هریک از عناصر فوق تا چه حد مورد توجه قرار گرفته و مطرح شده‌اند باید گفت که در این مورد هیچ قاعده مشخّصی وجود ندارد و همانند بسیاری از ویژگی‌های دیگر، در این مورد نیز داستانهای قرآن با داستانهای بشری قابل مقایسه نمی‌باشد. لذا بسته به شرایط و موقعیتی که داستان از آن برخوردار است، برخی از عناصر، سنگین و پررنگ پرداخت شده و احیانا برخی به صورت کم‌رنگ و فراموش

---

(۱)- همان، ۴۴

(۲)- ر. ک. همان، ۱۶۲ الی ۱۶۵

شده درآمده‌اند. به عنوان مثال در ابتدای سوره مریم جریان دو تولّد نقل شده است:

تولد یحیی و تولد عیسی (ع) اما از نظر تصویرسازی و صحنه‌پردازی این دو ماجرا هیچ سنخیتی با یکدیگر ندارند و قابل مقایسه نمی‌باشند زیرا صحنه‌پردازی در ماجرای تولّد حضرت عیسی خود در انتقال بهتر پیام و ماجرای این تولد مطلبی مؤثّر و اساسی است، درحالی‌که این مطلب در ماجرای تولد حضرت یحیی هیچگونه ضرورتی ندارد. به همین ترتیب همانگونه که استاد جواد محدثی می‌نویسد: «در هر داستان، معمولا صحنه‌های برخورد و درگیری، کشش و جاذبه آن را می‌افزاید ولی این عنصر در قصه‌های قرآن، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر و یک شرط لازم الرعایه نیست و در قرآن گاهی قصه‌ای بدون صحنه‌های درگیری و برخورد آمده است.» «۱»

اما از یک جهت می‌توان گفت که مهمترین عناصر موجود در یک داستان عبارت از دو عنصر است: ۱- حوادث و صحنه‌ها، ۲- قهرمانان و چهره‌ها.

اینکه در یک قصه شخصیت مهمتر است یا حادثه و اینکه آیا شخصیت محور پیدایش حوادث است و یا حادثه‌ها منشأ تأثیر بر شخصیتها، از مواردی نیست که لزوما جوابی یک‌طرفه داشته باشد و یا در این مجال کوتاه فرصت بررسی آن باشد، اجمالا به نظر می‌رسد که بحث از شخصیت و حادثه در داستان، بحث از جبر و اختیار انسان با زبانی جدید است و این طبیعی و مسلم است که شخصیت انسان به هر اندازه اوج و کمال پیدا کند باز ممکن است متأثر از شرایط و عواملی گردد که خارج از اراده و اختیار او وجود داشته و دارای نقش و اثر است، اما چنانکه از مطالعه برخی از قصه‌ها برمی‌آید حوادث موجود بر سر راه انسان معمولا

درحدی نیست که او را به‌طور کلی مقهور و مسلوب الاختیار ساخته و قدرت هر نوع ابتکار و عکس العملی را از وی سلب کند.

به عقیده ما بحث از عناصر حادثه و شخصیت در داستانهای قرآن، خصوصا شیوه شخصیت‌پردازی در این داستانها خود نیازمند تحقیق و تأمّل وسیعی است که آرزومندیم توفیق آن در آینده حاصل گردد. اما بی‌مناسب نیست که کلام خود را با ذکر جمله‌ای از استاد محقق، جواد محدثی، به پایان بریم که در تفاوت پرداخت دو عنصر حادثه و شخصیت در داستانهای قرآنی می‌نویسد: «در قصه‌های قرآن بنا به شرایط و زمینه‌های

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۶۵

مختلف روی یکی از این دو عنصر تأکید بیشتری شده است و در مقاطع خاصی هریک مورد توجه قرار گرفته است. مثلا- در قصه‌هایی که هدفش انذار و بیم دادن و تخویف مخالفین است، حوادث و صحنه‌ها عنصر بارز و اصلی است و در قصه‌هایی که جنبه رهنمود، تقویت، تثبیت قلب برای پیامبر و مؤمنین به آن حضرت و دعوتش دارد، عنصر اشخاص و قهرمانها و چهره‌ها بیشتر مطرح است و نیز در قصه‌هایی که هدف بیانی آن دفاع از دعوت اسلامی و نیز فراخواندن معتقدان به اسلام، به استقامت و پایداری بیشتر و تضعیف مخالفان است، عنصر درگیری، حادثه، کشمکش، جبهه‌گیری و ... بیان شده است». «۱»

(۱)- هنر در قلمرو مکتب، ۱۶۴

پرسش برای پژوهش

۱- درباره معنای لغوی و اصطلاحی «قصه» در قرآن توضیح دهید.

۲- چرا قرآن برای طرح حقایق الهی، عمدتا از زبان و قالب داستان بهره می‌گیرد؟

۳- اهداف قصّه در قرآن را تجزیه و تحلیل کنید:

الف- عبرت و هدایت ب- بررسی و اندیشه

ج- تقویت روحیه پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) و مؤمنان

د- نمایاندن اعجاز قرآن در خبر دادن از غیب

ه- آشنایی با سنّت‌های حاکم بر تاریخ

۴- این ویژگی‌ها را در قصّه‌های قرآنی تجزیه و تحلیل کنید:

الف- پیام دادن ب- برخورداری از واقعیت و حقیقت

ج- ابعاد غیرمادّی

۵- در بعد هنری داستانهای قرآنی، سه عامل تحت عنوان "ویژگی‌های ظاهری "قابل بیان است. در مورد آنها بحث و بررسی کنید.

۶- هشت ویژگی را که سید قطب تحت عنوان «تنوع روش نمایش در داستانهای قرآن» آورده، تجزیه و تحلیل کنید.

۷- تصویرسازی در داستانهای قرآن چگونه است؟

۸- به اجزاء و عناصر داستانهای قرآن چگونه توجّه شده است؟

فصل دوازدهم آسیب‌پذیری فرهنگی از نظر قرآن

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸۷

بررسی عوامل آسیب‌پذیری فرهنگی در قرآن

مقدمه

بحث دربـاره فرهنـگ، تعریف، کارکرد و عناصـر تشـکیل دهنـده آن از جمله مباحثی است که در قرن ما محققان غربی و شـرقی را سخت به خـود جلب کرده و به پیـدایش نظریه‌هـا و تحقیقـات انجامیـده است. تـا آن‌جـا که به قرآن کریم مربوط می‌شود فرهنـگ، عناصـر و عملکرد آن به شکل مستقیم، یا به گونه‌ای منسجم، در آیات الهی مورد بحث قرار نگرفته است و حتی به دشواری می‌توان معـادل و مترادفی برای واژه «فرهنـگ» در قرآن پیـدا کرد. زیرا مشـخص‌ترین واژه‌ای که در زبـان عربی به معنـای «فرهنـگ» به کـار گرفته شـده است، «الثقـافه» است که در قرآن چنین واژه‌ای اصـلا وجـود نـدارد. امـا اگر بـا این تعریف از فرهنـگ موافق باشـیم که: «فرهنگ عبارت از همه نهادها، فنون، هنرها، رسوم و سنت‌ها، ادبیات و اعتقادات متعلق به یک قوم است که به‌طور اکتسابی و نیز در جریان آموزش‌های گوناگون از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد»، «۱» آنگاه باید گفت که واژه‌هایی چون: «ملت»، «سنت»، «امت»، «دین»، و «خلق» در پـاره‌ای از آیـات قرآن در مفاهیمی نزدیک به مفهوم واژه فرهنگ به کار گرفته شـده است و یا لا اقل هریک از این واژه‌ها بیانگر عنصری از عناصر متعدد فرهنگ است. «۲» ضمنا اگر قائل به نوعی خود

---

(۱)- فصلنامه فرهنگ عمومی، ۵/ ۴۲

(۲)- توضیـح مفصـل در خصوص واژه‌هـای یـاد شـده و بررسـی رابطه هریـک بـا فرهنگ خود نیاز به پژوهشـی مسـتقل دارد. اما به اختصار متذکر می‌شویم که خداوند متعال در آخرین آیه از سوره حج، مسـلمانان را به تبعیت از ملت ابراهیم فراخوانده و می‌فرماید: «مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ» و در آیه ۱۲۰ از سوره بقره نیز متـذکر می‌شود که: «یهودیان و مسـیحیان از تو راضـی نمی‌گردند مگر آن‌که از ملت آنان تبعیت کنی» در این آیات تعبیر ملت از سوی مفسـران به معانی مذهب، نحله فکری، خواسـته‌ها و راه و رسـمی که در بین یـک قوم معمول است، اطلاق شـده است (تفسـیر مجمع البیان ۱/ ۳۷۳، تفسـیر کاشف ۱/ ۱۸۸، تفسیر نمونه ۱/ ۳۰۸) تعبیر ملت در قرآن‌گـاه به پیـامبران اضافه شـده است و گاه به اقوام خاصـی چون یهود و نصاری و علاوه بر این دو مورد در پاره‌ای دیگر از آیات تعبیر ملت به طریقه بت‌پرستان اطلاق شده است چنانکه در آیه ۸۹ از

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸۸

سوره اعراف می‌خوانیم: «قَدِ افْتَرَیْنا عَلَی اللَّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنا فِی مِلَّتِکُمْ» یعنی پیامبران خطاب به قوم خود می‌گفتند: ما قطعا بر خدای خود افترا بسته‌ایم چنانکه در کیش و طریقه شـما داخل گردیم. و از همین جا می‌توان در نظر گرفت که این واژه می‌تواند عناصری از فرهنگ یـک قوم و قبیله را متجلی سازد، زیرا آنچه مشـرکان بـدان پای‌بنـد بوده و حاضـر به از دست دادن آن در مقابل پیامبران نبوده‌انـد چیزی جز مجموعه‌ای از اعتقـادات و آداب و رسوم و احیانا اخلاقیات منحط و در یک کلام فرهنگ مبتنی بر شـرک نبوده است که از آنهـا بـا تعبیر «ملت» سـخن به میـان رفته است. به این ترتیب احتمالا صـحیح خواهـد بود اگر متـذکر شویم که واژه ملت

بیشتر ناظر به بعـد اعتقادی یک فرهنگ است که ممکن است ترکیبی از عقایـد صـحیح و پسـندیده و یا احیانا عقایـد خرافی و افکار غلط باشد. اما در مورد تعبیر «سـنت» باید گفت این کلمه برعکس واژه «ملت» بیشتر ناظر به بعد عملی و رفتاری فرهنگ یک جامعه است. در آیات قرآن و روایات معصومین نیز کلمه سنت بیشتر به معنای خط مشـی و طریقه عملی به کار رفته است. راغب اصفهانی در مفردات خـود می‌نویسـد: «مراد از سـنت پیـامبر (ص) همـان راه و رسـمی اسـت کـه آن حضـرت برای خـود اختیـار کرده بـود.» (مفردات) در کتب لغت نیز سـنت در معانی سیره، راه و روش، سرشت، نهاد، شریعت، دین و مذهب آمده است به این ترتیب گرچه واژه سـنت از نظر معنا کاملا بر واژه فرهنگ انطباق نـدارد اما واژه‌ای بیگانه و غریب از فرهنگ نیز نمی‌توانـد باشـد چرا که آداب و رسوم و سـنن اجتمـاعی در هر جـامعه بخش مهم و اصـلی فرهنـگ آن جامعه را تشـکیل می‌دهنـد. واژه «امت» نیز در این بحث قابل توجه است، کلمه امت در قرآن در معانی متعـددی از جمله جماعتی که قصـد مشترک دارنـد، مدت و زمان و راه و روش اسـتعمال شده است. راغب اصـفهانی در مفردات می‌نویسد: امت به هر گروهی اطلاق می گردد که امر مشترکی مانند دین واحد، زبان واحد، مکـان واحـد یا هر چیز مشترک دیگر آنها را به دور هم جمع کنـد، این امر واحـد اعم از امری است که آنان را به طریق اختیاری یا غریزی به دور هم جمع کرده باشد. (مفردات، ۲۳) بنابر برخی از آیات قرآن به نظر می‌رسد که تعبیر «امت» جامع بین تعابیر «ملت» و «سـنت» بوده و به کلمه فرهنـگ نزدیک‌تر باشـد چرا که در آیه بیست و سوم از سوره زخرف آمـده است: «وَ کَذلِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ» یعنی و به همین منوال هیچ رسولی را قبل از تو به سوی اهل قریه‌ای گسـیل نـداشتیم مگر آنکه اعیان و اشـراف آن جامعه گفتند ما پدران خود را بر کیش و طریقه‌ای (دیگر) یـافته و مـا به همـان آثـار بجای مانـده از آنان اقتـدا می کنیم. در این آیه چنانکه ملاحظه می گردد تعبیر «امت» با تعبیر «آثار به جای مانـده از پـدران» مترادف گرفته شـده است و بی تنـاسب نیست که مراد از آثـار به جـای مانـده، همان اعتقادات و رسومی باشـد که مشـرکان به شـکل توارث از پـدران خود دریافت کرده‌اند. و این مطلب همان مفهوم فرهنگ را به ذهن متبادر می‌سازد زیرا فرهنگ به هر معنـایی که در نظر گیریم به شـکل اکتسـابی از نسـلی به نسـل دیگر قـابلیت انتقـال دارد و آداب و رسوم و اعتقادات بارزترین عناصری است که در هر فرهنگی قابل مشاهده است. کلمه «دین» نیز در بحث واژه‌شناسی قابل تامل است. این کلمه در اصل لغت به معانی متعددی اسـتعمال شده که مهمترین این معانی عبارتند از: «حساب، شان، عادت، کیفیت، سیرت، اخلاق، شـریعت، و مسلک» در قرآن کریم این کلمه بیشتر در معـانی حسـاب و جزا و راه و روش اعتقادی به کار رفته است هماننـد آیات: «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» و «لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ» اما دین در معنای مـذهب و روش اعتقادی، مفهومی عام داشـته و شامل هرگونه مـذهب یا راه و رسم فکری خواهـد بود، اعم از آن‌که ریشه‌ای الهی داشـته باشـد یـا ریشه‌ای فردی و اجتمـاعی، چنـانکه در یکی از آیـات قرآن فرعون در مقام تکذیب موسی (ع) به قوم خود می گوید: «إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۸۹

فرهنگی برای هر جامعه باشیم تعبیر «نفس» در پاره‌ای از آیات «۱» می‌تواند جایگزین مناسبی برای این خود تلقی شود. نکته دیگری که بایـد در بحث «فرهنـگ از نظر قرآن» مورد توجه قرار گیرد این است که فرهنـگ یـک قوم و جـامعه منهای ارتباط با خداونـد و پیوند با ارزش‌های معنوی و یا ارزش‌های انسانی، به خودی خود مثبت یا منفی توصیف نمی‌شود بلکه مطابق با آیات الهی، آنچه که به فرهنگ یک جامعه اصالت و اعتبار می‌دهد برخورداری و تأثّر آن فرهنگ از جهات الهی و انسانی است. روشن است که فرهنگ هر قوم در صورتی که دارای ثبـات و اسـتحکام باشـد به مثـابه سپری است که آن قوم را در مقابـل هجوم جریان‌های جدیـد فکری، اجتمـاعی، .... حفـظ می کنـد و حتی وی را به مقـاومت در برابر این هجوم و مبـارزه بـا آن وادار می کنـد. طبق این اصـل بسـیاری از مقاومت‌هـای کفـار و مشـرکین در مقابـل پیـامبران الهی قابـل توجیه است، گرچه قرآن کریم برای این‌گونه مقاومت‌هـا اصالتی قائل نیست، زیرا اگر فرهنـگ یـک جامعه منحط و فاسـد باشـد، آن وقت تخریب آن فرهنگ به منظور نشانـدن فرهنگی بهتر بر جای آن

اقدامی صحیح و انقلابی خواهد بود. با این تعریف معنای «آسیب‌پذیری فرهنگی» نیز روشن می‌شود. اما برای روشنتر شدن مطلب متذکر می‌شویم که: «آسیب‌پذیری فرهنگی»

دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ.» (المؤمن، ۲۶) یعنی من بیم آن دارم که موسی دین شما را از دست شما بگیرد یا در زمین ایجاد فساد کند. و بعید نیست که در این آیه مراد از دین همان فرهنگ و راه و رسمی باشد که فرعون بر قوم خود تحمیل کرده بود زیرا مراد از دین در آیه دینی نبوده است که حضرت موسی فرعون را به آن دعوت و برای ترویج آن برانگیخته شده بود. و بالاخره در مورد کلمه خلق باید گفت که در دو آیه از آیات قرآن این واژه استعمال شده است نخست آیه چهارم از سوره ن و القلم که در وصف رسول گرامی اسلام (ص) آمده است: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» و دیگر در آیه ۱۳۷ از سوره شعراء که می‌فرماید:

«إِنْ هذا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ» چنانکه مفسران گفته‌اند خلق در آیه اول به معنای خلق و خوی گرامی پیامبر (ص) اما در آیه دوم بیشتر به معنای راه و رسم است. راغب در مفردات خود می‌نویسد: خلق بر وزن فلس و خلق بر وزن قفل در اصلی یکی است اولی مخصوص هیئت و اشکال و صور ظاهری است و دومی مخصوص قوا و صفات است که با بصیرت قابل درک است.» (مفردات، ۱۵۸) و در قاموس القرآن نیز به نقل از اقرب الموارد آمده است «خلق بر وزن عنق و قفل به معنای عادت و طبع و مروت و دین است» (قاموس القرآن ۲/ ۲۹۳). به این ترتیب کلمه خلق ناظر بر اخلاقیات و نیز راه و رسومی است که بیشتر در فرهنگ یک جامعه متجلی و قابل ذکر است.

(۱)- المائده، ۱۰۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۰

لزوما به معنای تهاجم فرهنگی نیست، در تهاجم فرهنگی جامعه مهاجم و یا عوامل مؤثر در هجوم فرهنگی می‌کوشند تا فرهنگ جامعه دیگر را مسخ و نسخ کنند و ارزشها و اعتقادات و افکار مقبول و مطلوب خویش را به جای آن بنشانند، اما در آسیب‌پذیری فرهنگی انسان با قوم و اجتماعی مواجه است که در مقابل خصم خود را باخته است و پذیرای هجوم اوست و به دست خود درونی‌ترین دروازه‌های شخصیت خویش را در برابر بیگانه می‌گشاید. «۱» و نیز باید بیافزاییم که تهاجم فرهنگی نبردی در عرصه فرهنگ و فکر و عقیده و ایمان است که در یکسوی آن جامعه مهاجم و در سوی دیگر جامعه مدافع قرار دارد اما در آسیب‌پذیری پیکاری به چشم نمی‌خورد و هرچه هست فعالیت یکی و انفعال دیگری است، جامعه آسیب‌پذیر در حقیقت جامعه‌ای بیگانه‌پذیر است و از خود بیگانه می‌شود و در همان حال با بیگانه یگانه می‌شود و صفات آن را منفعلانه در خود متجلی می‌سازد.» «۲». نکته آخر آنکه آنچه که نویسنده در این مقاله به آن پرداخته است فقط تأملی کوتاه در نوع خاصی از فرهنگ یعنی فرهنگی دینی و انسانی در قرآن است نه لزوما فرهنگ به معنای عمومی آن و در اینجا نیز تنها «آسیب‌پذیری فرهنگی» به اجمال مورد بررسی قرار گرفته است. جا دارد محققان اسلامی و قرآن‌پژوهان این بحث را هرچه گسترده‌تر پیگیری کنند.

عوامل مؤثر در آسیب‌پذیری فرهنگی

اشاره

از نظر قرآن عوامل متعددی آسیب‌پذیری یک جامعه را، در حوزه ارزش‌های فرهنگی و نیز شخصیت و اصالت‌های اجتماعی رقم می‌زنند. مهمترین این عوامل عبارتند از:

۱- تزلزل در مبانی اعتقادی جامعه

قرآن کریم به مسائل اعتقادی بویژه برای حفظ بنیان‌های انسانی و اجتماعی سخت

---

(۱)- بنگرید به مصوبه شورای فرهنگ عمومی درباره مساله آسیب‌پذیری فرهنگی، ۱ و ۲

(۲)- بنگرید به مصوبه شورای فرهنگ عمومی درباره مساله آسیب‌پذیری فرهنگی، ۱ و ۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۱

ارج می‌گذارد. بنا به آیات قرآن، هویت وجودی انسان و کمالات وی فقط در ارتباط با خداوند بروز می‌یابد. قرآن از ایمان به خدا با تعبیر «بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی» «۱» یا ریسمان محکم یاد می‌کند که انسان در صورت تمسک به آن خواهد توانست خود را حفظ کند و راه خود را بدون تزلزل در نیل به کمال ادامه دهد. تأثیر این عامل در پیوند انسان با خدا و حفظ نوعیت انسانی وی به اندازه‌ای است که در آیات الهی همه جا بر عبودیت الهی به عنوان نخستین شعار پیامبران تأکید شده است. «۲» البته ایمان به خداوند و دوری جستن از شرک- خصوصا شرک ربوبی- علاوه بر تثبیت شخصیت انسان دستاوردهای دیگری نیز در عرصه توسعه جامعه و تحقق خودبسندگی آن دارد که از پرداختن به آن خودداری می‌شود. «۳» نقطه مقابل ایمان به خدا یعنی شرک و بی‌ایمانی نیز آثار و عوارض نامطلوبی به دنبال دارد که قرآن در بسیاری از آیات خود به آنها اشاره کرده است. بنابراین آیات، مهمترین آفت شرک همان استحاله فرهنگی و به عبارتی بی‌هویتی و مسخ انسانی است.

قرآن انسان مشرک را هم چون موجودی معلق در فضا تصویر می‌کند که یا طعمه عقابی تیزچنگ می‌شود و یا تندباد حوادث او را به نقطه‌ای دوردست پرتاب می‌کند. «۴» شبیه این تصویر، تصویر دیگری است که در سوره عنکبوت ارائه شده است که باز تعبیری زیبا در بیان بی‌اصالتی شرک و در نتیجه تزلزل روحی و اجتماعی انسان مشرک است و قرآن در تعبیری می‌فرماید: «مثل آن مردمی که غیر از خدا، خدایان دیگری به عنوان سرپرست خود گرفتند مثل و حکایت عنکبوت است که (از لعاب دهانش) خانه‌ای برای خود ایجاد می‌کند اما بی‌شک سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، کاش مردم این نکته را می‌دانستند.» «۵» نکته قابل توجه در موضوع شرک آن است که مفهوم شرک- به معنای اعتقاد به وجود چند خدا یا اعتقاد به وجود عوامل متعدد در اداره آفرینش- تنها در یک بحث ذهنی و نظری خلاصه نمی‌شود. بلکه این اعتقاد به تدریج همه ابعاد

---

(۱)- البقره، ۲۵۶

(۲)- از جمله بنگرید به: الاعراف، ۵۹، ۷۳، ۸۵

(۳)- جهت اطلاع بنگرید به: مائده، ۶۶؛ الاعراف، ۹۶

(۴)- الحج، ۳۱

(۵)- العنکبوت، ۴۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۲

وجودی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با سرایت دادن تردید به مبانی عقیدتی او، نهایتا هویت فطری او را به هویتی دیگر تبدیل می‌کند. به‌طوری که انسان مشرک و به تبع آن جامعه‌ای که شرک در مبانی عقیدتی آن نفوذ کرده و گرفتار ارباب انواع شده است، جامعه‌ای متزلزل و ناپایدار می‌شود و این همان جامعه‌ای است که افراد آن در مقابل هجوم اندیشه‌های جدید و یا جریانهای دیگر قادر به مقاومت نیستند و با گذشت زمان از نظر فرهنگی متابعت از فرهنگ‌های غیرخودی و بیگانه را خواهند پذیرفت. به این ترتیب باید گفت از نظر قرآن، ایمان به خدا مهمترین عاملی است که ضامن حفظ انسان و جامعه توحیدی در مقابل هجوم

فرهنگ‌های الحادی و انحرافی است.

ضمنا طبق برخی از آیات، ثمره مداومت یاد خدا حصول آرامش روحی و روانی است. «۱» و متقابلا فراموش کردن خدا چیزی جز تلخکامی در زندگانی به بار نخواهد آورد. «۲» اهمیت این مطالب زمانی بهتر درک می‌شود که در نظر بگیریم در هر جامعه‌ای، مبانی اعتقادی با مبانی اخلاقی حاکم بر جامعه با یکدیگر در ارتباط‌اند و تزلزل در یکی، دیگری را هم متزلزل می‌کند.

۲- تزلزل در مبانی اخلاقی جامعه

اسلام از جمله مکاتبی است که در بحث اخلاق به یک رشته اصول و معیارهای ثابت اعتقاد دارد و این اصول را طرح و تبلیغ می‌کند. از نظر جهان‌بینی اسلامی، ارزش‌های اخلاقی را خداوند وضع کرده است و در نتیجه جاودانی هستند. این ارزش‌ها ریشه‌هایی در فطرت انسان دارند و این ریشه‌ها بین همه افراد بشر مشترک است. در آیات قرآن فضائل و رذائل، سمبل‌های مشخصی دارند و در مورد آنها امر و نهی‌های متعددی به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در سوره النحل آمده است: «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و عطابخشی به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای رسوا و کارهای زشت و ستم‌ورزی بر دیگران نهی می‌کند. خداوند شما را موعظه می‌کند، باشد که به

---

(۱)- الرعد، ۲۸

(۲)- طه، ۱۲۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۳

زشت و ستم‌ورزی بر دیگران نهی می‌کند. خداوند شما را موعظه می‌کند، باشد که به خاطر بسپارید.» «۱» و در سوره الاعراف پس از آن‌که خداوند بر اجرای عدالت تاکید می‌کند، می‌فرماید: «بگو به‌طور قطع پروردگار من کارهای زشت را چه به صورت پنهان و چه به صورت آشکار و نیز هرگونه گناه و ستم بناحق را حرام کرده است ...» «۲» از این دو مورد مفصل‌تر، بیان رشته وسیعی از فضائل و رذائل اخلاقی است که در سوره بنی اسرائیل از آیه ۲۳ الی آیه ۳۹ آمده است. همچنین در مورد ریشه‌های فطری اخلاق آمده است: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» یعنی: سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را ساخت و پرداخت و در اثر داشتن چنان نظامی (راه) شر و خیر را به او فهماند و الهام کرد. «۳»

مطلق بودن ارزش‌های اخلاقی در جهان‌بینی اسلامی تا آنجا است که از نظر قرآن اجرای عدالت و مراقبت بر آن، بر حفظ جان و مال انسان و پدر و مادر و دیگر بستگان او ارجحیت دارد «۴» و مطابق آیه‌ای خداوند می‌فرماید: «ای اهل ایمان بپا دارندگان عدالت باشید و کین‌خواهی از مردم شما را به ترک عدالت وادار نسازد. عدالت را رعایت کنید که این به تقوی نزدیکتر است.» «۵» و همچنین است تأکید بر حفظ پیمانها و مراقبت بر وفای به قرارها حتی نسبت به کفار و مشرکین که در آیات مختلفی مورد اشاره قرار گرفته است. «۶»

می‌توان گفت که ارزش‌های اخلاقی در هر جامعه‌ای رکن اصلی فرهنگ عمومی آن جامعه را تشکیل می‌دهد و به عبارت دیگر فرهنگ عمومی چیزی جز اخلاق اجتماعی نیست. ازاین‌رو تکامل نظام اخلاقی یا انحطاط آن در هر جامعه‌ای بدون تردید در تکامل یا انحطاط فرهنگ آن جامعه اثر مستقیم دارد و بی‌شک تصادفی نیست که اصلاح

---

(۱)- همان، ۹۰

(۲)- همان، ۳۳

(۳)- الشمس، ۷ و ۸

(۴)- النساء، ۱۳۵

(۵)- المائده، ۸

(۶)- از جمله بنگرید به: التوبه، ۴، ۶؛ المائده، ۱؛ الانفال، ۵۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۴

مقدم شده است. «۱» بنا به آیات قرآن حضرت لوط قوم خود را از عواقب سوء منکرات اخلاقی خصوصا انحرافات جنسی برحذر می‌دارد. «۲» حضرت شعیب مردم را از کم فروشی نهی و به رعایت انصاف در معاملات و روابط فیمابین دعوت می کند، «۳» حضرت موسی (ع) در مقابل انحرافات قوم یهود و نادرستیهای آنان از جمله رباخواری و رشوه‌خواری موضع گیری می کند، «۴» حضرت عیسی (ع) همین قوم را به دلیل شیوع منکرات اخلاقی در بینشان و ترک نهی از منکر، مورد لعنت قرار می‌دهد «۵» و بالاخره رسول گرامی اسلام (ص) با منسوخ کردن بسیاری از عادات و اخلاق جاهلی- که شرح آن در دهها آیه از آیات قرآنی وارد شده است- عملا نظام اخلاقی جدیدی را جایگزین نظام اخلاقی جاهلیت کرد و به عنوان یکی از فلسفه‌های بعثت خود فرمود: «انما بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق» «۶» یعنی من برانگیخته شده‌ام تا مکرمت‌های اخلاقی را به اوج و کمال آن منتهی سازم.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان نتیجه گرفت که همان‌گونه که اصلاح نظام اخلاقی در یک جامعه یکی از مؤثرترین راهها در حفظ جامعه و مؤلفه‌های آن به شمار می‌رود، تزلزل و سقوط ارزش‌های اخلاقی نیز می‌تواند فرهنگ و شخصیت جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و در درازمدت آنها را دچار آسیب کند و حتی نابود سازد. نمونه‌های مثبت و منفی این واقعیت را می‌توان در فرهنگ بسیاری از جوامع ملاحظه کرد. کشورهایی که به آداب و رسوم، سنن اجتماعی و حتی طرز لباس پوشیدن خود پای‌بند بوده‌اند، بهتر توانسته‌اند در مقابل امواج فرهنگ‌های بیگانه مقاومت کنند و اصالت و موجودیت خود را حفظ کنند، نقطه مقابل این وضعیت را نیز در بسیاری از جوامع و یا شخصیت‌های غرب‌زده می‌توان مشاهده کرد که در بررسی عوامل دیگر به آن اشاره خواهد شد.

---

(۱)- آل عمران، ۱۶۴؛ الجمعه، ۲

(۲)- الشعراء، آیات ۱۶۵ و ۱۶۶؛ و العنکبوت، ۲۷ و ۲۸

(۳)- هود، ۸۴ و ۸۵؛ الشعراء، ۱۸۱ الی ۱۸۳

(۴)- النساء، ۱۵۳ الی ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۶۱

(۵)- المائده، ۷۸ الی ۷۹

(۶)- مجمع البیان، ۱۰/ ۳۳۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۵

۳ و ۴- خودباختگی انسان و گرایش به بیگانگان

بنا به آیات قرآن انسان برمبنای فطرت خاصی آفریده شده است که همین فطرت، اساس شخصیت الهی و انسانی او را تشکیل می‌دهد. «۱» علاوه بر آن، قرآن کریم انسان را موجودی عزیز و شریف می‌داند که لازم است در راستای خلقت خود، قدر و منزلت خویشتن را بشناسد. عزت و کرامت نفس مهمترین محور در اخلاق اسلامی است. قرآن با ندای: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ ... فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا ...» «۲» جامعه انسانی به ویژه مسلمانان را به شناخت و نگهداری این موجودیت دعوت می کند. در

مورد دیگر نیز خداوند به مؤمنان متذکر می‌شود که: «ای اهل ایمان موجودیت خود و بستگانتان را از آتش حفظ نمایید.» «۳»
از آیات فوق روشن می‌شود که هر انسانی به تبع آن جامعه‌ای که بتواند به شناخت و نگهداری شخصیت انسانی خود نائل شود، بدون تردید خواهد توانست در برابر امواج توفنده‌ای که وی را تهدید می‌کند، مقاومت کند. با از دست رفتن این شخصیت، جایگزینی «خودهای کاذب» اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از نظر قرآن هیچ خسارتی بالاتر از باختن و از دست دادن شخصیت انسانی نیست. زیرا از دست دادن این شخصیت ضایعات بزرگتری در مسیر سقوط فرهنگ و تمدن انسانی به دنبال دارد. قرآن مجید به این حقیقت اشاره می‌کند که: «همانا آدمی در مسیر زیانکاری است.» «۴» سپس در آیه دیگری در تفسیر خسارت‌زدگان می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ» «۵» بگو که زیانکاران کسانی هستند که خود و اهل خود را در قیامت از دست داده‌اند. نزدیک به این معنی نیز هم وارد شده است، آنجا که می‌خوانیم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ...» «۶»

---

(۱)- الروم، ۳۰

(۲)- الاسراء، ۷۰

(۳)- تحریم، ۶

(۴)- والعصر، ۲

(۵)- الزمر، ۱۵

(۶)- التین، ۴ الی ۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۶

از نظر قرآن فراموشی انسان نسبت به خلقت و وضعیت اولیه خود در صحنه ذهنی، موجب شک در وجود خدا و انکار معاد می‌شود. چنانکه آمده است: «وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ» «۱» اما همین فراموشی و بدتر از آن خودباختگی، در صحنه اجتماعی و سیاسی، آسیب‌پذیری فرهنگی و وابستگی به غیر را به دنبال دارد. «۲» عامل اخیر به ویژه، از قوی‌ترین عواملی است که در بحث آسیب‌پذیری فرهنگی، مورد توجه قرآن است. جهت توضیح مطلب اضافه می‌کنیم که: با توجه به اصل اثرپذیری انسانها از یکدیگر و به تبع آن تأثیر و تأثر فرهنگها نسبت به هم، خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن به مسلمانان فرمان می‌دهد تا از تماس با اقوام و ملل بیگانه، خصوصا اقوام و مللی که در موضع دشمنی با مسلمانان قرار دارند، حذر کنند و در برابر طرحها و توطئه‌های آنان هشیار باشند. «۳» از نظر قرآن رضایت واقعی دشمنان مسلمانان فقط با دست کشیدن مسلمانان از آرمان و اعتقادات آنان حاصل می‌شود. ازاین‌رو طبیعی است که آنان مکرها و توطئه‌های خود را به کار گیرند تا مسلمانان را از فرهنگ و اعتقادات خود تهی سازند و به جای آن فرهنگ و اعتقادات موردنظر خود را بنشانند. این مطلب از آیات مختلفی استفاده می‌شود از جمله آمده است: «کافران از اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از جانب پروردگارتان بر شما نازل شود اما خداوند رحمت خود را برای هرکس که بخواهد، اختصاص می‌دهد.» «۴» و در همین سوره این پیام دیده می‌شود که: «بسیاری از اهل کتاب مایلند تا شما را پس از آنکه ایمان آورده‌اید به سمت کفر منحرف سازند و این به جهت حسادتی است که حتی پس از روشن شدن حقیقت جانهای آنها را دربرگرفته است.» «۵»
همچنین خطاب به مسلمانان آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر به اطاعت از پاره‌ای از کافران روی آورید، شما را پس از گرویدنتان به سوی کفر بازمی‌گردانند بلکه

---

(۱)- یس، ۷۸ و ۷۹

(۲)- النساء، ۱۳۹، المائده، ۵۱ و ۵۲

(۳)- از جمله بنگرید به ابتدای سوره ممتحنه

(۴)- البقره، ۱۰۵

(۵)- البقره، ۱۰۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۷

خداوند مولی و سرپرست شماست و هم او بهترین یاری‌کننده شما خواهد بود.» «۱»

بـدیهی است که تمـاس غیر مسـلمانان بـا مسـلمانان در ابعـاد مختلف اثراتی به دنبـال خواهـد داشت. اما آنچه در این میان در درجه نخست اهمّیت قرار دارد، مسأله تأثیرات سوء فکری و فرهنگی است که در رأس اهـداف و مقاصد دشـمنان اسـلام قرار گرفته است. قرآن عزم و اراده کـافران در به انحراف کشانـدن مسـلمانان را به این صورت مورد توجه قرار داده است که: «وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا» «۲» یعنی: کافران پیوسته با شـما در ستیز خواهند بود تا اگر بتوانند شما را از دین و عقایدتان منحرف سازند. و در آیه دیگر در خصوص یهود و نصاری می‌فرماید: «یهود و نصاری هرگز از تو راضـی و خشـنود نخواهند گشت مگر آن‌که تو از کیش و طریق آنان پیروی نمایی.» «۳» و این در شرایطی است که بنا به آیات قرآن، یهود و نصاری در مسیر سنن و اعتقادات خود راسخ هسـتند و حتی با هیچ نشانه و بیّنه‌ای حاضـر نیسـتند متابعت فکری مسلمانان را قبول کند. «۴» و در مقابل نسبت به مسـلمانانی که به سوی آنان گرایش پیدا کرده‌اند می‌فرماید: «پس ای رسول ما عده‌ای بیماردل را مشاهده می‌کنی که در گرایش به یهود و نصاری شـتاب می‌ورزنـد. آنان در دل خود می‌گویند که می‌ترسـیم که گردش روزگار و سـیر حوادث به ضـرر ما جریان یابـد، امـا امیـد است که خداونـد رحمـان پیروزی را (برای شـما) به ارمغـان آورد و یا امر و بلایی (بر یهود و نصاری) نازل کنـد که مسلمانان بیماردل نیز از آنچه در نهان خود (در گرایش به آنان) اراده کرده‌اند، پشیمان گردند.» «۵»

مطلب حـائز اهمیت آن‌که در صورتی که مطـابق آیات قرآن دشـمنان اسـلام کمر به نابودی مسـلمانان بسـته باشـند، آن وقت مسـخ عقایـد و فرهنگ مسـلمانان یکی از مصادیق توطئه‌های آنان و شایـد هم بزرگترین مصداق خواهد بود. اما این توطئه کارساز و مؤثر واقع نخواهد شد مگر آنکه مسلمانان از ارزش‌های خودشان غافل شوند و به ضعف و

---

(۱)- آل عمران، ۱۰۱ و ۱۰۲

(۲)- البقره، آیه ۲۱۷

(۳)- بقره، ۱۲۰

(۴)- بقره، ۱۴۵

(۵)- المائده، ۵۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۸

خودباختگی مبتلا گردند. قرآن کریم جهت مبارزه با چنین روحیه‌ای، همه جا شـرافت و برتری مسلمانان را مطرح می‌کند و عزت و سربلنـدی آنها را به یادشان می‌آورد. از جمله می‌فرمایـد: «هرگز (در کار دین) سـستی مکنیـد و از (فوت غنایم) انـدوهناک مشوید، شما برترین ملل (گیتی) هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید.» «۱» و یا خاطرنشان می‌کند:

«منافقـان را بشارت ده که عـذاب دردناکی برای آنان تـدارک دیـده شـده، آنان که کافران را به دوستی خود برگزیـده و مؤمنان را ترک گفته‌اند. آیا منافقان نزد کفّار عزت و سربلندی می‌طلبند درحالی‌که قطعا عزّت و سربلندی نزد خداوند است.» «۲»

نکته قابل تذکر در این مبحث این است که گرایش مورد نهی از نظر قرآن، به کفّار، مشرکین و یهود و نصاری اختصاص ندارد. بلکه هرگونه تماس مؤمنان با جریانهای باطل، می‌تواند تأثیراتی سوء به دنبال داشته باشد، لا اقل تأیید حتمی آنها تلقی شود و بی جهت نیست که خداوند منّان در آیه‌ای از قرآن، اساسا مجالست با کسانی را که آیات قرآن را مسخره می‌کنند تحریم می‌کند و می‌فرماید: «و هرگاه با کسانی برخورد کنی که با طنز و استهزاء در آیات ما به بحث و بررسی فرو می‌روند از آنان اعراض کن تا به بحث و کلام دیگر وارد شوند و اگر شیطان تو را سرگرم سازد (که فرمان خدا بر خاطرت نگذرد) بعد از بیاد آوردن فرمان، با گروه ستمکاران نشست‌وبرخاست مکن.» «۳»

اما به عنوان آخرین مطلب متذکر می‌شویم همانگونه که چندین بار اشاره شد نهی قرآن در خصوص تماس و دوستی با بیگانگان اختصاص به مواردی دارد که آنان در موضع دشمنی با مسلمانان قرار داشته باشند و نابودی یا صدمه زدن به منافع آنان هدف اصلی‌شان باشد. در این‌گونه موارد نظر قرآن عدم گرایش به غیر مسلمانان و در شرایطی مقابله صریح با توطئه‌های آنان می‌باشد. لکن در شرایطی که بیگانگان در تماسهای خود با مسلمانان سوء نیت و یا توطئه‌ای در سر ندارند، نه تنها ارتباط با آنان مانعی ندارد بلکه

---

(۱)- آل عمران، ۱۳۹

(۲)- النساء، ۱۳۹

(۳)- انعام، ۶۸ و ۷۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۲۹۹

مؤمنان موظفاند حقوق آنان را رعایت کنند. در این زمینه سوره مبارکه الممتحنه تصویر روشن و واقع‌بینانه‌ای به دست می‌دهد و مشخص می‌کند که مسلمانان با چه کسانی می‌توانند مراوده برقرار کنند و با چه کسانی نیز باید قطع رابطه کنند. از جمله در آیاتی از این سوره آمده است: «خداوند شما را از خیرخواهی نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه بیرون نرانده‌اند، منع و نهی نمی‌کند که به آنان نیکی کنید و حق آنان را به انصاف و عدالت بدهید، بی‌شک خدا مردم عدالت پیشه را دوست دارد. جز این نیست که خداوند شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که به خاطر دین با شما پیکار نموده و شما را از خانه‌هاتان بیرون راندند و (نیز) با دیگران برای اخراج شما همداستان شدند و هرکس با آنان دوستی و مودت کند او از ستمکاران است.» «۱»

۵- حاکمیت مستکبران و مترفان بر جامعه

در بسیاری از آیات قرآن، از وجود حاکمان مستبد و عوامل آنها یعنی «ملاء» و «مترفین» به عنوان یکی از مؤثرترین عوامل آسیب‌پذیری یک جامعه یاد شده است.

نماد قدرت منفی در قرآن، فرعون است. بنا به آیات قرآن، او قبل از ظهور موسی (ع) موفق شد جامعه خود را از نظر شخصیتی خوار و خفیف سازد و زمینه بردگی و استحاله فرهنگی آن را به وجود آورد. به عنوان بخشی از سیاست‌های او چنین می‌خوانیم: «فرعون در روی زمین (مصر) برتری‌طلبی و گردنکشی نمود، او ساکنان آن را به گروههایی تجزیه کرد، یک دسته از مردم (بنی اسرائیل) را به استضعاف کشاند، پسران آنان را می‌کشت و زنان آنها را زنده نگه می‌داشت، بی‌شک فرعون اهل فساد و تباهی بود.» «۲» و در آیه دیگر در تکمیل سیاست فرعون آمده است: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ» «۳» یعنی: «فرعون قوم خود را از نظر شخصیتی خوار و خفیف

(۱)- الممتحنه، ۷ و ۸

(۲)- القصص، ۴

(۳)- الزخرف، ۲۳ و ۲۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۰

نمود در نتیجه آنان از او اطاعت کردند، بی‌شک آنان قومی فاسق و نابکار بودند.»

نکته قابل تأمل در آیه فوق آن است که در پی خوار و خفیف شدن قوم فرعون، آنها از وی اطاعت کردند یعنی حاکمیت او را بر مقدّرات خود پذیرفتند و از این جهت قرآن از این قوم با تعبیر فاسقان یاد و در واقع آنها را سرزنش کرده است. به‌طوری که راغب در کتاب مفردات توضیح می‌دهد کلمه «فسق» به معنای خروج شی از پوسته خود می‌باشد و وقتی گفته می‌شود «فسق الرطب» این به معنای خروج خرما از قشر و پوسته خود می‌باشد. «۱» به همین ترتیب فاسق عبارت از کسی است که از حدود شرع و مقررات الهی خارج شده است و به آن پشت می‌کند. در آیه مذکور نیز تعبیر فاسق ناظر به این حقیقت است که در اثر حاکمیت فرعون، قوم او به تدریج از شخصیت و اصالت خود خارج شدند و فرهنگ و شخصیت جدیدی به دست آوردند. قرآن کریم در آیه دیگر تذکر می‌دهد که با حاکمیت مفسدان بر جامعه، منابع انسانی و طبیعی هر دو دستخوش فنا و نابودی می‌شود. آنجا که می‌فرماید: «و چون چنین (مفسدی) دارای قدرت و ولایت شود تلاش می‌کند تا در زمین تباهی انگیزد و نسل گیاه و انسان را به نابودی کشاند با آن خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد.» «۲»

چنان‌که گذشت این حاکمان با کمک عوامل خود بر سرنوشت مردم مسلط و موفق می‌شوند. تا مقاصد خود را اجرا کنند. در رأس این عوامل، مترفین به عنوان صاحبان قدرت اقتصادی و ملاء به عنوان ارکان سیاسی جامعه قرار دارند. قرآن کریم در خصوص نقش ویژه مترفین در مسیر تباهی و هلاکت ملّتها چنین می‌فرماید: «و چون اراده نمائیم که جامعه‌ای را هلاک سازیم به مترفان آن فرمان می‌دهیم که (راه اطاعت پیش گیرند اما آنان) به فسق و فجور پرداخته، پس سنت الهی تحقق پیدا می‌کند که آن جامعه مستحق هلاکت شوند، به دنبال آن، جامعه را زیر و رو و منهدم می‌سازیم.» «۳»

(۱)- المفردات، ۳۸۰

(۲)- البقره، ۲۰۵

(۳)- بنی اسرائیل، ۱۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۱

آنچه از آیات دیگر قرآن در توضیح آیه فوق می‌توان گفت آن است که به هنگام بعثت پیامبران، مترفان و زراندوزان در صف مقدم تکذیب‌کنندگان رسولان بوده‌اند، چنانکه قرآن در یک جا می‌فرماید: «و بدین‌سان ما در هیچ جامعه‌ای اخطارکننده‌ای نفرستادیم مگر آنکه مترفان آن دیار گفتند ما پدران خود را بر روش و طریقه‌ای (دیگر) یافته‌ایم و ما به همان طریقه اقتدا می‌کنیم و چون رسول می‌گفت اگرچه برای شما راه و رسمی هدایت‌کننده‌تر از سنت‌های پدرانتان آورده باشم؟ در اینجا مترفان می‌گفتند: ما اساسا به آنچه به خاطر آن برانگیخته شده‌اید، کافر می‌باشیم.» «۱» لکن آن‌چه که به سقوط قطعی یک جامعه و یا یک تمدن می‌انجامد تنها مخالفت‌های اولیّه مترفان با پیامبران نیست بلکه مسأله مهم، هم‌آهنگی مردم عادی با مترفان و مستکبران است. «۲» به عبارت دیگر زمانی جامعه مستحق هلاکت می‌شود که در همه افراد از نظر مبانی اعتقادی و ارزش‌های صحیح فرهنگی تزلزل ایجاد شود و تابع نظام ارزشی و فرهنگی مترفان گردند. این حقیقت در آیات دیگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است و آن توجه به

گفتگوهایی است که در عرصه قیامت بین مستکبران و مستضعفان درمی گیرد. قرآن عباراتی از این گفتگوها را در سوره‌های ابراهیم، السبأ و الاعراف نقل کرده است. از جمله آمده است: «روز قیامت (که) همه مردم از دل خاک برون آیند و در برابر خدا ظاهر گردند، کافران مستضعف به اعیان و مستکبران خود می گویند: ما در دنیا از شما پیروی کردیم و دنبال شما را گرفتیم، آیا امروز و اینک می‌توانید قدری از عذاب خداوند را از ما بگردانید، مستکبران گویند: بی‌شک اگر خداوند راه نجاتی در پیش ما قرار دهد ما هم شما را رهنمون می‌شویم اما اکنون ...» «۳»

بنا به آیات قرآن، در صورتی که انسان در محیط فاسد و تحت حاکمیت ظالمانه‌ای قرار گیرد و یا عده‌ای را مشاهده کند که تحت نظام ظالمانه زندگی می کنند، موظف است

---

(۱)- الزخرف، ۲۳ و ۲۴

(۲)- تفسیر مجمع البیان، ۸/ ۶۲۶

(۳)- ابراهیم، ۲۱

که در حد توان و امکانات خود در تغییر ساختار محیط تلاش و مبارزه کند تا همه مردم از چنگال آن حاکمیت آزاد شوند «۱» و در صورتی که از قدرت لازم برای تغییر نظام برخوردار نیست، لازم است همانند اصحاب کهف از آن محیط خارج شود تا لا اقل خود را از تأثیرات منفی محیط حفظ کند و تنها در صورت ناتوانی در تغییر اوضاع یا مهاجرت از محیط فاسد، وی به عنوان مستضعف تلقّی می‌شود و در پیشگاه الهی از محاکمه و مجازات معاف خواهد بود «۲».

۶- بی‌اعتنایی به حدود و مقررات الهی

به‌طوری که از آیات قرآن برمی‌آید خداوند تبارک و تعالی برای انسانها حدود و مقررات ویژه‌ای وضع کرده است که این حدود می‌توانند حافظ جامعه، فرهنگ و سنت‌های اصیل آن باشند. بخشی از این حدود در حوزه احکام و تکالیف شرعی است و دایره حلال و حرام را تشکیل می‌دهند و بخشی دیگر در حوزه اخلاق، صفات و روابط انسانی قرار دارند و مجموعه فضایل و رذایل را می‌سازند. از نظر قرآن تجاوز از حدود خداوندی یا بی‌اعتنایی به مقررات و ارزش‌های الهی، آثار و تبعات ویژه‌ای به دنبال دارد. به‌طوری که شکستن مطلق حدود الهی همانا استحاله کامل فرهنگ انسانی خواهد بود. می‌توان گفت که سراسر قرآن بیانگر و حاوی مقرراتی است که انسان و کل جامعه انسانی موظف است آنها را بشناسد و به شناخت و عمل مطابق آنها عمل کند، ازاین‌رو خداوند در آیات مختلف اهمیت عمل به «ما انزل الله» را تذکر داده است و تنها در سوره المائده با کسانی که برخلاف احکام الهی عمل می کنند، با تعابیر «کافر»، «ظالم» و «فاسق» یاد می‌کند. «۳» همچنین در سوره البقره ضمن آیه‌ای که در موضوع طلاق و پاسداری از حقوق زنان وارد شده، آمده است: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «۴» یعنی: این (نمونه‌ای) از حدود و مرزهای الهی است

---

(۱)- النساء، ۷۸

(۲)- النساء، ۱۰۰ و ۱۰۱

(۳)- المائده، ۴۴، ۴۵، ۴۷

(۴)- البقره، ۲۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۳

که نباید از آن تجاوز کنید و کسانی که از مرزهای الهی پا فراتر گذارند پس آنان از ستمکاران خواهند بود.

نکته قابل ذکر آن‌که مشرکان قریش در عصر نزول قرآن تلاش وسیعی به خرج دادند تا شاید رسول خدا (ص) را از اعلام حدود الهی به مردم بازدارند و یا لا اقل آن حضرت ابلاغ و اجرای بخشی از این حدود را مسکوت گذارند. مشرکان قریش در این زمینه حاضر به اعطای امتیازاتی نیز به رسول خدا (ص) بودند، چنانکه در پاره‌ای از اوقات تهدیدهایی نیز متوجه آن حضرت می‌کردند. شرح این مطالب در پاره‌ای از سوره‌های قرآن از جمله سوره المائده آیه ۴۹، سوره بنی اسرائیل آیات ۷۳ الی ۷۵ و سوره کافرون، آمده است. طبیعی است که رسول خدا (ص) در سایه لطف و حمایت الهی هرگز سازشی با کفار و مشرکین نکرده باشد اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا کافران به چنین اقداماتی متوسل می‌شدند؟ در پاسخ باید گفت: از به هم خوردن منافع آنی و عاجل مشرکان که بگذریم، اجرای حدود و مقررات الهی در بین مردم می‌توانست فرهنگ شرك‌آلود موجود را به فرهنگ جدیدی متحول سازد و این چیزی نبود که خواست مشرکان باشد. به عنوان مثال با آمدن اسلام فرهنگ تفاخر جای خود را به فرهنگ تقوی داد و اخوت اسلامی جایگزین اختلافات نژادی و قبایلی شد «۱» و مطابق تعابیری که در سوره‌های اعراف و انفال وارد شده غل‌های فکری از دست و پای وجود انسانها گسسته و روح تازه‌ای در کالبد مرده و افسرده جامعه دمیده شد. «۲» باید اضافه کنیم که: وقتی ظهور اسلام و بیان مقرّرات و قوانین الهی چنین پیامدهای مثبتی به دنبال داشته باشد، طبیعی است که عکس این حالت یعنی سیر نزولی از ایمان به بی‌بند و باری نیز، آثار مربوط به خود را به دنبال خواهد داشت. از نظر قرآن هر گناهی که انسان مرتکب شود، به منزله شکستن یك حد و مرز الهی است که تبعات روحی و اجتماعی خاصی به دنبال دارد. به عنوان مثال خداوند در سوره انعام می‌فرماید: «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ

(۱)- الحجرات، ۱۳؛ آل عمران، ۱۰۳

(۲)- الاعراف، ۱۵۷؛ الانفال، ۲۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۴

اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ» «۱» یعنی: و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است. این نمونه کوچکی از تأثیرات مربوط به تجاوز از اوامر الهی است. اما چنانکه از آیات دیگر برمی‌آید در صورت استمرار گناه و تجاوز از اوامر الهی، زمینه تکذیب کلی دین و نفی مطلق مبانی اعتقادی فراهم خواهد شد و از این رهگذر فرهنگ و گرایشات انسانی نیز در معرض فنا و نابودی قرار خواهد. در جای دیگر، پس از ذکر سلسله‌ای از پیامبران الهی آمده است: «به دنبال آن پیامبران، قومی جایگزین شدند که نماز را ضایع نموده و از شهوات پیروی کردند و آنها به زودی کیفر گمراهی خود را خواهند یافت.» «۲»

نظیر این آیه در مورد عاقبت کفر ورزیدن به نعمت‌های الهی آیه تکان‌دهنده‌ای در سوره نحل به چشم می‌خورد، «۳» اما بالاتر از این در مورد این هشدار نیز آمده است: «سرانجام عاقبت کار آنان که به اعمال بد پرداختند آن شد که آیات الهی را یکسره تکذیب کرده و به سخره آن مشغول شدند.» «۴»

۷ و ۸- غافل شدن از ظرفیت و قوای وجودی، جانبداری از سنت‌های جاهلی

از عوامل دیگر در زمینه آسیب‌پذیری فرهنگی از نظر قرآن، غافل شدن افراد و به طور کلی جامعه از ظرفیت و قوای وجودی خویش است. در آیات بسیاری خداوند به انسان‌ها توصیه می‌کند تا استعدادهای طبیعی خود را بشناسند و در مسیر ساختن شخصیت و سرنوشت خود از آنها بهره‌برداری کند. سمبل قوای وجودی، چشم و گوش و دل است که ابزارهای معرفت به شمار می‌رود و

خداوند در مورد نقش آنها می‌فرماید:

«و خداوند شما را از مادرانتان متولد ساخت درحالی که هیچ نمی‌دانستید و برای شما گوش، دیدگان و دل قرار داد، باشد که شکر او را به جای آورید.» «۵» با بیان: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» «۶» از این قوا به عنوان عواملی مسئول و مؤثر در تکوین سرنوشت انسانی یاد شده است. کسانی که از تعقل و اندیشیدن

---

(۱)- الانعام، ۱۲۱

(۲)- مریم، ۵۶

(۳)- النحل، ۱۱۲

(۴)- الروم، ۱۰

(۵)- النحل، ۷۸

(۶)- بنی اسرائیل، ۳۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۵

خودداری می کنند به عنوان جنبندگان توصیف شده‌اند. «۱» و بالاخره خداوند به کسانی که به تعطیل قوای وجودی خود پرداخته‌اند، طبیعتی حیوانی نسبت می‌دهد آنجا که می‌فرماید: «همانا جماعت بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم (زیرا) برای آنها دلهایی است که با آن نمی‌اندیشند و چشمهایی است که (حقایق را) با آن نمی‌نگرند و گوشهایی است که با آن به استماع (حقایق) نمی‌پردازند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غافلان و بی‌خبران می‌باشند.» «۲»

گفتنی است که تفکّر و تعقّل افراد یک جامعه در تکامل فرهنگی آن جامعه، نقش ویژه‌ای دارد. به‌طوری که می توان گفت این امر ضامن سعادت جامعه بوده و برعکس بی‌اعتنایی به آن از عوامل انحطاط آن جامعه به شمار می‌رود و بی‌تعقّلی انسان و بی توجهی او در پذیرش حقایق گناهی نابخشودنی است که سرنوشتی جز دوزخ در پی ندارد. در این سوره می‌خوانیم: «دوزخیان در قیامت گویند اگر در دنیا (به حقایق) گوش سپرده و یا تعقّل می کردیم امروز در بین اصحاب جهنّم نبودیم. آنان (بدینوسیله) به گناه خود اعتراف کردند پس دور باد از رحمت الهی اهل دوزخ.» «۳»

اما موضوع دیگری که در حاشیه مسأله «بی‌اعتنایی به ظرفیت و قوای وجودی» قابل طرح است، مسأله جانبداری و تعصّب نسبت به سنّت‌های جاهلی است که از عوامل رکود فکری و انحطاط فرهنگی به شمار می‌رود. قرآن مجید در مواجهه با مشرکان آنان را به پیروی کورکورانه از اعتقادات پدرانشان متهم می‌سازد، آن هم اعتقاداتی که هیچ مبنای روشن و درستی ندارند. از نظر قرآن مشرکان در واقع وارث فرهنگی هستند که عناصر اصلی آن را بی‌اعتقادی به خدای واحد و پیروی از ارزش‌های انحرافی (ضد اخلاق‌ها) تشکیل می‌دهد. قرآن رسالت پیامبران را چیزی جز درافتادن با این عناصر نمی‌داند. سنت‌های جاهلی بدون تردید از عوامل انحراف یک فرهنگ به شمار می‌رود و

---

(۱)- الانفال، ۲۲

(۲)- الاعراف، ۱۷۹

(۳)- الملک، ۱۰ و ۱۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۶

تعصّب بی‌مورد نسبت به آنها در واقع نوعی ایستادگی در مقابل فرهنگ صحیح و سازنده است. قرآن کریم در مقام تخطئه مشرکان

اعتقـادات آنهـا را اعتقـاداتی مبتنی بر ظن و گمان می‌دانـد که از هیـچ قاعـده منطقی پیروی نمی کنـد. قرآن همچنین برای ابطال این عقاید با مشرکان برخورد کرده است و همه‌جا از آنان سند و دلیل می‌خواهد. اما چون در واقع دلیل روشنی در توجیه افکار و عقاید کفّار و مشـرکان وجود نـدارد، اعلاـم می کنـد که ریشه اعتقـادات آنان چیزی جز ظن و گمان و یا جانبـداری کورکورانه نسبـت به میراث فکری پدرانشان نیست. در این مورد شواهد فراوانی وجود دارد که به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

الف- «و چون به کافران گویند که از شـریعت و کتابی که خدا فرستاده است پیروی کنید پاسخ دهند که ما از آن‌چه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می کنیم. آیا این نبود که پدران آنها چیزی را درک نکرده و از هدایتی بهره نگرفته‌اند؟» «۱»

ب- «آنان که به سـرای آخرت ایمان نیاورده‌انـد فرشـتگان الهی را به عنوان موجوداتی مؤنث نامگذاری می کنند. در این مورد آنان علم و دانشـی ندارنـد، بلکه جز از ظن و پندار از چیزی دیگری تبعیت نمی کنند و ظن و گمان هم در فهم حقیقت نیازی را بر طرف نمی‌سازد.» «۲»

اضافه می‌شود که در مقابل ادعاهای اهل کتاب نسبت به مسلمانان، قرآن کریم با اهل کتاب نیز به همین سان برخورد می کند، بعضا عقاید آنان را تخطئه می کند و متقابلا با طرح منطقی و برهانی عقاید اسـلامی، مسـلمانان را به سـمت یک فرهنگ صـحیح و انسانی رهنمون می‌شود. «۳»

۹- طرح و وسوسه‌های شیطان

هرچند در ریشه‌یابی عوامل گذشته و تحلیل نهایی آنها، همه جا می‌توان حضور

---

(۱)- البقره، ۱۷۰

(۲)- النجم، ۲۷ و ۲۸

(۳)- از جمله بنگرید: البقره، ۱۱۱، المائده، ۱۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۷

شیطـان و وسوسه‌هـای او را احسـاس کرد. امـا جا دارد که در پایان این مقال بیشتر به این موضوع پرداخته شود. از نظر قرآن شـیطان سمبـل نیروهـایی است که از خـارج از وجـود انسـان در منحرف کردن او عمـل می کننـد و در عین حـال به درون بشـر و فکر او راه می‌یابنـد و از عوامـل مؤثر در اغوا و ضـلالت او هسـتند. شـیطان و جنود او با وسوسه‌های مـدام و مستمر خود قادرنـد که انسان و یا جامعه‌ای را از فرهنگ اصـیل خود تهی کننـد و لباس جدیـدی بر انـدام آنان بپوشاننـد. این موضوع در ماجرای فریب خوردن آدم و حوّا توسـط ابلیس اتفـاق افتاد، اما اگر بخواهیم به زبان اسـتعاره سـخن بگوئیم، همان زبانی که قرآن در تعبیر: «وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ» «۱» خود از آن اسـتفاده کرده است بایـد بگوییم که حـادثه آدم و حوا حـادثه مکرری است که در هر عصـر و نسل با شـکل و وضعیتی تازه به وجود می‌آید. به این ترتیب که شیاطین با وسوسه‌های پی در پی در خلع لباس ملتها و جامعه‌ها از فرهنگ الهی آنان و دعوتشـان به فرهنـگ شـرک و ضـلالت عمـل می کننـد در عین حال با آنکه شـیطان ظاهرا واقعیتی خارج از وجود انسان دارد، اما نفس اماره آدمی به مثابه مأمور داخلی اوست وسوسه‌هایش را مورد به مورد به اجرا می گـذارد، «۲» البته میوه ممنوعه در هر زمان و برای هرکس سـمبلی دارد که لزومـا بـا سـمبل زمـان یا شـخص دیگر یکسان نمی‌باشـد اما همواره نتایـج یکی است. مثلا چه کسـی می‌توانـد انکـار کنـد که امروزه مجلات مبتـذل غربی و کانالهـای فریبنـده تلویزیونی از قوی‌ترین ابزارهـای شـیطان در راه اسـتحاله فرهنگی ملتهـا است؟ این‌جـاست که خداونـد منّان در مقـام تـذکر، همه بنی آدم را مـورد خطـاب قرار می‌دهـد که: «يا بَنِي آدَمَ لا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطانُ كَما أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِيُرِيَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا

الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ» «۳» یعنی: ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد چنانکه پدر و مادرتان را از بهشت خارج کرد، او لباس آنها را از تنشان برکند تا

---

(۱)- الاعراف، ۲۶

(۲)- یوسف، ۵۳

(۳)- الاعراف، ۲۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۸

شرمگاهشان را در نظرشان آشکار ساخت. همانا شیطان و بستگانش از جایی که آنها را نمی‌بینید، شما را می‌بینند، ما شیطانها را دوستان کسانی قرار داریم که ایمان نمی‌آورند. به هرحال در این مقاله ضروری نیست که از عزم جزم شیطان در به انحراف کشاندن انسان به تفصیل سخن بگوییم و تنها کلام خود را با این تعبیر قرآنی زینت می‌بخشیم که خدای متعال شیطان را «الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ» نامیده که باید از شر او به ذات اقدسش پناه برده شود و همین می‌رساند که او وسوسه‌گری است که به‌طور خستگی‌ناپذیر کار می‌کند و با ظرافت و زیرکی به اندیشه‌ها و سینه‌های آدمیان و جنیان راه پیدا می‌کند تا آنکه بنی آدم را از طبیعت الهی و انسانی خود تهی کند و آنان را به وادی ضلالت و هلاکت هدایت نماید. «۱»

جمعبندی و نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت دانسته شد که از نظر قرآن عوامل متعددی وجود دارد که آسیب پذیری فرهنگی را امکان‌پذیر می‌سازد، البته نمی‌توان ادعا کرد که فقط عوامل گفته شده به آسیب‌پذیری فرهنگی می‌انجامند، ممکن است از عوامل دیگری هم بتوان سخن گفت که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در پیدایش آسیب‌پذیری فرهنگی مؤثر باشند، اما بدون تردید عوامل ذکر شده از مؤثرترین عوامل در ظهور این پدیده فرهنگی هستند. این که سهم هریک از عوامل یاد شده در پیدایش آسیب‌پذیری به چه اندازه است و یا آنکه هریک از این عوامل با پدیده گفته شده رابطه‌ای علّی دارند یا نه و یا میان آنها رابطه‌ای تعاملی برقرار است یا نه؟ موضوعی است که نیاز به تأمل و مطالعه بیشتری دارد. از ظاهر آیات قرآن پیداست که عوامل فوق در پیدایش این پدیده نقشی علّی و مؤثّر دارند لذا نباید آنها را تنها به عنوان مظاهر آسیب‌پذیری تلقّی کرد، زیرا آسیب‌پذیری فرهنگی پدیده‌ای اجتماعی است که مانند هر پدیده اجتماعی دیگر پیدایش آن منوط به قرار گرفتن عوامل متعددی در کنار یکدیگر است. نکته دیگری که در این نوشته از آن سخن

---

(۱)- الحج، ۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۰۹

به میان آمد بررسی این مطلب بود که قرآن کریم در بحث «آسیب‌پذیری فرهنگی» به جنبه خاصی از فرهنگ یعنی فرهنگ الهی و انسانی بشر نظر دارد، همان فرهنگ اصیلی که ریشه‌های آن در فطرت انسان قرار دارد و انبیای الهی نیز در راستای تقویت و صورت حقیقت دادن به آن برانگیخته شده‌اند. همچنین مطابق آیات قرآن روشن شد برخی از عواملی که سر راه انسان قرار دارند تا وی را از سعادت ابدی و حیات طیّبه انسانی محروم کنند، از درون همین انسان برمی‌خیزند و برخی هم از خارج از وجود او نشأت می‌گیرند و این دو دسته عوامل مجموعا فرهنگ انسانی او را تهدید می‌کنند. به نظر می‌رسد شمار عوامل خارجی بیشتر باشد، چنانکه ملاحظه شد تزلزل در مبانی اعتقادی و اخلاقی یک جامعه، حاکمیت سیاسی مستکبران و مترفان، دامها و توطئه‌های

بیگانگان، عقاید و سنت‌های جاهلی و وسوسه‌های رنگارنگ شیاطین از عواملی است که در مسیر استحاله فرهنگی جامعه به‌طور جدّی نقش دارند، لکن عوامل فوق تنها شرایط لازم را جهت تحقق آسیب‌پذیری فراهم می‌سازند و آنچه در نهایت به آسیب پذیری، جامه عمل می‌پوشاند خودباختگی انسان در مقابل جریانات مهاجم، غافل شدن او از امکانات و ظرفیت وجودی خود، بی‌اعتنایی نسبت به حدود و مقررات الهی و بالاخره حالت رضا و تسلیم وی در مقابل توطئه‌ها و کیدهای دشمنانش است، همچنین از آیات قرآن چنین برمی‌آید که انسان نیز در طول زندگی خود تحت تأثیر دو جریان هدایتی قرار دارد، جریانی از درون که همان نیروی فهم و تعقّل او در درک مسائل است و جریانی از بیرون که همانا وجود رسولان و انبیاء الهی و نیز کلیه عواملی است که در کار هدایت و راهنمایی انسانها عمل می‌کنند. خدای رحمان در سایه التفاتی که به بنی نوع بشر دارد هم از دامها و کیدهایی که بر سر راه وی قرار دارد سخن گفته و اعلام خطر کرده است و هم نیازها و احتیاجات او را در طریق هدایت و کمال، تدارک دیده است. بنا به آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود، هیچ عاملی به اندازه گرایش خالص به ذات الهی نگه‌دارنده انسان از سقوط به وادی بی‌هویتی و انحرافات فرهنگی نیست. چنانکه

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۰

دشمنان انسان نیز در هیچ زمینه‌ای به اندازه زمینه تهی کردن انسان از اعتقادات راستین مذهبی‌اش تلاش و فعالیت نمی‌کنند. تخلّق انسان به اخلاق الهی، تعبد او بر آداب شرعی و به‌طور کلی پای‌بندی به حدود و مقررات الهی از دیگر عواملی است که شخصیت بشر را هر لحظه کامل‌تر می‌کند و به وی در پیمودن راه دشوار تکامل مدد می‌رساند. به این ترتیب انسان در طول حیات خود در نبردی مداوم درگیر است، نبردی که در یک سوی آن شیاطین از هر نوع و دسته قرار دارند، شیاطینی با عزمی راسخ و تجربیاتی وسیع در به انحراف کشاندن انسان و در سوی دیگر آن انسان قرار گرفته است که هدایتها و حمایتهای جریان مثبت آفرینش را در کنار خود احساس می‌کند و آن‌چه در این نبرد بهترین ابزار انسان است اخلاص و تقوایی است که می‌تواند هدایت و نصرت الهی را به نفع وی به جریان اندازد و در نهایت او را بر تمام شیاطین پیروز گرداند.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۱

پرسش برای پژوهش

۱- درباره کلمات ملت، سنّت، امّت، دین، براساس قرآن توضیح دهید.

۲- تفاوت آسیب‌پذیری فرهنگی با تهاجم فرهنگی در چیست؟

۳- از نظر قرآن، عواملی در آسیب‌پذیری فرهنگی مؤثر است. با استناد به آیات مربوطه، این عوامل را تجزیه و تحلیل کنید:

الف- تزلزل در مبانی اعتقادی جامعه

ب- تزلزل در مبانی اخلاقی جامعه

ج- خودباختگی انسان

د- گرایش به بیگانگان

ه- حاکمیت مستکبران و مترفان بر جامعه

و- بی‌اعتنایی به حدود و مقرّرات الهی

ز- غفلت از ظرفیت درونی و قوای وجودی

ح- جانبداری از شیوه‌های جاهلی

ط- وسوسه‌های شیطان

۴- برای مقابله با آسیب‌پذیری فرهنگی چه باید کرد؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۳

فصل سیزدهم قرآن و اهل بیت (ع)

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۵

بررسی جایگاه اهل بیت علیهم السلام در قرآن

مقدمه

بنابر حدیثی که در کتب شیعه و اهل سنّت آمده و همه بر صحّت آن اتفاق نظر دارند رسول گرامی اسلام دو امانت بزرگ از خود به یادگار گذاشت. این دو امانت قرآن و اهل بیت او هستند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هدایت مسلمانان را در گرو مراجعه به آنان اعلام فرمود. در هدایت‌گری قرآن به ویژه برای پرهیزکاران تردیدی نیست، چرا که قرآن بیّنه ابدی پیامبر و راهنمای همیشگی مسلمانان است.

امّا اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند و از نظر سیاسی و معنوی چه شئونی دارند که برطبق حدیث ثقلین، هدایت قرآن با رهبری آنان گره خورده است. این نوشته بر آن است که با استفاده از قرآن و اخبار معتبری که در شأن نزول یا توضیح آیات قرآن وارد شده است، اطلاعاتی درباره مصادیق اهل بیت به دست دهد و خصوصا درباره امامت حضرت علی علیه السلام و فرزندان او، نظر قرآن را روشن سازد. اهمیت این مباحث وقتی روشن می‌گردد که در نظر گیریم:

اولا: امامت، مهم‌ترین اصل اعتقادی به شمار می‌رود؛ ثانیا: نام امامان مذهب در قرآن کریم وارد نشده است.

زمینه تاریخی سؤال درباره امامان (ع)

مراجعه به برخی از روایات نشان می‌دهد که بحث در مورد از امامان، از دیرباز بین مسلمانان مطرح بوده است. به عنوان مثال کلینی در کتاب کافی حدیثی از ابو بصیر نقل کرده است که او گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «۱»، درباره چه کسانی نازل گردید؟ امام فرمود: «این آیه در

---

(۱)- النّساء، ۵۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۶

شأن علی و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید.» ابو بصیر گوید: باز سؤال کردم که: مردم می‌گویند: از چه جهت خداوند نام علی و خاندانش را نبرده است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «در پاسخ به مردم بگویید: دستور نماز خواندن بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نازل شد، درحالی‌که سخنی از سه رکعت و چهار رکعت در میان نبود، و این رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود که رکعات نماز را تفسیر کرد. دستور پرداخت زکات نازل شد، امّا در آن نیامده بود که از چهل درهم یک درهم بپردازید، و این رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود که نصاب زکات را تفسیر کرد. دستور حج نازل شد درحالی‌که در آن نیامده بود که هفت نوبت طواف کنید، و این

رسول خدا بود که مراسم طواف را تفسیر کرد. بر همین پایه فرمان خدا نازل گشت که: «از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و نیز از آنان که از بین شما صاحبان امر باشند.» که مصداق آن درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام ثابت و پابرجا ماند. زیرا در ارتباط با این دستور بود که رسول خدا فرمود: «هر مؤمنی که من سرپرست و مولای او هستم، علی مولا و سرپرست او خواهد بود.» و باز فرمود: «به شما مؤمنان سفارش می‌کنم که از کتاب خدا و خاندان من جدا مشوید، که من از خدا خواسته‌ام که میان قرآن و خاندانم جدایی نیفکند تا به قیامت که بر حوض کوثر آنان را به من ملحق می‌سازد، و خداوند پذیرفت» ... بدانید که اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و اله لب فرو می‌بست و خاندان خود را معرّفی نمی‌کرد، خاندان فلان و بهمان مدّعی می‌شدند که ما صاحب الامر شماییم.» «۱» چنانکه ملاحظه می‌کنید در این حدیث امام صادق علیه السلام ضمن پاسخگویی به سؤال ابو بصیر، به مطلب مهمّ دیگری نیز اشاره کرده است و آن اشاره به طبیعت اجمالی قرآن از یک طرف و لزوم مراجعه به تفسیر و سنّت رسول خدا در فهم مجملات قرآن از طرف دیگر است.

و باید گفت که این حقیقتی است که نه تنها در عصر رسول خدا و امامان علیهم السلام بلکه در هر دوره‌ای باید مورد توجه قرار گیرد.

---

(۱)- الکافی، ۱/ ۲۷۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۷

سخنی در طبیعت اجمالی قرآن

قرآن کتابی است که در موضوعات مختلف اعتقادی، اخلاقی، تاریخی و ... سخن به میان آورده و مطالب مهمی را با مخاطبان خود در میان گذاشته است. و واضح است که سخن قرآن در بسیاری از زمینه‌ها سخنی کلّی و به اجمال است که باید مورد تبیین و تفسیر قرار گیرد. امّا این مطلب برای قرآن به هیچ عنوان نمی‌تواند نقیصه به شمار آید «۱».

زیرا در مورد کتابی که مدّعی است که دربردارنده تمام حقایق و اسرار آفرینش است، نباید انتظار داشت که در عین حال مطالب خود را به شکل جزیی و تفصیلی طرح کرده باشد. آنچه مهم است درک این مطلب است که در حکمت الهی چه طرحی جهت تبیین حقایق قرآن و مطالب اجمالی آن اندیشیده شده است. اگر جهت یافتن این سؤال به قرآن مراجعه کنیم متوجه طرح قرآن به شکل زیر خواهیم گشت:

۱- خداوند خود نخستین مفسّر و مبیّن قرآن است.

۲- رسول خدا عامل تبیین قرآن برای مردم است.

در مورد اول خداوند خطاب به رسول خدا می‌فرماید: «فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ.» «۲» یعنی: چون قرآن را بر تو خواندیم تو از قرائت آن پیروی کن. سپس بدان که بیان و توضیح آن نیز به عهده ماست.

از این آیه به دست می‌آید که خدای تبارک و تعالی علاوه بر نزول آیات قرآن به رسول گرامی، حقایقی هم به عنوان تبیین مطالب قرآنی به آن حضرت وحی کرده است.

و از این جهت پیامبر اسلام در حدیثی خطاب به مسلمانان فرمود: «الا انّی قد اوتیت القرآن و مثله معه.» «۳» یعنی: آگاه باشید که به من قرآن و حقایقی به مانند آن داده شد.

و امّا در مورد دوم خداوند در سوره نحل فرموده است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ

---

(۱)- جهت آگاهی بیشتر در خصوص طبیعت اجمالی قرآن و در عین حال عدم نقیصه بودن این موضوع- خصوصا از طریق مراجعه به آگاهان به معارف قرآن که رسول خدا (ص) و امامان بوده‌اند- بنگرید به بحار الانوار، ۹۲/ ۱۰۰

(۲)- القیامهٔ، ۱۸ و ۱۹

(۳)- سنن ابن ماجه، ۱/ ۶، سنن ابی داود، ۴/ ۲۰۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۸

لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.» «۱» یعنی: (ای رسول ما) این ذکر (قرآن) را بر تو فروفرستادیم تا برای مردم آنچه را که نازل شده تبیین نمایی. رسول خدا با قول و فعل خود به تبیین مجملات قرآن اقدام می‌فرمود. مثلا آن حضرت در مورد کیفیت انجام نماز به اصحاب خود فرمود: «صلّوا کما رأیتمونی اصلّی.» «۲» یعنی: به همان‌گونه که نماز خواندن مرا مشاهده می‌کنید، نماز بخوانید.

در اینجا فعل رسول خدا در حکم تفسیر «أَقِيمُوا الصَّلاةَ» است. و در مواردی هم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با سخن خود به توضیح مجملات قرآن اقدام می‌کرد که نمونه‌های آن در تفاسیر شیعه و سنّی موجود است. آن حضرت به این ترتیب برخی از حقایق قرآن را در زمینه‌های مختلف از جمله زمینه‌های سیاسی و اجتماعی- که اکنون مورد بحث است- با اصحاب و یاران خود در میان می‌گذاشت.

زمینه‌های اجتماعی و سیاسی در قرآن

از جمله موضوعاتی که قرآن به طرح آن عنایت فراوانی دارد، مسائل اجتماعی و سیاسی است. قرآن در این خصوص مسائل متنوعی را در باب امر به معروف و نهی از منکر، تعاون و همکاری، اتحاد و برادری مسلمانان، مبارزه و جهاد، امامت و رهبری، دفاع از مظلوم و ظلم‌ستیزی و ... طرح کرده و مسلمانان را با طبقات و گروه‌های اجتماعی از جمله مؤمنان، منافقان، اهل کتاب و معاندان و نیز ویژگی‌های اجتماعی و روانی هر گروه آشنا کرده است. بسیاری از زمینه‌های اجتماعی در قرآن، ترجمانی از تحولات سیاسی عصر رسول خدا است، امّا روش قرآن در طرح این حوادث به گونه‌ای است که بدون آنکه از اشخاص و مسبّبان حوادث نامی به میان آورد، به طرح آن حادثه یا ذکر ویژگی‌های افراد و جریاناتی پرداخته است که در مسیر آن حادثه دست داشته‌اند.

به عبارت دیگر آن قدر که در قرآن به شناخت جریانات اجتماعی و به اصطلاح تیپ‌شناسی توجه شده است، معرّفی افراد و قهرمانان حادثه مورد توجه نیست. و

---

(۱)- همان، آیه ۴۴

(۲)- صحیح بخاری، ۱/ ۱۱۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۱۹

چنانکه می‌دانیم در بین معاصران پیامبر تنها یک نفر با نام و نشان مورد نکوهش قرآن قرار گرفته که همان ابولهب است.

اینکه چرا در قرآن کریم معاصران پیامبر به شکل مبهم و اجمالی طرح شده‌اند، این خود دلایلی دارد که در رأس آن می‌توان از اهداف تربیتی قرآن و نیز حفظ جاودانگی قرآن و عدم تخصیص آیات قرآن به فرد و دوره خاصّی اشاره کرد. چنانکه امام باقر علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «اگر آن‌طور باشد که پس از مرگ قومی، آیه‌ای که در شأن آنان نازل شده نیز بمیرد، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، لکن تا آسمانها و زمین برقرار است، قرآن نیز جاری است و برای هر قوم آیه‌ای است که آن را می‌خوانند و از آن بهره نیک و بد دارند.» «۱»

امّا در عین حال به دلیل ضرورت آشنایی بهتر با تاریخ اسلام و نیز شناخت افراد و عناصری که در مسیر تحولات مربوط به عصر

نزول قرآن قرار داشته‌اند، دانشمندان اسلامی به ویژه مفسّران قرآن هرگز از شناسایی افراد و جریاناتی که آیه یا آیاتی درباره آنها نازل شده غافل نبوده‌اند. دانشمندان در این خصوص دو علم را پایه‌گذاری کردند که ریشه هر دو علم، نقل و روایت‌های تاریخی است. یکی از این دو دانش علم مبهمات قرآن «۲» نام دارد که به معرّفی افراد و شخصیت‌های موجود در سرگذشت‌های قرآنی و نیز حوادث واقع در عصر نزول قرآن می‌پردازد. دانش دیگر، علم اسباب النزول است که در آن، زمینه‌ها و شرایطی که به نزول آیه یا آیاتی منجر شده است مورد تحقیق و مطالعه قرار می‌گیرد. طبعا برای شخصی که به دانستن جزئیات وقایع تاریخی- خاصّه از دید قرآن کریم- علاقه‌مند است، پی بردن به مبهمات قرآن و آشنایی با سبب نزول آیات، امری الزامی خواهد بود.

جایگاه سبب نزول در فهم آیات تاریخی

به عقیده دانشمندان علوم قرآنی آیات قرآن از جهت ارتباط با شرایط عصر نزول بر

---

(۱)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۲۱

(۲)- الاتقان، نوع هفتادم

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۰

دو دسته تقسیم می‌گردد که عبارتند از:

الف- آیاتی که در پی طرح سؤال و یا وقوع حادثه‌ای نازل شده‌اند.

ب- آیاتی که ابتدائا به عنوان هدایت مردم نازل شده و طرح سؤال یا وقوع حادثه‌ای در نزول آنها دخالت نداشته است.

واضح است که پیدایش دانشی موسوم به «اسباب النزول» به دلیل وجود آیات دسته اول است. و در قرآن آیات متعدّدی وجود دارد که وقوع حوادثی موجب نزول آنها شده است. و به همین دلیل این آیات معرّف خوبی در تشریح آن حوادث و نیز شناخت افراد و گروه‌هایی است که در مسیر آن حوادث قرار داشته‌اند. چنانکه آگاهی بر آن حوادث می‌تواند زمینه بهتری جهت فهم مضمون و محتوای آیات قرآن در اختیار خواننده قرار داده و آنها را از جنبه طرح مسائل فرضی و سمبلیک خارج سازد.

به عنوان مثال با مراجعه به سبب نزول سوره کوثر روشن می‌گردد که شخصی به نام عاص بن وائل در مکّه به ملامت و استهزای رسول خدا می‌پرداخت و به این جهت که فرزندان ذکور آن حضرت زنده نمانده بودند و آن سرور فاقد پسر بود، ایشان را «ابتر»- مقطوع النسل- می‌خواند. چنانکه با درك همین سبب نزول است که می‌توان مصداق «کوثر» را فاطمه زهرا علیها السلام دانست. زیرا علی القاعده آیات صدر و ذیل این سوره کوتاه نمی‌تواند بدون ارتباط و یا هماهنگی با یکدیگر باشد. به همین‌گونه مراجعه به سبب نزول بسیاری از آیات دیگر نیز معرفت ویژه‌ای از شخصیت افراد و جریانات صدر اسلام- و نیز جناح‌بندی‌های موجود در آن جامعه- به دست می‌دهد.

ناگفته نماند که در بین آیات دسته دوم نیز آیات فراوانی وجود دارد که گرچه سبب نزول ویژه- به معنایی که گفته شد- ندارد. امّا در ذیل آنها روایاتی از پیامبر و یا امامان علیهم السلام وارد شده است که خواننده با مقصود آن آیات- از جهت انطباق بر برخی از افراد و جریانات- آشنا می‌گردد، مثلا پس از نزول آیه تطهیر، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و با دعا در

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۱

حق آنان به همگان فهماند که اهل بیت مصداقی جز آنان ندارد. امّا به دلیل اهمیت دانش سبب نزول در فهم صحیح قرآن، علی علیه السلام در مقام معرّفی خود می‌فرماید: «از من بپرسید، سوگند به خدا درباره چیزی از من نخواهید پرسید مگر آنکه شما را از

آن باخبر سازم. درباره کتاب خدا از من بپرسید. به خدا سوگند آیه‌ای نیست مگر آنکه من آگاهم که در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده و یا در کوه.» «۱» و باز در سخن مشابهی فرمود: «به خدا سوگند آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم درباره چه موضوعی و در کجا نازل شده است.» «۲»

شناخت سبب نزول با همه اهمیتی که دارد، در عین حال موضوعی اجتهادی و سلیقه‌ای نیست که با حدس و گمان همراه باشد، بلکه چنانکه گفته شد شناخت مبهمات قرآن و پی‌بردن به سبب نزول آیات، تنها از طریق مراجعه به نقل و روایت تاریخی امکان‌پذیر است. آن هم نقل و روایت صحیح و اطمینان‌بخش. زیرا در این حوزه نیز جعل و تحریف راه یافته و موجب پیدایش فضایل ساختگی برای افراد و گروههایی در تاریخ اسلام شده است. در عین حال محقّقان توانسته‌اند با استفاده از روایاتی که از سوی امامان شیعه وارد شده و یا سبب نزول‌های صحیحی که از سوی صحابه پیامبر- که خود شاهد نزول آیات بودند- نقل شده، بخشی از حقایق مربوط به تاریخ اسلام را روشن سازند. و باید گفت که حسّاس‌ترین قضیه تاریخی در این زمینه، شناخت مقام و موقعیت اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله می‌باشد.

شخصیت اهل بیت علیهم السلام در قرآن

اشاره

بدون شک آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که ناظر به شخصیّت و مقامات اهل بیت علیهم السلام است، چنان‌که آیات متعدّدی نیز درباره دشمنان و مخالفان پیامبر و اهل بیت نازل شده است. لکن چنانکه گفته شد مقاصد این آیات وقتی روشن می‌گردد که به روایات صحیحی که درباره سبب نزول آنها آمده است مراجعه شود و یا در صورتی

---

(۱)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳

(۲)- الاتقان، ۴/ ۲۳۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۲

که توضیح و تفسیری در خصوص مفاد آنها از معصومین وارد شده است، ملاحظه گردد.

و به عبارت دیگر حقایق این آیات در پرتو تاریخ صحیح نگریسته شود. با چنین مبنا تعداد آیاتی که ناظر به امامت و وصایت علی علیه السلام بوده و یا مقامات و کمالاتی را برای اهل بیت اثبات می‌کند فوق شمارش است. چنانکه امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: «ثلث قرآن درباره ما و دوستان ما و ثلث دیگر درباره دشمنان ما نازل شده است»؛ «۱» مثلا- در ذیل آیه ۶۸ سوره مائده معروف به آیه ولایت در تفاسیر آمده است:

«پس از آن‌که علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به سائلی عطا نمود، این آیه درباره آن حضرت نازل گردید»، «۲» و یا در ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران یعنی آیه مباهله آمده است که: «رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در جریان مباهله با مسیحیان نجران به اتفاق علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام به محل مباهله پاگذاشت و کس دیگری همراه آن حضرت نبود» «۳» و آیات فراوان دیگر که آشنایی با سبب نزول و یا تفسیر آنها، انسان را در جریان موقعیت سیاسی و معنوی اهل بیت قرار می‌دهد. لذا بدون اینکه مطرح کرده باشیم که نام علی و فرزندانش علیهم السلام به‌طور صریح در آیات قرآن بوده و در نتیجه تحریف حذف شده است، بر این باوریم که مراجعه به توضیحات و یا سبب نزول‌هایی که در ذیل بسیاری از آیات وجود دارد ما را به خوبی در جریان مقام و موقعیت اهل بیت قرار می‌دهد، مگر آنکه انسان بخواهد با بی‌اعتنایی به روایات معتبر و به‌طور کلّی جریانات صحیح تاریخی،

به مطالعه قرآن روی آورد که آن خود به نوعی زنده ساختن شعار انحرافی «حسبنا کتاب اللّه» خواهد بود.

دراین قسمت به بررسی آیاتی پرداخته می‌شود که یا سبب نزول آنها مبیّن فضیلتی برای اهل بیت است. و یا با توجه به روایات معتبر، پس از نزول، انطباقی جز با علی و اهل بیت او علیهم السلام نیافته است.

---

(۱)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۲۱

(۲)- الکشاف، ۱/ ۶۴۹

(۳)- مجمع البیان، ۲/ ۷۶۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۳

۱- فداکاری بزرگ در آستانه هجرت

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.» «۱» یعنی: و از مردمان کسی هست که جان خود را در طلب خوشنودی خدا می‌فروشد و خداوند به بندگان مهربان است. این آیه به مناسبت حادثه لیلة المبیت نازل گردید. لیلة المبیت شبی است که در آن علی (ع) در بستر پیامبر (ص) آرمید تا آن حضرت با آرامش خاطر از مکه به مدینه هجرت کند. مفسّران شیعه با استناد به روایات منقول از ائمه و یا اظهارات پاره‌ای از صحابه نزول آیه فوق را درباره علی (ع) مسلّم می‌دانند. به عنوان مثال عیّاشی به نقل از جابر و او از امام باقر (ع) آورده است که: آیه «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»، درباره علی بن ابی طالب نازل گردید. و آنگاه که کفار قریش درصدد دستیابی به پیامبر (ص) و کشتن او بودند، علی (ع) در بستر پیامبر (ص) خوابید و بدین وسیله جان خود را تقدیم به خدا و رسول او نمود. «۲»

طبرسی به نقل از ابن عباس نوشته است: «این آیه پس از خروج پیامبر (ص) از مکه به مدینه و خوابیدن علی (ع) در بستر آن حضرت، در بین مکه و مدینه نازل گردید.» «۳»

از دانشمندان اهل سنت نیز بسیاری نزول آیه لیلة المبیت را در شأن علی (ع) تأیید کرده‌اند. از جمله ابن ابی الحدید از قول ابو جعفر اسکافی- از علمای قرن سوّم- نوشته است: «همه مفسران روایت کرده‌اند که آیه: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی ...» به مناسبت خوابیدن علی (ع) به جای پیامبر (ص) در لیلة المبیت، نازل شده است.» «۴»

اسکافی همچنین معتقد است که: «آیه لیلة المبیت تناسب خاصی با آیه سی‌ام سوره انفال دارد که در آن خداوند می‌فرماید: «وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ

---

(۱)- البقره، ۲۰۷

(۲)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۱۲۰؛ و نیز بنگرید به تفسیر صافی، ۱/ ۲۴۱؛ نور الثقلین، ۱/ ۲۰۴؛ و بحارالانوار، ۳۶/ ۴۰ الی ۵۰

(۳)- مجمع البیان، ۱/ ۵۳۵

(۴)- شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۶۲؛ و نیز بنگرید به مفاتیح الغیب، ۵/ ۲۳۵؛ روح المعانی، ۲/ ۹۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۴

أَوْ یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرِینَ.» وی می‌نویسد: «مکر قریش آن بود که پای همه قبایل را در کشتن رسول خدا (ص) به وسط کشند و مکر خداوند نیز از طریق خوابیدن علی (ع) به جای پیامبر (ص) ظاهر گردید.» «۱»

ابن ابی الحدید از قول اسکافی این مطلب را هم اضافه کرده است که: «حدیث فراش خوابیدن علی (ع) در بستر رسول خدا (ص)

جریان متواتری است که جز دیوانه و یا کافر آن را انکار نمی‌کند.» «۲» به دلیل همین فضیلت استثنایی برای علی (ع)، بعدها معاویه تصمیم گرفت تا با پرداخت چهارصد هزار درهم، سمرهٔ بن جندب را راضی کند تا وی ادعا نماید که آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی ...» درباره ابن ملجم نازل شده است. «۳»

سمرهٔ بن جندب به خواسته معاویه تن در داد، اما با توجه به فاصله نزول آیه با شهادت علی (ع) به دست ابن ملجم، جز افراد ساده لوح و بی‌خبر، کسی زیر بار روایت سمره نرفت.

۲- اهل بیت رسول خدا (ص) در روز مباهله

«فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ.» «۴»

یعنی: هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسید (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت کنیم، شما هم زنان خود را، ما نفوس خود را دعوت کنیم، شما هم نفوس خود را، آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

شرح و توضیح: مباهله در اصطلاح دینی به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است. مراسم مباهله به این صورت است که افرادی که باهم در مطلبی اختلاف نظر

---

(۱)- شرح نهج البلاغه، ۱۳/ ۲۶۲

(۲)- همان

(۳)- شرح نهج البلاغه، ۴/ ۷۳

(۴)- آل عمران، ۶۱

دارند و در مقابل دلائل خود قانع نمی‌شوند در یک‌جا جمع شده به درگاه خدا تضرّع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد. و امّا جریان مباهله در تاریخ اسلام به این صورت است که: در سال دهم هجری هیئتی از مسیحیان نجران به مدینه آمدند و با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ملاقات و گفتگو کردند. در این دیدار بزرگان مسیحی- که قائل به الوهیّت حضرت عیسی علیه السلام بودند- تولد آن حضرت بدون بدون داشتن پدر را غیر ممکن اعلام کردند، امّا در پاسخ آنها این آیه نازل گشت که: «مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که خداوند او را از خاک آفرید سپس به او فرمود: موجود باش، و او موجود شد. این حقیقتی از جانب پروردگار تو است، بنابراین از تردیدکنندگان مباش (که عیسی آفریده خدا باشد).»

علی‌رغم این پاسخ روشن مسیحیان قانع نشدند. در اینجا آیه مباهله نازل گشت و پیامبر به امر الهی آنها را دعوت به مباهله کرد. طرفین موافقت کردند که روز بعد جهت انجام مباهله در محلی حاضر شوند. فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله- در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام به همراه او حرکت می‌کردند- به محل مباهله حاضر گشت. امّا گروه مسیحیان به هنگام مشاهده پیامبر صلی اللّه علیه و آله و همراهان ایشان احساس کردند که در صورت مباهله احدی از آنها زنده نخواهد ماند، لذا به پیشنهاد بزرگ خود از مباهله صرف‌نظر کردند و مصالحه با پیامبر و پرداخت جزیه را ترجیح دادند.

آنچه در جریان مباهله اهمیت دارد این مطلب است که مطابق آیه مباهله علی علیه السلام مصداق نفس پیامبر بوده و حسن و حسین علیهما السلام به عنوان فرزندان رسول خدا قلمداد شده‌اند. ازاین‌رو امامان شیعه- بعدها- در برخورد با مخالفان خود، همه جا با

استناد به آیه مباهله خود را پسران رسول خدا نامیده و بر دیگران افتخار کرده‌اند.
جریان مباهله با شرحی که گذشت، از حوادث قطعی و متواتر تاریخ اسلام است که
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۶
نه کسی اصل آن را مورد تردید قرار داده است و نه کسی در مورد همراهان پیامبر در روز مباهله، ادّعای دیگری کرده است. این حادثه در تفاسیر شیعه و سنی و در بسیاری از کتب حدیث وارد شده است. «۱»

۳- صاحبان فرمان از نظر قرآن

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا» «۲» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را از خودتان. و هرگاه در چیزی نزاع و اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول او بازگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. در آیه شریفه پس از اطاعت از خدا و رسول، سخن از اطاعت مؤمنان از «اولوالامر» به میان آمده و این اطاعت، اطاعتی مطلق و بی‌قید و شرط است. در اینکه اولوالامر چه کسانی هستند، بین مفسّران اختلاف نظر وجود دارد.
اهل سنت در تعیین مصداق اولوالامر به اختلاف سخن گفته و مصادیقی چون خلفای اربعه، امرای سیاسی، فرماندهان نظامی و علمای دین، قضات و ... را احتمال داده‌اند. «۳»
در صورتی که به عقیده مفسّران شیعه هیچیک از مصادیق یاد شده در تفسیر اولوالامر صحیح نیست. دلیل این مطلب آن است که در آیه مذکور، اطاعت از اولوالامر در کنار اطاعت از خدا و رسول به شکل مطلق تکلیف شده است و این افراد جز در بین معصومان (ع) مصداقی ندارند. طبرسی پس از اختلاف مفسّران عامه در تعیین اولوالامر می‌نویسد: «اصحاب ما (شیعیان) از طریق امامان باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که اولوالامر همان امامان از اهل بیت پیامبرند که خداوند اطاعت از آنان را به‌طور

---

(۱)- از جمله بنگرید به مجمع البیان، ۱/ ۷۶۲؛ تفسیر کشّاف، ۱/ ۳۶۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۳۷۹ و صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۱
(۲)- النّساء، ۵۹
(۳)- از جمله بنگرید به جامع البیان، ۵/ ۹۵، الکشّاف، ۱/ ۵۲۴؛ روح المعانی، ۴/ ۹۶؛ تفسیر مراغی، ۲/ ۷۳؛ معالم التّنزیل، ۱/ ۴۴۵؛ و تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۵۲۹

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۲۷
مطلق واجب کرده، همانگونه که اطاعت از خود و اطاعت از پیامبرش را واجب کرده است. علاوه بر آن جایز نیست که خداوند، اطاعت از کسی را به صورت مطلق واجب کند مگر کسی که عصمت او ثابت شود و باطنش همانند ظاهرش باشد و نیز از هرگونه سهو و غلط و کار زشت، مبرّا و در امان باشد و چنین چیزی نسبت به امرا و یا دانشمندان غیرقابل حاصل است، لذا خداوند اجلّ از آن است که به اطاعت از معصیت کار و یا کسانی که قول و فعلشان انطباقی باهم ندارد، فرمان دهد». «۱» در بین اهل سنت فخر رازی نیز وجود عصمت را لازمه اطاعت مطلق از اولوالامر دانسته و در این باره به روشنی استدلال کرده است، هرچند که در نتیجه‌گیری نهایی، این دانشمند به خطا رفته است. «۲» زمخشری در تفسیر خود صاحبان امر را به امراء حق تفسیر کرده و می‌نویسد: امرای جور که خداوند و رسول او از آنان بیزارند، هرگز نمی‌توانند در آیه- از جهت وجوب اطاعت از ایشان- عطف به خدا و رسول (ص) شوند «۳»، اما به‌طوری که گذشت روایات شیعه مصداق اولوالامر را به روشنی تعیین کرده است. به عنوان مثال کلینی

در کتاب خود حدیثی از ابو بصیر نقل کرده که او گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیه: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» درباره چه کسانی نازل گردید؟ امام (ع) فرمود: «این آیه در شأن علی و فرزندش حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید.» ابو بصیر گوید: باز سؤال کردم که مردم می‌گویند: از چه جهت، خداوند نام علی و خاندانش را نبرده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «در پاسخ به مردم بگویید: دستور نماز خواندن بر رسول خدا (ص) نازل گردید، درحالی‌که سخنی از سه رکعت و چهار رکعت در میان نبود، و این رسول خدا (ص) بود که رکعات نماز را تفسیر کرد. و دستور پرداخت زکات نازل شد، امّا در آن نیامده بود که از چهل درهم یک درهم بپردازید. و این رسول خدا (ص) بود که نصاب زکات را تفسیر کرد. و دستور حج نازل

---

(۱)- مجمع البیان، ۳/ ۱۰۰

(۲)- مفاتیح الغیب، ۱۰/ ۱۴۴

(۳)- الکشّاف، ۱/ ۵۲۴

شد درحالی‌که در آن نیامده بود که هفت نوبت طواف کنید، و این رسول خدا (ص) بود که مراسم طواف را تفسیر کرد، بر همین پایه فرمان خدا نازل گشت که: «از خدا و رسول خدا اطاعت کنید و از کسانی که از بین شما صاحبان امر باشند نیز اطاعت کنید». که مصداق آن درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام ثابت و پابرجا ماند. زیرا در ارتباط با این دستور بود که رسول خدا (ص) فرمود: «هر مؤمنی که من سرپرست و مولای او هستم علی مولا و سرپرست او خواهد بود.» و ... بدانید اگر رسول خدا (ص) لب فرو می‌بست و خاندان خود را معرفی نمی‌کرد خاندان فلان و بهمان مدّعی می‌شدند که ما صاحب الامر شمائیم.» «۱»

۴- کمال دین در پرتو ولایت

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً» «۲» یعنی:

امروز برای شما دینتان را کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم. این آیه به فاصله اندکی پس از جریان غدیرخم نازل گردید.

مقایسه مفاد آن با مفاد آیه تبلیغ گویای همین حقیقت است. زیرا در آیه تبلیغ، از ابلاغ فرمان خدا به مردم و ناقص شدن رسالت الهی در صورت عدم ابلاغ آن، سخن به میان آمده و در این آیه از کامل شدن دین خدا و تمام شدن نعمت الهی خبر داده شده است، لذا این دو مطلب با یکدیگر ارتباط دقیقی دارند که بر هیچ متدبّری پوشیده نیست.

مفسّران شیعه به‌طور عام و از مفسّران اهل سنت نیز عده‌ای این ارتباط را پذیرفته و در کتابهای خود مورد تصریح قرار داده‌اند. به عنوان مثال طبرسی آورده است: «بنا به روایاتی که از امامین صادقین (ع) نقل شده، پس از آنکه رسول خدا (ص) در روز غدیر خم، علی (ع) را به عنوان پیشوای مردم تعیین نمود، آیه اکمال نازل گردید. در این روایات همچنین آمده است: این آخرین فریضه‌ای بود که خداوند نازل فرمود و پس از آن

---

(۱)- الکافی، ۱/ ۲۸۷؛ با اندکی تلخیص و نیز بنگرید به تفسیر عیاشی، ۱/ ۲۷۳؛ نور الثقلین، ۱/ ۴۹۷ الی ۵۰۷؛ و تفسیر الصافی، ۱/ ۴۶۲ الی ۴۶۵

(۲)- المائده، ۳

فریضه دیگری نازل نگشت. طبرسی سپس با ذکر سند، روایتی به نقل از ابو سعید خدری ذکر کرده است که پس از نزول این آیه رسول خدا (ص) فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضا الرب برسالتی و ولایهٔ علی بن ابی طالب من بعدی و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.» «۱»

مفسّران اهل سنت غالبا معتقدند که: آیه اکمال در حجهٔ الوداع و در روز عرفه نازل گردید و نزول آن پس از بیان مسائلی چون: ابلاغ آخرین احکام حلال و حرام و به عبارتی کامل شدن دایره تشریع، آزادی خانه خدا از مظاهر شرك و بت‌پرستی و در نتیجه قطع نفوذ مشرکان از آنجا، انجام مناسک حج توسط رسول خدا (ص) و مسلمانان صورت گرفت و این امور موجب یأس کفار از غلبه دوباره بر مسلمانان بوده است «۲» اما به دلایلی باید گفت که احتمالات یاد شده درباره نزول آیه اکمال، احتمالات نادرستی است از جمله:

۴/ ۱- بسیاری از دانشمندان اهل سنت ارتباط آیه اکمال و ماجرای غدیرخم را پذیرفته و یا لا اقل به عنوان یك احتمال در کتابهای خود نقل کرده‌اند به‌طوری که علامه امینی، ۱۶ منبع از منابع اهل سنت را در این خصوص معرفی کرده است. «۳»

۴/ ۲- اکثر مواردی که به عنوان مصادیق کامل شدن دین در تفاسیر اهل سنت به چشم می‌خورد- از جمله احکام حلیّت گوشتها، بیان حلال و حرام الهی، تشریع حج، آزادی خانه خدا از مظاهر بت‌پرستی و ...- یا از چنان اهمیتی برخوردار نیست که ارتباطی با کامل شدن دین پیدا کند و یا از مواردی است که از سالها قبل از نزول آیه اکمال تحقّق یافته بود.

---

(۱)- مجمع البیان، ۳/ ۲۴۶؛ و نیز بنگرید به تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۲۱؛ تفسیر تبیان، ۳/ ۴۳۵؛ المیزان، ۵/ ۲۷۸ الی ۲۸۳ و ۲۹۹ الی ۳۱۰؛ و الغدیر، ۲/ ۱۱۵ الی ۱۳۷

(۲)- از جمله بنگرید به جامع البیان، ۶/ ۸۰؛ فتح القدیر، ۲/ ۹؛ و تفسیر مراغی، ۶/ ۵۴

(۳)- الغدیر، ۲/ ۱۱۶ الی ۱۲۵ و نیز المراجعات، ۱۸۸ ضمیمه ۶۲۷: آیهٔ الاکمال

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۰

۴/ ۳- در آیه شریفه بحث از کامل شدن دین به میان آمده و این موضوع با یأس کامل کفار نسبت به مسلمانان پیوند خورده است. اما یأس و نومیدی کفار معنایی جز قطع نفوذ و سلطه آنان بر مسلمانان ندارد که این موضوع پس از روشن شدن وضع رهبری در امت اسلامی- آنهم بعد از رحلت رسول خدا (ص)- قابل حصول است.

۴/ ۴- عده‌ای از مفسّران قائلند که رسول خدا (ص) پس از نزول آیه اکمال ۸۱ روز بیشتر زندگی نکرد. «۱» با توجه به آنکه مطابق پاره‌ای از روایات، وفات رسول خدا (ص) در دوازدهم ربیع الاول بوده است «۲» نتیجه می‌شود که روز نزول آیه اکمال روز هجدهم ذی الحجهٔ بوده است.

۴/ ۵- اکثر مفسّران شیعه به ویژه علامه طباطبایی، نزول آیه اکمال را تحقّق وعده الهی که در آیه ۵۵ سوره نور مطرح شده است، دانسته‌اند و می‌دانیم که در این آیه بحث از استخلاف مؤمنان بر زمین و استقرار دین الهی توأم با آرامش و امنیت صالحان است، که قطعا نصب علی (ع) به پیشوایی مؤمنان مقدمه چنین حکومتی بوده است. «۳»

۴/ ۶- امام باقر (ع) از ولایت علی (ع) به عنوان آخرین فریضه نازله یاد کرده است. «۴» در روایات دیگر تصریح شده است که اسلام بر پنج ستون استوار شده که آنها عبارتند از: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت «۵» در تمام این روایات بر این مطلب تأکید شده است که ولایت به عنوان فریضه‌ای است که اولی و افضل بر سایر فرائض است.

۵- ولی و سرپرست مؤمنان

«إِنَّما وَلِيُّكَمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ». «۶» یعنی: همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول او هستند و نیز کسانی که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز بپا می‌دارند و درحالی‌که در رکوع به سر می‌برند زکات

---

(۱)- مفاتیح الغیب، ۳/ ۶۳۶؛ روح المعانی، ۴/ ۹۱؛ تفسیر المنار، ۶/ ۱۱۶

(۲)- الکافی، ۲/ ۳۲۴

(۳)- المیزان، ۵/ ۲۸۳؛ تفسیر نمونه، ۴/ ۲۶۸

(۴)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۲۱

(۵)- الکافی، ۲/ ۱۸

(۶)- همان، ۲/ ۱۸؛ باب دعائم الاسلام روایت پنجم

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۱

می‌دهند. این آیه به آیه ولایت معروف است و در سبب نزول آن در تفاسیر شیعه و سنی آمده است که: روزی فقیری وارد مسجد رسول خدا (ص) شد و از حاضران تقاضای کمك نمود، اما کسی توجّهی به او نکرد. در این هنگام علی (ع) که در حال رکوع بسر می‌برد، به سمت فقیر اشاره کرد و بدین وسیله به او فهماند که انگشتری حضرت را برای خود بردارد و در اینجا بود که آیه: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ ...» نازل گردید. «۱»

پاره‌ای از روایات تصریح می‌کند که نماز علی (ع) در آن لحظه به صورت نافله و مستحبی بوده است. «۲» بنابه روایتی از ابن عباس رسول خدا (ص) سرگرم وضو و آماده شدن جهت نماز بود که آیه: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ ...» بر او نازل گردید، در اینجا بود که رسول خدا (ص) وارد مسجد گردید و از حال کسی که چنین انفاقی نموده است، جویا گردید و متوجه شد که چنین کسی جز علی (ع) نبوده است. «۳»

آیه ولایت از مهمترین شواهدی است که دانشمندان شیعه با استفاده از آن امامت بلافصل علی (ع) را اثبات کرده‌اند. شروع آیه با تعبیر «انّما» که مفید حصر است، ذکر ولایت مؤمنان زکات دهنده در طول ولایت خدا و رسول، مصداق انحصاری این مؤمنان به علی (ع) مطابق روایات معتبر شیعه و سنی، و بالاخره مفهوم ولایت در آیه که چیزی جز سرپرستی و رهبری نیست، همه و همه از قرائنی است که مبیّن امامت علی (ع) پس از پیامبر (ص) است. شیخ طوسی در تفسیر آیه می‌نویسد: «بدان که این آیه از واضحترین ادله بر امامت بلافصل علی (ع) پس از پیامبر (ص) است، زیرا اوّلا ثابت می‌گردد که کلمه ولی در آیه به معنای اولی و احق است و دیگر آنکه ثابت شده است که مصداق: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا» کسی جز علی (ع) نیست و با اثبات این دو اصل، دلالت آیه بر امامت علی (ع) روشن و واضح است». «۴»

---

(۱)- التبیان، ۳/ ۵۵۹؛ ۱/ ۳۵۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ۲/ ۷۴؛ الکشّاف، ۱/ ۶۴۹؛ معالم التنزیل، ۲/ ۴۹؛ و نیز بحار الانوار، ۳۵/ ۱۸۳ الی ۲۰۶

(۲)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۵۵؛ به نقل از عمار یاسر

(۳)- بحار الانوار، ۳۵/ ۲۰۰

(۴)- التبیان، ۳/ ۵۵۹؛ با اندکی تلخیص و نیز بنگرید به استدلالهای علامه مجلسی در بحار الانوار، ۳۵/ ۲۰۳ الی

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۲

در مورد آیه ولایت پرسش‌هایی مطرح شده است. از جمله آنکه: چگونه ممکن است علی (ع) در نماز به کاری غیر از راز و نیاز با

پروردگار خود مشغول گردد؟ در پاسخ باید گفت: حضور سائل در مسجد و تقاضای مکرر او از مردم برای کمک به وی، به‌طور طبیعی توجه هرکسی را جلب می کند. به ویژه آنکه نماز علی (ع) در آن لحظه، نماز مستحبی بود و احسان به فقیر عبادتی است که اهمیت و ثواب آن کمتر از نماز نافله نمی‌باشد. پرسش دیگر آن است که آیا اعطای انگشتری می تواند مصداقی از پرداخت زکات باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت: در بسیاری از آیات قرآن تعبیر «زکات» به مفهوم شرعی و اصطلاحی آن- که اکنون رواج دارد- به کار نرفته است، بلکه زکات به معنای هرگونه انفاق و احسان در راه خداست. زکات به معنای شرعی در سال نهم هجری وضع شده و آیات قرآن و روایات صحیح السند گواه این مطلب است. «۱» لذا تعبیر زکات در فراز: «وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» به معنای احسان علی (ع) به فقیر بوده است.

پرسش بعد درباره الفاظ جمع موجود در آیه است. آنهم با توجه به آنکه آیه ولایت اختصاصا درباره علی (ع) نازل شده است. در پاسخ به این پرسش، مفسّران به بحث پرداخته‌اند از جمله زمخشری نوشته است: «اگر کسی بگوید چگونه صحیح است که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده باشد، در صورتی که لفظ «الَّذِينَ» به صورت جمع به کار رفته است، خواهم گفت: در این آیه با آنکه آیه درباره یک فرد نازل شده، لفظ جمع به کار رفته است تا آنکه سایر مردم نیز به چنین کاری ترغیب شوند و به ثوابی مانند ثواب علی (ع) دست یازند.» «۲» البته سخن زمخشری، سخن درستی است لکن تاریخ سراغ ندارد که پس از علی (ع) نیز کسی در حال رکوع به چنین کاری دست زده باشد.

۶- ابلاغ آخرین فرمان، تکمیل رسالت

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ

۲۰۶

(۱)- التوبه، ۱۰۳؛ و نیز الکافی، ۳/ ۴۹۷

(۲)- الکشاف، ۱/ ۶۴۹

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ» «۱» یعنی: ای رسول (ما) آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. و اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای. و خداوند تو را از (خطر) مردم حفظ می کند. خداوند جمعیت کافران را هدایت نخواهد کرد.

این آیه با توجه به فراز: «بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» به آیه تبلیغ یا آیه ابلاغ معروف شده است. مفسّران شیعه و بسیاری از مفسّران اهل سنت تصریح کرده‌اند که آیه تبلیغ در سفر حجة الوداع بر پیامبر (ص) نازل گردید. و با نزول آن رسول گرامی اسلام (ص) علی (ع) را به جانشینی خود منصوب فرمود. «۲»

بنابه آنچه اکثر این مفسّران آورده‌اند؛ پس از بازگشت رسول خدا (ص) از حجة الوداع- که در آخرین سال حیات آن حضرت به وقوع پیوست- در منطقه‌ای به نام غدیرخم جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل گردید و این آیه را فرود آورد که: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن. و اگر این کار را نکردی، رسالت الهی را ابلاغ نکرده‌ای.» با نزول این آیه رسول خدا (ص) به مسلمانان دستور توقف داد و پس از برپایی نماز ظهر به ایراد خطبه‌ای پرداخت. در این خطبه رسول خدا (ص) از بی‌اعتباری دنیا و نزدیک بودن رحلت خود سخن به میان آورد. آن حضرت سپس حدیث ثقلین را ایراد فرمود و مردم را به حفظ حقوق اهل بیت سفارش کرد، آنگاه دست علی (ع) را گرفت و به طوری که همه مردم بتوانند مشاهده کنند سؤال کرد: «ای مردم، چه کسی از اهل

ایمان به آنان سزاوارتر است؟» مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول خدا (ص) فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان. پس هرکسی که من مولای اویم، علی مولای او خواهد

---

(۱)- المائده، ۶۷

(۲)- از جمله بنگرید به تفسیر قمی، ۱/ ۱۷۱؛ تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۶۰ الی ۳۶۲؛ التبیان، ۳/ ۵۸۸؛ مجمع البیان، ۳/ ۳۴۴؛ الصافی، ۲/ ۵۱ الی ۷۱؛ مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰؛ غرائب القرآن، ۲/ ۶۱۶؛ الدر المنثور، ۲/ ۲۵۹؛ و نیز روح المعانی، ۶/ ۱۹۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۴

بود.» حضرت این سخن را سه بار و به قولی چهار بار تکرار کرد و سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «بار خدایا دوست بدار کسی که او (علی) را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری فرما یاران او را و خوار ساز خوارکنندگان او را.» در این هنگام جمعیت گروه گروه جلو آمدند و ضمن بیعت با علی (ع) این واقعه را به او تبریک گفتند. «۱»

از آنچه گذشت روشن می‌گردد که مفاد: «ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ» چیزی جز اعلام ولایت علی (ع) نبود. و این موضوع قبلا- از طریق وحی غیر قرآنی- به رسول خدا (ص) گوشزد شده بود. عیّاشی در روایتی از قول ابن عباس و جابر بن عبد اللّه انصاری آورده است: «خداوند به پیامبر خود فرمان داده بود که علی را به جانشینی خود منصوب سازد و مردم را از ولایت او باخبر نماید، اما پیامبر (ص) نگران بود که مردم بگویند او از پسر عموی خود حمایت کرده و در نتیجه سر به طغیان گذارند؛ تا آنکه خداوند آیه: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ ...» را نازل ساخت و پس از آن پیامبر (ص) در روز غدیر ولایت علی (ع) را اعلام فرمود.» «۲»

لذا آیه تبلیغ مهمترین دلیل بر اثبات امامت بلافصل علی (ع) در قرآن است که جای تردید برای حق‌طلبان باقی نمی‌گذارد. با این وجود برخی از مفسّران اهل سنت کوشیده‌اند تا با توجیهاتی آیه تبلیغ را از پیام اصلی آن منصرف سازند مثلا برخی گفته‌اند که آیه تبلیغ در مکه نازل گردید و با نزول آن رسول خدا (ص) مکلّف گردید تا بدون هیچ واهمه حقایق اسلام را به کفار و مشرکان ابلاغ نماید. «۳» با آنکه این مفسّران می‌دانند که سوره مائده از سوره‌های مدنی است که در پایان عمر رسول خدا (ص) نازل شده و قول به مدنی بودن آیه تبلیغ نیز از شهرت زیادی در تفاسیر اهل سنت برخوردار است. «۴»

---

(۱)- الغدیر، ۱/ ۲۹ الی ۳۴؛ سیرة المصطفی، ۶۹۳؛ تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۶۰

(۲)- همان، ۱/ ۳۶۰؛ و نیز مجمع البیان، ۳/ ۳۴۴؛ از قول حاکم حسکانی در شواهد التنزیل

(۳)- الکشّاف، ۱/ ۶۵۹؛ المنار، ۶/ ۴۶۷

(۴)- تفسیر القرآن العظیم، ۲/ ۸۱؛ البحر المحیط، ۴/ ۳۲۱؛ مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۵

برخی دیگر گفته‌اند که: آیه تبلیغ در مدینه نازل گردید، اما هدف از نزول آن ترغیب رسول خدا (ص) در ابلاغ حقایق وحی به یهود و نصاری بوده است. «۱» غافل از آنکه پس از درگیری‌های مسلمانان با یهودیان در جنگهای بنی قریظه و خیبر، قدرت و شوکت یهودیان درهم شکسته شد و مسیحیان نیز از همان ابتدا در عربستان فاقد قدرت بوده‌اند و حد اکثر مقابله مسلمانان با آنان، ماجرای مباهله بود که آن هم منتفی گشت. «۲» بنابراین در سالهای پایانی عمر رسول خدا (ص) موجبی جهت نگرانی پیامبر (ص) از یهود و نصاری وجود نداشت، تا پیامبر (ص) از ابلاغ حقایق اسلام به آنان واهمه کند. اما مهمترین تشکیک وارده در آیه تبلیغ به تفسیر کلمه «مولی» باز می‌گردد. عده‌ای از مفسّران اهل سنت معتقدند که در حدیث: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مولی به معنای دوست و یاور است نه رهبر و اولی به تصرف، از جمله صاحب تفسیر المنار می‌نویسد: «حدیث غدیر خم بر ولایت سلطه که

عبارت از امامت یا خلافت است، دلالتی ندارد، زیرا این لفظ به این معنی در قرآن وارد نشده است، بلکه مراد از ولایت در این حدیث ولایت نصرت و مودّت است که در قرآن هم وارد شده است». «۳»

اما در نقد این نظر باید گفت: لفظ مولی لفظی مشترك است كه بر معانی متعددی قابل حمل است، امّا قرائن موجود در حدیث غدیر تعیین‌کننده مفهوم واقعی مولی می‌باشد.

این قرائن متعدد است که برخی از آن عبارتند از:

۶/ ۱- کاربرد کلمه مولی در قرآن به مفهوم اولی «۴» برخلاف نظر صاحب المنار،

۶/ ۲- نزول آیه تبلیغ قبل از معرفی علی (ع) آنهم با پیام تند: «ان لم تفعل فما بلّغت رسالته»،

۶/ ۳- توقّف مسلمانان در منطقه غدیر توسط رسول خدا (ص)،

۶/ ۴- خطابه پیامبر اسلام (ص) در غدیر خم و زمینه‌چینی آن حضرت از جمله طرح

---

(۱)- مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰؛ البحر المحیط، ۴/ ۳۲۱؛ التحریر و التنویر، ۶/ ۲۵۵

(۲)- آل عمران، ۶۱

(۳)- المنار، ۶/ ۴۶۵؛ با اندکی اختصار مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۳۳۵ ۶ - ابلاغ آخرین فرمان، تکمیل رسالت ..... ص : ۳۳۲

(۴)- الحدید، ۱۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۶

ولایت خود و سفارش به حقوق اهل بیت (ع)،

۶/ ۵- نزول آیه اکمال دین پس از این ماجرا،

۶/ ۶- احتجاج علی (ع) به واقعه غدیر جهت اثبات اولویت خود نسبت به دیگران.

۶/ ۷- زنده ماندن عید غدیر در تاریخ اسلام و بزرگداشت آن توسط مسلمانان. «۱»

۷- منادی برائت از مشرکان

«وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِكِینَ وَ رَسُولُهُ.» «۲»

یعنی: «و این اعلامی است از جانب خدا و رسول او به مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و رسول او از مشرکان بیزارند.»

شرح و توضیح: چنانکه می‌دانیم سوره توبه بدون بسم اللّه ... نازل گردید تا مظهری از قهر و غضب الهی را نسبت به مشرکان به نمایش گذارد. ده آیه نخست این سوره خصوصا، نشان دهنده چنین مطلبی است و بیزاری صریح خدا و رسولش را نسبت به مشرکان نشان می‌دهد. پس از نزول این آیات رسول خدا این آیات را به ابو بکر داد و وی را برای قرائت آنها در جمع مشرکان روانه مکّه ساخت. امّا هنوز ابو بکر از مدینه دور نشده بود که جبرئیل نازل گشت و این پیام را نازل کرد که:

«انّه لن یؤدّی عنک الّا انت او رجل منك.» یعنی: «این کار را غیر از تو یا کس دیگری که از تو باشد، کسی ادا نخواهد کرد.»

در این هنگام رسول خدا علی علیه السلام را به دنبال ابو بکر فرستاد و به او دستور داد که آیات سوره توبه را از وی بگیرد و روانه مکّه گردد. ابو بکر به مدینه بازگشت و دلیل این کار را از پیامبر جویا گردید. رسول خدا برای وی توضیح داد که تغییر مأموریت به دستور الهی صورت پذیرفته است. «۳»

---

(۱)- منابع و مطالب تفصیلی را بنگرید در الغدیر، ۲/ ۸۸ الی ۱۱۴ و نیز فصل چهاردهم همین کتاب

(۲)- التوبه، ۳

(۳)- بحار الانوار، ۳۵/ ۲۸۹ الی ۳۱۲؛ در نزول سوره برائت

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۷

مطلب فوق به شرحی که گذشت مورد قبول اکثر مفسّران اهل سنّت قرار دارد «۱» و این بزرگان در تفاسیر خود آورده‌اند که علی علیه السلام پس از حضور در جمع مشرکان آیات نخست سوره توبه را قرائت کرد و علاوه بر آن، آنان را در جریان مهلت الهی به مشرکان قرار داد، مهلتی که براساس آن مشرکان تنها چهار ماه فرصت داشتند که با آزادی در مسجد الحرام رفت‌وآمد کنند و واضح است که اعلام چنین پیامی- آن هم به صورت علنی- تا چقدر مهم و مخاطره‌آمیز بوده است. آنچه در این ماجرا از اهمیت برخوردار است مسأله توانایی بر انجام چنین مأموریتی است که تنها در عهده رسول خدا یا مردی از وی قرار داده شده است و تعبیر «رجل منک» اشاره بر همین مطلب دارد.

برای آنکه حقیقت این تعبیر روشن گردد در مقام توضیح باید گفت که در عهد جاهلیت قرارها و پیمان‌هایی بین افراد و قبایل عرب منعقد می‌گردید که هرکدام حقوق و تعهداتی را برای طرفین پیمان به وجود می‌آورد. مثلا اگر شخصی خطاب به دیگری این جمله را به زبان می‌آورد که: «انت منّی و انا منک» وی با ذکر این جمله در واقع اتصال روحی و معنوی خود را نسبت به او اعلام کرده بود و براساس چنین تعبیری طرفین متعهد می‌شدند که مواقع خطر به حمایت از یکدیگر برخیزند و از هیچ گذشت و فداکاری نسبت به همدیگر فروگذاری نکنند و چنانکه می‌دانیم میان پیامبر و علی علیه السلام چنین نسبتی برقرار گردید و براساس همین تعهد بود که علی علیه السلام در شب هجرت پیامبر در بستر آن حضرت قرار گرفت تا آن حضرت به مدینه مهاجرت کند و یا در تمام جنگها دفاع از پیامبر را نصب العین خود قرار داد، چنانکه رسول خدا نیز در بین یاران خود تنها علی را به عنوان برادر خود انتخاب کرد و از هیچ فرصتی جهت اعلام حقوق و صلاحیت‌های وی فروگذاری نکرد، به‌هرحال اتحاد روحی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و علی علیه السلام به حدی رسید که مطابق آیه مباهله علی علیه السلام نفس

---

(۱)- از جمله بنگرید به تفسیر القرآن العظیم، ۲/ ۳۴۶؛ مفاتیح الغیب، ۱۵/ ۳۱۸؛ فتح القدیر، ۲/ ۳۳۴؛ روح المعانی، ۱۰/ ۴۴ و ..

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۸

پیامبر قلمداد گشت و واجد تمام صلاحیتها و اختیارات رسول خدا شناخته شد و از این رو در اعلان آیات نخست سوره توبه از جانب خداوند این خطاب رسید که: «انّه لن یؤدّی عنک الّا انت او رجل منک» و رسول خدا با اعزام علی علیه السلام به این مأموریت دشوار، به همگان نشان داد که چه کسی قادر است به جای وی قرار گرفته و دقیقا کارهای وی را دنبال نماید. «۱»

۸- پیشتاز صحنه ایمان و جهاد

«أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ». «۲» یعنی: آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ این دو، هرگز نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. این آیه به آیه سقایت یا آیه مفاخره معروف است. شأن نزولی دارد که مفسّران شیعه و قریب به اتفاق مفسّران اهل سنّت به نقل آن پرداخته‌اند به این صورت که: روزی دو تن از بزرگان قریش به نامهای طلحة بن شیبه یا شیبه و عباس بن عبد المطلب باهم سخن گفته و به تفاخر نسبت به یکدیگر مشغول بودند. عباس می‌گفت: من دارای امتیازی هستم که کسی از آن بهره ندارد و آن

آب دادن به حجّاج است در مقابل شیبه می‌گفت: من کلیددار خانه خدا و تعمیرکننده آن هستم. در این هنگام علی (ع) وارد شد و چون در جریان این افتخارات قرار گرفت رو به آنان کرد و گفت: «من در مقابل شما حیا می‌کنم. اما باید بگویم که با این سن کم، افتخاری دارم که شما از آن بی‌بهره‌اید» آنها پرسیدند: چه افتخاری؟ حضرت فرمود: «من با شمشیر با شما جهاد کردم تا به خدا و رسول او (ص) ایمان آورید.» «۳» و مطابق روایت دیگر علی (ع) پس از مشاهده تفاخر آن دو به یکدیگر گفت: «نمی‌دانم شما چه می‌گویید من به سوی

(۱)- جهت اطلاع بیشتر بنگرید به یادنامه علامه امینی، مقاله «حسین منّی و انا من حسین» از استاد محمد باقر بهبودی

(۲)- التوبه، ۱۹

(۳)- مجمع البیان، ۵/ ۲۳؛ به نقل از شواهد التنزیل

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۳۹

این قبله قبل از شما و قبل از تمام مردم به شش ماه، نماز خواندم، من صاحب جهادم». «۱»

در ادامه این روایات آمده است که: عباس پس از شنیدن پاسخهای علی (ع) خشمگین شد و به نزد رسول خدا (ص) رفت و ماجرا را تعریف کرد. پیامبر (ص) به دنبال علی (ع) فرستاد و از او در این باره سؤالاتی کرد. در این هنگام جبرئیل نازل گردید و این آیه را نازل کرد که: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ ...» و در آیه بعد نیز خداوند فرمود: «آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آنها همان رستگارانند.» «۲»

۹- تعیین وصی در نخستین دعوت

«وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» «۳» یعنی: «و خویشاوندان نزدیک خود را انذار کن.»

شرح: براساس آنچه در تاریخ‌های معتبر آمده است، رسول خدا (ص) تا سه سال به صورت مخفیانه دعوت می‌کرد، امّا به دنبال نزول آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، پیامبر مأمور شد که دعوت خود را علنی سازد و در این راه از خویشان و اقربای خود آغاز کند. رسول خدا (ص) به همین منظور خویشان خود را دعوت فرمود و پس از چند جلسه پذیرایی دعوت خود را با آنان در میان گذاشت. طبری مورخ بزرگ اهل سنّت ماجرای این دعوت را به نقل از علی علیه السلام که خود شاهد وقایع بوده به این شکل نقل می‌کند: «در آن جمع رسول خدا رو به قوم خود کرد و گفت: به راستی من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم و خدای تبارک و تعالی به من فرمان داده است که شما را به آن دعوت کنم. پس کدامیک از شما مرا در این کار یاری و همراهی می‌کند که در این صورت او برادر من، وصیّ من و جانشین من در بین شما باشد؟» علی علیه السلام در ادامه

(۱)- همان مآخذ

(۲)- التوبه، ۲۰؛ و نیز بنگرید به تفسیر القرآن، ۲/ ۲۴۱؛ اسباب النزول واحدی ذیل آیه ۱۹ التوبه

(۳)- الشعراء، ۲۱۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۰

می‌فرماید: «پس بستگان پیامبر صلی اللّه علیه و آله همگی روی گرداندند. اما من در حالی که از همه کوچکتر بودم. بپا خاستم و گفتم: «ای پیامبر خدا، من یار و وزیر شما در این کار خواهم شد. در اینجا پیامبر گردن مرا گرفت و خطاب به آن جمع گفت: این

شخص برادر من، وصیّ من و خلیفه من در بین شماست. سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید. در اینجا آن جماعت در حالیکه می‌خندیدند، برخاسته، خطاب به ابو طالب گفتند: به تو دستور داد که فرمان پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی!» «۱»

مطلب فوق جریان مشهوری است که با نقل‌های مکرّری در کتب اهل سنّت آمده است. در یکی از این روایات در تاریخ طبری آمده است؛ روزی شخصی به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان، با چه ملاکی تو وارث پسر عموی خود شدی و حال آنکه عموی تو عبّاس نتوانست در مقابل تو ادّعایی کند؟ علی علیه السلام برای آن شخص ماجرای علنی شدن دعوت پیامبر (ص) و معرّفی او را در آن روز شرح داد و سپس یادآور شد که به این دلیل بود که پس از مرگ رسول خدا (ص) من وارث او شدم و نه عموی من. «۲»

با تأمّل در روایتی که گذشت دو مطلب مهم به شرح زیر فهمیده می‌شود:

۱- خویشان رسول خدا دعوت پیامبر را به یک حادثه ناپایدار و گذرا بیشتر تصور کردند تا امری پایدار و ماندنی. چه، اگر احتمال موفقیتی برای رسول خدا می‌دادند بعید نبود که از باب آینده‌نگری و حفظ منافع قومی و قبیله‌ای، برخی به رسول خدا ایمان آورند.

۲- بیان موقعیت علی علیه السلام به عنوان برادر، وصی و جانشین رسول خدا (ص) از همان آغاز مورد توجه خدا و رسول بوده است و ازاین‌رو دعوت مردم به اصل دین با معرّفی علی علیه السلام به عنوان جانشین آینده رسول گرامی همراه بود.

---

(۱)- تاریخ طبری، ۲/ ۳۲۱؛ و نیز مجمع البیان، ۷/ ۳۲۲

(۲)- تاریخ طبری، ۲/ ۳۲۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۱

۱۰- اهل بیت پیامبر (ص) در کتاب خدا

«إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» «۱» یعنی: «جز این نیست که خداوند اراده فرموده تا زشتی و پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را از هر جهت (و از هر شائبه‌ای) پاک سازد.»

شرح و توضیح: مفاد این آیه بدون هیچ تردیدی اثبات کننده عصمت برای اهل بیت است. زیرا تعبیر «رجس» در آیه به معنای آلودگی فکری و روحی است نه آلودگی جسمی و ظاهری. پاک کردن آلودگی جسمی توسط هر شخصی امکان‌پذیر است و نیاز به اراده خداوند آن هم با قید انحصاری «انّما» ندارد.

ضمنا در آیه شریفه بحث از اعمال اراده خداوند درباره گروه خاصّی به نام اهل بیت پیامبر (ص) است و بحث مهم در این آیه تعیین مصادیق اهل بیت است که البته در زمان نزول آیه جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، نبوده‌اند.

ممکن است کسانی تصوّر کنند که چون قبل و بعد آیه تطهیر در سوره احزاب، سخن از همسران رسول خدا به میان آمده، آنان نیز علی القاعده مشمول تعبیر «اهل بیت» قرار گرفته و با مصادیق ذکر شده در شئونی چون عصمت شریک باشند، امّا این تصوّر به دلایل متعدّدی درست نیست، از جمله: روایت‌هایی که در کتب اهل سنّت آن هم از جانب برخی از همسران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وارد شده، نشان می‌دهد که این آیه فقط در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و نه کس دیگر.

از جمله ترمذی در کتاب سنن خود از امّ سلمه روایت می‌کند که او گفت: آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در پی آن رسول خدا به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و پس از آن، آنان را در زیر عبایی جمع کرد و عرض کرد: «پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از ایشان دور ساز و از هر جهت پاکیزه‌شان

(۱)- الاحزاب، ۳۳

بگردان» من (امّ سلمه) گفتم: ای نبی خدا آیا من با ایشانم؟ امّا پیامبر به من فرمودند: در جای خود باش که تو فردی عاقبت بخیری. «۱» ترمذی در روایت دیگر از قول انس بن مالك نقل کرده است: (پس از نزول آیه تطهیر) پیامبر تا شش ماه به هنگام نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها سلام می‌گذشت و آنان را به این صورت برای نماز صدا می‌کرد:

«الصلاة یا اهل البیت إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» «۲»

و مقصود رسول خدا از این تکرار آن بود که همگان بدانند «اهل بیت» مصادیقی جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام ندارد.

۱۱- پاداش رسالت

«قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» یعنی: «بگو هیچ پاداشی از شما (بر رسالتم) نمی‌خواهم، جز دوست داشتن نزدیکانم.»

توضیح آیه را با طرح دو سؤال آغاز می‌کنیم:

- آیا پیامبران الهی در قبال زحمات طاقت‌فرسای خود- برای هدایت بشر- طالب مزد بوده‌اند؟

- آیا به فرض طلب مزد، انسان‌ها قادرند اجر و مزد پیامبران را بپردازند؟

مراجعه به آیات قرآن نشان می‌دهد که پاسخ هر دو سؤال منفی است. در سوره شعراء از زبان پنج تن از پیامبران آمده است که:

«وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ» «۳»

و این آیه نشان می‌دهد که نه تنها پیامبران خواهان پاداش- به ویژه مزد مادی- نبوده‌اند که انسان نیز قادر به جبران زحمات پیامبران نیست. در آیه دیگری آمده است:

«بگو من در برابر ابلاغ رسالت پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم مگر آن‌که کسانی

(۱)- همان، ۵/ ۳۲۸ و ۶۲۲ و ۶۵۷

(۲)- سنن ترمذی، ۵/ ۳۲۸

(۳)- الشعراء، ۱۰۹؛ از زبان حضرت نوح، ۱۲۷ از زبان حضرت هود، ۱۴۵؛ از زبان حضرت صالح، ۱۶۴؛ از زبان حضرت لوط و ۱۸۰، از زبان حضرت شعیب علیهم السلام

بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.» «۱»

که در این آیه رهیابی انسان به سوی کمال نوعی پاداش برای پیامبر (ص) اعلام شده است.

امّا در این میان آیه‌ای در سوره شوری وارد شده است که از مردم دعوت می‌کند که پاداش رسالت پیامبر را در نظر گرفته و آن را ادا کنند و این پاداش چیزی جز مودّت و دوستی نسبت به ذی القربای پیامبر نیست که خداوند از رسولش خواسته است آن را به اطلاع همگان برساند.

امّا مصداق «قربی» در آیه واقع در سوره شوری چه کسانی هستند؟ برخی مانند ابن کثیر با نقل سخنی از ابن عبّاس کلمه «قربی» را بر قریش تطبیق داده و متعرض شده‌اند که خانواده‌ای در قریش نبود، مگر آنکه بین او و رسول خدا پیوندی برقرار بود. «۲» ابن کثیر

خود کلمه «قربی» را به معنای مصدری در نظر گرفته و آیه را چنین تفسیر کرده است:

«بگو ای پیامبر من در قبال رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم لکن به سبب قرابتی که بین من و شما وجود دارد، مرا آزار مکنید». «۳»

در مقابل برخی دیگر از مفسران مانند زمخشری و فخر رازی «القربی» را به معنای خویشان پیامبر گرفته و مصداق آن را بر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام منطبق کرده‌اند.

زمخشری نوشته است: در روایت است که چون آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» نازل شد، اصحاب گفتند: ای رسول خدا، خویشان تو که مودّت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان» زمخشری سپس به نقل حدیث مفصّلی در دوستی آل محمد علیهم السلام می‌پردازد که با این عبارت شروع می‌شود:

«قال رسول الله: من مات علی حبّ آل محمد مات شهیدا، الا و من مات علی حبّ آل

---

(۱)- الفرقان، ۵۷

(۲)- تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۱۲۱

(۳)- همان، ۴/ ۱۲۱

محمد مات مغفورا له ...» «۱»

و فخر رازی پس از ذکر همین مطالب گوید: این عقیده زمخشری بود که از نظر گذشت. امّا من معتقدم: آل محمد عبارت از کسی است که امر آنها به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله باز می‌گردد و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین بیشترین تعلق و بستگی را به رسول خدا داشته‌اند و لذا است که آنان مصداق «آل» قرار می‌گیرند و در عظمت آل محمد همین بس که اوّلا: آنان- یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین- خود محبوب رسول خدا بوده‌اند. پس دوستی آنها بر امّت واجب است. ثانیا: آنان در تشهد نماز، در کنار رسول الله مخصوص به دعا شده‌اند که: «اللهم صل علی محمد و آل محمد که این نیز بر وجوب حب و دوستی آنان دلالت دارد. «۲»

۱۲- فضیلت انحصاری در انفاق ویژه

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «۳»

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا (ص) نجوی کنید (سخنان درگوشی بگویید) قبل از آن صدقه‌ای بدهید، این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. پس اگر چیزی نیافتید بدانید که خداوند آمرزنده و مهربان است.

این آیه به آیه نجوی معروف است. بنا به آنچه غالب مفسّران- از شیعه و سنی- در تفاسیر خود آورده‌اند: در بین اصحاب رسول خدا (ص) عده‌ای از ثروتمندان گاه‌وبیگاه خدمت رسول خدا (ص) آمده و با آن حضرت به نجوی می‌پرداختند. این کار علاوه بر آنکه وقت رسول خدا (ص) را می‌گرفت، موجب امتیازی برای اغنیاء و نگرانی برای فقراء می‌گشت، در اینجا بود که آیه نجوی نازل گردید و به مؤمنان دستور داد که قبل از ملاقات خصوصی با پیامبر (ص)، صدقه‌ای به مستمندان بپردازند، اما اغنیاء از نجوی

---

(۱)- الکشّاف، ۴/ ۲۲۰

(۲)- مفاتیح الغیب، ۲۷/ ۱۶۶

(۳)- المجادله، ۱۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۵

خودداری کردند و در نتیجه صدقه‌ای هم پرداخت نگردید. تا آنکه آیه دیگری نازل گردید که: «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ ...» یعنی: آیا ترسیدید (فقیر شوید) که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟ و با این آیه، آیه قبل نسخ گردید. «۱»

آنچه در مورد آیه نجوی اهمیت دارد، آن است که تنها کسی که به آیه نجوی عمل کرد امیر مؤمنان علی (ع) بود. بنا به آنچه طبری آورده است علی (ع) خود فرموده است:

آیه‌ای در کتاب خدا وجود دارد که احدی قبل از من به آن عمل نکرده و احدی هم بعد از من به آن عمل نخواهد کرد و آن اینکه من یک دینار داشتم و آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می‌خواستم با رسول خدا (ص) نجوا کنم، درهمی را صدقه می‌دادم. «۲»

با توجه به این حدیث، عمل به آیه نجوی یکی از فضایل اختصاصی علی (ع) به شمار می‌رود که از همان زمان نزول آیه بر دیگر صحابه نیز این فضیلت مخفی نماند، در اکثر تفاسیر اهل سنت از قول عبد الله بن عمر روایت شده که او گفت: علی (ع) دارای سه فضیلت بود که اگر یکی از آنها برای من حاصل می‌گشت، آن فضیلت از شتران سرخ موی برای من بهتر بود. نخست تزویج آن حضرت با فاطمه زهرا (ع)، دیگر دادن پرچم در روز خیبر به دست او و سوّم آیه نجوی «۳». باوجوداین، برخی از متعصبان اهل سنت کوشیده‌اند که این فضیلت را برای علی (ع) کم‌رنگ جلوه دهند. از جمله آنکه می‌گویند:

اگر بزرگان اهل صحابه اقدام به این کار (پرداخت صدقه) نکردند، نیازی به آن ندیدند و یا فرصت کافی نداشتند، یا فکر می‌کردند مبادا باعث ناراحتی فقراء و وحشت اغنیاء گردد. بنابراین این کار موجب فضیلتی برای علی (ع) یا سلب فضیلتی از دیگران نمی‌گردد. «۴» ولی گویا این متعصبان به آیه دوم توجه نکرده‌اند که خداوند به عنوان

---

(۱)- مجمع البیان، ۹/ ۲۵۲؛ مفاتیح الغیب، ۲۹/ ۲۷۱؛ جامع البیان، ۲۸/ ۱۵

(۲)- تفسیر طبری، ۲۸/ ۱۵؛ و نیز: الدر المنثور، ۶/ ۱۸۵؛ معالم التنزیل، ۷/ ۲۴؛ فتح القدیر، ۵/ ۱۹۱

(۳)- اسد الغابه، ۴/ ۲۶؛ مجمع البیان، ۹/ ۲۵۲؛ معالم التنزیل، ۷/ ۴۴

(۴)- مفاتیح الغیب، ۲۹/ ۲۷۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۶

سرزنش می‌فرماید: «آیا (از فقر) ترسیدید که قبل از نجوی صدقاتی تقدیم کنید؟» علاوه بر آن در ذیل آیه، تعبیر توبه به میان آمده که از آن استفاده می‌شود که: اقدام به پرداخت صدقه و نجوی با پیامبر (ص) کار مطلوبی بوده است وگرنه خودداری از آن سرزنش و توبه نداشت. «۱» اما سرّ عمل کردن علی (ع) به آیه نجوی در این است که آن حضرت اساسا موقعیت ویژه‌ای نزد رسول خدا (ص) داشت که بنا به آن موقعیت به حضور رسول خدا (ص) رسیده و از خرمن دانش آن حضرت بهره‌ها می‌گرفت حضرت خود در این باره گوید: «کنت اذا سألت رسول الله (ص) اعطانی و اذا سکتّ ابتدأنی» «۲» یعنی: هرگاه من از رسول خدا (ص) چیزی طلب می‌کردم به من عطا می‌فرمود و چون ساکت می‌شدم، آن حضرت ابتدا به سخن می‌کرد. براساس این موقعیت، نزول آیه نجوی نیز نتوانست فترت و فاصله‌ای در برنامه علی (ع) با رسول خدا (ص) به وجود آورد و اشتیاق علی (ع) با رسول خدا (ص) به وجود آورد و اشتیاق علی (ع) به ملاقات با رسول خدا (ص) موجب گردید که او تنها عمل‌کننده به آیه نجوی گردد.

۱۳- شکوه ایثار

«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» «۳» یعنی: «نیکوکاران به نذر خود وفا می‌کننـد و از روزی که شـر و عـذابش دامن‌گستر است، واهمه دارنـد. آنان غـذای خود را با آنکه به آن تمایل (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.»

شرح و توضیح: در سوره انسان، فرازی وجود دارد (از آیه ۵ الی ۲۲) که خداوند در آن به توصیف و تکریم گروهی از نیکان امّت پرداخته است. طبق این آیات، نیکوکاران به نذرهای خود وفا کرده و علی‌رغم تمایلی که به غذای خود داشته‌اند آن را به ترتیب به مسکین، یتیم و اسیری بخشیده‌اند، در زمینه این آیات- برای هر خواننده‌ای- سؤالاتی

---

(۱)- البیان، ۳۷۹؛ تفسیر نمونه، ۲۳/ ۴۵۳

(۲)- سنن ترمذی، ۵/ ۵۹۵ و ۵۹۸

(۳)- الانسان، ۷ و ۸

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۷

مطرح می‌شود از جمله:

۱- این نیکوکاران چه کسانی بوده‌اند؟ تاریخ صحیح و روایات معتبر چه کسانی را معرّفی می‌کنند؟

۲- موضوع نذر چه بوده و وفای به نذر چگونه صورت پذیرفته است؟

۳- این نذر در چه زمان و مکانی تحقق یافته؟ و آیا در این آیات سخن از یک امر واقعی است یا حادثه‌ای فرضی و خیالی؟

هنگامی که برای یافتن پاسخ این سؤالات به تاریخ مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که:

- این نیکوکاران کسانی جز علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام و کنیز آنان فضّه نبوده‌اند.

- موضوع نـذر آنـان انجـام سه روز روزه آن هم در پی بیمـاری حسـنین علیهما السـلام بوده و این نـذر با اشاره رسول خـدا صورت گرفته است.

- پس از شفای دو کودک، نیکوکاران جهت ایفای نذر خود، مشقّت سه روز روزه را بر خود هموار کرده‌اند.

- این نـذر در مـدینه و در اواخر حیـات رسول خـدا (ص) واقع شـد و در نخستین روز ادای آن، سـائلی به هنگـام مغرب درب خـانه نیکوکاران را به صدا درآورد و تقاضای کمک کرد. اهل بیت علیهم السـلام که خود در تنگنا به سر می‌بردند، طعام مختصر خود را به آن فقیر داده و با آب روزه خود را گشودند. روز دوم به همین ترتیب یتیمی مراجعه کرد و مورد اطعام قرار گرفت و در روز سوم اسیری حلقه در را به صدا درآورد و از جانب نیکوکاران نیز تکرار ایثار.

در پایان این حادثه باشکوه خدای تبارک و تعالی با نزول آیات: «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ ...» به ثبت این حادثه واقعی و نه حکایت فرضی و خیالی- چنانکه عده‌ای پنداشته‌اند «۱»- تا به همیشه پرداخت. مفسّران اهل سنّت این گزارش را غالبا در تفاسیر

---

(۱)- مانند قرطبی در جامع الاحکام و ابو حیان توحیدی در البحر المحیط

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۸

خود آورده‌اند «۱» و از شیعه نیز بزرگانی چون طبرسی «۲» علامه مجلسی «۳»، علامه امینی «۴» و علامه طباطبایی «۵» استدلال‌های محکمی بر صحّت این واقعه ذکر کرده‌اند.

۱۴- بهترین آفریدگان

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» «۶» یعنی: کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آنان بهترین آفریدگانـد. در این آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» به معنـای بهترین خلق خـداست که در مقابل «شَرُّ الْبَرِيَّةِ» قرار می‌گیرد. مطابق روایاتی که در کتب شیعه و بسیاری از تفاسیر اهل سنت به چشم می‌خورد، مصداق «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» علی (ع) و شیعیان او هستند و این معرفی به وسیله رسول خدا (ص) و با نزول آیه خیر البریّه تحقق یافته است. در این خصوص جابر بن عبد الله انصاری گوید: «نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم که علی (ع) آمـد. پیـامبر (ص) فرمود: قسم به کسـی که جـانم در یـد قـدرت اوست، این علی و شیعیان او در قیـامت رستگاران‌اند، آنگاه این آیه نازل شد که: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». از آن روز اصحاب رسول خدا (ص) هرگاه که علی (ع) را می‌دیدند می‌گفتند: «جاء خیر البریه» یعنی: به تحقیق که خیر البریه آمد. «۷»

اضـافه می‌شود که روایات مربوط به آیه خیر البریه و انطباق آن با علی (ع) و شـیعیان وی، از طرف بسـیاری از صـحابه از جمله: ابن عباس، حـذیفه و عایشه نقل شـده و از بررسـی این روایات روشن می‌گردد که: علی (ع) در بین معاصـران خود بهترین خلق خداوند (بعد از رسول خدا (ص)) بوده و کسی از جهت فضیلت، تقوی و ... به پای او

---

(۱)- از جمله بنگرید به الکشّاف، ۴/ ۶۷۰؛ مفاتیح الغیب، ۳۰/ ۲۴۴؛ فتح القدیر، ۵/ ۳۴۹؛ انوار التنزیل، ۲/ ۵۵۲

(۲)- مجمع البیان، ۱۰/ ۶۱۱ الی ۶۱۴

(۳)- بحار الانوار، ۳۵/ ۲۳۷؛ با عنوان: فی نزول سورة هل اتی

(۴)- الغدیر، ۵/ ۱۸۹ و ۲۸۴

(۵)- المیزان، ۲۰/ ۳۶۳ الی ۳۷۰

(۶)- البیّنه، ۷

(۷)- بنگرید به فتح القدیر، ۵/ ۴۷۷؛ الدر المنثور، ۶/ ۳۷۹؛ مجمع البیان، ۱۰؛ الغدیر، ۲/ ۵۷؛ المیزان، ۲۰/ ۷۵۸؛ و نیز المراجعات، ۹۶؛ و نیز بخش تعلیقات، ۶۲، رقم ۱۱۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۴۹

نرسـید و دیگر آنکه تعبیر «شیعه» به عنوان پیروان علی (ع)، تعبیری است که نخستین بار از ناحیه رسول خدا (ص) وضع گردید و به تدریج این تعبیر برای پیروان علی (ع) به صورت اسم خاص مورد استفاده قرار گرفت.

۱۵- کوثر رسالت، نسل پاینده

«إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.» «۱» یعنی: «ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. (و بدان که) دشمن تو قطعا بریده نسل و بلاعقب است.»

شرح و توضیـح: به‌طوری که طبرسی در شأن نزول این آیه آورده است: روزی عاص بن وائل سهمی با رسول خدا در مسجد الحرام ملاقـات کرده به گفتگو پرداخت. پس از پایـان سـخن، جمعی از بزرگان قریش با او دیـدار کردنـد و از وی پرسـیدند: با چه کسـی سخن می‌گفتی؟ وی در جواب گفت: با ابتر سـخن می‌گفتم. مقصود او از این تعبیر رسول خدا بود. زیرا در آن ایّام پسـر رسول خدا بنام عبد اللّه از دنیا رفته بود و عرب کسـی را که پسر نداشت، ابتر (بلاعقب) می‌نامید. در این موقع سوره کوثر نازل گردید و پیغمبر را به کوثر و نعمت‌های فراوان بشارت داد. «۲» شأن نزول یاد شده را اکثر مفسّران شیعه و سنّی در تفاسیر خود آورده‌اند، هرچند که در تفسیر کوثر اختلاف نظر فراوانی وجود دارد.

کوثر به معنـای خیر کثیر است و قطعا موارد زیادی- از جمله قرآن، علم فراوان، نهری در بهشت، نبوت و پیامبری، نسل و ذریّه، مقام

شفاعت و ...- وجود دارد که هرکدام به عنوان مصداقی از کوثر قابل احتمال است. ولی با توجه به شأن نزول یاد شده می‌توان گفت: از آنجا که مشرکان رسول خدا را به دلیل وفات فرزندان پسرش مورد شماتت قرار داده، ابتر خطاب می‌کردند، خدای تبارک و تعالی با ردّ نسبت ابتر به مخالفان پیامبر (ص)، وی را صاحب کوثر اعلام نمود و به آن حضرت دستور داد که پس از دریافت این نعمت بزرگ، نماز گزارد و شتر قربانی کند. و با در نظر گرفتن این نکته ادبی که فعل

---

(۱)- الکوثر، ۱ الی ۳

(۲)- مجمع البیان، ۱۰/ ۸۳۶

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۰

ماضی «اعطینا» حکایت از مضارع محقّق الوقوع دارد، سوره شریفه کوثر متضمّن دو خبر غیبی به شرح زیر است:

۱- ما به تو خیر کثیر از جمله نسل و ذرّیّه فراوان عطا خواهیم کرد به طوری که ابتر و بلانسل نباشی.

۲- ملامت‌کننده تو ابتر و بلانسل خواهد بود.

چنان‌که می‌دانیم هر دو وعده الهی تحقّق یافت و خدای تبارک و تعالی از طریق وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام نسل پیامبر گرامی را در سراسر عالم منتشر ساخت.

چنان‌که از دشمنان آن حضرت نیز نسل و اثری باقی نگذاشت و یا اگر اثری باقی مانده آنها مجهول و ناشناخته‌اند. در بین مفسّران اهل سنّت، فخر رازی که احتمالات زیادی در مصداق کوثر ذکر کرده است، به عنوان نخستین احتمال از قول سدی نوشته است که «در بین عرب مرسوم بود که اگر فرزند پسر کسی از دنیا رود به او ابتر می‌گفتند. چون فرزندان پیامبر (ص) در مکه موسوم به قاسم و عبد الله و نیز فرزند او به نام ابراهیم در مدینه در گذشتند، آنها گفتند که پیامبر ابتر است و جانشینی ندارد، اما خداوند با نزول این سوره مشخص کرد که دشمن پیامبر (ص) به این صفت موصوف بوده و نسل آن حضرت تا قیامت تداوم دارد.» «۱»

در پایان یادآور می‌شود که در قرآن کریم آیات دیگری وجود دارد که طبق سبب نزول‌های موجود و یا روایات تفسیری معتبر، با اهل بیت رسول خدا تطبیق داده شده است. امّا از آن‌جا که هدف در تنظیم این فصل، رعایت ایجاز و اختصار بوده است، تنها به ذکر ۱۵ مورد از آیات قرآنی بسنده گردید و طبعا علاقه‌مندان می‌توانند جهت اطلاع بیشتر به تفاسیر روایی و یا کتاب‌های تخصصی- که به جمع‌آوری آیات نازله در شأن اهل بیت علیهم السلام پرداخته‌اند- مراجعه کنند. «۲»

---

(۱)- مفاتیح الغیب، ۳۲/ ۱۳۳

(۲)- از جمله بنگرید به تأویل الایات الظاهره فی فضایل العترة الطاهرة از سید شرف الدین نجفی (از علمای قرن دهم) و بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن تألیف دکتر ولی الله نقی‌پور

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۱

پرسش برای پژوهش

۱- آیا بحث در مورد امامان و جانشینان پیامبر (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم)، در میان مسلمانان صدر اسلام مطرح بود؟ یک نمونه را بیان و تحلیل کنید.

۲- چرا در قرآن، بعضی مطالب را به گونه مجمل بیان کرده است؟ قرآن، چه فرد یا افرادی را به عنوان مبیّن خود به مردم می‌شناساند؟

۳- سبب نزول در فهم آیات تاریخی قرآن‌چه نقش و جایگاهی دارد؟ چگونه باید به روایات سبب نزول رجوع کرد؟

۴- درباره لیلة المبیت توضیح دهید.

۵- آیه مباهله، چگونه امامت امیر المؤمنین (علیه السّلام) را می‌رساند؟

۶- «اولی الامر» از نظر قرآن‌چه کسانی هستند؟

۷- قرآن، چه روزی و چه رویدادی را سبب کمال دین می‌داند؟

۸- با استفاده از آیه ولایت إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ... چگونه می‌توان امامت را براساس قرآن تبیین کرد؟

۹- آیه تبلیغ، اهمیت امر امامت را می‌نمایاند. تجزیه و تحلیل کنید.

۱۰- رسول خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) مأموریت ابلاغ پیام برائت به مشرکان را، به چه کسی داده است؟ پیوند این مطالب را با امامت بررسی کنید.

۱۱- قرآن و روایات، چه کسی را به عنوان پیشتاز صحنه ایمان و جهاد معرفی می کند؟ درباره این حقیقت با توجّه به بحث امامت، گفتگو کنید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۲

۱۲- در نخستین دعوت علنی پیامبر (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) به ایمان و توحید، حضرتش مسأله جانشینی خود را چگونه مطرح کرد؟

۱۳- دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت (علیهم السّلام) را توضیح دهید.

۱۴- پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) چه چیزی را به عنوان پاداش رسالت خود، از امّت خواست؟ بر این اساس، امامت را تبیین کنید.

۱۵- آیه نجوی، فضیلتی انحصاری برای امام امیر المؤمنین (علیه السّلام) می‌رساند. این حقیقت را تبیین کنید.

۱۶- دلالت سوره انسان بر امامت ائمه اطهار (علیهم السّلام) را توضیح دهید.

۱۷- قرآن، چه گروهی را به عنوان «خیر البریّة» می‌شناساند؟

۱۸- سوره کوثر، چگونه بر فضیلت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دلالت دارد؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۳

فصل چهاردهم غدیر در آیینه قرآن و روایات

اشاره

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۵

غدیر خم در نگاه تاریخ‌نگاران و مفسّران

مقدمه

از شواهد قطعی بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السّلام که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده است، حادثه غدیر خم می‌باشد. در این باره آیاتی در سوره مائده وجود دارد که به عقیده مفسّران شیعه و نیز بسیاری از مفسّران اهل سنّت، تطبیقی جز با ولایت و امامت علی علیه السّلام ندارد. همچنین در تفسیر این آیات، روایاتی در کتب حدیث و تفسیر شیعه و سنّی وارد شده که خلافت

بلافصل علی علیه السّلام را قطعی و مسلّم می‌کند؛ به گونه‌ای که برای حقیقت طلبان، تردیدی در اولویّت علی علیه السّلام نسبت به دیگران در تصدّی مقام خلافت باقی نمی‌گذارد. در این نبشتار برآنیم که با تکیه بر شواهد قرآنی و روایی به بررسی حادثه غدیر خم پرداخته و امامت علی علیه السّلام را از این منظر، مبرهن سازیم.

زمینه‌های تاریخی حادثه غدیر

با حلول ماه ذی القعده سال دهم هجری، رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تصمیم خود را جهت زیارت خانه خدا و ادای فریضه حج با مسلمانان در میان نهاد. این خبر به سرعت در شهر مدینه و اطراف آن منتشر گردید و علاوه بر آن به گوش مسلمانان دیگر- که در نقاط مختلف عربستان زندگی می‌کردند- رسید، به‌طوری که در اندك زمان، هزاران نفر برای برگزاری فریضه حج در کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم حاضر شدند.

در بیست و پنجم ذی القعده کاروان رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با شمار زیادی از مسلمانان- که مورّخان تعداد آنها را تا صد هزار نفر و یا اندکی بیشتر ذکر کرده‌اند- از مدینه به قصد مکّه خارج گردید. این عدّه غیر از کسانی بودند که از نقاط دیگر عربستان، از جمله ساکنان مکّه و آبادیهای اطراف آن، به حج‌گزاران ملحق شدند.

شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است: «پس از برخورد رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۶

مسیحیان نجران و جریان مباهله، حجّة الوداع به وقوع پیوست. اندکی قبل از این پیشامد، پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم علی علیه السّلام را به یمن فرستاد تا خمس گنجینه‌ها و معادن را از اهالی آنجا بگیرد و آنچه را که مسیحیان نجران- از حلّه و پول- متعهّد شده بودند، دریافت کند. حضرت علی علیه السّلام به محل مأموریت خود عزیمت کرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به کس دیگری غیر از علی علیه السّلام در این کار اعتماد نکرد و در میان مردم هیچکس را شایسته این کار ندید.

حضرتش علی علیه السّلام را به عنوان نایب خود به این سفر گسیل داشت، زیرا درباره انجام مأموریتی که بر عهده‌اش گذاشته بود، آسوده خاطر بود.

در همین ایّام رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آهنگ حج نمود و پس از آنکه جمعیت زیادی از مدینه و اطراف آن با پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم همراه شدند، آن حضرت در بیست و پنجم ذی القعده از مدینه خارج گردید. همزمان با آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نامه‌ای به علی علیه السّلام که در یمن به سر می‌برد ارسال کرد و در آن به حضرتش سفارش کرد که از یمن به مکّه آید، امّا در مورد نوع حج خود و چگونگی نیّت آن مطلبی برای علی علیه السّلام ننوشت.

به‌هرحال، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در جمع مسلمانان به سوی مکّه به راه افتاد و حضرت علی علیه السّلام نیز با سپاهی که همراهش بودند، از یمن به سمت مکّه حرکت نمود. حضرتش با نزدیک شدن به مکّه، سپاه را به شخصی سپرد و خود جهت دیدار پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به سرعت روانه گشت به طوری که موفّق شد قبل از ورود به مکّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را ملاقات کند و درباره سفر خود و حلّه‌ها و هدایایی که آورده بود گزارشی تقدیم نماید. رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ضمن اظهار خرسندی از دیدار علی علیه السّلام از او سؤال کرد که: ای علی، به چه نیّتی احرام بستی؟ علی علیه السّلام در پاسخ گفت: ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم شما برای من ننوشته بودی که خود به چه نیّتی احرام خواهی بست، من به نیّت شما آگاه نبودم، ازاین‌رو به هنگام احرام و تلبیه نیّتم را به نیّت شما پیوند زدم و گفتم: بار خدایا، من به همان نیّتی احرام می‌بندم که رسول تو بسته است و سی و چهار شتر نیز برای قربانی با خود آورده‌ام.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: اللّه اکبر! من شصت و شش شتر برای قربانی آورده‌ام. تو در حج

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۷

و مناسک و انجام قربانی با من شریک هستی. اکنون بر احرام خود باش و به سوی لشکر بازگرد و آنان را سریعا بیاور تا در مکّه به هم ملحق گردیم.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جهت انجام مناسک حج چند روزی در مکّه به سر برد. آن حضرت در روز عرفه- و به روایتی در روز عید- خطبه‌ای در جمع مسلمانان ایراد فرمود که در آن همگان را به رعایت تقوای الهی، تعهّد به ارزشهای اخلاقی و مراعات حقوق یکدیگر سفارش نمود. «۱» پس از آن رسول گرامی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تصمیم گرفت که مکّه را به قصد مدینه ترک گوید. فرمان حرکت صادر گردید و بار دیگر خیل عظیم مردم به همراهی پیامبر خود مکّه را به قصد مدینه پشت سر گذاشتند. هنگامی که این کاروان عظیم به نزدیک جحفه رسید، امین وحی الهی در نقطه‌ای به نام غدیر خم فرود آمد و این آیه را به رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل کرد که: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ» «۲». یعنی: ای پیامبر! آنچه را از سوی پروردگارت نازل شده است، به مردم برسان. و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. و خداوند تو را از (خطرهای احتمالی) مردم حفظ می‌کند. و خداوند جمعیت کافران را هدایت نخواهد کرد.

با نزول این آیه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دستور داد که کاروان از حرکت باز ماند و با این فرمان، مسلمانان کسانی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند، به بازگشت دعوت کردند و کسانی که در عقب بودند نیز به تدریج، به دیگران پیوستند.

هنگام ظهر فرا رسیده بود و هوا به شدّت گرم بود؛ به‌طوری که مردم قسمتی از عبای خود را بر سر و قسمتی دیگر را به زیر پا افکندند. وقت نماز فرا رسید و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به آنان اطّلاع داد که همه باید برای شنیدن پیام تازه‌ای آماده شوند. در اینجا مسلمانان منبری از جهاز شتران ترتیب دادند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر بالای آن قرار گرفت و خطبه

---

(۱)- جهت اطلاع از این خطبه بنگرید به السیرة النبویه، ۴/ ۲۵۰

(۲)- المائده، ۶۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۸

تاریخی خود را به شرحی که خواهد آمد، ایراد فرمود. «۱»

خطبه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در غدیر خم:

علّامه امینی در کتاب «الغدیر» با استفاده از مدارک معتبر، خطبه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را در غدیر خم چنین گزارش کرده است:

«حمد و ثنا مخصوص خداست. از او یاری می‌طلبیم. و به او ایمان داریم. و بر او توکّل می‌کنیم. و از بدیها و اعمال ناروای خود به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست. و هرکس را که هدایت کرد، گمراه‌کننده‌ای برای او نخواهد بود. گواهی می‌دهم که معبودی جز او نیست و محمد صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بنده و پیامبر اوست.

هان ای مردم! نزدیک است که دعوت حق را لبّیک گویم و از میان شما بروم. من مسئولم و شما نیز مسئولید، اینک اندیشه و گفتار شما درباره من چیست؟

در این هنگام مردم گفتند: گواهی می‌دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و برای ما کوشش نمودی. خداوند تو را پاداش نیک دهد ...

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم پس از اندکی فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر بر شما سبقت خواهم گرفت، امّا دو چیز گرانمایه در میان شما می‌گذارم. بیندیشید که با این دو چیز چگونه رفتار می‌نمایید.

در اینجا یک نفر از میان جمعیّت گفت: یا رسول اللّه، منظور از آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟

رسول اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: یکی کتاب خدا که بزرگتر است و وسیله ارتباط شما با خداوند است. و آن دیگر که کوچکتر است، عترت و اهل بیت من است. و خداوند به من خبر داده است که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. هان ای مردم! از آن دو پیشی نگیرید و از پیروی از هر دو کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد.

---

(۱)- ارشاد شیخ مفید، ۱/ ۱۵۸- ۱۶۵، با اندکی تلخیص؛ و نیز بنگرید به: اعلام الوری، ۱/ ۲۵۹- ۲۶۳، سیرة المصطفی، ۶۹۳؛ مبحث غدیر خم

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۵۹

در این هنگام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دست علی علیه السّلام را گرفت و بالا برد به‌طوری که زیر بغل هر دو نمایان گردید. پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مسلمانان را به این صورت مورد خطاب قرار داد که: «ایّها النّاس! من اولی النّاس بالمؤمنین من انفسهم؟» یعنی: ای مردم چه کسی از مردم به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود:

همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان سزاوارترم. سپس فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ...» یعنی: هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا، دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. محبوب بدار آن کس را که او را محبوب دارد و مبغوض دار آن کس که او را مبغوض دارد. یارانش را یاری کن و واگذارندگان او را واگذار. و او را معیار و میزان حق قرار ده. سپس فرمود:

«الا فلیبلّغ الشاهد الغائب». یعنی: آگاه باشید، حاضران بایستی این امر را به غایبان برسانند.

هنوز جمعیّت پراکنده نشده بودند که بار دیگر جبرئیل نازل گشت و این آیه را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرود آورد که: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً». یعنی: امروز آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برایتان پسندیدم.

پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم با نزول این آیه فرمود: اللّه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من.

در این هنگام مردم نزدیک شدند و به علی علیه السّلام به جهت این مقام و منزلت تهنیت گفتند و از جمله کسانی که قبل از دیگران به علی علیه السّلام تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند که گفتند: تبریک به تو باد ای پسر ابو طالب که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی!

سپس حسّان بن ثابت از پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم اجازه خواست که در این باره شعری بگوید.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۰

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به او اجازه فرمود و او اشعاری سرود که ترجمه قسمتی از آن به شرح زیر است:

- پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به آنان در روز غدیر ندا داد. و چه سزاست ندای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم را شنیدن.

- فرمود: مولای شما و پیامبر شما چه کسی است؟ و آنها بدون چشم‌پوشی و اغماض گفتند که:

- خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مایی. و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.
- پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به علی گفت: برخیز؛ زیرا من تو را بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کرده‌ام.
- و سپس فرمود: هرکس من مولا و رهبر اویم، این مرد مولا و رهبر اوست، شما هم از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.
- دراین هنگام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم عرض کرد: بار خدایا، دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار ...

پس از آنکه حسّان بن ثابت شعر خود را سرود، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم جمله معروف خود را درباره حسّان به زبان آورد که: «تا وقتی که با زبان خود ما را یاری می‌کنی روح القدس مویّد تو است.» «۱»

پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیر خم، مسلمانان برخاستند و هر گروه و دسته‌ای به جانب مقصدی روانه گشت. پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و عدّه زیادی که از مدینه به همراه آن حضرت آمده بودند نیز راه مدینه را در پیش گرفتند به طوری که هنوز سال دهم به پایان نرسیده بود وارد مدینه شدند. و چندی بعد رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به بستر بیماری افتاد که به رحلت آن سرور انجامید، در صورتی که اندکی قبل از آن تکلیف جانشین و

---

(۱)- برای اطلاع بیشتر از خطبه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در روز غدیر و تفصیل ماجرا بنگرید به: الغدیر، ۱/ ۳۱- ۳۴، با ترجمه فارسی؛ سیرة المصطفی، ۶۹۳؛ نقل از منابع مختلف اهل سنّت، ارشاد شیخ مفید، ۱/ ۱۶۵؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ۵۱۲- ۵۱۸.

رهبری پس از خود را تعیین کرده بود.

بررسیهایی درباره حادثه غدیر خم

۱- جایگاه واقعه غدیر در منابع اسلامی

آنچه در ماجرای غدیرخم قابل توجّه است، نزول دو آیه از قرآن کریم درباره این حادثه بزرگ است. این آیات، آیه ۶۷ از سوره مائده معروف به «آیه تبلیغ» و آیه سوّم از همین سوره معروف به «آیه اکمال» است. با توجّه به این دو آیه، بحث غدیر وارد حوزه تفسیر شده و توجیهات مختلفی را از سوی مفسّران شیعه و سنّی به وجود آورده است.

علاوه بر آن واقعه غدیر عرصه منابع حدیثی، تاریخی، کلامی و حتی ادبی را درنوردیده و جایگاه وسیعی را در این منابع به خود اختصاص داده است.

مطابق تحقیقات علّامه امینی، ۱۱۰ نفر در طبقه اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و ۸۴ نفر در طبقه تابعین- که شاگردان صحابه بوده‌اند- به نقل این واقعه پرداخته‌اند. و علاوه بر آن ۳۶۰ تن از دانشمندان اسلامی در قرنهای مختلف واقعه غدیر را به شکل مفصّل یا مختصر در کتابهای خود آورده‌اند. «۱»

طبقه دیگری که به این رویداد تاریخی توجّه کرده‌اند، شعرا و نویسندگان بوده‌اند که در هر عصر و زمان با الهام از این واقعه، زیباترین قطعه‌های ادبی و قصاید خود را سروده و آنها را به ارمغان تاریخ گذاشته‌اند. از این جهت می‌توان گفت: کمتر واقعه تاریخی در جهان بسان رویداد «غدیر» مورد توجّه طبقات مختلف از محدّث و مفسّر و از متکلّم و فیلسوف، از خطیب و شاعر و از مورّخ و سیره‌نویس قرار گرفته و این اندازه به آن عنایت شده است. چنانکه گذشت یکی از علل ابدیّت و جاودانی بودن این حدیث، نزول دو آیه از آیات قرآن پیرامون این واقعه است. و تا روزی که قرآن ابدی و جاودانی است، واقعه غدیر نیز ابدی بوده و

از خاطره‌ها محو نخواهد شد. «۲»

دلیل دیگر در زنده بودن این حادثه تاریخی، بزرگداشت سالروز این واقعه به عنوان

(۱)- بنگرید به: الغدیر، ۱/ ۴۰- ۲۴

(۲)- فرازهایی از تاریخ اسلام، ۵۱۴

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۲

یکی از اعیاد اسلامی در بین مسلمانان است. بسیاری از دانشمندان اسلامی از جمله ابن خلّکان در «وفیات الاعیان» و ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» عید غدیر را از جمله عیدهایی برشمرده‌اند که همه مسلمانان برپا می‌داشتند و جشن می گرفتند. «۱»

علاوه بر کسانی که در منابع حدیثی، تفسیری، تاریخی و کلامی به بحث درباره واقعه غدیر پرداخته‌اند، تعداد ۲۶ نفر از دانشمندان اسلامی کتب مستقلّی در این باره تألیف کرده‌اند که نام آنها و خصوصیات آثارشان در جلد نخست کتاب الغدیر آمده است. امّا بدون تردید جامعترین اثری که درباره واقعه غدیر خم تألیف شده، کتاب «الغدیر» است که به قلم محقّق بزرگ شیعه آیت اللّه عبد الحسین امینی نگارش یافته است؛ به‌طوری که مطالعه این کتاب و تأمّل در مباحث گوناگون آن حجّت را بر هر خواننده‌ای در موضوع ولایت و جانشینی علی علیه السّلام تمام می کند.

۲- بازتاب واقعه غدیر در تفاسیر قرآن

الف- تفاسیر شیعه

اشاره

مفسّران شیعه در ذیل تفسیر آیات «تبلیغ» و «اکمال دین» این دو آیه را با امامت علی علیه السّلام منطبق دانسته و در این خصوص مباحث متنوّعی را درج کرده‌اند. در این مباحث، هم به روایاتی که از ناحیه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و امامان مذهب وارد شده، استناد شده است و هم به شیوه کلامی استدلالهایی در اثبات امامت علی علیه السّلام آورده شده است، به طوری که ارتباط هر دو آیه با امامت علی علیه السّلام مبرهن می‌شود.

به عنوان مثال در تفسیر عیّاشی- که از قدیمی‌ترین تفاسیر شیعه بوده و رنگ روایی دارد- چندین روایت در ارتباط آیات تبلیغ و اکمال دین با ولایت و رهبری علی علیه السّلام نقل شده است. از جمله در یکی از این روایات، از قول ابن عبّاس و جابر بن عبد اللّه انصاری آمده است: «خداوند به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خود فرمان داده بود که علی علیه السّلام را به جانشینی خود منصوب سازد و مردم را از ولایت او باخبر سازد، امّا پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نگران بود که مردم

(۱)- همان مأخذ، ۵۱۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۳

بگویند او از پسر عموی خود حمایت کرده و در نتیجه سر به طغیان گذارند؛ تا آنکه خداوند آیه: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ ...»، را نازل ساخت و پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در روز غدیر خم ولایت علی علیه السّلام را اعلام فرمود». «۱»

مفسّر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی پس از نقل همین روایت در تفسیر مجمع البیان می‌نویسد: «این روایت را به همین شکل ابو القاسم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل» ذکر کرده است. و علاوه بر آن ثعلبی در تفسیر خود این حدیث را با سندی که به ابن عبّاس می‌رسد، آورده است». «۲»

طبرسی سپس می‌افزاید: «روایات وارده درباره حدیث غدیر از امام باقر و امام صادق علیه السّلام در حدّ شهرت (و تواتر) است و حاصل این روایات آنکه: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نگران بود که اعلام جانشینی علی علیه السّلام برای عدّه‌ای از اصحاب امری سنگین و غیر قابل تحمّل باشد؛ تا آنکه خداوند این آیه (آیه تبلیغ) را نازل ساخت و در آن، رسول خود را ترغیب کرد و دلگرم ساخت که به این کار اقدام کند. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که:

اگر تبلیغ آنچه را بر تو نازل شده ترک کنی و آن را پنهان بداری، گویی- از جهت مستحق عقوبت و مجازات شدن- چیزی از پیامهای پروردگارت را نرسانده باشی». «۳»

پس از آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رسالت خود را در معرّفی علی علیه السّلام به جانشینی خود به پایان برد آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ ...» نازل گردید. عیّاشی در ذیل همین آیه روایتی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که در آن به زراره فرمود: «آخرین فریضه و امر واجبی که خداوند نازل کرد ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود. و سپس این آیه نازل گشت که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...». و بعد از این موضوع خداوند فریضه‌ای نازل نکرد تا آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از دنیا برفت». «۴»

---

(۱)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۶۰

(۲)- مجمع البیان، ۳/ ۳۴۴

(۳)- همان مأخذ، ۳/ ۳۴۴

(۴)- تفسیر عیاشی، ۱/ ۳۲۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۴

طبرسی نیز به نقل از منابع اهل سنّت همین مطلب را از قول ابو سعید خدری نقل کرده و به دنبال آن افزوده است که با نزول آیه اکمال رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمود: «اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضا الرّب برسالتی و ولایهٔ علیّ بن ابی طالب من بعدی.» «۱»

نکات مهم و قابل توجّه در تفسیر آیه تبلیغ

به عقیده مفسّران شیعه «۲» در خود آیه تبلیغ نکات مهمّی وجود دارد که ارتباط این آیه را با موضوع جانشینی علی علیه السّلام قطعی و مسلّم می‌کند. برخی از این نکات عبارتند از:

۱- در آیه تبلیغ به مسأله مهمّی اشاره شده است که اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آن را به گوش مردم نرساند، رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده است. و به عبارت دیگر این مسأله چیزی معادل اصل نبوّت و رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بوده است که در صورت عدم ابلاغ آن اصل رسالت ناقص می‌شده است. چرا که می‌فرماید: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ». یعنی: اگر این کار را نکنی رسالت او را ادا نکرده‌ای.

۲- این مسأله در ردیف نماز، روزه، حج و سایر عبادات اسلامی و یا اعتقادات دینی مثل توحید و معاد نبوده است. زیرا آیه تبلیغ در سوره مائده قرار دارد و سوره مائده در شمار آخرین سوره‌هایی است که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل گردید و

حتی طبق برخی از روایاتی که در تفاسیر شیعه و سنّی آمده است، آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل شد «۳» و تا این تاریخ تمام احکام عبادی و مسائل حلال و حرام نازل شده و به مردم ابلاغ گردیده بود.

۳- مسأله موردنظر در آیه تبلیغ، مسأله‌ای خطیر بوده است؛ به گونه‌ای که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در ابلاغ آن واهمه داشت و نگرانیها و ملاحظاتی را مدّ نظر قرار داده

---

(۱)- مجمع البیان، ۳/ ۲۴۶

(۲)- برای اطلاع بیشتر از این نکات بنگرید به: تفسیر المیزان، ۵/ ۶۷- ۸۵، پیام قرآن ۹/ ۱۹۰، بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن، ۱۳۱

(۳)- از جمله بنگرید به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ۱/ ۴۱۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ۲/ ۳

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۵

بود. لـذا خداوند با پیام: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»، حمایت خود را از پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم اعلام نمود و در ابلاغ آن مسأله از سوی حضرتش دستور قطعی داد.

۴- کسانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نگران مخالفت و احتمالا شورش آنها بوده است، مشرکان قریش نبوده‌اند. چرا که در این زمان پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم بر جزیرهٔ العرب سیطره داشت و با برچیده شدن بت‌پرستی در سال هشـتم هجری، دیگر اثری از نفوذ و قدرت مشـرکان بر جای نمانده بود. و نیز آنان مخالفان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از اهل کتاب نبوده‌اند. چرا که در پایـان عمر رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم اهـل کتـاب نیز قـدرت و نفوذی در عربسـتان نداشـتند؛ بخصوص که یهودیان در نبردهای مختلف خود با مسلمانان قلع و قمع شدند و نفوذ آنها از عربستان برچیده شد. «۱»

بنـابراین مصـداق «نـاس» در عبـارت قرآنی: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»، کسـانی جز منافقـان درون جـامعه اسـلامی نبوده‌انـد که با حسّاسـیت فراوان تحوّلات اجتمـاعی را دنبال کرده و نگران رهبری جامعه اسـلامی پس از رحلت پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم بوده‌اند و پیامبر اسـلام صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم در معرّفی علی علیه السّلام به جانشینی خود، از مخالفت گروه دیگری غیر از آنان واهمه نداشته است.

۵- نتیجه: بـا توجّه به نکـات فوق روشن می‌شود که تنهـا مسـأله مهم که ابلاغ آن تـا آن زمـان به صورت همگـانی و علنی صورت نگرفته بود، مسـأله رهـبری امّت اسـلامی پس از رحلت پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم و معرّفی مصـداق آن یعنی علی علیه السّـلام بوده است. و از آنجا که امامت و رهبری، اصلی در طول نبوّت و رسالت به شمار می‌رود، خدای متعال به رسول خود اخطار نمود که: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».

و پیـامبر گرامی صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم بـا مقـدّمه‌های مناسبی که در حـدیث غـدیر وجود دارد- مثل: ایّها النّاس من اولی النّاس بالمؤمنین من انفسهم- به انجام رسالت الهی خود مبادرت ورزید.

۶- و آخرین نکته آنکه: به تناسب آیه تبلیغ که در آن خداوند می‌فرماید: «وَ إِنْ لَمْ

---

(۱)- در این باره بحث بیشتری از نظر خواهد گذشت

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۶

تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»، پس از آنکه رسول خدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم علی علیه السّـلام را به جانشـینی خود معرّفی نمود، آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ ...»، نازل گردید که نشان می‌دهد پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم بدون واهمه

به ابلاغ اوامر الهی اقدام نمود و در نتیجه مسأله کمال دین و تمام شدن نعمتهای الهی به مسلمانان در همان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم تحق

ق یافت.

ب- تفاسیر اهل سنّت

مفسّران اهل سنّت در تفسیر آیه تبلیغ بر دو مطلب بیشتر تأکید کرده‌اند که عبارتند از:

۱- آیه تبلیغ در مکّه و در ابتدای دعوت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل گردید و هدف از نزول آن، ترغیب رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به ابلاغ آیات و احکام الهی به مشرکان بوده است. و با توجّه به سیطره کفّار و مشرکان در مکّه، خداوند به رسول خود وعده داد که او را از شرّ دشمنانش حفظ کند.

۲- آیه تبلیغ در مدینه نازل شده و با نزول آن رسول گرامی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم موظّف گردید که حقایق اسلام را بدون واهمه به اهل کتاب ابلاغ کند. خدای متعال نیز وعده فرمود که پیامبر خود را از کید یهود و نصارا حفظ نماید.

قابل ذکر است که علاوه بر این دو نظر، احتمالات دیگری نیز در تفاسیر اهل سنّت آمده است که اکثر آنها بر نزول آیه تبلیغ در مدینه دلالت می‌کند. به عنوان مثال فخر رازی در تفسیر آیه تبلیغ ده احتمال را ذکر کرده و از جمله در احتمال دهم می‌نویسد: «این آیه در فضیلت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نازل گردید و پس از نزول آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.

در اینجا بود که عمر با علی علیه السّلام ملاقات کرد و گفت: «ای پسر ابو طالب! این مقام گوارای تو باد که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.»، فخر رازی سپس ادامه داده است: «این مطلب از ابن عبّاس، براء بن عازب و محمد بن علی امام باقر علیه السّلام روایت

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۷

شده است». «۱»

فخر رازی پس از آن نظر انتخابی خود را به این صورت ذکر کرده است: «روایات و نظرات در باب آیه تبلیغ گرچه فراوان است. امّا اولی آن است که بگوئیم خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خود را از مکر یهود و نصارا در امان نگه داشت و به او فرمان داد تا بدون واهمه به تبلیغ حقایق دینی بپردازد. دلیل این نظر آن است که آیات قبل و بعد از آیه تبلیغ درباره اهل کتاب است و بعید است که این این آیه، از نظر موضوع، از آیات قبل و بعد از خود منقطع و بیگانه باشد.» «۲»

از مفسّران دیگر که درباره آیه تبلیغ سخن رانده است، شیخ محمد عبده در تفسیر المنار است. او برخلاف فخر رازی معتقد است که آیه تبلیغ در مکّه نازل گشت و هدف از نزول آن ابلاغ فرامین و احکام الهی به مشرکان بوده است. سخن صاحب تفسیر المنار چنین شروع می‌شود: «آنچه به ظاهر از آیه تبلیغ به ذهن متبادر می‌شود آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در اوایل دعوت خود مأمور گردید که اسلام را در بین عموم مردم تبلیغ کند؛ چنانکه مفسّران، خصوصا در تفاسیر روایی به این مطلب تصریح کرده‌اند. اگر این فرض صحیح نباشد، احتمال دارد مراد از آیه، ابلاغ حقایق اسلام به اهل کتاب باشد؛ اهل کتابی که در آیات بعد سخن از آنان رفته است. گویی که خداوند فرموده است: «بلّغ ما انزل الیک فی شأن اهل الکتاب.» «۳»

قابل توجّه است که شیخ محمد عبده نیز- همانند فخر رازی- در تفسیر خود به طرح ماجرای غدیر خم پرداخته و این جریان را به عنوان یک واقعه تاریخی تأیید می‌کند، امّا در عین حال تلاش کرده است که اوّلا: رابطه آیه تبلیغ را با ماجرای غدیر خم مورد انکار

قرار دهد. و ثانیا: در حدیث: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مولی را به معنی دوست و یاور تفسیر کند. «۴»

---

(۱)- تفسیر مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰

(۲)- تفسیر مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰

(۳)- تفسیر المنار، ۶/ ۴۶۷

(۴)- همان ماخذ، ۶/ ۴۶۵

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۸

و چنانکه می‌دانیم این عقیـده، دیـدگاه اکثر علمای اهل سنّت است که بـدون آنکه به نفی ماجرای غـدیر خم بپردازند، عملا تلاش می‌کنند که ارتباط واقعه غدیر را با امامت و رهبری علی علیه السّلام انکار کرده و آن را در حدّ سفارش پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به دوستی با علی علیه السّلام تنزّل دهند.

نقد و بررسی عقاید مفسّران اهل سنّت درباره آیه تبلیغ

۱- بررسی فرض نخست- نزول آیه در مکّه

عـدّه‌ای از مفسّران بر این عقیده‌انـد که آیه تبلیـغ در مکّه نـازل شـده و هـدف از نزول آن سـفارش خداونـد به رسول خود در تبلیغ احکام دین به مشرکان بوده است. به عقیده آنان از آنجا که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مکّه در شرایط ضعف به سر می‌برد لازم بود که خداوند آن حضرت را از حمایت خود مطمئن ساخته و نسبت به ابلاغ حقایق اسلام به مشرکان دلگرم سازد.

این مفسّران در تأییـد نظر خود به روایاتی اسـتناد کرده‌اند که بر مسـئولیت ابو طالب در حفاظت از جان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دلالت می‌کنـد. در یکی از این روایات آمده است: «هرگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از منزل خارج می‌گشت، ابو طالب عـدّه‌ای را به دنبال او گسیل می‌داشت که از وی مراقبت کننـد؛ تا آنکه آیه «وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ» نازل گردید. در این زمـان پیـامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به عموی خود گفت: ای عمو خداونـد مرا حفظ می‌کنـد و دیگر نیاز نیست که کسـی را به مراقبت از من بگمـاری.» «۱» و مطـابق روایت دیگر پیـامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم فرمـود: «خداونـد مرا از شـر جن و انس حفظ می‌کند.» «۲» و از اینجا روشن می‌شود که پیامبر اسـلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مکّه بدون خوف و واهمه به ادای رسالت الهی خود مشغول گردید.

اما به دلایلی باید گفت که این نظر یعنی مکّی النّزول بودن آیه تبلیغ و مسأله حفاظت از جان رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مکّه و منتفی شـدن مراقبت از آن حضـرت آنهم به دلیـل «وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ» نظریه بـاطلی است و مهمترین این دلایل به قرار زیر است.

---

(۱)- تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۸۱

(۲)- تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۸۱

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۶۹

الف- سوره مائده به اتّفاق نظر مفسّـران در مدینه نازل شده است؛ «۱» و بلکه از آخرین سوره‌های نازله در مـدینه است. «۲» بنابراین چگونه ممکن است که آیه تبلیغ در مکه نازل شده باشد؟ برخی از مفسّـران در پاسخ این سؤال گفته‌اند: «سوره مائده در مدینه نازل

شـده به اسـتثنای آیاتی از آن‌که در مکّه نازل شـده است» و مقصودشان همان آیه تبلیغ یا آیه اکمال است. «۳» امّا در نقد این پاسخ باید گفت که در اثبات این ادعا نه دلیل قطعی از روایات وجود دارد و نه دلیل قانع‌کننده از ادّله عقلی. زیرا به فرض که آیه تبلیغ در مکّه نازل شـده و در اواخر عمر رسول خدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم در سوره مائده جاگذاری شده باشد، سؤالی که مطرح است آنکه: در این سالهای نسبتا طولانی این آیه در کجا قرار داشته و به چه شکل قرائت می‌شده است؟ آیا پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم این آیه را بایگانی فرمود تا دیگر آیات سوره مائده نازل شود و آن وقت آیه را در ردیف آیات سوره مائده قرار دهد؟

این سؤالی است که در برابر آن پاسخ روشن و قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. به همین دلیل ابن کثیر دمشـقی پس از نقل حدیث مربوط به مراقبت از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم در مکّه و نزول «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» نوشته است: «هذا حدیث غریب و فیه نکارهٔ. فانّ هذه الآیهٔ مدنیهٔ و هذا الحدیث تقتضـی انها مکّیه.» یعنی: این روایت حدیث غریبی است و خلاف مشـهور است. زیرا آیه تبلیغ مدنی است در صورتی که مقتضای حدیث آن است که آیه در مکّه نازل شده باشد. «۴»

ابن کـثیر در نقـد دوّمین روایت مربوط به مراقبت از جـان پیـامبر و نزول «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» نیز می‌نویسـد: «این حـدیث هم حـدیث غریبی است. نظر صـحیح آن است که آیه تبلیغ در مـدینه نـازل شـده، بلکه این آیه از آخرین آیـاتی است که از قرآن نازل شده است. و خدا به حقایق آگاهتر است.» «۵»

---

(۱)- ثعالبی در تفسیر خود نوشته است: «هذه السورهٔ مدنیهٔ بالاجماع»، ۱/ ۴۰۴

(۲)- تفسیر تبیان، ۱/ ۴۳۳

(۳)- از جمله بنگرید به تفسیر البحر المحیط، ۴/ ۳۲۳، تفسیر معالم التنزیل، ۲/ ۵

(۴)- تفسیر القرآن العظیم، ۱/ ۸۱

(۵)- همان مأخذ

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷۰

ب- این مطلب که آیه تبلیغ در مکّه نـازل شـده و به دنبـال آن، اوّلاـ رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم موظّف به ابلاغ احکام الهی به مشـرکان گردید، و ثانیا: خداوند به پیامبر صـلّی اللّه علیه و اله و سلّم وعده فرمود که آن حضرت را از شرّ کافران مکه حفظ کنـد، مطلب قابـل قبولی نیست و دلیـل آن نقض هر دو فرض یاد شـده به وسیله آیات دیگری از قرآن است. زیرا در قرآن کریم به خصوص در سوره‌های مکّی آیات بسیاری وجود دارد که در آن آیات، خداوند رسول خود را مأمور ابلاغ آیات وحی به مشـرکان ساخته و به آن حضـرت وعده حمایت و یاری در مقابل توطئه دشمنان داده است. دو نمونه از این وعده‌ها در سوره‌های علق و حجر وجود دارد که هر دو از قدیمی‌ترین سوره‌های نازله در مکّه می‌باشد.

در سوره حجر آمده است: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْـرِکِینَ إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ» «۱».

یعنی: آنچه را ماموریت داری، آشـکارا بیان کن و از مشـرکان روی گردان. ما شرّ استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد؛ همانها که معبود دیگری با خدا قرار دادند. امّا به زودی خواهند فهمید.

ابن کثیر در تفسـیر این آیه از قول عبـد اللّه بن مسـعود آورده است: «رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و اله و سـلّم مخفیانه به دعوت خود ادامه می‌داد تـا آنکه آیه «فَاصْـدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْـرِکِینَ» نازل گردیـد. در اینجا بود که آن حضـرت و مسـلمانان دعوت خود را علنی ساختند. «۲» او سـپس در تفسـیر «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» نوشته است: «مفهوم این دو آیه آن است که: آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شـده به مردم ابلاغ کن و به مشـرکان که درصـدد بازداشـتن تو از ابلاغ آیات الهی

هستند توجّه مکن و از آنها مترس؛ که خداوند تو را کفایت خواهد کرد.» «۳»

با توجّه به این آیات که در آن خداوند حمایت قاطع خود را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در

(۱)- الحجر، ۹۴- ۹۶

(۲)- تفسیر ابن کثیر، ۲/ ۵۷۹

(۳)- همان ماخذ، ۲/ ۵۸۰

مکه اعلام کرده است، قابل قبول نخواهد بود که تصوّر کنیم رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در انجام مأموریت الهی خود قصور ورزید و یا نسبت به وعده خداوند در حفظ خودش از شرّ کافران نامطمئن بوده است، به طوری که با نزول آیه تبلیغ در مکّه بار دیگر بر ابلاغ دستورهای خداوند به مشرکان و محفوظ ماندن رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از توطئه‌های دشمنان تأکید شود.

۲- بررسی فرض دوّم- نزول آیه درباره اهل کتاب

پاره‌ای از مفسّران اهل سنّت بر این باورند که آیه تبلیغ درباره ابلاغ حقایق دینی به اهل کتاب نازل گردید. مهمترین دلیل این مفسّران، قرار گرفتن آیه تبلیغ در سیاق آیاتی است که در آن مطالبی نسبت به اهل کتاب طرح شده است. فخر رازی این عقیده را به عنوان رأی مختار خود انتخاب کرده است. «۱» و به تبع او ابوحیّان توحیدی نیز در تفسیر «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ ...» می‌نویسد: «ای ما انزل الیک من الرّجم و القصاص الذی غیّره الیهود فی التّوراة و النّصاری فی الانجیل.» «۲» یعنی: ای پیامبر آنچه از احکام سنگسار کردن و قصاص نمودن بر تو نازل شده، ابلاغ کن؛ همان احکامی که یهودیان نسبت به تورات و نصارا نسبت به انجیل تغییر داده‌اند. ابوحیّان در ادامه می‌افزاید: «آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود آنکه: خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خود را از مکر یهود و نصارا در امان نگه داشت و به او فرمان داد که به تبلیغ هرآنچه از قرآن درباره آنها نازل شده اقدام کند بدون آنکه به احدی از آنان توجّه کند. زیرا کلام قبل و بعد از این آیه درباره اهل کتاب است و بعید است که این آیه از نظر مفهوم بیگانه از آیات قبل و بعد از خود باشد.» «۳»

امّا به دلایل زیر این احتمال نیز درستی نیست:

الف- نه تنها مفسّران شیعه بلکه بسیاری از مفسّران اهل سنّت نیز بر این مطلب تصریح کرده‌اند که آیه تبلیغ در اواخر عمر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و مشخصا در حجّة الوداع

(۱)- تفسیر مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰

(۲)- تفسیر البحر المحیط، ۴/ ۳۲۱

(۳)- همان مأخذ و همان صفحه

نازل شده است «۱» و اهل کتاب در این زمان در موقعیتی نبوده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در ابلاغ حقایق اسلام، از آنان واهمه کند.

جهت اطلاع بیشتر یادآور می‌شویم که: یهود و نصارا اصولا در مکّه و در مدینه قدرت و نفوذ چندانی نداشتند که بتوانند در مقابل

پیشرفت اسلام سدّی به شمار آیند.

مقارن با بعثت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چند طایفه یهودی در مدینه زندگی می کردند؛ امّا آنان از نظر قدرت در اقلّیت به سر می‌بردند؛ به طوری که همواره منتظر بودند تا پیامبر خاتم ظهور کرده و آنان با کمک این پیامبر، بر کافران (از اوس و خزرج) پیروز شوند. «۲»

پس از آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به مدینه هجرت نمود، در عهدنامه‌ای که بین مهاجرین و انصار و طوایف مستقر در مدینه منعقد فرمود، حقوق طوایف یهودی را محترم شمرد، «۳» امّا پس از چندی آنان به توطئه‌چینی پرداخته و حتّی با مشرکان قریش و منافقان مدینه- بر ضدّ مسلمانان- هم‌پیمان شدند. در اینجا بود که جنگهایی بین مسلمانان و یهودیان اتفاق افتاد که مهمترین این جنگها غزوه بنی قریظه و غزوه خیبر می‌باشد. نتیجه این جنگها چیزی جز شکست و آوارگی برای یهودیان و به عبارتی برچیده شدن نفوذ آنان از عربستان نبود «۴» که این موضوع در سال هفتم هجری اتّفاق افتاد.

درباره مسیحیان نیز باید گفت: این عدّه اساسا در عربستان و به ویژه مدینه سکونت نداشته‌اند و تنها در سال نهم هجری گروهی از مسیحیان نجران به مدینه آمدند و در جریان دعوت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قرار گرفتند. و چنانکه معروف است بین آنان و رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ابتدا توافقی نسبت به اجرای مباهله به عمل آمد «۵» امّا در روز مباهله مسیحیان از این کار منصرف شدند و به پرداخت جزیه راضی گشتند.

با توجّه به این شواهد تاریخی، چگونه ممکن است که در آیه تبلیغ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم

---

(۱)- از جمله بنگرید به مجمع البیان، ۳/ ۳۴۴، غرائب القرآن نیشابوری، ۲/ ۶۱۶، فتح القدیر ۱/ ۶۰

(۲)- در سوره البقره، ۸۹؛ درباره این یهودیان می‌فرماید: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا ...»

(۳)- السیرة النبویه، ۲/ ۱۴۷- ۱۵۰

(۴)- بنگرید به الاحزاب، ۲۶ و ۲۷؛ الحشر، ۲

(۵)- آل عمران، ۶۱، معروف به آیه مباهله

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷۳

مأمور به ابلاغ حقایق دین به اهل کتاب باشد، حال آنکه یهود و نصارا مقهور پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و مسلمانان بوده‌اند! به طوری که در برخی از سوره‌ها بر خواری و ذلّت آنها تأکید شده، «۱» در پاره‌ای دیگر از سوره‌ها عقاید آنان مورد انکار و تخطئه قرار گرفته، «۲» و حتّی در پاره‌ای از آیات قرآن بر جنگ با اهل کتاب (مرتدّان و توطئه‌گران آنان) تا راضی شدن به پرداخت جزیه فرمان داده شده است. «۳»

ب- این مطلب که چون آیه تبلیغ در بین آیاتی است که درباره اهل کتاب مطالبی را بیان می کند پس به ناچار مرتبط با اهل کتاب است؛ ضرورتا مطلب درستی نیست. زیرا چنانکه روشن است نزول آیات قرآن و تکمیل شدن سوره‌ها- خصوصا سوره‌های بزرگ مدنی- امری تدریجی بوده است. و نکته دیگر آنکه: قرار گرفتن آیات در ضمن یک سوره و به عبارتی ترتیب آیات یک سوره لزوما به معنای ترتیب زمانی نزول آنها و یا مترتّب بودن مطالب آنها نسبت به یکدیگر نیست. ترتیب آیات سوره‌ها اصطلاحا امری توفیقی است که مطابق با صلاحدید رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم انجام یافته است. «۴» در پاره‌ای از موارد روابط آیات با یکدیگر امری واضح و روشن است و در پاره‌ای دیگر روابط و تناسب آیات برای ما مبهم و نامشخّص می‌باشد. امّا این موضوع که آیه تبلیغ به آیات قبل و بعد از خود ارتباط دارد یا خیر، مطلبی است که در مباحث آینده به آن خواهیم پرداخت.

۳- تحقیقی درباره شأن نزول آیه تبلیغ

مفسّران شیعه و سنّی به عنوان صائب‌ترین نظر تصریح کرده‌اند که آیه تبلیغ در حجّهٔ الوداع نازل شده است. با این تفاوت که مفسّران شیعه نزول آیه تبلیغ را در ارتباط با واقعه

---

(۱)- از جمله آیه ۶۱، سوره البقره که می‌فرماید: «وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ...» و نظیر آن: آل عمران، ۱۱۲

(۲)- از جمله بنگرید به آیات ۱۵۳ الی ۱۶۱؛ از سوره نساء، ۶۳؛ به بعد از سوره المائده و آیات ۳۰ و ۳۱ سوره التوبة

(۳)- التوبه، ۲۹

(۴)- تاریخ قرآن، دکتر رامیار، ۵۷۴

غدیر خم دانسته‌اند، «۱» در صورتی که برخی از مفسّران اهل سنّت اظهار کرده‌اند که آیه تبلیغ بنا به پاره‌ای از مناسبتها- که خواهد آمد- در مدینه یا برخی از غزوات نازل شده است. «۲»

علّامه امینی در کتاب الغدیر با استفاده از مآخذ معتبر اهل سنّت ثابت کرده است که ارتباط آیه تبلیغ و حادثه غدیرخم در بین اهل سنّت نیز در حدّ قابل توجهی مطرح است. «۳» یعنی این موضوع تنها از ناحیه شیعیان ادّعا نشده بلکه دانشمندان اهل سنّت نیز نزول آیه تبلیغ را با واقعه غدیر خم مرتبط داشته و آن را در کتابهای خود نقل کرده‌اند. از جمله نیشابوری در تفسیر غرایب القرآن به عنوان نخستین احتمال از قول ابو سعید خدری نوشته است: «این آیه در فضیلت علیّ بن ابی طالب و در روز غدیر خم نازل گردید و پس از آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه ...» «۴» از سوی دیگر برخی از مفسّران اهل سنّت کوشیده‌اند که رابطه نزول آیه تبلیغ و حادثه غدیرخم را مورد انکار قرار دهند. این مفسّران درباره شأن نزول آیه تبلیغ مطالبی ذکر کرده‌اند که ابدا قابل توجّه و اعتنا نمی‌باشد. فخر رازی در مقام نقل پاره‌ای از این احتمالات نوشته است:

- برخی گفته‌اند که آیه تبلیغ درباره ابلاغ حکم رجم و قصاص نازل گردید (آنهم با توجّه به تحریفهایی که در این دو حکم واقع شده بود).

- برخی بر این باورند که آیه تبلیغ ناظر به عیبجوییها و طعنهای یهودیان نازل گردید.

- برخی نزول آیه تبلیغ را مرتبط به اعلام حکم تخییر از سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به زنان خود دانسته‌اند. «۵»

---

(۱)- بنگرید به: مجمع البیان، ۳/ ۳۴۴، تفسیر نور الثقلین، ۱/ ۶۵۱- ۶۵۸ در روایات مختلف. و نیز از مفسّران اهل سنّت بنگرید به: تفسیر فتح القدیر، ۱/ ۶۰، تفسیر غرائب القرآن، ۲/ ۶۱۶

(۲)- بنگرید به تفسیر معالم التّنزیل، ۲/ ۵۲

(۳)- الغدیر، ۲/ ۸۸- ۱۱۴ که با استفاده از ۳۰ مأخذ این مطلب را تحقیق کرده است

(۴)- تفسیر غرایب القرآن، ۲/ ۶۱۶

(۵)- مقصود از حکم تخییر، آیات ۲۸؛ به بعد سوره الاحزاب است که در آن رسول خدا (ص) همسران خود را

- برخی گفته‌اند که نزول آیه در ارتباط با ابلاغ حکم جهاد است که مورد کراهت منافقان بوده است. «۱»

در نقد اظهارات یاد شده باید گفت: هیچ یک از مطالب و یا احکام مذکور در این احتمالات، به گونه‌ای نیست که اوّلا: ابلاغ نکردن آن عدم ابلاغ رسالت الهی تلّقی شود؛ و ثانیا: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در بیان اعلام آن ترس و واهمه‌ای به خود راه دهد و نیاز به وعده «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» داشته باشد. و گذشته از این به طوری که علّامه امینی تذکّر داده است هیچیک از احتمالات یاد شده مبتنی به حدیث و روایت صحیحی نبوده و فراتر از حدس و گمان نمی‌باشد. «۲»

احتمال نزول آیه تبلیغ در روز عرفه نیز احتمال قابل قبولی نیست. زیرا خطبه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در روز عرفه در اکثر کتابهای حدیثی و تاریخی ضبط شده است. «۳» در این خطبه رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مردم را مورد خطاب قرار داده و درباره مسائل اجتماعی و اخلاقی امور سودمندی را به مسلمانان تذکّر داده است. این خطبه به نوعی جهان‌بینی اسلامی را در حوزه روابط اجتماعی در اسلام، رعایت حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر، حفظ تقوا و حدود الهی، رعایت حقوق و شخصیت زنان و مطالبی از این قبیل به دست می‌دهد. روشن است که تذکّر این مطالب تا آن زمان امری بی‌سابقه نبوده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از اعلام آن واهمه نماید و نیاز به وعده الهی در مصونیّت از شرّ مخالفان داشته باشد. ضمنا چنانکه می‌دانیم پس از آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به مفاد آیه تبلیغ عمل نمود، آیه اکمال دین یعنی: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ ...» نازل شد که مطابق تحقیقات به عمل آمده این آیه نیز پس از واقعه غدیر خم نازل گردیده است. «۴»

بین طلاق و بهره‌برداری از زندگانی دنیا و نیز اختیار خدا و رسول و پیشه‌سازی قناعت مخیّر ساخت

(۱)- تفسیر مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۴۹ و تفسیر معالم التنزیل، ۲/ ۵۲

(۲)- الغدیر، ۲/ ۱۰۹- ۱۱۳

(۳)- از جمله بنگرید به، الکافی، ۱/ ۴۰۳، سنن ترمذی، ۵/ ۳۴، سنن دارمی، ۱/ ۷۴ و السیرة النبویه، ۴/ ۲۵۰

(۴)- الغدیر، ۲/ ۱۱۵- ۱۳۷

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷۶

۴- بررسی چند مسأله پیرامون آیه تبلیغ

الف- رابطه آیه تبلیغ با آیات قبل و بعد آن چیست؟

اکثر آیات سوره مائده درباره اهل کتاب نازل شده و آیه تبلیغ هم در بین این آیات قرار دارد. بر این اساس برخی از مفسّران اهل سنّت معتقدند که مفاد آیه تبلیغ نیز درباره اهل کتاب است؛ زیرا در غیر این صورت آیه تبلیغ از نظر مفهوم، از آیات قبل و بعد از خود منقطع خواهد شد و چنین چیزی زیبنده قرآن نمی‌باشد.

امّا به عقیده بسیاری از محقّقان آیه تبلیغ در عین آنکه درباره حادثه غدیر خم نازل شده است، با آیات قبل و بعد از خود نیز هماهنگ بوده و بدون ارتباط نمی‌باشد. به عنوان وجه تناسب و ارتباط می‌توان گفت که: خداوند متعال در آیه ۵۱ از سوره مائده به مؤمنان تأکید کرده است که از ولایت یهود و نصارا احتراز کنند و به دنبال آن در آیات ۵۲ و ۵۳ از کسانی که تمایل به پذیرش ولایت آنان پیدا کرده‌اند، به شدّت انتقاد فرموده است.

در آیه ۵۵ این سوره آیه معروف ولایت ذکر شده است که در آن بر ولایت خدا و رسول او و نیز مؤمنانی که نماز به پا می‌دارند و

زکات پرداخت می‌کنند- درحالی‌که در رکوع به سر می‌برند- تأکید شده است.

در آیه ۵۷ این سوره قرآن مجدّدا به مؤمنان تکلیف می‌کند که از پذیرش ولایت مسخره‌کنندگان در دین- اعمّ از اهل کتاب و کافران- خودداری کنند. و با چنین فضا و زمینه‌ای آیات سوره مائده ادامه پیدا می‌کند تا آنکه خداوند در آیه ۶۷ این سوره خطاب به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ ...».

و از آنجا که در آیات قبل به نوعی سخن از ولایت به میان آمده است، مفاد آیه تبلیغ نیز- چنانکه به تفصیل گذشت- چیزی جز اعلام عمومی ولایت و رهبری علی علیه السّلام نمی‌باشد.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷۷

امّا در آیه ۶۸ سوره مائده- یعنی یک آیه بعد از آیه تبلیغ- بار دیگر سخن متوجّه اهل کتاب شده و خطاب به آنان آمده است: «ای اهل کتاب، شما بر هیچ چیزی نیستید (آیین صحیحی ندارید) مگر آنکه تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، به پا دارید و ...». به عقیده ما عمل به این آیه شریفه توسّط اهل کتاب جز اعتراف به حقّانیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و ولایت علی علیه السّلام نتیجه‌ای دربرندارد. زیرا مطابق آیات قرآن، نشانه‌های پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در تورات و انجیل مذکور بوده و اهل کتاب نیز به این حقیقت واقف بوده‌اند، لکن آنان از باب حسادت و عناد به کتمان حقایق اقدام می‌نمودند «۱» و در واقع به نوعی خواهان ادامه سلطه و ولایت خود بودند.

با توجّه به این تحلیل، چنانکه برخی از مفسّران نوشته‌اند: «مفاد آیه تبلیغ دستوری است که از سوی خدا به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم برای اعلام استقلال مسلمانان از یهود و انتقال ولایت و خلافت از آنان به مسلمانان نازل شده و تأکید بر اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم این مطالب را صریحا به مردم ابلاغ کند و هراسی از دشمنان به دل راه ندهد که خداوند او را محافظت خواهد کرد. در این صورت مراد از «النّاس» (مردمی که بیم زیان رساندن از سوی آنان می‌رود) اعمّ از یهودیان و کافران و مسلمان نماهای منافق است؛ چرا که آنها فکر می‌کردند چون پیامبر پسر و جانشینی ندارد، با مرگ او همه‌چیز تمام می‌شود و آنها بار دیگر سلطه خود را پس از مرگ رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم باز خواهند یافت و بدیهی است که آیات پیشین مبنی بر کنار گذاردن ولایت یهود و نصارا و تمسّک به ولایت خدا و پیامبر و پس از پیامبر به ولایت علی علیه السّلام دشمنان را سخت ناراحت سازد و درصدد توطئه برآیند؛ چون این ابلاغ در واقع به منزله سلب ولایت و خلافت زمین از یهود و نصارا و انتقال آن به مسلمانان و ادامه آن بعد از پیامبر اکرم است». «۲»

همچنین می‌توان آیه تبلیغ را زمینه و عاملی جهت مقایسه وضعیت احتمالی

---

(۱)- بنگرید به سوره الاعراف آیه ۱۵۷ با تعبیر: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ» و سوره البقره آیه ۱۴۶ که می‌فرماید: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ ...»

(۲)- تفسیر کاشف، ۳/ ۱۵۲

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۷۸

مسلمانان در آینده و سرنوشتی که یهودیان و نصرانیان بدان دچار شده، در نظر گرفت و از آن این پیام را دریافت نمود که: «ای رسول ما! امّت اسلامی نیز مانند یهود و نصارا نیازمند آن هستند که بعد از تو مولا و رهبری داشته باشند تا از رهنمود او بهره‌ور گردند.

اگر امّت اسلامی بعد از تو بی‌مولا و رهبر بمانند به سرنوشتی بدتر و شومتر از سرنوشت یهود و نصارا دچار خواهند گشت. ازاین‌رو

مفاد آیتی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شد و اوّلین مولای مؤمنین را که بعد از تو باید بر مسند بنشیند و با ذکر یک نشانی به حضورت معرّفی کرد، به مردم ابلاغ کن و آن کسی را که در حال رکوع انفاق می‌کرد (... یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ، المائده، ۵۵) به مردم بشناسان». «۱»

بدین ترتیب: «روابط و همگونی آیات نشان می‌دهد که آیه تبلیغ در عین ارتباط کامل با قوم یهود بر مهمترین چیزی که بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نازل شده و نیز پیغمبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم مأمور به ابلاغ آن است یعنی اعلام پایان خلافت و ولایت یهود و آغاز ولایت خدا، رسول صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و علی علیه السّلام، دلالت می‌کند». «۲»

ب- چرا پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از اعلام ولایت علی علیه السّلام واهمه داشت؟

با وجود تأکیدهای مکرّر رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بر افضلیت علی علیه السّلام در بین صحابه، به دلایل زیر مخالفت‌هایی با رهبری علی علیه السّلام وجود داشته است:

۱- علی علیه السّلام در بین اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم دارای فضایل و مناقبی است که احدی در آنها با آن حضرت شریک نمی‌باشد. علی علیه السّلام خود در سخنی شمار این فضایل را هفتاد مورد اعلام فرموده است. «۳» از جمله این فضایل نزول آیات و سوره‌هایی از قرآن در شأن آن حضرت است که به عنوان نمونه می‌توان به آیات لیلهٔ المبیت، ولایت، مباهله، تطهیر، سوره دهر و ... اشاره کرد.

خلق حماسه‌های بزرگ در جنگهای بدر، احد، احزاب، فتح مکّه و انجام

---

(۱)- معانی القرآن، ۱/ ۱۱۸ و نیز بنگرید به پژوهشی در نظم قرآن، ۱۰۹

(۲)- تفسیر کاشف، ۳/ ۱۵۸

(۳)- البیان، ۲/ ۱۵۱، به نقل از معانی الاخبار صدوق

مأموریت‌های مهم مانند ابلاغ آیات ابتدای سوره توبه در جمع مشرکان، مأموریت یمن، ماندن در مدینه در جریان جنگ تبوک، شرکت در جریان مباهله، گوشه‌های دیگر از این فضایل اختصاصی را نشان می‌دهد.

در گفتگوی سعد بن ابی وقّاص با معاویه، که مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده است، آمده است که علی علیه السّلام دارای سه فضیلت اختصاصی بوده است که سعد حاضر نبود یکی از این فضایل را (در صورتی که دارا بود) با شتران سرخ مو عوض کند. این فضایل از نظر سعد بن ابی وقّاص نقش‌آفرینی علی علیه السّلام در جنگ خیبر، شرکت علی علیه السّلام در جریان مباهله و صدور حدیث منزلت درباره او بود. «۱»

بدیهی است که ظهور چنین فضایلی در شخصیت علی علیه السّلام زمینه‌ساز حسادتها و رقابتهای فراوان در مقابل علی علیه السّلام می‌گردید و در شرایطی به بدگوییهایی درباره آن حضرت نیز می‌انجامید. با چنین زمینه‌ای طرح رهبری علی علیه السّلام بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چه واکنشی می‌توانست داشته باشد؟

۲- چنانکه می‌دانیم علی علیه السّلام در جنگهای اسلام (از جمله: بدر، احد، احزاب، حنین و ...) بسیاری از پهلوانان قریش و سران شرک و کفر را به خاک افکند؛ کسانی که بعدها بستگانشان- پس از فتح مکّه- به اسلام گرویدند. این موضوع چیزی نبود که خاطره آن به سرعت از اذهان زدوده شود؛ آنهم در بین اعراب که مهمترین عامل وحدتشان پیوندهای خونی و اتّحادهای قومی و

قبیلگی بود. ازاین‌رو حتّی پس از برچیده شدن بت پرستی و مسلمان شدن بزرگان قریش از جمله ابوسفیان، کینه‌توزی قریش و به خصوص بنی امیّه نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و علی علیه السّلام از بین نرفت و آنان گرچه به ظاهر اسلام را پذیرفته بودند، امّا همواره مترصّد تصفیه حساب با رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و خاندان او بودند.

حادثه رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نیز نشان داد که قریش مهمترین نقش را در تحوّلات جامعه اسلامی ایفا کرده و نه تنها اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم، که انصار مدینه را نیز از بسیاری

---

(۱)- صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۱

از حقوقشان محروم نمود. در این شرایط رهبری علی علیه السّلام که ادامه دهنده راه پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بود، برای قریش امری ناگوار به شمار می‌آمد و پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم نگران مخالفت علنی آنان و به‌طور کلّی کارشکنی منافقان در معرّفی علی علیه السّلام به عنوان جانشین خود بود.

۳- علی علیه السّلام در همان زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به عنوان شخصیتی مؤمن و سازش‌ناپذیر ظاهر گردید. رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم درباره او دعا فرمود که: «اللّهم ادر الحقّ معه حیث دار» «۱». یعنی: خدایا حق را همواره با او قرار بده.

با توجّه به این مطلب علی علیه السّلام تجسّم ایمان و محور حق و حقیقت بود و در راه رضای خدا و کسب خشنودی پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. روشن است که چنین شخصیتی برای بسیاری از بیماردلان و نفاق پیشگان قابل تحمّل نبود. بتدریج وجود مبارک علی علیه السّلام به عنوان میزان و معیاری جهت تمایز مؤمنان از منافقان درآمد. چنانکه ابو سعید خدری می‌گوید: «ما جماعت انصار، منافقان را از میزان بغضی که به علی علیه السّلام داشتند می‌شناختیم». «۲»

با توجه به چنین شخصیتی از علی علیه السّلام پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم می‌دانست که معرفی آن حضرت به عنوان جانشین خود خالی از دشواری نخواهد بود. ضمنا از سخنان برخی از مخالفان و رقیبان علی علیه السّلام برمی‌آید که آنان جوانی علی علیه السّلام را بهانه‌ای برای دور کردن آن حضرت از صحنه امامت عنوان کردند. «۳»

ناگفته نماند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به جهت تحکیم ارزشهای اسلامی و از بین بردن فرهنگی که زاییده نظام جاهلیّت بود، عملا جوانان لایق را به مناصب حسّاس می‌گمارد که البته در بسیاری از مواقع نسبت به انتصابات رسول گرامی صلّی اللّه علیه و اله و سلّم واکنشهای مخالف به عمل می‌آمد. به عنوان مثال رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم در آخرین روزهای حیات خود به مسلمانان دستور داد تا در رکاب اسامة بن زید بسیج شوند و به سمت تبوک حرکت کنند، امّا عدّه

---

(۱)- سنن ترمذی، ۵/ ۵۲۲

(۲)- همان مأخذ، ۵/ ۵۹۳

(۳)- بنگرید به: الغدیر، ۲/ ۳۷۰ و ۳۷۱، به نقل از شرح ابن ابی الحدید

زیادی از مردم از این دستور تخلّف کردند و جوانی اسامة بن زید را بهانه خود ساختند.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم متخلّفان را مورد لعنت قرار داد و با همان حال بیماری به مسجد آمده و پس از حمد و ثنای خدا چنین فرمود:

«هان ای مردم! من از تأخیر حرکت سپاه ناراحتم. گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده‌اید،

ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد.
شما قبلا از فرماندهی پدر او «زید» هم انتقاد می‌کردید. به خدا سوگند هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است». «۱»
در جریان جنگ تبوک نیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم علی علیه السّلام را به جای خود در مدینه قرار داد و خود با سپاهیان عازم تبوک گردید. منافقان که حضور علی علیه السّلام را در شهر مانع اجرای نقشه‌های خود می‌دانستند، زبان به انتقاد گشودند و شایع نمودند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم علی علیه السّلام را در ردیف زنان و کودکان قرار داده و به این جهت از همراه ساختن آن حضرت با خود صرف‌نظر کرده است. هنگامی که علی علیه السّلام گزارش این شایعه‌پراکنی را به گوش رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم رساند، آن حضرت ضمن دلداری علی علیه السّلام او را مجدّدا به مدینه باز گرداند و خطاب به او فرمود: «انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی». «۲»
یعنی: تو نسبت به من همانند هارون نسبت به حضرت موسی هستی؛ با این تفاوت که پیامبری بعد از من نخواهد بود.
طبیعی است که وقتی در حیات رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم چنین مواضعی نسبت به انتصابهای پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم و به خصوص جانشینی علی علیه السّلام وجود داشته باشد، میزان مخالفت‌ها در تعیین علی علیه السّلام به عنوان جانشین دائمی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بیشتر خواهد بود. و این همان حقیقتی است که موجب نگرانی رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم بود و آن حضرت را در ابلاغ پیام الهی به صورت علنی دچار تردید می‌ساخت تا آنکه خداوند با وعده: «وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» به آن حضرت تکلیف نمود که در ادای رسالت الهی خود تعلّل نکند که در غیر

---

(۱)- به نقل از فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ۵۲۲
(۲)- صحیح مسلم، ۴/ ۱۸۷۱
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۲
این صورت رسالت او ناقص خواهد بود.

ج- در حدیث غدیر «مولی» به چه معنی است؟

یکی از مسائلی که از دیرباز بین شیعه و سنّی مطرح بوده است، بحث در مفهوم «مولی» است. به عقیده شیعه کلمه مولی در عبارت: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» معنایی جز اولی به تصرّف و رهبر ندارد؛ درحالی‌که مفسّران اهل سنت کلمه «مولی» را به معنای ناصر و یاور دانسته‌اند.
صاحب تفسیر المنار در این زمینه می‌نویسد: «به عقیده اهل سنّت حدیث غدیر خم بر ولایت سلطه که عبارت از امامت یا خلافت است، دلالتی ندارد. زیرا این لفظ به این معنا در قرآن وارد نشده است. بلکه مراد از ولایت در این حدیث ولایت نصرت و مودّت است که خداوند با تعبیر: «بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ» آن را درباره مؤمنان و کافران به کار برده است. بنابراین معنی حدیث چنین خواهد بود که: هرکس من دوست و ناصر او باشم، علی علیه السّلام هم دوست و ناصر اوست. یا: هرکس که مرا دوست دارد و یاری می‌رساند، علی علیه السّلام را هم دوست بدارد و یاری کند.» «۱»
در نقد این نظریه باید گفت: کلمه مولی در زبان عرب به معانی گوناگونی استعمال شده است که از جمله می‌توان به معانی دوست، یاور، سیّد، مالک، صاحب پیمان و سرپرست و اولی به تصرّف اشاره کرد. و در مواردی که یک کلمه در معانی مختلفی

استعمال می‌شود، مطابق عرف حاکم در ادبیات، قرائن داخلی و خارجی کلام و سخن، تعیین‌کننده معنای واقعی آن کلمه خواهد بود. با توجّه به قرائنی که در حدیث غدیر وجود دارد، کلمه مولی به معنایی جز سرپرست و رهبر نباید تفسیر شود. تعداد این قرائن بسیار زیاد است و مرحوم علّامه امینی در کتاب الغدیر تا بیست قرینه از قرائن مختلف را برشمرده است. «۲» در اینجا به مهمترین این قرائن اشاره می گردد:

۱- برخلاف نظر صاحب المنار نه تنها کلمه مولی از نظر لغوی به معنای اولی

---

(۱)- تفسیر المنار، ۶/ ۴۶۵

(۲)- الغدیر، ۲/ ۳۳۹- ۳۶۴ تحت عنوان: قرائن معینه

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۳

استعمال شده، بلکه در قرآن کریم نیز این کلمه در معنای «اولی» به کار رفته است. شاهد این مطلب آیه ۱۵ از سوره حدید است که می‌فرماید: «فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ». یعنی: امروز از شما (منافقان) و نه از کافران، فدیه‌ای پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شما آتش است و آتش اولی و سزاوارتر است به شما. و چه بد سرانجامی است.

چنانکه ملاحظه می‌شود لفظ مولی در این آیه نمی‌تواند به معنای دوست و یاور باشد بلکه به معنی اولی و سزاوارتر است و عدّه بسیاری از مفسّران دراین آیه کلمه مولی را به همین معنا دانسته‌اند. «۱»

۲- مسأله دوستی علی علیه السّلام با مؤمنان و بالعکس مودّت مؤمنان با علی علیه السّلام، مطلبی نبود که نیاز به تأکید و بیان داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ» «۲». یعنی: مردان و زنان با ایمان برخی نسبت به دیگری ولی و یاور یکدیگرند.

و بالاتر از آن تصریح می کند که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» «۳». یعنی: مؤمنان در حکم برادران یکدیگرند.

با توجّه به این حقایق، چه معنا دارد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم کاروان عظیم همراهان خود را در بیابانی گرم و سوزان نگه دارد و تنها پیام دوستی با علی علیه السّلام را ابلاغ فرماید؟!

۳- رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم قبل از معرّفی علی علیه السّلام به عنوان مولای مؤمنان، ابتدا مردم را مورد خطاب قرار داد که: «الست اولی بکم من انفسکم؟» یعنی: آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر نیستم؟

و بعد از آنکه مردم اقرار کردند که پیامبر از آنان به خودشان سزاوارتر است حضرت فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». به گفته علّامه امینی اکثر قریب به اتّفاق

---

(۱)- بنگرید به: الغدیر، ۲/ ۲۹۷- ۳۰۱ با عنوان مفعل به معنای افعل

(۲)- التوبه، ۷۱

(۳)- الحجرات، ۱۰

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۴

دانشمندانی که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، حدیث را با همین مقدّمه- یعنی: الست اولی بکم من انفسکم- ذکر کرده‌اند. «۱»

با توجّه به این جمله رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم «مولی» معنایی جز اولی به تصرّف نخواهد داشت. زیرا سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله و سلّم ناظر به اختیاراتی است که مطابق آیه: «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» «۲» خداوند برای رسول خود معیّن کرده است.

۴- تبریکهایی که مردم در این واقعه تاریخی به علی علیه السّلام گفتند، مخصوصا تبریک‌های عمر و ابو بکر، نشان می‌دهد که مسأله غدیر چیزی جز مسأله نصب علی علیه السّلام به خلافت نبوده است. زیرا اعلام دوستی با علی علیه السّلام مطلبی نیست که در خور تبریك عمومی مسلمانان باشد. به‌طوری که از روایات تاریخی برمی‌آید، عمر علی علیه السّلام را ملاقات کرد و به او گفت:

«هنیئا یابن ابی طالب! اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ» «۳». یعنی:

گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی.

و نظیر این جمله از ابو بکر هم نقل شده است.

۵- اشعاری که در این باره سروده شده است گواه دیگری است که نشان می‌دهد سرایندگان این اشعار از کلمه مولی دریافتی غیر از امامت و رهبری نداشته‌اند. مثلا در اشعار حسّان بن ثابت آمده است که:

فقال له قم یا علیّ فانّنی‌رضیتک من بعدی اماما و هادیا «۴» یعنی: پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم به علی علیه السّلام گفت: برخیز، زیرا من تو را بعد از خودم امام و هادی انتخاب کرده‌ام.

علاوه بر اشعار، روایاتی نیز از برخی از صحابه نقل شده است که بر این مطالب تأکید می‌کند که بعد از نزول آیه تبلیغ و حادثه غدیر خم، علی علیه السّلام به عنوان مولی و رهبر مؤمنان شناخته گردید. سیوطی از ابن مسعود روایت می‌کند که او گفته است: «ما در زمان

---

(۱)- الغدیر، ۲/ ۳۴۰؛ با نقل از ۶۴ نفر از بزرگان اهل سنّت

(۲)- الاحزاب، ۶

(۳)- تفسیر مفاتیح الغیب، ۱۲/ ۵۰

(۴)- اعلام الوری، ۱/ ۲۶۳

پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم آیه تبلیغ را به این صورت می‌خواندیم: یا ایّها الرّسول بلّغ ما انزل الیك- انّ علیّا مولی المؤمنین- و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته» «۱». که البته مقصود ابن مسعود از «انّ علیّا مولی المؤمنین» توضیح «ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ» می‌باشد نه آنکه قسمتی از آیه حذف شده باشد.

۶- پس از جریان غدیر خم آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ ...» نازل گردید و این مطلب خود قرینه دیگری است که لفظ مولی در حدیث غدیر معنایی جز رهبری و سرپرستی ندارد.

چه، کمال دین در گرو مشخّص شدن وضعیت رهبری جامعه پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و اله و سلّم خاتم است و اعلام دوستی با علی علیه السّلام با تمام ارزشی که دارد، ارتباطی با کامل شدن دین خدا از هر جهت ندارد. ازاین‌رو پیامبر اسلام در پی نزول آیه اکمال دین فرمود: «اللّه اکبر! اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضا الرّب برسالتی و الولایهٔ لعلی من بعدی» «۲».

و در این جمله ولایت علی علیه السّلام در طول رسالت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و اله و سلّم طرح شده که خود تأکیدی بر مفهوم رهبری برای واژه ولایت می‌نماید.

---

(۱)- به نقل از القرآن الکریم و روایات المدرستین، ۲/ ۱۹۱ و نیز تفسیر فتح القدیر، ۱/ ۶۰

(۲)- اعلام الوری، ۱/ ۲۶۳؛ تفسیر مجمع البیان، ۳/ ۲۶۴

پرسش برای پژوهش

۱- مورّخان، زمینه‌های تاریخی حدیث غدیر را چگونه گزارش کرده‌اند؟

۲- خلاصه‌ای از خطبه پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم) در غدیر خم را بیان کنید.

۳- جایگاه واقعه غدیر در جهان اسلام را از چهار دیدگاه بررسی کنید.

۴- مفسّران شیعه درباره آیه تبلیغ چه گفته‌اند؟ و چه نکاتی از آن به دست می‌آید؟

۵- مفسّران اهل تسنّن درباره آیه تبلیغ چه می‌گویند؟

۶- آیا آیه تبلیغ در مکّه نازل شده است؟ تحلیل کنید.

۷- آیا آیه تبلیغ درباره اهل کتاب است؟ دیدگاه‌ها را نقل و نقد و بررسی کنید.

۸- در مورد شأن نزول آیه تبلیغ، براساس روایات معتبر بحث کنید.

۹- رابطه آیه تبلیغ با آیات قبل و بعد آن چیست؟

۱۰- چرا پیامبر (صلّی اللّه علیه و اله و سلّم)، از اعلام ولایت علی (علیه السّلام) واهمه داشت؟

۱۱- در حدیث غدیر، «مولی» چه معنی دارد؟

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۷

منابع

آ- الف

اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷ ق.

الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، قم، منشورات رضی، بیدار، ۱۳۶۳ ش.

اعجاز قرآن، محمد علی رضایی اصفهانی، انتشارات اسوه، [بی‌تا].

اعجاز القرآن و البلاغهٔ النبویهٔ، مصطفی صادق رافعی، مصر، الکمتبهٔ التجاریهٔ الکبری، ۱۳۸۱ ق

اعجاز قرآن و بلاغت محمد، مصطفی صادق رافعی، ترجمه عبد الحسین ابن الدین، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰ ش.

اسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه، عزالدین ابن اثیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی، مصر، شرکهٔ مکتبهٔ و مطبعه البابی، ۱۳۵۸ ش.

آفرینش هنری در قرآن، سید قطب، ترجمه محمد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، ۱۳۵۹ ش.

اسباب النزول، علی بن احمد واحدی، انتشارات رضی، ۱۳۶۲ ش.

انوار التنزیل و اسرار التأویل، قاضی عبد اللّه بن عمر بیضاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.

الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ق.

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر (ج ۴)، سید رضا پاک‌نژاد، تهران، اسلامیه، ۱۳۴۹ ش.

مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۸

ب- پ

بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن به روش قرآن به قرآن، ولی اللّه نقی‌پور، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۷ ش.

البرهان فی علوم القرآن، محمد بن عبد اللّه زرکشی، بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۳۹۱ ق، ط ۲.
بحارالانوار الجامعهٔ لدرر اخبار الأئمهٔ الاطهار، محمد باقر مجلسی، بیروت، دارالوفاء، ۱۴۰۳ ق.
البیان فی تفسیر القرآن، سید ابو القاسم خویی، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۸ ق.
البحر المحیط فی التفسیر، محمد بن یوسف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ ق.
البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۰ ق.
پژوهشی در نظم قرآن، عبد الهادی فقهی زاده، نشر جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، انتشارات ضریح، ۱۳۷۴ ش.
پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، ولی اللّه نقی‌پور، انتشارات اسوه، ۱۳۷۸، ط ۳.
پدیده قرآنی، مالک بن نبی، ترجمه علی حجتی کرمانی، نشر مشعر، ۱۳۷۱ ش.
پیام قرآن، آیهٔ اللّه مکارم شیرازی و همکاران، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۷۴ ش.

ت

تاریخ الرسل و الملوک، محمد بن جریر طبری، بیروت، دار التراث العربی، ۱۳۷۸ ق.
تاریخ قرآن، محمود رامیار، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، قم، مطبعه مهر، ۱۳۹۷ ق.
تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، محمد باقر سعیدی روشن، تهران، ۱۳۷۵ ش.
تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر دمشقی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۹ ق.
تاریخ قرآن، محمد هادی معرفت، تهران، سازمان سمت، ۱۳۷۵ ش.
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۸۹
التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، منصور علی ناصف، بیروت، لبنان، ۱۹۸۶ ق.
التفسیر و المفسرون، محمد حسین ذهبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ ق.
تفصیل وسایل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
تذکرهٔ الحفاظ، شمس الدین ذهبی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۷۴ ق.
التبیان الجامع لعلوم القرآن، محمد بن حسن طوسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
تاریخ عمومی حدیث، مجید معارف، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ ش.
تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
تفسیر مراغی، احمد مصطفی مراغی، بیروت، دار الفکر، [بی‌تا].
تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، به تصیح سید طیب جزایری، مطبعه نجف، ۱۳۸۷ ق.
التحریر و التنویر، محمد طاهر بن عاشور، دار التونسیه، دار الجماهیر عربی لیبی، [بی‌تا].
التبیان فی آداب حملهٔ القرآن، یحیی بن شرف الدین نووی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۷ ق.
تأویل الآیات الظاهرهٔ فی فضائل العترهٔ الطاهرهٔ (دو جلد)، سید شرف الدین علی استر آبادی نجفی، تحقیق و نشر: قم، مدرسهٔ الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ ق.

ج

جامع البیان فی تأویل آی القرآن، محمد بن جریر طبری، قاهره، دار الحدیث، ۱۹۸۷ م.
الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد انصاری قرطبی، مصر، دار الکتاب العربی، ۱۳۷۲ ق.
جلوه‌های هنری داستانهای قرآنی، محمود بستانی، ترجمه جعفرزاده، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی [بی‌تا].

الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، عبد الرحمن بن مخلوف ثعالبی، بیروت، المکتبة العصریه، ۱۴۱۷ ق.

ح- خ

حقایق هامة حول القرآن الکریم، سید جعفر مرتضی عاملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
خلاصه عبقات الانوار (مجلد حدیث ثقلین)، سید علی میلانی، ترجمه سید حسن افتخارزاده، تهران، نبأ، ۱۳۸۱ ش.

د- ر

الدرایة فی البدایه، زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی، قم، مجمع علمی اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محمود آلوسی بغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
روشهای تأویل قرآن، محمد کاظم شاکر، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.

س- ش

السیرة النبویه، محمد بن هشام، بیروت، دار القلم، [بی‌تا].
سنن ابی داود، سلیمان بن اشعث، بیروت، دار احیاء التراث العربی [بی‌تا].

سنن ترمذی (الجامع الصحیح)، محمد بن عیسی ترمذی، بیروت، دار الکتب العلمیه [بی‌تا].
سنن دارمی، عبد اللّه بن عبد الرحمن، نشر استانبول، ۱۴۰۱ ق.
سنن نسایی، احمد بن شعیب، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
سیرة المصطفی، هاشم معروف حسنی، قم، منشورات رضی، ۱۴۱۳ ق.
شرح نهج البلاغه، عز الدین ابن ابی الحدید، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه، افست ۱۳۷۸ ش.

ص

صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۷ ق.
الصافی فی تفسیر القرآن، محمد بن محسن معروف به فیض کاشانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۲ ق.
الصحیح من سیرة النبی الاعظم، جعفر مرتضی عاملی، قم، ناشر مؤلف، ۱۴۰۳ ق.

صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ ق.

ط– غ

الطبقات الکبری، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبد القادر، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
علوم قرآنی، محمد هادی معرفت، انتشارات سمت و التمهید، ۱۳۷۹ ش.
علل الشرایع، محمد بن علی معروف به شیخ صدوق، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ ق.
الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب، عبد الحسین امینی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ ش.
غایهٔ النهایه فی طبقات القراء، ابن جزیری، تحقیق برگشتر اسر، مصر، ۱۹۳۲ م.
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹۲
غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین نیشابوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.

ف– ق

فتح القدیر الجامع بین فنّی الدرایه و الروایه، محمد علی شوکانی، بیروت، دار المعرفه، [بی‌تا].
فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، جعفر سبحانی، نشر مشعر، ۱۳۷۵ ش. مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی ۳۹۲ ف – ق ..... ص : ۳۹۲
آن در اسلام، سید محمد حسین طباطبایی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳ ش.
قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش، ط ۱۱
القرآن الکریم و روایات المدرستین، سید مرتضی عسکری، تهران، المجمع العلمی الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
قواعد التحدیث، جمال الدین قاسمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۹ ق.
القاموس المحیط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت، دار الجیل، [بی‌تا].

ک

الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
الکشاف عن غوامض التنزیل و ..، جار اللّه محمود زمخشری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

ل

لسان العرب، محمد بن مکرم معروف به ابن منظور، بیروت، دار الفکر، [بی‌تا].
لمحات من تاریخ القرآن، محمد علی الاشیقر، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، ط ۳، ۱۴۰۸ ق.
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹۳

م

المعجم المفهرس، محمد فؤاد عبد الباقی، قاهره، مطبعهٔ دار الکتب المصریه، ۱۳۶۴.
المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق.
المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ترجمه سید محمد باقر موسوی، بنیاد علمی و فرهنگی علامه، ۱۳۶۳ ش.

المنار، به قلم سید محمد رشید رضا، بیروت، دار الفکر، ط ۲ [بی‌تا]
مباحث فی علوم القرآن، صبحی صالح، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۳ ش، ط ۵.
مناهل العرفان فی علوم القرآن، محمد عبد العظیم زرقانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد (راغب اصفهانی)، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
مجمع البیان لعلوم القرآن، فضل بن حسن طبرسی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۸ ق.
المعجم الوسیط، ابراهیم انیس و همکاران، تهران، انتشارات ناصر خسرو، (افست)
مفاتیح الغیب، محمد بن عمر معروف به فخر رازی، قم، مکتبهٔ الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
معجزه بزرگ، پژوهشی در علوم قرآنی، محمد ابو زهره، ترجمه محمود ذبیحی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
معانی القرآن، محمد باقر بهبودی، چاپخانه اسلامیه، ۱۳۷۲ ش، ط ۲.
مقدمتان فی علوم القرآن، احمد العاصمی و ابن عطیه، تصحیح آرتور جفری، مصر، مکتبهٔ الخانجی، ۱۹۵۴ م.
المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محمد بن عبد الحق (ابن عطیه)، نشر قاهره [بی‌تا]
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹۴
معالم التنزیل، حسین بن مسعود بغوی، بیروت، دار المعرفهٔ، ۱۴۱۵ ق.
معرفهٔ القراء الکبار، شمس الدین ذهبی، مصر، مطبعه دار الکتاب الحدیث، ط ۱ [بی‌تا].
المصاحف، ابن ابی داود سجستانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵، ط ۱.
مقدمه‌ای بر تاریخ قراءات، عبد الهادی فضلی، ترجمه دکتر حجتی، انتشارات اسوه، ۱۳۶۵ ش.
المراجعات، سید عبد الحسین شرف الدین، تحقیق و تعلیق حسین راضی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.

ن

النهایهٔ فی غریب الحدیث والاثر، مبارک بن محمد معروف به ابن اثیر جزری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، تهران، نشر مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
نهج البلاغه، سید رضی، تصحیح صبحی صالح، تهران، دار الاسوهٔ للطباعهٔ و النشر، ۱۴۱۵ ق.
نور الثقلین (تفسیر)، عبد علی حویزی، قم، مطبعه علمیه، ۱۳۸۳ ق.
نمونه (تفسیر)، آیهٔ اللّه ناصر مکارم شیرازی و همکاران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
نمونه بینات در شأن نزول آیات، محمد باقر محقق، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹ ش.
النشر فی القراءات العشر، محمد بن جزری، بیروت، دار الکتب العلمیه [بی‌تا]

و- ی

الوحی المحمدی، سید محمد رشید رضا، قاهره، المکتبهٔ الخانجی، ۱۳۸۰ ق.
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹۵
وحی در ادیان آسمانی، ابراهیم امینی، قم، ۱۳۷۷ ش.
وحی و نبوت، محمد تقی شریعتی مزینانی، ناشر حسینیه ارشاد، [بی‌تا]
هنر در قلمرو مکتب، جواد محدثی، [بی‌جا] [بی‌تا].

مقالات

مصوبه شورای فرهنگی عمومی درباره آسیب‌پذیری فرهنگ، فصلنامه فرهنگ عمومی، بهار ۱۳۷۵ ش.
حسین منی و انا من حسین، محمد باقر بهبودی، یادنامه علامه امینی، مؤسسه انجام کتاب، ۱۳۶۱ ش.
مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، ص: ۳۹۶

فهرست تفصیلی مطالب

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹